حقائق الطب

دومی فصل چهاردهم در خاصیت بعضی ادویه قسم ۱
دوم در معرفت اعضای آدمی و عدد عروق و استخوان و مفاصل موی
و بیان صفت اندام و طبایع و دم و حدوث زحمت و حکم علت و طریق
تداوی بیمار و شناختن نبض و بعضی احکام قاروره و دلیل مرگ و زندگانی و ادعیه
جهت برای صحت بیماران کار آید و معرفت طبیعت و زیادت و نقصان اشتهای
فصد و حجامت و اسهال و استفراغ و معرفت و معالجت و دفع جمیع زحمتهای
وانچه در وجود آدمی حادث شود و دفع زنان کالی و علتی و حیوانی از درنده و خزنده و گزنده
و برنده علاج رفع شر ایشان و دفع سحر گفتار و سحر جادویی و دفع دیو و پری
و احضار ایشان و علاج گم شده و گریخته و دزد برده و اظهار آنچه دفینه و معرفت
زحمت قاشر و دانستن و خبر غایب شده و آن بیست و پنج باب است و هر باب چند
فصل است باب اول در بیان اعضای آدمی زاده
و عدد عروق و استخوان و مفاصل موی در بیان صفت اندام و طبع و دم و آن پنج فصلست
فصل اول در معرفت اعضای آدمی او که در رحم موجود شود و معرفت علامت
او در رحم منی فصل دوم در بیان عروق و عدد آن و تعلق عروق به جگر
فصل سیوم در بیان عروق و استخوان مفاصل و عدد موی که در اندام
آدمی زاده است فصل چهارم در بیان طبایع آدمی در معرفت صفت اندام
فصل پنجم در بیان طبایع آدمی باب دوم
در معرفت حدوث زحمت و بیان مرض و حکم علت طریق تداوی بیماران و شناختن
نبض و دلیل بعضی احکام بیمار و دریافتن زحمت از اندک و بسیار و دلیل مرگ و زندگانی
در بعضی ادعیه و جهت صحت بیماران و آن هشت فصل است فصل اول
در معرفت حدوث زحمت فصل دوم در بیان زحمت مرض و حکم علت
طریق تداوی بیمار فصل سیوم در شناختن نبض و دلیل بیمار فصل چهارم
در شناختن دلیل فصل پنجم در معرفت مژده دهی فصل ششم

٢

درمعرفت بعضی احکام چهار **فصل هفتم** درمعرفت رحمت بیمار که زود به
شود یا بیماری دراز کشد و دلیل مرگ و زندگانی **فصل هشتم** در بعضی احکام
ادویه که بجهت صحت بیماران وجمیع داروها بکار آید و بیهوشی و داروی آن بهم رسد
باب سیوم درمعرفت مغز سر و دماغ در معالجت دفع دیوانگی
و مالیخولیا و دوران سر و آن دو فصل است **فصل اول** درمعرفت مغز
و دماغ و معالجت آن **فصل دوم** درمعالجت و دفع صداع و شقیقه
و دفع زکام و دوران سر و شدن و نزله و شپش سر چین شدن موی و دفع شپش
و چنگی سر و دراز کردن موی و داروی که موی بریزد و دفع خوره سر و ریش و آن شش فصل است
باب درمعالجت دفع صداع و شقیقه یعنی درد سر **فصل دوم**
درمعالجت دفع زکام و نزله **فصل سیوم** درمعالجت دفع سبوسه سر و موی
و چنگی **فصل چهارم** درمعالجت درد سر و دفع شپش چو نیم سر
فصل پنجم درمعالجت دراز شدن موی سر و ریش و بر آمدن **فصل
ششم** درمعالجت موی ریختن یعنی هر جا که خواهد موی دور کنند باز سبز نشود
باب پنجم درمعالجت چشم بجهت ضعف بصارت
یعنی روشنایی چشم و دفع درد چشم و سبب حدوث علتهای چشم و علامت
آن و علاج دفع گل چشم و پرده ناخنه با دو سبل و ترنادی و جنانچه شدن و خارش
و آب دویدن و دفع شب کوری و آنچه بدان ماند و آن شش فصل است **فصل
اول** درمنافع چشم بصارت چشم و معالجت **فصل دوم** درمعالجت
دفع درد چشم و باد و علتهای دیگر که در چشم شود و سبب حدوث و علامت و علاج
آن **فصل سیوم** درمعالجت گل چشم و پرده و باد و سبل یعنی ترباد و ناخنه
و آنچه بدان ماند **فصل چهارم** درمعالجت آب دویدن از چشم و حکی و خارش
و ریش چشم و موی مشره بلکه رفته و انحاری **فصل پنجم** درمعالجت دفع
پروال چشم **فصل ششم** درمعالجت شب کوری **باب ششم**

٤

درمعالجت چنگی گوش که آنرا کرک گویند و علاج اماس گوش و پاکوش که کهیر خوانند و دراز
کردن گوشها و آن سه فصل است **فصل اول** درمعالجت چنگی گوش
که هندوی **فصل دوم** درمعالجت دفع اماس گوش که آنرا بهندوی
کهیر خوانند **فصل سیوم** درباب دراز کردن گوشها **باب هفتم**
درمعالجت چنگی که آنرا ناسور گویند **باب هشتم** درمعالجت چنگی
دهن از باد و بلغم و تخمه و خون و جز آن شود آنرا مکهرک خوانند و دفع درد دندان
و کرم دندان و خوره دندان و معالجت علتهای زبان و دفع لکنت و پیچیدگی
زبان و طریق جهی کردن و دفع بوی دهن و آنچه بدان ماند و آن سه فصل است
فصل اول درمعالجت چنگی دهن و دفع بوی دهن **فصل دوم**
درمعالجت درد دندان و کرم دندان و خوره دندان که از آن دندانها بیفتد **فصل
سیوم** درمعالجت دفع علتهای زبان و طریق جهی کردن و دفع لکنت و پیچیدگی
باب نهم درمعالجت دفع باد لقوه که دهن کژ کند و دفع
ثولول و علاج روشن کردن روی **باب دهم** درمعالجت
دفع کلف و کیل یعنی مهره و خوشبوی کردن اندام و دفع عرق کنده بوی بغل و آن
سه فصل است **فصل اول** درمعالجت دفع کلف و کیل یعنی ...
و مهره **فصل دوم** درمعالجت نخ و ثولول **فصل سیوم**
درمعالجت روشن کردن روی و خوش بوی اندام و دفع عرق کنده بوی بغل و علت
خنزیر و غیره **باب یازدهم** درمعالجت درد اماس گلو
و حلقوم و بستگی حلق و کشادگی آواز و غیره و آن سه فصل است **فصل
اول** درمعالجت دفع درد و اماس گلو و حلقوم **فصل دوم** درمعالجت
دفع بستگی حلق و کشادگی آواز و الحان صاف **فصل سیوم**
درمعالجت دفع خنزیر **باب دوازدهم** درمعالجت
درد سینه و جگر و گرده و پهلو و پشت و کمر و دفع درد بازوها و شانه و انگشتان ...

و درد زانو و ترقیدن و سوختن و لرزیدن اندام و دست و پای و پاشنه پای و دفع
خلها و جز آن در چهار فصل است فصل اول در معالجت دفع درد سینه
و جگر و گرده و پهلو و پشت و کمر فصل دوم دفع درد بازو و شانه و ران
و درد زانو و بازانو و درد پای و انگشتان فصل سیوم دفع ترقیدن و سوختن و
لرزیدن دست و پای اندام فصل چهارم در دفع خلهای اندام
باب سیزدهم در معالجت دل و بیان ضعف و صحت
او و دفع و تنگی نفس و دمه و سفهفه و خفقان و علاج دفع استفراغ یعنی
برآمدن قی و دفع هکک و اروغ و سرفه و دق که هندوی راج روگ گویند و آن پنج فصل است
فصل اول در معالجت دل و از حال ضعف و صحت و حدوث علت
و علامت آن فصل دوم در معالجت سستی و تنگی نفس و دمه و سفهفه
و خفقان فصل سیوم دفع استفراغ یعنی قی و دفع هکک و اروغ
فصل چهارم در معالجت دفع سرفه فصل پنجم در معالجت
دفع دق که هندوی آنرا راج روگ گویند کوله و سپرز و جگر بروت و سنگرهنی و دفع
انتیشار و کماک و درد معده باب چهاردهم در معالجت درد
شکم و بادی که در شکم باشد و سر بار بند شود و دفع غلوله باد یعنی تهیله و استسقا یعنی جلندر
و دفع کرم شکم و علتهای شکم و غلیه و درد قولنج و آن هشت فصل است فصل
اول در معالجت درد شکم فصل دوم در معالجه دفع باد که در شکم
باشد و سر بار درد حادث خیزد فصل سیوم در معالجت دفع غلوله باد یعنی کوله و جگر
و علت بروت و بهم و سپرز فصل چهارم در معالجه دفع علت درد معده
فصل پنجم در معالجه دفع قولنج باب پانزدهم در معرفت
و معالجت باسور و ناسور باسور را بهندوی بواسیر گویند و ناسور را بهگندر خوانند
و آن دو فصل است فصل اول در معالجه بواسیر که آنرا [illegible] گویند
فصل دوم در معالجه ناسور که او را بهگندر گویند باب

شانزدهم

شانزدهم در معالجه دفع سلسل بول که هندوی آنرا پرمیو گویند و دفع سنگ
مثانه و ریگ گرده و سوزاک بول که آنرا و کهنوته گویند و علاج سیلان بول و آنکه
زود زود بول کند و بول بجکان و قبض کردن آبی که سپید از قضیب رود و دفع
بول که در حالت خواب کند و کشادن بول بسته و دفع تنگی قضیب و بادفتق و آن
هشت فصل است فصل اول در معالجت دفع سلسل که پرمیو گویند
فصل دوم در معالجت سنگ مثانه و ریگ گرده فصل سیوم
در معالجت دفع سوزاک بول که آنرا و کهنوته گویند فصل چهارم دفع آب
سپید که از قضیب رود و سیلان بول و آنکه زود زود بول کند فصل پنجم
در دفع بول که کودک و زن و مرد در حالت خواب کند فصل ششم در معالجت
کشادن بول بسته فصل هفتم دفع اماس و تنگی قضیب فصل هشتم
بادفتق که هندوی آنرا [illegible] گویند و دفع علت و علامت باب
هفدهم در معالجت دفع یرقان که آنرا [illegible] گویند و سبب حدوث باد یرقان
باب هژدهم در معرفت طبیعت و معالجت اشتها و ناگوار
یعنی هضم طعام و دفع زردی و لاغری و گرسنگی و برودت تشنگی و حرارت
و آن چهار فصل است فصل اول در معرفت طبیعت و معالجت
اشتها ناگواری و هضم طعام زردی و لاغری فصل دوم در معالجت
دفع گرسنگی که اندک طعام مدتی تواند ماند فصل سیوم در معالجت
دفع برودت فصل چهارم در معالجت دفع تشنگی و حرارت
باب نوزدهم در معرفت تبها که بسبب اختلاف
طبایع و دیگر تبها که مخالف تبی که از بلغم و باد و تلخه خیزد و آنرا هندوی سنبات
گویند و سبب حدوث این علت و علامت و علاج آن چهار فصل است
فصل اول در معرفت تبی که بسبب اختلاف طبایع خیزد فصل
دوم در معرفت هشتم و دیگر تبهای مخالف که از آن تب هشتم خیزد فصل سیوم

کردن دیو و پری و بعضی ارواح و اظهار گنجینه و دفینه و محافظت کالاها و بیرون
آوردن دزدیده و یافتن گم شده و خبر غایب و آن نه فصلست فصل اول
در معالجت دفع سحر و جادوی فصل دویم در معالجت دفع شر گفتار
و احضار آن فصل سیوم در معالجت دفع اسیب دیو و پری فصل
چهارم در احضار دیو و پری و جن فصل پنجم در اظهار گنجینه و دفینه
و جز آن فصل ششم در محافظت رخت و آنچه بدان ماند فصل هفتم
در بیرون آوردن کالای دزدیده فصل هشتم در یافتن گم شده و برده گریخته
فصل نهم در دانستن خبر غایب
بجهت برآمدن حاجات و مهمات و پیش رفتن امرا و ملوک و جبابره و اکابر و صدور
و تخلیص زندانیان و محبوسان و گشتن بند و زنجیر و طلسمات حجاب از نظر اعدا
و خلایق دیگر شر اعدا و هلاک و اجاب و طلسمات و مفارقت جدا شدن از یاد
محبت و دوستی و عقد النوم و حکمتها و تفاریق عطریات و کشیدن روغن عود و جز آن
و معرفت چیزها که روغن ازان کشند و شناختن اشیا و خوردن اشیای
دیگر و قتل و حل کردن اشیا و استخراج اجساد هر چیزی که هر در ابکار آید و بر آن
عمل کنند و آن پنج بابست و بیست و یک فصلست باب اول
برآمدن حاجات و مهمات و پیش رفتن ملوک و اکابر و صدور و تخلیص زندانیان و محبوسان
و گشتن بند زنجیر و حجاب شدن از نظر اعدا و خلایق دیگر و آن چهار فصل است
فصل اول برآمدن حاجات و مهمات فصل دوم پیش رفتن
امرا و ملوک و جبابره فصل سیوم در تخلیص زندان و محبوسان و گشتن
بند و زنجیر فصل چهارم در حجاب شدن از نظر اعدا و خلایق باب
دوم در دفع شر اعدا و هلاکت و حاجات و طلسمات و مفارقت و جدا
و بجهت محبت و دوستی و آن دو فصل است فصل اول در دفع شر اعدا
و هلاکت ایشان فصل دوم در ادویه و ادعیه و آنچه بدان ماند و جز

باب سیوم در طلسمات و حکمتهای بجهت تفاریق و آن شش
فصل است فصل اول در طلسمات بجهت عورت فصل دویم
در طلسمات بجهت شراب فصل سیوم در حکمتهای تفاریق فصل چهارم
در رویانیدن هر چیز از گیاه و درختان فصل پنجم در رفتن راه که مانده نشود
فصل ششم در شناختن سیاهی و حل کردن آوند شکسته و جز آن
باب چهارم در شناختن عطریات
و کشیدن روغن عود و کافور و گل و شناختن عود و مشک و کافور و صندل و عنبر
و زعفران و کشیدن گلاب و معرفت چیزها که ازان روغن کنند و آن چهار فصلست
فصل اول در شناختن عطریات و کشیدن روغن عود و کافور و جز آن
فصل دویم در شناختن بعضی اشیا و از لعل و آبگینه و مروارید و مس
آهن و شنگرف و لاجورد و زنگار فصل سیوم در حل کردن جسد و نمودن بعضی اشیا فصل چهارم
باب پنجم
در معرفت اصل اسپان یمن و شومت و عیبهای ایشان و بیطاری و معالجت
زحمتهای اسپان و مویشی و گوسپندان و کبوتران و دردانها پرندگان و بعضی
جانوران در معرفت و بیان آن داروها و آن داروها و آن پنج باب و شش فصلست
فصل اول در معرفت اصل اسپان فصل دویم در معالجت
علتهای اسپان فصل سیوم در معالجت و معرفت شومت اسپان
فصل چهارم در معرفت شومت اسپان باب اول
در معرفت و معالجت زحمتهای اسپان و آن بیست و نه فصلست فصل اول
در معالجت علتها که در دهن اسپان عادث شود فصل دویم علتهای
بینی اسپان فصل سیوم در معالجت علتهای عصب اسپان فصل چهارم
در معالجت اماس گلو و سرفه اسپان فصل پنجم در معالجت
خشکی گوش اسپان فصل ششم در معالجت علتهای چشم اسپان
فصل هفتم در معالجت علتهای شکم اسپان فصل هشتم

در معالجت کشادن کمیز اسپان فصل نهم در معالجت کمیز کردن خون و سوزاک ١٠
وبول فصل دهم در معالجت ازار اسپان که از سواری بسیار شود فصل
یازدهم سوختگی اسپان وانچه بدان ماند فصل دوازدهم در معالجت تب اسپان
فصل سیزدهم در معالجت تلخه اسپان فصل چهاردهم در معالجت
تخمه اسپان فصل پانزدهم در معالجت خناق اسپان فصل شانزدهم
در معالجت علتهای دست وپای اسپان فصل هفدهم در معالجت
لنگیدن اسپان فصل هژدهم در معالجت خله وکرومنجه که در کمر افتد
فصل نوزدهم در معالجت کشدن براسپان فصل بیستم
در معالجت بادها که در اسپان در آید فصل بیست ویکم در معالجت باد خوره
فصل بیست ودویم در معالجت کر وخارش اسپان فصل بیست وسیم در معالجه شو
پشتی اسپان فصل بیست وچهارم در معالجه اشتهای اسپان فصل بیست وپنجم
در معالجت کرم که در ریش افتد فصل بیست وششم در معالجت نیکو شدن
زخم وبازداشتن خون فصل بیست وهفتم در معالجت فربه کردن وافزودن
اشتها فصل بیست وهشتم در معالجت منافع تفاریق فصل بیست ونهم
ادعیه که در گلوی اسپان بندند باب سیوم
در معالجت گوسفندان وموشی وآن دو فصل است فصل اول
در معالجت گوسفندان فصل دویم در معالجت موشی
باب چهارم در معالجت وغم خوارگی شکره وکبوتر
وزهر دانهای مرغان وآن سه فصل است فصل اول در معالجت
وغم خوارگی شکرگان فصل دویم در غم خوارگی کبوتران فصل سیوم
در زهر دانهای پرندگان وجانوران باب پنجم در معرفت
داروها وبیان آن قسم اول در بعضی احکام نجوم
ودر معرفت کمال یافتن نطفه در صلب مرد وضعف وقرار نطفه در رحم وایجاد

میکند و میان آن می شده با آن غار با بیرون و از ان چندان کرم با آن خانه پاره در زمین گوک
بگادد و دران گوک انگشت کرم اندازده و دود آن در مقعده بستاند چندکرت همچنین کند بواسیر دفع
کرده دیگر بهک بیل بالای درخت بد شود یکساله بر آمده باشد از او در روز یکشنبه تو ید کند یک
هزار چتل و قدری برنج بران درخت بدارد بگوید که فردا الحیث فلان شخص خواهم بامداد برود
بیل مذکور را چنانک سایه کسی برو نیفتد یکشنبه بستاند بیخ او تعویذ سازد و در بازوی راست او بندد
بواسیر کلی دفع گردد دیگر جوکیان بعضی دانایان آزموده اند دیگر نهال کند پاره و نهال بزو بقلم
با بیخ و برگ در چتر و هر یک جدا جدا بسوزد و خاکستر کند همچنان سیر خاکستر ازین هر یک یکجا کند
و در سبو پر آب کند یکهفته بواسیر کا استوار و مشکل باشد و از بیخ علاج برود و باسور که مقعد بر
آمده باشد و محل خود در علاج برود مجربست دیگر پشم میش سپید که همه سپید باشد یک سیر
نرف کند از غلاف بعده در سبو اندازد و سبو را مهر کند و جمله در گل گیرد خشک کند فرود افتد
بالا ارد کرده و با چاک دشتی شد آتش کند چنانکه بسوزد و چون پشم سوخته گرده سرد شود بیرون
آرد بوزن این پشم با زنگ و نمک کساری هر سه برابر جمع کند در سه هفته آن مقدار که بانگشت
برآید نهار بخورد بواسیر را اول هفته بیرون آید هفته دوم بخار او بیرون زند سبب هفته
سیوم بکلی برود دیگر باربیل پاره که نرم باشد و مغز بیل که نرم باشد نرم مذکور با قند قاس
چهار رکان درم هر روز بخورد نافع آید مجربست دیگر بنزده درم انگوزه دو دانگ پوشیده کرم
آس کند بری سازد و پنجگان درم بوقت خفتن برده بن بواسیر طلا کند نافع آید دیگر پسند مچ
سپید انجره دیوه دوا ریکان علوله هر روز نهار بخورد جمله باسور دفع گردد دیگر استخوان باخه را بارنگ
کند در آتش اندازد و دود آن در مقعده بستاند اگرچه بواسیر سالها باشد برود دیگر شغال
زنده ذبح کند و برهنه شود در خون تازه او بنشیند ساعتی نشسته باند بعده چون برخیزد دو بت
شغال دو سه روز ازار در تنه بندد بواسیر خونی و بادی بکلی برود دیگر پیه خوک پس بگدازد و بر آن
مالد دفع گردد دیگر ناخن بیل زیر خود دود کند نیکو شود فرود افتد دیگر گنج ماده گاو تازه در شکر کند
سه روز نهار بخورد باسور برود و هر علتی که باشد فرود افتد بگیرد گردماتر در روغن کنجد یا روغن زیت اندازد
و در شیشه کند در آفتاب چاو نیز ده و چهل روز بعد آن روغن در مقعد طلا کند چندکرت باسور دفع شود

وپش نشود مجربست دیگر ناگیسره ومسکه ونبات از هر یک سه کان درم این هرسه یکجا کند هر روز این
مقدار بخورد چند روز متواتر باسور دفع شود مجربست دیگر هلیله دو درم آمله ده درم بلیله دو درم
نوساد پنجدرم یکجا کند بساید مقدار یک کف نهار بخورد دو سه روز ملازمت کند بکلی دفع کرده دیگر
صبر یکدرم در آب انداز دشت بدارد بگاه ماجون بجنباند تا سه روز بخورد بواسیر با خراط افتد دیگر
جهاره یعنی پوست سلی روز یکشنبه با سنگ سوده کند در میان سوراخ شود در انگشت بنصر دست
جب پیوشد بوقت استجا در ان کوشد که محل بواسیر دفع کرده دیگر پنج تتال کرده آرد گندم
بعد از ان قیاس سیوم درم در دهن اندازد و یک دو بار در دهن کند زود برود همچنین هر روز
یکماه برود یکسال نکشد دیگر پاره بار نیل یعنی دیو دار پاره بساید برسنگ سلایه بار یک ارد کند
در جای سند آن قدر قند نیز همان قدر که حاجت باشد ازین سوده همان قدر قند نیز همان یار کند
آن هردو برابر باشد شافه کرده دیگر مومیای دو توله ساجی دو توله آس کند یکجا کند همکان
درم هر دو دارو یکجا کرده دیگر سنداهی پسته یکسیر سپیدان یکسیر نمک یکسیر شکر تری کنه سیر
آس کرده نگاه دارد وقت خفتن و خاستن بدان موازنه که تواند خورد بخورد و یک سه وقت نماز دیگر
هم بخورد باسور دفع کرده دیگر دفع بواسیر خونی پوست درخت کرکه بار او را اندر جیو مقدار حاجت
پاره از هشت جزو آب یک جزو بگیرد بجوشاند چون طریق قند شود بدارد یکدرم ازین دو کوس
بیندازد تا فزود آن چراغی بسوزد بهند تا گرم شود یک عدد جوز بوا باریک آس کند یار کند بخورد
تا دو هفته بواسیر زموی دفع کرده چند روز از گوشت و ماهی پرهیز کند دیگر دفع بواسیر صابون
خشک یکدرم اشخار یک درم با آب لیمون خمیر کند بر محل علت طلا کند در میان یک هفته صحت یابد
نیکو شود دیگر چارد ادرک دو سیر باریک آس کند در آفتاب خشک کند و گیاهی باپنج
بهم قیاس دو سیر وجنا بابک وشافی بهم دو سیر پیچی دانگی سر هر سه اشیا بسوزد خاکستر کند
بعده همچنین یکجا متساوی کند باریک بساید انگاه قدری بالا جامه بیندازد و خود لنگوته کند بوقت
حاجت دور کند دو سه روز چنین کند بواسیر کلی دفع کرده مجرب آزموده است دیگر دفع بواسیر
مجرب و آزموده است بواسیر که بیرون آمده باشد در ان دیوچه سخت کند چندانک سیر شود چون
بچسند بعده در ان مقام قدری جبال کوته آس کند سخت کند نجابت خواهد گرفت بهر نوعی تواند

بواسیر ...

ماند زمانی باند

ماند زمانی باند و اگر تحمل شواند کرد بشوید دور کند علت بواسیر کرم الله تعالی بکلی برود چنانکه باز نشود
آزموده است دیگر سب خوک بسوزد و خاکسترش بستاند و هم از سرگین خوک بر یک علت
کرده و روغن بیرون آرد و از خاکستر بیامیزد در باسور نهد که هیچ دارو [illegible] سخت کند
دفع کرده دیگر سرگین کبوتره و دانه الاجی از هر یک یکدرم پشتر ریخ بساید در سفره و ناف طلا کند
سه هفته نیکو شود دیگر جنه و موسلی ذکر و بوزن ابرابر بساید نگاه دارد هر روز دو درم با کمیز گاو
ناز اده بیامیزد هفته صاحب علت را بخوراند هر چه باسور قدیم و کهنه شده باشد که هیچ دارو
نرفته باشد برود دیگر ابو علی سینا گوید هیچ علتی در فرزند آدم کم علاج تر از بواسیر نیست
هر چه بخورد زیان بدارد اگر چه دارو باشد مگر خدای عز و جل صحت بخشد در دعوات سلطان محمود
برهانه بخط خواجه ابو بکر صحیح نبشته بود آزموده و تجربه کرده شده است با خود باید داشت تا از برکت
این دعا حق تعالی صحت بخشد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم رب السموات و الارض و رب
الروح الامین و رب کل مخلوق فی الاولین و مدبر کل مخلوق فی الاخرین و هو حافظ للمؤمنین قادر
علی کل شیء قاهر فی سلطانه غالب علی امره میت علی حکمه و هو فی الاول و الاخر لیث فی ملکه وزیر
و لا فی سلطانه نظیر عزه العزة الاعلی اللهم یا رباه و یا سیداه و یا املاه و یا امناه و یا منتهاه
و یا مستغاثاه اسالک ان تسبق لی منا بهذه العلة المهلکة اللهم انی عاجز عن دواء هذه العلة و اغوثاه
و اغوثاه و الغیاث الغیاث برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر بعد از نماز خفتن این آیه بر این
بخواند بدو شفا یابد آیه اینست بسم الله الرحمن الرحیم ما عندکم ینفد و ما عند الله باق الله لا اله الا هو
الحی القیوم و عنت الوجوه للحی القیوم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و سلام نوح فی العالمین
بحق نام بزرگ خدای تعالی باز گردی و خشک شوی ای باسور از مقعد فلان فلان نوع دیگر
هفت روز هفت روز پاره کاغذ بنویسد هر روز یکان یکان پاره و هفت و قیح نو بیار دلی
و هاشمیه در یکان او بند مذکور بشوید هفت روز بخورد بواسیر دفع کرده دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم الهی بحرمت بحر النبی و سال سهاجبرئیل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
رضوان الله علیهم اجمعین یا [illegible] انت امر الله چون از قضای حاجت فارغ شود بر دست بخواندم
در ان محل طلا کند نیکو شود فصل این نام بزرگوار بنویسد بشوید بخورد و یا بر خود بدارد و

بواسیر دفع گردد الی برکت خواجه عمر زنگ دیوانه چابانی تازی سوار رحمة الله علیه **دیگر** دفع
بواسیر بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا علیهم حاصبا الا آل لوط نجیناهم بسحر نعمة من عندنا کذلک
نجزی من شکر **دیگر** بعد از نماز دیگر اول و آخر درود فرستد و فاتحه و السماء و الطارق بخواند در ...
بدمد صحت یابد **دیگر** در دو رکعت سنت بامداد اول رکعت بعد از فاتحه سوره الم نشرح و در رکعت
دوم الم ترکیف مدام بخواند باسور هرگز نشود **دیگر** چون از قضاء حاجت فارغ شود خواهد که آبدست
برکف دست چپ آب گیرد و یکبار برکف دست چپ بخواند بعد آن آب خود را بشوید و طهارت کند
و میخواند مدام که مدام فارغ نشود چند روز بدین منوال مواظبت کند دفع گردد و اینست آید پیدا
پیدا چونی تس جسم سمونی **دیگر** بوقت طهارت کردن و استنجا کردن بر آب و کلوخ بخواند بدمد
بواسیر دفع گردد افسون اینست ازجن [illegible] گوگن گوگن گوگو نارستی الکهن بتهی چور کهی [illegible]
سنگ [illegible] **دیگر** دفع بواسیر تواند بخواندن [illegible] دفع گردد و مجربست [illegible]
تا [illegible]
کارکار [illegible] هر حرکت سوا یا **نوع دیگر** در معالجت و دفع ناسور که هندوی [illegible] گویند
و آن پنج نوع است یکی از باد دوم از بلغم سیوم از خون چهارم از زخم پنجم از سنبات و جای
آن علت گرد برگرد سفره بیرون مقعد مقدار سه انگشت است و در [illegible] چشم و جاهای
دیگر هم شود اگر از باد باشد سبب آنکه طعمه سرد وقت خشک عذاب سخت باشد علامت
آنکه خشکی آرد و مقدار دانه نخود و غلیظ سرخ و ام بر رنگ بیرون آید و چون آن دانه بشکند
آب زرد و یا کف بیرون آید و چون سر او پخته شود و آنچه درون باشد بیرون افتد و سوراخ
دهن او فراخ گردد و گوشتی که گرد بر گرد او باشد مقعد با دیگر بیرون آید و چون حاجت
جای قوت کند غایت از جانب آن مقعد ها بیرون آید و با خون یکجا و اگر از بلغم باشد سبب آنکه
[illegible] نمک با افراط خورده باشد علامت آنکه دانه او بغایت سرخ باشد و آن موضع که برآید
سوزان نماید و چون دانه بشکند آب برود بوی او چون بوی ماهی [illegible] گند باشد و اگر از بلغم
باشد سبب آنکه در شیرینی افراط نماید کرده باشد در جای [illegible] نشسته مانده و [illegible]
گرد جامه پوشید علامت آنکه دانه او از نخود بزرگ باشد و سخت بود و رنگ او سپید و سرخ

دام نماید و چون بشکافد آب سپید و تیره همچو مروارید بیرون آید و در شکم و سینه باشد و خارش
بسیار کند و اگر از زخم باشد علامت آنکه خشکی آرد و گرم افتد و گرد برگرد خود گوشت بخورد و چرک
خود و آب رود آنرا علاج نیست و اگر سنبات باشد علامت تقدر بستان [illegible] و رنگ [illegible]
وقتی که سرخ و وقتی سپید و وقتی زرد بیرون آید و درد بسیار کند و آب برود و خون بشکافد در آن
موضع خوبی بشکافد بشکل سکوته پیدا شود و این علاج نیست حکما گفته اند که اگر ناسور باد باشد و تره
و از آن دو محل که اندرون نیست بشکافد و بیرون زند مثل آن باسور ناسور هم باشد و تره یک بعضی حکما
ناسور را سبب همان است خلاصه آنکه ازین پنج نوع دو نوع که آخر گفت شد است قابل علاج نیست
و آن سه نوع است دیگر را کردن علاج تجربه کرده است و بنیاد گرفته باشد و چون بریزد و سوراخ
افتد چنانچه غایط و کرم از مقعد بیرون آید آن قابل علاج نیست و اگر در آغاز علت کند قابل باشد
از سه نوع است یکی بجراح تعلق دارد و آزاد کرده و دوم بطبیب تعلق دارد در زمانی که آن دانه
بیرون نریزد و پخته نشده باشد و اگر دارو کند دفع گردد و سیوم بعلاج و علاج هر یکی ازین سه نوع
پیش از آنکه پخته نشده است کل دارو کند دفع شود **دیگر** پاره شیر درخت بر درخت پخته و کنه
ذرد چوبه و صندل سرخ و رین و گل سرخ از اگیره و کوبند هر یکی بوزن برابر بساید و با شیر بد چاپیزد
و بر علت طلا و صفه همچنین کند نیکو شود و اگرچه این علت بخشکی آرد **دیگر** سپندسی و میل کرده
و بیخ و مکسیاه و کافی و نمک سیاه عل و انگزه و جوا این از هر یک دو درم خشک بساید هر روز دو درم
با سرکه و یا سرکه هندوی و یا آب و یا آب کوزه بخورد نیکو شود **دیگر** بابچی و بیخ کرنجه و بلدیار دو
و بیخ زیتون از هر یک بوزن برابر بساید نگاه دارد موضع زخمت را به روغن پستو رجرب کند بعد قدری
دارو با آب بپاپیزد طلا کند گوشت که گرد بگرد داوی سوزد نیکو شود تر او دیابسد و از درون گوشت
تازه بیرون آید و از بیرون آمدن صحت ظاهر گردد **دیگر** تربت تازه و کنجد سیاه و خمیر کند و زرین روی
برابر بگیرد کو سپند سیاه و بساید نمک چنگ و شهد از هر یک دانگ درم یار کند بمالد بوی زنباه دفع شود
و از زاول بماند و کرم بیفتد نیکو شود و صحت یابد **دیگر** ریت و زرچوب پخته و خام و روین برگ نیم که
برشاخ نورسته هر یکی بوزن برابر آب بساید دو هفته بر سر علت بمالد نیکو شود و گوشت تازه برآید
کند و ترب و بابیزه و کنجد سیاه و بیخ از زیتون و میل دراز و نمک سنگ و شهد و زرچوب و هلیله و بلیله و آمله و تیتخ

۱۸ زهریک یکدرم باآب بساید بر سر علت بمالد گوشت دفع شود و اثر صحت پیدا کرده دیگر بلیله دراز
دهلیج و لوده و کته و دانه الاچی و کبابه و روین و گل دهانکی و پسا ترو زرچوب خام و کخته و چوب بادام و دودن
گل نیکو زد و برگ ترنج و موم و نمک شنگ از هریک درم بساید و چهار چند داره روغن پستوره چهار چند
این جمله آب حوض یکی کند و چندان بجوشاند که تمام آب درخورد پس یکجا نهد پیدا آید نگاه دارد هر روز اندر
ازان بر سر علت طلا کند صحت یابد و بوی گرفت برود و گوشت تازه بیرون آید و درکنار نرم شود
دیگر استخوان گربه جنگلی بنگ با آب بساید بر سر علت سه هفته بمالد حقیقت صحت یابد دیگر
استخوان آینه زانو نوشته چون با آب بساید موضع علت را بروغن ستور چرب کند بمالد نیکو شود
پرهیز راه رفتن بسیار و روز کم تا هنگام و مباشرة و سوار شدن و چیزی گران برگرفتن در جسم قوت
نمودن و چیزی منفاخ خوردن ایمنی یکسال تمام بعد از نیکو شدن نگاه داشته باید کرد و اگر سال تمام
این نوع نگاه داشت نکند نعوذ بالله منها بطرق دیگر آغاز کند باطل شود و دشوار آید دیگر استخوان گربه
با آب بلیله و بلیله و آمله بساید طلا کنده شود دیگر استخوان آدمی مرده بسوزد و پس کند خاکستر با لعاب ...
سحق کرده طلا کنده شود مجربست دیگر استخوان خوک بسوزه چنانکه خاکستر گرده بعده او نمک ...
سه حصه آس کند روغن کنجد بار کند با قدری برگیرد در حال دفع شود دیگر بیخ بارنگ سر ...
با آب بساید و بر علت بمالد اما موضع رخت را روغن پستور چرب کند بعد ازان بمالد نیکو شود
علاج گلوی و زرچوب کوفته با روغن پستور بجوشانند تا سوخته شود پس کند طلا کنده شود
دیگر دفع ناسور قدیم و جدید خردل اسپند هر روز طلا کند نیکو شود مجربست دیگر کوبیلی
پیدا انجیر خام ندم با آب بساید چون حنا طلا کند سوراخها ناسور بسته شود دیگر بیخ زیتون ...
... بساید بر ناسور طلا کند دفع شود دیگر شکر تری در آب تر کند بتکل ... خرد کند بالا
سوراخ اندازد چنانچه آب شکر تری می تراود درون ناسور می رود و شکر تری بالای سوراخ
همچنان باشد در دو سه هفته بکلی ناسور دفع شود و گوشت برآید دیگر پاره قرس ... باریک
آس کند در میان روغن کتان خالص بیندازد و سر هم بیازد و از آن محلج سپید برکند و در دهن
ناسور بدارد و بالا آن کاغذ بندد تا یکهفته ترا اثر کند نیکو شود دیگر دو وجه خشک کرده سوده
نجانه پخته با روغن پستور طلا کند نیکو شود دیگر در پرده عنکبوت هر دو طرف آهنی طلا کند

بازبرناسور بندد

۱۹ بازبرناسور بندد یکهفته اگر موی باشد دور طلا کند نیکو شود بفضل الله تعالی دیگر جشیر بانو
طلا کند گوشت بروید نیکو شود دیگر کوکل خوردنی با تخم مادکا و یکجا کند بر پاره جامه اندازد
در ناسور بندد نیکو شود دیگر روز یکشنبه بیخ سد کجند بستاند بر ناسور بندد و دفع کرده
دیگر سوزن با سپلی بهم بخورد به شود دیگر پاره شیر اک ساعتی بدارد تا مایه بندد بعد
مایه او دور کند با شیر که باقی مانده باشد بکاله سیحی سحق کند چنانکه تنه دار شود بعده قدری سنده
بسرشد با جامه در موضع ناسور سخت کند روز دوم همبرین وقت بکشاید چند روز همچنین کند
چون از موضع ناسور خون تازه آمدن گیرد داره و سخت کردن بگذارد بفضل الله نیکو شود دیگر
دفع با سیر بر کلوخ بخواند بدان استنجا کند صحت یابد بفضل الله تعالی عزوجل سمری شلیه ری
سمورن اخطار دیگر جال کوزه درم تمکتان نه درم بربینه درم تمکتان و جاکسو رابسوزد
خاکستر کند باز اک یکجا کند بساید در بریزه چا میزد میان روغن زراین خلط کند در ناسور
طلا کند دفع شود دیگر بلیله و بلیله و آمله و سپندی و کچیل و پلپل دراز و پلپل گرد و ...
و چوب نار از هریک یکان درم قند سه درم یکجا کند همچنان درم را غلوله کند هر روز نهار یکان
غلوله بخورد ناسور دفع گردد دیگر ناسور بهر مرض که باشد سوراخ کند و بتراود و دهان
او اصلا بسته نگردد باید که برگ نم بساید بعده بموازنه سوراخ ناسور پلیته محلوج سازد و او را
در آب برگ نم مذکور تر کند و در برگ نم باریک سوده است بیالاید در سوراخ ناسور پلیته
اندازد چند روز همچنین کند تمام گوشت مردار را خواهد خورد گوشت تازه بر خواهد آورد و دهان
ناسور بسیار خواهد شد دیگر بیخ نم را پوست بستاند خشک باریک بساید پلیته بموازنه
سوراخ ناسور سازد و در آب نم تر کرده و درین سوده که کرده است بیالاید و در سوراخ
ناسور اندازد بفضل الله تعالی نیکو شود سوراخ نه دوده گرده دعای ناسور هفت برگ
از درخت بلیله بیارد و بر هر برگی یکبار این افسون بخواند در موضع ناسور بندد بعده پیره
بکشاید چند کرت همچنین کند نیکو شود افسون اینست ... در کجراج ای

باب شانزدهم در معالجت سلس بول که هندوی آنرا پرمیو گویند

و دفع سنگ مثانه و دیگر گرده و سوزاک بول و سیلان بول و آنکه زمرد رود و بول بچکاند

رفع نوف

و قبض کردن آبی سپید از قضیب رود و دفع بول که در حالت خواب کند و گشادن بول بسته و دفع
بجکی قضیب و باله‌فتق و آن شش فصل است فصل اول در معالجت دفع سلسل بول که آنرا
ذرمیتو گویند و سبب حدوث و معرفت آن علت و علامات از سبب حدوث این علت آنکه در
مباشرت افراط کنند و روز بسیار خسبد و شیرینی و شیره و نشکر بسیار خورده و گوشت میش و گاو
و گوشت است و مرغابی و گنجشک آبی و ماهی و حبوبات و دوغ و شیر خام و نمک بسیار و آب
بسیار و اسپناناخ و مانند این غذا ساخته باشد قوت نفس در مثانه در افتد این علت پیدا
شود و روز بروز زیادت شود علامات آنکه چون خفته بیدار شود دهن و زبان بی نماید و بیم
دندان او بسیار شود و اندرون او درد کند و اندوه باشد و در کل اندام دست و پای و رو
او اندک زردی پیدا شود و چون خفته خیزد جب و راست بینی و بشره او جرب نماید
و ضعیفی در وجود او راه یابد و تشنگی غالب آید و بهر حرکت تنگی نفس آرد و چون راه رود
بضعف گیرد و این علامت پیش از بول کردن و یا بعد از بول و یا در حالت بس عورت و یا بعد از
مجامعت بیرون افتد و علت ذرمیتو مذکور از باد و بلغم و تلخه خیزد و بر سبیل ذرمیت ده نوع از
از بلغم خیزد بول اینها چون آب و چون مزه شیره و نیشکر و چون رنگ چه و چربی و چون ماریسمان
و چون مانند لعاب و چون نمک شور و چون کف بسیار که تا نیم پاس بماند و دیگر که دره چون نمک
ریمانی ببند درو فرو نشیند و آب صاف بالا آید و شش نوع دیگر از تلخه خیزد
آنکه رنگ اینها زرد و چون خون و چون نیلگون و چون آب زمین و چون آب شور و چون آب تلخ
ترس و چهار دیگر از باد است رنگ اینها چون روغن گاو و چون شهد و چون چه و بول بسیار
این که از باد است علاج نپذیرد اگرچه علاج گفته شده است تا در نیکو شود اما شانزده
نوع که از بلغم و تلخه است علاج پذیرد بلغم ذرمیتو زود تر علاج پذیرد و ذرمیتو تلخه بعلاج بسیار نیکو
شود و آنکه از باد باشد صحت آن از حق سبحانه و تعالی بدعا و مناجات و زاری خواهد
حق تعالی صحت بخشد اگر ذرمیتو بلغمی باشد علامت آنکه سپید بول چون سپید بیضه مرغ باشد
و یا درد سوزاک خلط سپید برون آید اگر بران بول مگس نشیند که شیر بر شده باشد قابل علاج
نیست و اگر مگس نشیند و یا سپید و ترلی و کف بسیار و زردی بشره بود علاج کند علاج پذیرد

اسپندی و باد رنگ بالا برابر سوده دو درم با شکر بخورد شفا یابد دیگر هلیله و بلیله و آمله و زرچوبه
گلوی کوفته و منگ زیر زمین و باله و هلیله و بلیله و آمله و کوپر و دجوب نار از هر یک نیم درم کوفته
در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند دو درم شهد و نیم درم سلاجیت یار کنند سه هفته بخورد
به شود دیگر جواین و گل نیلوفر و گلوی و هلیله زنگی و چوب کهیر و دار هلد و پچ جبته و ساقی
و هلیله و بلیله و آمله از هر یک یکدرم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم درم بستانند دو درم
شهد و یکدرم سلاجیت یار کنند سه هفته بخورد به شود دیگر هلیله و بلیله و آمله و زرچوبه
و بنگره برابر بسایند با نبات بخورد ذرمیتو بلغمی را دفع کند دیگر جواین و گلوی و بنگره و هلیله
و بلیله از هر یک دو نیم درم جوکوب کند در چهار سکوره آب بجوشانند یکی بستانند یکدرم شهد
انداز و سه گرم بخورد که تا آنگاه که صحت شود کلی برود و اگر ذرمیتو تلخه باشد علامت آنکه
زرد و یا خون رنگ زرین و چوب و غبار آلوده نماید و سوزاک و تلوسه و ابخنگی بول با خون
بود دیگر با برنگ و زرچوبه و باله و سپندی از هر یک سه درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند
نیم سیر بستانند دو درم شهد و یکدرم سلاجیت یار کنند و هفت مدام خورد نیکو شود دیگر
پوست درخت نیم و گلوی و آمله و منگ زیر زمین هر یک بوزن برابر خشک کنند چون ساده
نگاه دارد و هر روز دو درم ازین دارو و چهار درم شهد یار کنند بخورد ذرمیتو صفرای دفع شود
دیگر اک برده و برگ نیم و گلوی و آمله و منگ برابر کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم
سیر بستانند با شهد بخورد ذرمیتو صفرای را نافع آید دیگر با برنگ و زنجبیل و هلیله و بلیله و آمله
و ناگسیدا و انگلیر برابر سوده با شکر بخورد ذرمیتو صفرای را صحت دهد و اگر ذرمیتو از باد
و بلغم و تلخه باشد علامت آنکه ریم و دندان بسیار نشود و اندرون درد نکند و بشره زرد گردد
و اندام سست و ضعیف شود و تشنگی غالب آید و تنگی نفس و بهر کجی که کند سفید شود
رنگ نگیرد از بالا صاف و از فرود مانند روغن و چه باشد بوقت کیر کردن خصیه درد کند
و آن نوع بیشتر از باد باشد قابل علاج نبود اما آنچ از بلغم و تلخه بود بعلاج دفع شود دیگر
با برنگ و هلیله و سپندی و ناگسلا د میده و مهامیده بوزن برابر بسایند هر روز سه درم
با شکر تری بخورد نیکو شود دیگر آمله زرچوبه برابر بسایند هر روز سه درم با شهد بخورد

بست نوع بر میو را دفع کند غذا اکثر گوشت گوسفند و روغن بخورد از مجامعت پرهیز کند
زود صحت یابد انشاء الله تعالی **دیگر** بر میو چهار نوع که علما و حکما قابل علاج نگفته اند
اما بدین دارو امید واثق است که مفید آید رب و طلخ سیاه بوزن برابر با آب نسنگ
زیر زمین بساید تا مدت سه روز متواتر می باشد **دیگر** زر چوبه تازه اسپس کرده و بخته
یکدرم آب اما تریک سکوره اگر تر نیابد خشک آمده را چهار سکوره آب بجوشاند یک سکوره
بستاند غیر گرم کند یکدرم شهد خالص انداز و بخورد تا آن زمانی که نیکو شود بر میو بادی ببرد
برگ بر ورا و پوست درخت ببل کنه و آمله و نسنگ زیر زمین و بیخ بهنی و باله دو دانه و گل
نیلوفر و اندر جو و پوست کریخ و دهانکی و بیخ جبته و زرچوبه پوست باران خشک بوزن برابر
بساید بستاند نگاه دارد و هر روز دو درم ازین دارو و یکدرم و نیم درم صلاجیت
یکجا کند با آب کلتره و با منک و باموتهه جوشیده سه هفته بخورد به شود و اگر این شتاب آب
گرم بخورد **دیگر** شش درم کلوی تر اگر تر نباشد دوازده درم خشک در چهار سیر بجوشاند
نیم سیر بستاند دو درم شهد و نیم درم صلاجیت بیامیزد تا سه هفته بخورد نیکو شود غذا برنج ستی
و کرزو نان گندم کهنه و منگ رزده و جو و گوشت شکاری و آب گرم قدری جوکوفته در جامه
سپید و کهنه در میان کوزه آب انداز د از آن بخورد و مباشرت نکند و نمک نخورد **دیگر**
بلیله و بلیله و آمله و چوب تازه و نسنگ زیر زمین و اندرجو از هر یک دو درم در چهار سیر بجوشاند
نیم بستاند بعد باد و درم شهد و نیم درم صلاجیت یار کند سه هفته بخورد نیکو شود **دیگر** علاج دفع
بر میو بلغمی و صفرای تخم سراوله که میان کشته ، باس باشد با آب بساید یکهفته بخورد نیکو شود باید
که ناغه نکند **دیگر** لعاب جبر در سکوره کند انداز د یکجا کند بخورد سه روز نیکو شود **دیگر**
بیخ داون پان تازه بیار و همان ساعت پوست دور کند او را خشک کند بکوبد به بیزد و یک تول
ازین دارد و نیم تول شکر تری باشر کاد بیش خام بیقدار یک کاسه بخورد بر میو و پیر عورت دفع
شود **دیگر** دفع هر ده نوع بر میو تخم چیره الیم سیر برنج کره و نیم سیر تخم کهاره نیم سیر تخم بادنگ
اسپس کرده و با جامه بپالاید و پاره ده سیر آب در دیگ انداز د و سر دیگ بگل حکمت استوار کند
تا آنکه بیرون نرود و بجوشاند از جلاب مذکور مدام که پنج سیر باند آنگاه موازنه نیم سیر انداز د و در آن

بلکی رگڑ

کمین تر کند ما سپید شود هر روز بامداد و خفتن یکدرم بخورد همه بر میو ها دفع شود **دیگر** روغن تخم
تکهاره و بپر کلتی نیم کان سیر باریک آس کند و شکر سرخ همه وزن یار کند با شیر و نا ما که برنج بخورد
تا سه هفته همه علت برود **دیگر** بیخ اونت ست انکه چون او سپید باشد و دیگر سرخ می باشد بیک
باریک آس کند هر روز سه درم بخورد و شار یا نیم شکر تری ماد گاو نافع آید بجربت **دیگر**
جولا و کشته دوازده کا پیلا دو درم کونه دو درم بلیله دو درم بلیله و دو درم آمله دو درم
بلیل دراز ده درم بلیل گرد دو درم سپیاه دانه دو درم هر یک باریک آس کرده برابر
شهد بیت و یکروز بخورد و هر روز موازنه شهد دو درم و دارو موازنه یکنیم درم بر میو بکلی دفع
شود این دارو را هندوی زاسپس جوان کو نید احتراز از ترشی و زرب و سبزی و ماهی و گوشت
ماد گاو کند غذا گوشت گوسفند و گنجشک و کبوتری و منک و روغن ستوره و نمک سنگ و قتل بلا
در باب قتل اشیا حکایت شده است بکند **دیگر** بلیله و بلیله و آمله و دار بلدو بیخ اندراین
موته بزرگ زر چوب برابر همه را بجوشاند از هفت سکوره یکی بستاند قدری شهد یار کند
بخورد بر میو و سنگ مثانه و یرقان دفع کرده **دیگر** بلادا هن و بلیله و بلیله و آمله و اکهاه
با آب جدا جدا آس کند با شهد چنانچه علاحده هست معجان بخورد جمله بر میو دفع کرد
دیگر پارد جسد کلوی یعنی جسد کرچه و طریق کشیدن جسد کلوی در آب کشیدن احاد
گفته شده است جسد مذکور و بلیله و بلیله و آمله سهکار ی یعنی کوکهره و با بیخ و شلغ
خشک کرده بکوبد هر یک دانگی سیر بستاند با جسد کلوی یکجا کند موازنه چهار درم شهد یا
انداز د غلوله کند هر روز زنهار بخورد و پرهیز از ترشی و ماهی پرهیز کند بر میو بکلی دفع کرده **دیگر**
جسد کلوی تکه سیر بلیل دراز و جو کهار و نسوت و موتهه از هر یک سه درم جمله را بساید بت
سیر دو دهتوره سپیاه بیخ آفتاب و هدو خشک کند بساید تا هفت تب شود هر روز
نیم درم بخورد هر ده نوع بر میو و علتها دیگر دفع شود **دیگر** جسد کلوی با شهد متواتر یکهفته
بخورد نافع آید **دیگر** سلس بول یعنی بر میو که از ضعف گرده مجامعت و از صفرا سرد
پدید آید بیخ ستی پخته کند بخورد و دوغ ماد گاو بدل آب بخورد و عرق کوهره و پوست کوکهره
و روغن گاو غلوله میکنند متجود تا بیت و یکروز پرهیز از ترشی و پیاز و شیره از جمله کرها

کند نیکو شود دیگر خوشه گوندی را جبا دبیا زد بخورد جمله سود دفع کرده دیگر غنچه درخت برگ
از انک کوبند و رنگ سپید یکجا کند آب بسته بباید صاحب علت بر میو بر دست خود ببابد هفت
روز بخورد بر میو سرخ بکلی دفع شود دیگر بلیل کرد هفت عدد وبیخ ترزی کیمیا با آب ست
مرو را بکوبد آس کند صاحب زحمت را دهد تا هفت روز بخورد بعد یکساعت بت ستی با
جغرات ماد کاو بخورد بر میو سپید دفع شود از نمک و ترشی و گوشت ماد کاو و ماهی و مباشرت
پرهیز کند دیگر بلیله و بلیله و آمله و سلاجت یکجا کرده بخورد بر میو هر جنس که باشد
دفع کرده دیگر دفع بر میو تخم بره سه درم زیره سیاه سه درم قرنفل نیم درم کباب
نیم درم جمله آس کند یکجا کرده هر روز بقدر یکنیم درم با گوشت بخورد چنانکه کباب با نمک خود
نیکو شود مجربست دیگر بیخ اسکنده نیم سیر پوست بیخ سوده نیم سیر تخم سکتان و کمیز تخم
نکره ده درم این جمله را در آب تر کنند و در جوال بکوبد بعده در آفتاب خشک کند بعد از آن
باریک آس کنند با جامه بیزد بهمان قدر شکر تری بیامیزد پنج شش درم هر روز با شربت
نبات نهار بخورد بر میو نوع که باشد دفع کرده اگرچه دیرینه بود بکرم الله دیگر دفع جبار ریز میو
بار پسپاری و شهد واله و کیر سار و بار تیند و خشک با مغز و پسته هم کلوی از هر یک سه درم
در جبار سکوره آب بجوشاند یکی پسته با یکدرم شهد بخورد صحت یابد دیگر دفع هر ریب نوع
بر میو مراسپن و بیخ چیدا بخره با نسپید و همیاجه و گور و دیو دوار و بریاله بزرگ و موتته
و سندهی خالص و ایتس و هلیله خشک و خیار چنبر و لان بزرگ و کشنیز و بیخ برنوا و چیتا سگند
و کرچه و بلبل دراز و بدهاره و پستا اول و آمد و بیخ کتسلیا و جاب و بیخ کتاهی بزرگ و خرد هر یک
ازین داروو وانگیر آس سه دانگ جمله دارو با جو کوب کند یکجا بدارد دوازده درم ازین دارو
با هشت سکوره با آب بجوشاند یکی بستاند مدت بیست و یکروز تمام آلوده سرد کرده نهار
بخورد غذا هفت اول برنج ستی و نمک و نمک روغن کند دوم سیوم نان کند و گو
گوسپند از خوردن این دارو خشم کند و آفتاب نه نشیند و نگردد دفع جمله ر میو دق
این را بسم سود کند کوبند بیارد سیماب آن قدر که خواهد در کهل اندازد و آب برگ گیگری
دهد سحق کند تمام روز بعد از آن اندک اسکنده و گل حکمت آید و خشک دیگ کز زمین بکار و جا بجه

طول وعرض وعمق او یک باشد بعده از آدر بانگ وستی برکند بوته مذکور بالا آن بنشاند
جون بر زمین برابر شده باشد بالا او نیز بکند بگز با جگه ستی اندازد آتش در زند جون
سرد شود بیرون آرد با پلپل و قرنفل ولاچین و سندهی و بلیل کرد قدری بیاس
درون اندازد یکان حب خوردن دهد نافع آید مقدار دین زحمت بر میو بیخ ستی با کیوی و با گزر
و بار پس و بتی منک و یا موتهه و تخو و سپیا و خطلفه و جو و گوشت دراج و بیخ و نمک نک
قدری سندهی و پلپل دراز یا کند بخورد و از جمله چیزها پرهیز کند و از مباشرت رفتن راه بسیار
و نشستن آفتاب و نزدیک آتش و از شراب خوردن آب باده جون نیکو شود آن مقدار
روز که دارو خوردن مقدار روزه دیگر پرهیز کند بکلی صحت یابد دیگر دفع پر میو که با خون
باشد بیارد کندوری که راست باشد و کز نباشد با شیر ماد کاو آس کند بیاشامد هم دران
روز نافع آید دیگر دفع بول کردن خون بیارد شاخ گوزن با گل انار با آب بساید
و یا با شکر تری بخورد نافع آید دیگر دفع بول شیرین بیارد طلق سیاه و کیرو کرده و بلبله
ترکند و طلق را بگیرد در بوته و یا در کوره آهنگر بنهد بباید تا نیک پخته شود آنگاه بشکند
و بیخ خار مغیلان بیارد و در دهن آب بیندازد بجوشاند تا به پنج سیر ماند همین آب نگاهدارد
طلق را از کوره بیرون کشد قدری جوشیده جدا کند طلق گرم را همچنان در آب اندازد هشتم
بعده آس کند و آن آب خار مغیلان که جدا کرده داشته است قدری درین طلق اندازد
و باریک بساید چون نرم شده باشد در آفتاب خشک کند هفت کرت چنین کند با آب مذکور
آس کند و خشک کند باز باریک بساید نگاه دارد هر روز یکدرم یا دو درم بخورد نافع آید
دیگر بر میو و بول سرین چنبد کلوی جهل درم آمله و زرچوبه باریک آس کند میان جید
کلوی اندازد و بعده قدری شهد چوب باریک آس کند شیره او با جام بیالاید هم اشیا
در میان آن شیره اندازد و خشک کند چنانچه هفت کرت و خشک کنده هم وزن او شکر تری بار
کنده هم وزن هر روز بیکان درم نهار بخورد بر میو هر جنس که باشد دفع شود دیگر
دفع بول سرین کلوی را خشک کند باریک بساید شکر تری آمیزد نهار بخورد مقدار دو کف
و پای برهنه بگردد و دیگر کلوی و گوکهرو و جوب کرده بجوشاند و از جبار کوزه آب نیم

کوزه بستانند سرد کرده شکرتری چهار درم در آب اندازد صحت یابد دیگر برگ خشک آس کرده
خشک کنند یک درم زر جوبه ده درم نمک سنگ پنج درم نیم یکجا کرده سحق کنند آن مقدار که چهار
انگشت برآید و جزات اندازد بخورد سه هفته گوشت و روغن پرهیز کند بول سرین دفع
کرده صحت یابد دیگر بر میوه و بول سرین خ جوانی یکمن بمقدار پانزده درم باشیره مادکاو
اس کرده باده درم شکرتری پست دیگر روز یکجا کرده بخورد نافع آید دیگر کیاه و لنگروندرا
شیر بکشند یک سکوره با پنج درم شکرتری بخورد چند روز مدام بول سرین برود دیگر
ستاول را شیر بکشد با روغن پستور چاپیزد بخورد بر میوه دفع شود دیگر هر روز سه درم جلاب
در آب گرم حل کرده بخورد مدت سه هفته بول سرین دفع کرده دیگر حل بول امت
بسم الله الرحمن الرحیم اذ نادی ربه ندآء خفیا فصل دوم در معالجت سنگ مثانه
در یک کرده و یکی آب کلتی جوشیده و تیر مشد پیمانه که بقیاس یک حبه و یک دانه نخود در آن
آمیخته تا چهل روز بخورد سنگ مثانه خواهد گداخت بطریق دیگر هر روز بیرون خواهد افتاد
اگر آب کلتی نیابد با آب گرم پیمانه که مذکور بخورد بغایت عجیب و مفید است دیگر
قدری برنج شستی شب با آب گرم تر کرده بیرون برآرد بامداد برنج و ورگت آب آن بستاند و قدری
کندر با آب مذکور باریک بساید بخورد بوقت خوردن باید که دندان نرسد که دندان را
زیان دارد سنگ مثانه دفع کرده صحت یابد دیگر کلتی سی درم در لان بزر کرده
درم در چهار رقح آب بجوشانند یکی بستانند و بالا بیچه درم روغن گاو و یک درم نمک سوده
در آن اندازد ناهار بخورد هر روز تا انگاه که سنگ بگدازد و دیگر جوش چند دیگر تخم کرمیان
گشته بگدازد و پیمانه دفع کرده دیگر ایدو لیل درازه و ملتی در نمک و بوت در خت تنا
و کمانچه و لنگر و برگ با پسنه و میوه بوزن برابر یکجا کرده هر روز ده درم در چهار سیر آب بجوشانند
نیم سیر بستانند سرد کنند و دو درم نبات و گل درم صلاحیت یا کنند بجوشانند بخورد سلف بول
و ریگ مثانه وانج اماله شکل اندام برآید باشد دفع شود دیگر احمود کا از اکبور جوانی کوبند خشک
اس کرده نگاهدارد هر روز آن مقدار که به انگشت برآید مدام بخورد سنگ مثانه و ریگ کرده
دور شود و بیرون افتد مجربست دیگر نخود سیاه بقدر پنج سیر در دیک بزرگ آب پر کنند

بجوشانند یک قدح بستانند آن تمام روز یکان قدح روغن پستور خالص بخورد نافع آید دیگر
و جاجهه وانه و کهانبده و خیار خیره و کوکمره و زر جوبه بلیل و درازه و ستاول برابر ساید باشد
و آب گرم بخورد سنگ مثانه و ریگ کرده و پیره باده و بلغم را دفع کند دیگر موج یعنی انبلوغه با آب
بجوشانند و آب بستانند نگاهدارد و تخم ترب و تخم کتیل بقدر مکان سیر اس کنند و با آب بجوشانند
انبلوغه بخورد سنگ مثانه بگدازد و فرود افتد دیگر خیار تر با آب برگ جبا و بساید و هفت روز
متواتر بخورد سنگ مثانه بگدازد و همه آب شود و هفته نیکو شود دیگر جو کنند و پنج منبی با آب بساید بخورد
سنگ و ریم کرده و را دفع گرداند دیگر گل پنج جهبد آبدا با شیر گوسپند سوده کنند بخورد سنگ مثانه
دفع کرده دیگر گیاهی است و لیه وقت نام ساکی کران آبگیرها باشد و در میان شالی زار بستان
نیز برآید برگ او شکل برگ گشنیج و بار او بالا میرود و در آن تخم او ریع دانه خشخاش باشد تخم او هم
درم ناهار بخورد با آب سرد و برود سنگ مثانه بگدازد و بفرمان خدای تعالی دیگر دو درم نمک
جوکهار دو درم دو درم ساکه اس کنند با شیر چاپیزد بخورد اگر شراب خوار باشد بر سر آن
بکنی بخورد تا نکته و بول بسیار کند جامه مثانه ریزه چون ریگ شده و طشتی که بول کند نشسته
سعانه به بینه بگیرد و کرد مانزا در کوزه کنند و سر کوزه پوشیده در تمام در گل گیرد و در تنور گرم نهند
بعد از آن بیرون آرد و از آن خاکستر کرده مقدار نیم درم و مرد ارسنگ یک درم خوردن و چه سنگ مثانه
ذره ذره شود برابر بول بیرون آید بغیر ضرر دیگر ناکپته موزک برگ او را خاکستر کرده باشد
از او آب اندازد بعده بالاید و آن آب پنج گل جوی بساید میندازد بخورد و بعد از آن شیر ترد
با نبات خورد و بول برابر سنگ مثانه بیرون آید دیگر بیخ رای لگری که در برگدار باشد
با آب بپزند سه روز متواتر بخورد سنگ مثانه دفع کرده دیگر بیخ نیل با شیر گوسپند و باره روغن
ستور و شیر بخورد صحت یابد دیگر دفع باد و سنگ مثانه و ریگ کرده و درد پهلو روز بخورد
بوقت خفتن بامداد و درکات په عراقت کند باده و سنگ مثانه جمله خواهد افتاد و از اشراق تا خفتن
عراقت را بدارد و بعد عراقت کند باز بامداد تا وقت شام عراقت کندم بعده باز بدارد تا خفتن عراقت
کند کردن و دیگر کند تا یکبار مراد و عراقت شود و داروی مذکور اولاب کلتی و نخود سیاه بخورد
بعده چون نیم ساعت مانده باشد آب مرتبه بخورد و بعده بخچید و طریق آنست که نیم سیر کلتی و دو سیر

بخورد بسیار و دفعت سیر کبوتری بجوشاند شیر گرم بخورد و بعد آب ۵ درم موته در چهار کوزه آب موته
بخورد سنگ مثانه وریگ گرده و خرابها سنگها که اخت پرهیز از ترشی و ماهی و ترب و گاو
و شیرینی و گوشت ماده گاو کند نیکو شود مجربست **دیگر** اگر سنگ ریزه در سوراخ قضیب باشد
و فرود نشود عورتی مشتی را بگوید تا بوشد بیرون آید به شود **دیگر** اگر سنگ مثانه کشیده باشد اجابت
بی گرد و کیاه بود و چول هم گویند با شیر گوسپند بساید بخورد و جراحت بسته گردد و اگر بخت نشود
و ریم رود و سپید با شکر تری بخورد به شود **دیگر** دفع سلس بول از سرخ و سپید که بوقت
مباشرت کردن درد کند و سنگ مثانه وریگ گرده باشد اگر پیشابی **دیگر** سرخ باشد گلقی
موازنه نیم درم در آب بخورد بساید اگر گوشت کبوتری آب یکی بپستاند ده درم باره شد کنند بخورد
تا کیفیت نیکو شود اگر پیشاب سپید باشد تخم جوکهار در پنجشنبه ریخ ستی اندازد بخورد مدت سه روز
نیکو شود و اگر پیشابی خون باشد هلیله و بلیله و آمله از هر یک یکان درم جوکوب کرده در شب کبوتری
آب بجوشاند یک کوزه بپستاند بعده سه درم شهد یار کنند هفت روز بخورد نیکو شود **دیگر** خربزه گلقی
و خاری خشک هر یک ده درم بساید قدری نبات بیندازد بجوشاند و شیر آب بپستاند و تخم خیار تر
و خیار بادرنگ تخم خرفه که آنرا نیکوئه گویند بساید درین دارو چهار ده درم سیر آب و پیکاه و سنار بخورد
دو درم شام و دو شراب بخورد صحت یابد و سنگ مثانه کشیدن حاجت نباشد **دیگر** کرکس خرد
با برگ و بیخ و گل بساید نگاهدارد بوقت حاجت با آب و من هم سر بشس سنزد که بجاله چنانچه
بدگر رسد سنگ ریزه که در ذکر باشد و زحمت دهد بیرون آید **دیگر** شیر عورت با انگبین پیاز قدر
کودک را دهد تا بخورد سنگ مثانه از گمیز وان فرود افتد **دیگر** بیخ او کنجیبا بیدو سه چهار پلپل کرد
اندازد و با قدری شکر تری دو سه چند بخورد وریگ مثانه یا دکند اگر برگ ادنگ چون سبزی بند
بخورد همین عمل کند صحت یابد **دیگر** شکر تری پست درم و جوکهار چند درم هر روز با آب سه و بخورد
بلکه گرده درد او دفع کند **دیگر** بیخ سبنهالی با دوغ گاو بساید و روغن گاو یا روغن کنجد چند قطره
در وی اندازد بخورد هر علتی که باشد و قبض بول و غیر بول و جز آن نیکو شود **دیگر** مثانه مرشاخ
کنجد مبنی کوبلی قدری خشک کند بسوزد هر روز سه درم با شهد بخورد نیکو شود تا نافع آید **دیگر**
پوست درخت نیم بسوزد و نمک آن بپستاند یکی گرم بخورد دفع گردد **دیگر** زیره سپید و زیره سیاه

چند درم شراب و سپندی و نمک جوکهار و پلپل دراز از هر یک ده درم بخورد دیگر سنگ مثانه پاک شود
و در قضیب که از آن اترس گویند دفع شود غذا برنج و روغن ستور دیگر از همه چیز پرهیز کند **دیگر**
سورة الم نشرح بنویسد بخورد سنگ ریزه ریزه شده بیرون افتد و درد مثانه دفع کرده
و دفع مثانه این سنگ مثانه در گمیز وان بحلیل خرد و بزرگ بریده می آید بسم الله الرحمن الرحیم
لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون قال الحکیم فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی **دیگر** دفع درد ناف
که از مثانه وریگ گرده و بواسیری شود اگر از این پیسر با شلغم ده درم سر گرد و آتش اندازد تا پخته شود بعد از آن
گرفته برابر شهد بخورد درد ناف را ببرد پیسر و سنگ مثانه وریگ مثانه دفع کرده

فصل سیوم

دفع پیر ده تر باید و چون با زحمت بیاید با زحمت و درد بسیار آید قطره قطره گمیز بیرون شود و الت وهم
الت درد کند و بیضا درد کند و گمیز نیز درد کند و چون نیز از آفت این چهار نوعست یکی از باد خیزد دوم
از تلخه و سیوم از بلغم چهار از باد و تلخه و بلغم اگر از باد خیزد و علامت او آنست که ناف و پیش الت
از زن و مرد درد کند **دیگر** دانه الاچی و تکمه پیده که از ابرونی هم گویند که آن از سنگ می رید
از درون سرخ باشد و از بیرون سپید و برگ با نیه و بیخ بیدانجیر سپید و گوکهرو خوزه و نی
از هر یک یک درم در چهار سیر آب بخورد و نیم بپستاند و ده درم شهد و نیم درم سلاجیت یار کنند هفته
بخورد نیکو شود **دیگر** پلپل دراز و ملتی و تکمه پیده و دانه الاچی هر یک بوزن برابر خشک بساید هر روز
چهار درم با دو درم شهد و نیم درم سلاجیت یکجا کرده بخورد تا هفته نیکو شود **دیگر** دوم اگر
از تلخه خیزد علامت آنکه چهالت سوزان باشد و بعضی را سر آلت سوزد و گمیز گرم و سرخ باشد و تیز
غالب شود و خشکیات خوش آید **دیگر** هلیله و گوکهرو خوردنی و مغز خیار چنبر و تکمه پیده و پلپل دراز
از هر یک ده درم و چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر بپستاند ده درم شهد و نیم درم سلاجیت یار کند
هفته بخورد سوزاک و درد الت و خصیه جمله برود **دیگر** دوازده دارو باشد کوفت در چهار سیر
آب بجوشاند نیم سیر بپستاند چهار درم شهد و نیم درم سلاجیت یار کند هفته بخورد سوزاک برود
هلیله و بلیله خیار چنبر و گلقی و تکمه پیده و گشنیز و مویز برابر مقدار یکان درم در چهار سکوره آب
بجوشاند یکی بپستاند یعنی باشنی شکر و شهد مقدار یکان درم اندازد بخورد سوزاک صفرای واندو
و قلوصه دفع کرده مجربست **دیگر** مویزکی و هلیله و بلیله زنگی از هر یک دو درم خشک بساید چهار درم

جوشش برآید و این ادویه بشیر بیامیزد و حل کند بعده خداوند علت بر پای ایستاده کند بخورد و تا هفت
روز همچنین کند نیکو شود **دیگر** بلیله و املیله خیار خیزه کلها بندیخ سوسن کبابه بانخ خشک همه را بچه برابر
برابر بکوشاند و با قدری سلاجیت بخورد جمله انواع سوزاک دفع کرده **دیگر** اگر سوزاک از سردی باشد
سیاه دانه بقدر نیم سیر قند کند یا روغن سیتور حلوا سازد یک هفته بخورد و اگر زحمت بیشتر باشد
چند روز ملازمت نماید صحت یابد **دیگر** خشت گرم کند بوست شالی در او بنداند زو جنانکه نیم
قضیب برسد و سه کرت همچنین کند نیکو شود و دیگر هم سوی کهنه از درون نیمه کرده در ناف مالد به شود
دو نیم برگ کنار یعنی هر وقت صبح روز یکشنبه که آفتاب بر نیامده باشد بکجا کنند در ناف بندد نیکو
شود **دیگر** چار دکیا سنکولی با بیخ و برگ جبار جز و خار خشک در هفت کوزه آب که قیاس یکمن نیم
آب در و کنجد بجوشانند یکی بماند هر روز یکمثقال بعد از سکان در م نبات حل کرده بخورد و کمو تنهه در گرمی
قضیب هم برود **دیگر** جو این یک سیر و کنجد سیاه یک سیر جو جخته بریان کرده و پاک کرده یک سیر هر سه را
بکجا کرده چهار دیکان مشت هر شب تا دو هفته بخورد دفع کرده و مجربست **دیگر** نمک ریزه کشت بمقدار
حاجت پاره بشوید تا کل دور شود در و یک کند آب انداز و بجوشاند مادام که موازنه دو سیر بماند
جامه پر کند در آب یک سیر قند کهنه انداز و یک سیر تخم تکره حلوا سازد بخورد دفع کرده **دیگر**
قبض ای سپید که از قضیب رود پاره اگرچه دانگی سیر آب و دو نمک سلا آمیخته کند جامه پر کند
با یکدرم شهد هفت روز نهار بخورد دفع کرده و دیگر گیاه و روغن ماله سه درم با برگ و بیخ املیل گرد
هشت درم با آب آس کند بخورد دفع کرده **دیگر** املی تازه را شیر بچشاند سه درم زر چوب جنگلی
انداز و آس کند بکجا کرده بخورد دفع کرده و وارد با دیگر در قسم اول بیان قوة گوشت
علاج دفع سیلان بول یعنی بول بسیار کند و یا زود زود بول کند چاره بیخ سیر جو در شراک ترکند
و بکو به کماه سازد خشک کند بعد باز در کیز کو سپند ترکند همان باز خشک کند همان قند کنجد سیاه
یار کنند کاهداره بامداد و شبانگاه دیکان مشت بخورد یک هفت نیکو شود **دیگر** ح کانس و بیخ در
بیخ بینشکو و کماه بند و کلتی و کو کرده و تخم بر یادی از هر یک یکنیم درم یار کند بخورد نیکو شود **دیگر** اگر ب
ضعف کرده و سپید دی زود دیگر کند یک سیر کزم و یک سیر کنجد سیاه و یک سیر مغز تخم سعفر و یک تخم گنا
هر یک را علاحده بریان کند باریک بساید و نیم سیر سندی باریک کرده در او اندازد بعده یک سیر شکر

سرخ درگرای انداز و آب کرده و این شیان دران انداخت بقیاس ده کان در حلوا کنند بوقت
خفتن و خاستن هر روز بخورد صحت یابد **دیگر** بول بچگان چاره باله و صندل و خرمای تر و طلع
و سلاجیت و شقاقل یعنی شراپی از همه برابر بساید و نبات و شهد هم بوزن برابر یکجا کنند این همه
بقدر درم سکه غلوله کنند هر روز یکی از آن بخورد بول بچگان دفع کرده **دیگر** بچکیدن بول این آیة
بسم الله الرحمن الرحیم وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون بر خشک یا ارحم الراحمین **دیگر** دفع بول که کودک و زن و مرد
در حال خواب میکنند **دیگر** اگر هوا سرد باشد خفته میکنند و آن سبب غلبه سردی باشد بندان
خوردنی که از آنها لیمون میگویند سیر قند نیم سیر روغن سیتور نیم سیر حلوا سازد بخورد سه روز دفع
شود **دیگر** دفع دیگر که از کثرت شراب ایام خفته کنند کنجد سیاه بقدر نیم سیر با شکر سرخ بیامیخته
یکمثقال بخورد و اگر از گرم باشد احتراز کنند **دیگر** اگر سبب بسیاری گیز در خواب گمیز کند همین
گشنیز خشک سوده یکدرم باده درم شکر سرخ هر روز بخورد نیکو شود دیگر دفع کردن بول در خواب تخم
شاه سپرغم یعنی سلسلی بکوبد نیم درم با یک مثقال شکر هم درست بخورد نیکو شود **دیگر** دل خرگوش
بریان کنند بچه را یکمثقال مدام بخوراند هر گاه آن کودک در بستر بول کنند **دیگر** خایه گوسپند بریان کنند
بخورد نیکو شود **دیگر** جو این با شکر سرخ نیم شب بخورد به شود **دیگر** دیگی شب در و طعام پخته
خورده باشند بگاه بامداد و دیگر را بشوید خورد و تا روز همچنین کنند دفع شود بامر الله تعالی ثبت
یعنی الان خرد هندوی پاره بریان با کنجد سیاه متساوی بریان کرده بیامیزد و همچنان از نبات
یکجا کنند بخورد و کسی که در بستر بول کند از آن باز دارد و قوة باه بیفزاید و سردی وجود دفع کنند

فصل در معالجت کشادن بول بسته **دیگر** علاج مغز تخم پرده بساید بالای ناف طلا کند و در سوراخ
ذکر کافور نهند بول بسته بکشاید **دیگر** آب بزده و آب کافور یکجا خوردن در دم بکشاید **دیگر**
تخم سرخ مردار سنگ آمیخته کند بخورد و در قضیب روغن یا و کاد مالد در حال بکشاید **دیگر** تخم تکره خورد
با آب بساید و فرو ناف طلا کند بول بکشاید دیگر اگر کودک خورد را گمیز بسته شود کنجد و سرشف و موی
گربه و سرگین گربه در آتش اندازد و کودک را بوی آن بر سانند چون بوی او بدماغ رسد بکشاید **دیگر**
بلیله و املیله و آمله و املیل کرده و نمک سنگ خیار باد رنگ خوشیده هم متقابل آس کرده با آب

موازنه پس پیس آب سنده جوشانیده باداره یا مذکور پستند هر روز بخورد نافع آید و در آب گرم نیز نشیند
نیکو شود **دیگر** چوب نازو ر زجوبه با خیار چنبر جوشانیده گرم بخورد نافع آید **دیگر** شیر بز تاک کرده
پنج درم بخورد نافع آید **دیگر** پنج کل جنبه سه درم یا چهار درم تخم خیار بادرنگ سوده با آب گرم
پاشانیده تعلوا پس و کرفتگی بگیز بکشاید **دیگر** پنج نیلوفر با دوغ مادکاو بخورد سایه و زنهار بر روغن
زاین و یا بپید انجیر چرب کند نافع آید **دیگر** برگ گل نرگس بکوبد بر زهار مالد بگیر بسته در حال بکشاید
دیگر مینو و جمیاجه دکرده و نمک سیاه بوزن برابر با آب بساید **دیگر** در قضیب و خصیه و سوده
طلا کند بکشاید شود اگر بگیز بسته شود همین دارو کنند بکشاید **دیگر** سرگین موش بر زهار مالد اگر
بسته بکشاید نیکو شود **دیگر** اگر سوراخ قضیب بچوشد و یا بزرگ روغن فرض میان دو سه قطره بچکانند
بول بکشاید دعا دفع گرفتگی بول نامها اصحاب کهف بنویسید به بند دچنانکه در محل بگیز پیش باشند
بشوید نیز بخورد در حال بکشاید انبث بملیخا مکسلمینا کشفوطا تبیونس ازرمطبونس یوانس بیس ذا سلم کلبهم
قطمیر و علی الله قصد السبیل و منها جایر **دیگر** برای کشادن بول آدمی خواهی اسب و دیگران سر بستگی بگیز
و سرگین این آیه در دست نوشته بخواند در بند بگیز بسته شود و دارو تا چند کرت بگیز بکشاید اینست
بسم الله الرحمن الرحیم فی الکلم صعد علی الکبیر ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر یحی ایاک نعبد و ایاک نستعین
برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **دیگر** بجهت بسته بگیز آدمی و حیوانات
این نامها بنویسد در بازوی آدمی و اگر اسب و گاو باشد در گلوی بندد بگیز بسته بکشاید بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم یا نورانت لا نور و منک النور و انت ادیبا ... و السحر و اخرج منها بولها
باذن الله تعالی از فلان بن فلان بولها امین و رب العالمین رب موسی و هارون و قال موسی ما جئتم
به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین

فصل هفتم در معالجت دفع آماس بجگی

خصیه نیز از زخم لطمه سخت باشد و یا به سبب آنکه مردمان عورت حایض قربان کنند جراحت و بجگی در
پیدا شود و یا از سپر جنباده حادث گردد **دیگر** علاج پوست درخت پیری و پوست درخت
سر پستان با آب سرد بسایند و طلا کنند و در روغن پستو نیز طلا کنند تا سه چهار روز نیکو شود **دیگر**
هلیله و بلیله و آمله و سپاری سوخته بوزن برابر با روغن پستو نیز کهنه با هم بیامیزد و با زبینک زخم
طلا کند صحت یابد **دیگر** هلیله برگ و هلیله زنگی برابر روغن پستو با آب بساید با روغن پستو طلا کند

خارش و اماس برود و جراحت فراهم آید اینکه با روغن پستو طلا کند بجگی قضیب نیکو شود **دیگر**
دفع بجگی و خارش اماس قضیب فرج عورت پوست درخت سرس و مسی و سرخ باشد که سنده ای
بساید و بر زهار طلا کند و همین دارو بخورد اماس قضیب و فرجه و خاریدن و بجگی هم برود **دیگر**
پنج اندراین بگیز نگاه و بساید طلا کند بجگی قضیب دفع گردد **دیگر** کاشه سر مردم و پنج بگیرد سپاری بهر
بر سنگ بساید بطریق صندل بار کند بساید بر قضیب مالد اگر کنده شده باشد نیکو شود **دیگر** هلیله و بلیله
و آمله هر سه بسوزد و باریک با آب اس کند تنگ قضیب بیالاید تمام روز همچنین کند قضیب برود **دیگر**
بلیله در سایه خشک هر دو بساید قضیب را طلا کند بجگی نیکو شود **دیگر** دفع اماس و بجگی نمک سنگ سوده
با روغن پستو در او ندمیتن بسیار بمالد طلا کند جمله اماس خصیه و قضیب برود **دیگر** پنج
انجیر و برگ بانسه و بر تره بوزن برابر بساید هر روز سه درم ازین مجموعه با چهار درم روغن بید انجیر
بخورد و هر اماس که در خصیه یا قضیب باشد هیچ وجه نزود در حال برود شفا یابد **دیگر**
زهره گاو در خصیه مالد اماس و درد را ببرد **دیگر** و آب جوبه بطریق کاشتی بقیاس دو حبه بعد
از آن چهار برگ دهتوره سیاه و نمک سکوره آب از وی بگیرد و در آن آب ادویه باریک بساید
و در آفتاب نهد تا خشک شود باز بساید بدارد و کنند نگاه دارد هر بار از آن آرد بالا آن اندازه دو
یا دستی نگاه دارد غذا برنج و مشک بی نمک دیگر جمله چیزها پرهیز کنند صحت یابد مجرب النسائی الله

فصل هشتم در معالجت دفع فتق پنج اندراین سوده و پخته در روغن بید انجیر بخورد بعد از آن

شیر ماده گاو بخورد اما خصیه که فتق گویند برود **دیگر** اگر طفلی را خصیه بزرگ شود گوش او را
برعکس سوراخ کند چنانکه اگر خصیه راست بزرگ شود گوش چپ او میان سوراخ کند و اگر هر دو
شود هر دو گوش میانه سوراخ کند بفضل خدای تعالی نیکو شود **دیگر** باد فتق که گویند که
گویند از انگشت دست بکشاید هر دو گوش سوراخ کنند نیکو شود **دیگر** دفع گرفه انجا ی زرد
که در بنگال بیرون می آید و بنداگری هم گویند در روغن گنجد بریان کنند و آن روغن را در گرند مالد دفع
گردد مجرب **دیگر** موصلی شربت بلیل در از بخورد خایه که بزرگ شده باشد و از اگر ند گویند نیکو شود
دیگر دفع باد فتق بعضی گرند و انده و باید هم گویند خصیه اماس گیرد چاره موصلی یکدرم
پنجه درم علطا و دیک ماه ابراج بدید بعضی هشت درم بیامیز جمله با روغن پستو یکجا کند روانی

بیا غایه کرند دفع کرده نیکو شود **دیگر** بادفتق که هندوی اندهال کویند زود بر باشنه پای
میانه درین بند بنشیند روی که میان خصیه و مقعد است آنجا که زخم میکنند بجهت سنگ مثانه چون همچنین
نشستن کنند دفع کرده مجربست اگر خایه مرد بالا رفته باشد و فرود نمی آید باید که سرای کرم کنند در انگشت
که بهوزی باشد برآرد اگر خایه چپ باشد بر دست راست بدارد و اگر خایه راست باشد در انگشت
دست چپ بدارد بفضل الله تعالی در مقام خود آید **دیگر** دفع بادفتق علتی است نزدیک [illegible]
کوست تنگی درونی نگاه و ندمرده در راه شواند و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کان لم یسمعها کان فی
اذنیه وقرا فبشره بعذاب الیم **دیگر** در خصیه و بادفتق بروغن کنجد بخواند بعد طلا کند صحت یابد
بسم الله الرحمن الرحیم وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین **باب هفدهم در معالجت**
یرقان که آنرا هندوی بندروک کویند و دفع یرقان و سبب حدوث علت و علامات آن
سبب حدوث این علت آنکه پیاده بسیار راه رفته باشد و یا روز بی مجامعت بسیار کرده باشد
و دران حال ترشی و نمک بسیار خورده و سلاب عصیر و یا کور خورده و یا دران طعم که تیزی بسیار باشد
افراط نموده و یا کل خورده و یا در روز بسیار خفته یا بسیار در جای نشسته باشد و یا مجامعت
بسیار کشیده باشد این همه اسباب حدوث این علت است و آنکه از غایت تلخ و چون آن زردی
روی پیدا شود اندام و چشم و دندان بول و غایط زرد شود و کهنه نماید و دست و پای
اماس کرده و هفته پیدا شود و دوم بر تب باشد مستی بغایت شود و تشنگی و تب و دود
در کوشها چشم و دام شود و منت و قی تی از حلق فرو افتد و بیشتری جای رغبت و بر چیزها
خشک و خوشبوی چون نوفل و کل خوشبوی باشد هر چه بخورد نیکو نیکوارد اگر از باد باشد چشم و اندام
و بول و غایط را باشد و تشنگی و تب آرد و اگر از بلغم باشد دهن آن بلغم خالی نباشد
وقت و فتی قی آرد خواب و کاهلی بسیار روا اشتها کم شود و اگر از سنبات (?) باشد علامت باد
و بلغم ظاهر کرده و سبب این نوع از کل خوردن باشد چشم و اندام اماس کند و را دشود و زیر
ناف کران باشد و اگر این علت عورت را حادث شود سبب آن عورت نارسیده باشد
و مرد با دو بسیار مجامعت کرده یا رک کشاده و خون بسیار رفته و یا بعلت باسور و ناسور خون

بسیار رود و معالجت نکنند و یا در وقت خیض آب بسیار خورده باشد و از ترشی و شیرینی پرهیز نکرده
این همه اسباب حادث شدن این علت مر عورت را باشد و این علامات هم ظاهر شود علامت
علامت که گفته شد است اگر در اندام خون باقی مانده باشد قابل علاج باشد و این علامات
و اگر در اندام خون نمانده است علامت تب سرد آرد و زردی که در وجود ظاهر شده باشد
اثر سپیدی پیدا آید و چشم و ناخن و دندان زرد شود هر چند چند زرد نماید و این قابل
علاج نیست و اگر در آغاز این علامات معالجت نکنند و چیزی تلخ انگیز و بخوره مضر باشد علت
زیادت شود و بریان کرده جمله نوع یرقان ریم هر که در ترشی و کهنه باشد که آنرا کوشنک کویند
پاره در آتش اندازد و بسیار برآبیل کرم کرده بس در کمیز ماده گاو نازاد اندازد و سرد کنند
که کمیز هر روز همچنان بار همچنین کرم کنند و کمیز ماده گاو نازاد و پیر و کنند هر چه در کمیز
ولی در و سیدن مانده باشد یکی کنند بعد از آن خشک کنند باید نگاه دارد هر روز یک درم از آن
و یک درم شهد و یک نیم درم روغن پستو یکجا کنند و با دوغ پیا پیر و کمیشه بخورد و بعد از آن
سه درم شهد و چهار درم روغن ماده گاو و پیا پیر ده و دو هفته بخورد نیکو شود غذا نان جو بار
ماده گاو و بیتی خنک با نمک سنگ و ماهی سوری بریان در آتش کرده بخورد و پرهیز از خواب روز
و از ترشی و مباشرت کنند **دیگر** دفع بندروک و کل خورده پیچار و کیتی الکشنا بنرد
در انگشت بلیل تهی بده در آب اطریفل سرد میکنند چند بار نرم شود و باریک بساید و تحت
کنند بجا سفت بس اطریفید یعنی بلیله و بلیله و آمله و بلیل در از و بلیل کرده چند پیشنهی برشتش
چیز جاه پر کنند هر روز مقدار یک درم بخورد و عقب آن کانجی یک سکوره بخورد و بعد او جه جوخت
مهیا کرده مقدار نیم سیری بخورد تا شبی در معده بماند کونه روی او اماس دست و پای
و اندام جمله دفع کرده **دیگر** پیار دلوه سنگهان باریک آس کرده پنج سیر برگ اک تعدیغ
پنجاه یا دویست بگیرد و با برگ و پنج پانزده سیر روغن تلخ جمله یکجا کرده بکوبد بدست اندازد
و بکل حکمت بگیرد و دهن او به بندد و تمام مشت کل گرفته را خشک کنند بالا و یکدان برسانند یک
سر هر بالا دهن ست بدارد دوازده باس آتش کنند اول باس نرم کنند دوم باس
و باس سوم دیگران از آن آتش زیادت میکنند چون دوازده باس تمام شده باشد

فرود آرد و سرد کنند بعده در آهن آب کنند چنانکه فرود بالا آهن باشد بعده بلیل دراز و زنگ
سیاه سوده و چون متساوی با زنگ سوده بوقت خوردن مقدار یک چهار دارو را بالا مذکور شده بعده
همان مقدار این پیه دارو یکجا کنند ناهار هر روز یکان کف بخورد موازنه پنج درم و بالا آن آب بخورد
بعده خوردن دارو قدری برنج فی الحال در دهن اندازد و پرهیز از ماهی و بزه و نخود و مجامعت
و از نیشتر پرهیز کنند بند رگ و زردی و پسکگی و جوان ... دفع کرده **دیگر** بهجت
درخت بزنه و توت نازه و با زنگ و چون پنج حبت و زرجوبه و دار بلد و هلیله و بلیله و آمله و پنج
زیتون و جاب و اندر جو کرده و بطور دستگاه زیر زمین از هر یک پنج و چهار این هم ریم آهن و است
کرده بالا گفته شده است و هشت چند کنیز ماده گاو و پس این هم ریم آهن و کنیز ماده گاو را در دیگ اندازد
و چندان بجوشاند که تر شود و بسته کرده بعد از آن فرود آرد و با که گفته شده است با زنگ بسایند بعده هم
و بیست درم روغن پستور در آن اندازد بقدر پنج درم علوله سازد نگاه دارد هر روز یکی دو دفع ماکه
بخورد تا این زمان معجون تمام شود نیکو شود با یکه اول پنج درم برساند تا سه هفته بخورد نیکو شود بند
رگ که زردی اندام و اماس اندام شود بعضی دارو خوردن کل بسیار بچه جزان میشود
چاره گچه سیاه و سونش و آهن کشته از هر یک یکان درم مارقیشا که آن را سون ماکی گویند
کوفته و بخته باشد بخورد زردی و اماس بند رگ هم دفع شود **دیگر** هلیله و بلیله و آمله
و بلیل دراز و فلفل گرده و سندهی و نمک زیر زمین و بزنگ و چیته و پنج دار بلد و مارقیشا
و چون نار از هر یک ده درم سونش آهن کشته چهل با کنیز ماده گاو و بر ده کنند بخورد و ضعف و زردی
و اماس اندام و زحمت بند رگ بکلی برود **دیگر** هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و بلیل دراز و دار بلد
و بزنگ از هر یک شش درم سلاجیت دو درم مارقیشا ده درم جمله کوفته و در دیگ آهن کنند آمیخته
بقیاس یکان درم برابر برگ تنبول بخورد زردی اندام و اماس بکلی دفع کرده **دیگر** آمله و سونش
آهن کشته و سندهی و بلیل دراز و زرجوبه یکجا کرده هر روز چهار درم با ده درم شهد و دو درم
نبات و با شکر تری و یک درم روغن پستور بخورد یرقان و زردی تمام برود **دیگر** بیست سیر جو آهن خالص
و به پتره نامعا سطر برده بعده این آهن را در ... میکنند و سی سیر آب انداخته در آفتاب بدارد و ...
بنویسد از روز یکشنبه آغاز کنند تا دو یکشنبه در آفتاب بدارد تا سیوم یکشنبه بقیاس ده سیر آهن

و در آتش سخت گرم کنند و در بین آوند اندازد و سرش مو ... شده در آفتاب بدارد تا یکشنبه
چهارم بعده آن یکان بکوره هر روز بخورد و هر چه این دارو در بینه شود بهتر شود زردی و بند رگ
بکلی برود **دیگر** پار دیگ ... آرد کرده پخته بعده خمیر کنند علوله سازد با ناهار سطر کنند
و در سایه خشک کنند و در میان آوند اندازد بعد از آن پنج درم بلیل دراز و بلیل گرد و پنج درم
سندهی و جوان و هلیله و بلیله و آمله هر یک پنج درم یکجا کرده باریک بسایند و در میان آب اندازد
او را سخت بتابد چنانکه بر کلها مذکور کرده بعده در میان این آوند اندازد که آب در آن انداخته است
و دارو مذکور نیز انداخته است و در پای مذکور را مهر کنند و در زیر زمین فرو برد و بالا آن سرگین
اسپان بسیار اندازد و کل بسیار بالا آوند میندازد تا نفس سرگین در آوند برسد بیست یک روز بدارد
بعد از آن بیرون آرد آنگه سیاه شده چنانکه رنگ خیار آن بعده موازنه قوت خود خوردن آغاز کنند
اول اندک اندک آغاز کنند تا هلاک نشود چهارم اول بخورد که این دارو در دیگ رفته است و جگر بگیرد عقب
خوردن فی الحال گوشت بریان کرده با طعام چرب بخورد و منی بگیرد تا آزار نگیرد و اگر جگر بسوزد دارو
مذکور بوی ناخوش می آید بوقت خوردن بینی بگیرد تا از بوی دارو طبیعت تقرب نگیرد و قی نیاید
یک شب بگیرد ... بخورد غذا گوشت و روغن پستور کنند پرهیز از ترشی و ماهی و ماش و مجامعت
یرقان و بند رگ و کل خورده را فاسد آید و کلی نیکو شود و شهد درست کرده هیچکس بروز
اولس نیاید بجربت **دیگر** موسلی سیاه و بار و روغن پستور بخورد بند رگ دایره و اگر موسلی
سیاه با آب جنبری بخورد زردی را دفع کرداند **دیگر** ترپلا و سندهی و کرچه هر سه را
برابر اس کنند بخورد و کمیشه زردی اندام و بول از یرقان پیدا شود برود و صحت یابد **دیگر**
و دفع زردی و کل خورده شنکره ترکیو بعد شلید شیره او در کاسه آب کنند سه روز بدارد و هر چه شیره بالا
بسته مثل چربی شود دور کنند و هر بار تا سه روز بعد سیوم روز آب صاف او که بماند تا سه روز
بخورد زردی و سستی و کل خورده نیکو شود و اگر بیست روز بخورد نیکو و بهتر باشد **دیگر** هلیله
و بلیله و آمله و کلوی و بانه و کرد و چوابته و پوست درخت نیم از هر یک دو درم کوفته با چهار سیر آب
نیم بالا ... ستانند سرد کنند سه درم شهد با وی یا کنند سه هفت بخورد به شود **دیگر**
دفع بند رگ و ضعف و کل خورده چهار ده سیر بلیل دراز و دو نیم سیر شکر با روغن پستور خالص

هلیله بلیله آمله زیره فلفل
۲ ۲ ۲ ۲ ۲
مکره جو روغن ... ری کوفته
۱ ۲
حب ساقه هر یوم ... بخورد
شنگرف ... سبز ... سم
کوفته دارو ساقه ... سرخ

حل کنند مقدار دو دانگ درم بخورد شفا یابد **دیگر** پاره شوره کازران در سبو کنند و آب در او بند
اندازد و نگاه دارد تا صاف شود روز دیگر ناشتا بقدر وسع طاقت از آن آب صاف سوده بخورد
چند روز یرقان بکلی دفع گردد مجرب است **دیگر** کلوی هشت درم در هشت سکوره آب بجوشانند
یکی بستاند بپالاید و دو درم شهد بخورد میان چند روز صحت یابد **دیگر** مشکی و بالان زرد
هر دو برابر یکجا کنند هفت سکوره آب اندازد بجوشانند یکی بستانند هر روز ناشتا بخورد نیکو شود
و هفته برود **دیگر** خار بازگونه را بسوزد خاکستر کند انگشت کند چهار درم انگشت چخره
مذکور پنج درم نمک سیاه دو و نیم درم طلیل کرد این هم آتش یکجا کنند هر روز از آنچه به انگشت برآید
بخورد نافع آید **دیگر** بیخ اودنگه با بیخ آک با آب ستی بیخ آس کنند و بکار برند تا پس دیگر نیکو
شود **دیگر** از یرقان که کهنه شده باشد از یرقان روغنی گویند بیخ سروالہ و بیخ چرپته و کنگهی
و بیخ بهنگن همه را بقدر کوزه آب بجوشانند یکی بستانند ناشتا خوردن ده پنج روز نمک و ترشی [illegible]
و کل مخالف پرهیز کنند صحت یابد **دیگر** هلیله و باکهاری با آب ستی بیخ بساید بربی بندد
وقت حاجت بر سنگ بساید تا نم دیده و یا در چشم کشد یرقان کهنه را ببرد **دیگر** بیخ گگرونده
و بیخ کریهیته و بیخ بانپه و چراتیه یکجا بجوشانند طلیل کرده آس کرده آس کرده در روغن
بخورد نیکو شود **دیگر** باد یرقان و چند روگ باد یرقان را گولیا گویند پوست بیخ سکری
با آب ستی بیخ آس کنند هر روز خوردن چند روز دفع شود شیره گگرونده بستانند با شکر
بخورد یرقان دفع گردد و دیگر برگ یکی گگرونده آن مقدار باشد آس کنند ناشتا خوردن تا عافیت
کلی کنند دفع گردد **دیگر** بیخ کریهیته آس کنند قدری بیخ ستی انداز و ناشتا خورد و هفته
یرقان برود **دیگر** برگ کنوار بیرد با نمک تا دو هفته بخورد متواتر ناغه نکنند یرقان
دفع گردد **دیگر** برگ کنوار بباید تا پس بستاند یرقان کهنه و تازه برود **دیگر**
نهال کریهیته روز شنبه نوید ببرد روز یکشنبه بیخ او بستاند ببرد با ریسمان لعل در گردن
صاحب یرقان بندد چنانکه تا شکم باشد هر گاه که دراز شود و [illegible] کند در گردن اندازد چون
بداند که دراز شدن آن کار بند دماند زحمت بکلی دفع شود آن گاه دور کند باد یرقان دفع
گردد **دیگر** بیخ [illegible] پس کنند هفته بخورد صحت یابد **دیگر** خار مغیلان و آمله دو دفع

کاد سه روز

کادو سه روز آس کرده بخورد یرقان برود بی شبه **دیگر** آب با زیره معه بخورد هفته کند
صحت یابد غذا جز بیخ ستی با دوغ گاو خوشانید چیز دیگر نکند **دیگر** تنکوی آس کند بخورد
یرقان برود دفع گردد **دیگر** شیره دو دانه اوالفی بستاند در چشم کشد و همان تا پس
بستاند دفع گردد **دیگر** کدوی تلخ سوراخ کنند و آب پر کنند شب بدارد بامداد آن بخورد قی را
طلاق خواهد شد از این یرقان بکلی دفع گردد **دیگر** بار کتابی خوردنکان میل در چشم کنند هر که
زمان آب زرد از چشم برود **دیگر** استفراغ آید و اسهال شود جمله مایه یرقان بیرون
بیرون آید نیکو شود **دیگر** دفع یرقان [illegible] روز یکشنبه قدری روغن کنجد یا
روغن تلخ در کتوره کنند بوقت غروب آفتاب بر سر صاحب یرقان بنهد و برگ خواب
برکند و هفت بار آن آب بدست گرد بر گردن و سر او بگرداند بعده میان روغن کتوره که بر
او دست بیندازد و یکی چنین بگیرد درون کتوره اندازد این بخورد و با آب چنین روغن و آب
بگرداند تا یکی بطریق سرش شود با چنین هم برخیزد و سه روز همچنان کند بکلی دفع گردد و آیت
دام [illegible] کنول بنده پس پایه ادام [illegible] سود [illegible] بنویسد بشوید بخورد
وآن آب روی هم بشوید نیکو شود **دیگر** سوره لم یکن الذین بنویسد در گلوی صاحب یرقان
بندد به شود **دیگر** دفع باد یرقان که چشم را زرد کند این آیه بنویسد بخوراند به شود و آیت
بسم الله الرحمن الرحیم قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم
لا یؤمنون قالوا انطقنا [illegible] لم تنتهوا لنرجمنکم و لیمسنکم منا عذاب الیم **دیگر** میان روغن آب
اندازد و با کاه [illegible] افسون بخواند [illegible] بدهد [illegible]
[illegible] **دیگر** روز یکشنبه برگ یکجا کنند بر سر [illegible] برابر [illegible]
صاحب زحمت [illegible] بر وقت کشیدن این بخواند تا یکشنبه دیگر
بسر عمل کند و زحمت با بت **دیگر** این شکل بنویسد سه روز در نظر او بدارد در حال دفع
گردد و آیت **باب [illegible] دفع** دفع کنول یا یعنی یرقان که چشم و پیشانی زرد بود هیچ
زرد بود بیخ [illegible] روز بخورد بامر الله تعالی دفع گردد **دیگر** پوست درخت [illegible]
[illegible] یکجا کرده سه روز بخورد زردی دفع شود از موده است و دفع [illegible]

وبدلالت تنگی وتشنگی وحرارت آن چهار فصل است **باب … اول** در معرفت وطبیعت وعلامت
اشتها وناگواردن هضم طعام وزردی ولاغری بدانکه معرفت طبیعت بر سه نوع است یکی آن باد ودفع
از تلخه پس سوم از بلغم اشتها آنکس زیاده شد هرگز کم نشود غذا هر چند که فربه بود چنانچه
گوشت ومانند آن طبیعت او محکم باشد وبعد آن یکی دو روز قضاء حاجت انسانی شود آنکس که
از تلخه بود طبیعت او تنگ وتاریک باشد وطاقت گرسنگی نیارد ونه بسیار باشد ونه اندک وشیرینی
بسیار خوش آید وماش وبرگ خوش بیاید واشتهاء آنکس که از بلغم باشد گاهی اشتها
باشد وگاهی کم وبر تلخها وشیرینها حریص بود وبیشتر رغبت بر شیرینی باشد معرفت اشتها که از حد
کم شود علاج است اشتها وبلغم طعام ودفع لاغری وزردی چهار درم شبهال که شاخ وبرگ او وکرنشه
وبیرون آمده باشد قیاس یک ستوره ودر جوال بکوبد در نیم سیر آب اندازد وبیالاید شیره
او صاف بستاند در او بندی کند بعده آمله پانزده عدد وفلفل ده عدد ونیم شکسته در وی زرد کرده
وقند دو نیم سیر این جمله در آن آب سفالی اندازد وپس اوند مذکور بجوشد یکجا کنگا چهار دهده
بکار برد یک جمچه بامداد ودیگر جمچه نیم روز ویکی جمچه شبانگاه سه روز هر روز بخورد اشتها نیکو کند
طعام هضم شود وزردی ولاغری هم برود **دیگر** انگوزه سپید میلیل دراز وفلفل کرده
داجود ونمک سنگ وزیره سیاه آن هر یک هشت درم ونمک سلایه اپس کند ویکجا بپزد وانگوزه
ونمک سنگ مذکور بعد از آن تا رکند وبا آب بسایند مزاج کسی سرد بود دو درم شکنک از این دارو
دو درم روغن گاو بیامیزد بخورد ومزاج کسی که گرم باشد یک درم از این دارو یک درم روغن ستور
بالکیف بیت بیامیزد بخورد تا آن زمان که خورد این دارو تمام شود واگر در خوردن این دارو گرمی
زحمت دهد دفع بخورد با برنج وجغرات بخورد گرمی دفع کرده وفایده این دارو دیگر اشتها غالب شود
وغلوله که جانب جب وعلتی که در شکم باشد همه نفخ دفع کرده **دیگر** بلیله چهار درم کلوی هشت درم
پیل دراز وابن سپید وگشنیز وکاف هر یک هشت درم ناردان ده درم نمک وبج وبج وزیره سیاه
ناگکیسر هر یک ده درم قند دویست وچهل درم این دارو را جمله سوده وبیخته با قند غلوله بوزن سه گان
درم چهار گان درم بندد هر روز یکان غلوله ناشتا بخورد بخت اشتها گیرد وزردی بشره وضعف سستی
اندام برود وطبیعت را نرم کند واخلاط چشم وباسور وناسور دفع کرده **دیگر** اگر در شکم باد

ماده گاو یا میش بپزد و روغن در وی کند بخورد پس روز زیاده بلکه زیادت گرسنگی نگیرد و حاجت
طعام نباشد دیگر چاره بارکتهو بزده و شیر خام و تخم ترنج و تخم سرپس و تخم تشنی یکجا کند
برابر هر یک را باریک بساید با روغن پستو رشیار بخورد یکماه و یا دو ماه گرسنگی نگیرد و حاجت
طعام نباشد دیگر اگر خواهد که مدتی بی نان آب بگذراند چهار و شیر ماده گاو و برنج تمره و در روز نگاه نشیند
و از وی بپرد و برنج دراوندی کنند و سرش را بقیر محکم کنند در زیر آب پنهان کنند آن مقدار مدت
که خواهد بی نان و آب بماند آن مقدار روز او ند درون آب برآرد بعده بکشد شیر و برنج از آن بخورد
در زاویه نشیند دیگر هیچ نخورد و چند روز که شیر و برنج مذکور در میان لاشه باشد گرسنه
و تشنه نشود و مجرب است باید که مهر او بند پرهیز کند فصل سیوم در معالجت دفع برودت یعنی سرما
علاج تخم گاو میش و تخم کوپسنده تخم سرمانی و تخم ره و هوا این همه تخمها را در یک ظرف افکند
و پسنده و میل کرد سوده در اندازد چون خشک کنند بساید مقدار میل کرو بری بندد نگاه دارد
و در عین سرما بری در دهن کند جمله سرما دفع گردد و اندام او هم خوی کند دیگر سبب دفع سرد
شربت تنبول بخت سپید مبلغ باریک بریده و کوفته در آب بجوشانند تا قوت تنبول همه در
در آید یکجا یا لا لایی پیستا نده جلاب شکر در وی اندازد بقوام آرد آنگاه قدری زعفران جلاب
سوده و بساس و قرنفل در وی چاشنی دهد فرو آرد در خمره کنند نگاه دارد بوقت حاجت بکار
بندد و بکار تنبول که گرم باشد مفرح و اگر زعفران بیشتر باشد بهتر و هر چند که این کهنه و در سرشته
شود قوی تر باشد فصل چهارم در معالجت دفع تشنگی و حرارت علاج دفع تشنگی
نبات و ناگکیسر و زیره سپید و ناردان و قرنفل باریک سوده باشد بخورد تشنگی دفع گردد دیگر
بیس دراز و گل نیلوفر کوته و شهد یکجا سوده و حب بری بندد وقت تشنگی در دهن اندازد و تشنگی برود
دیگر کمارخ عدد دو چهار سکوره آب بجوشانند و در نبات خالص در وی باریک کنند و سرد
کرده بخورد دیگر اگر از تشنگی دهن و حلق خوشک شود برد به خام را در دهن اندازد و تشنگی شود
دیگر چهار دسپاری و زنگ ترمنی و بیخ سوسن کدو و مویز و پوست بیخ درخت نم و دشت گزره
آب بجوشانند تا یکی بماند شیر گرم کرده بخورد تشنگی برود دیگر بیس دراز و کو بلکی درخت
برده و گل نیلوفر کوته ولاده شالی برده جمله بساید و بشهد چاشنی دهد مقدار حب فلفل بندد و حب نگه دارد

در دهن دارد و تشنگی تب برود **دیگر** دفع حرارت شربت آمد تر در آب اندازد و جوش نه
چنانکه آماده و تمام در آب در آید بعده شلیده بستانند آن همه را با شکر سپید جلاب کنند چنانکه قوام
آید در خمیره کنند نگاه دارد قدری از آن در آب اندازد شربت کند بخورد در هوای گرم بغایت سرد
شود و بحرارت **دیگر** شربت نیلوفر دفع حرارت گل نیلوفر با شاخ او بخته نرم شود بعده شلیده
بستانند و آن همه آب را با شکر سپید جلاب کنند چنانکه شربت آمد کرده است همچنان کرده بخورد و حرارت
بکلی دفع کرده **دیگر** سرداب جهت رفع حرارت چاره آرد و چوب حجت یک سیر بخ با یکره یک سیر دد را
علاحده شکل لیتی بزرد باز یکجا کنند سرد و بکنند میان نیم سیر آب حوض اندازد یک روز میان آفتاب
بدارد و نیم سیر آب دیگر اندازد و دو سه روز بدارد تا آن زمان که ترش شود بعده آب صاف
از سبو بستانند و در او چند دیگر که نو باشد بکنند بدارد و پر کنند چون سرد شده باشد قدری
زیره سپید و نمک سنگ آس کرده بخورد و بغایت سرد شود تشنگی و حرارت برود **دیگر**
گل نیلوفر دو درم بیخ نیلوفر سه درم گل جنبه دو درم بیخ سوسن گنیم درم گل زرد دو درم صندل
یعنی آلوده عدد با سپستان ده عدد کوفته یک شب با سه سیر آب بخیسانند یعنی بستانند با
لاید شهار بخورد نافع آید **دیگر** ساختن قرص کافور چهار سا شیر چهار درم گل لعل هفت درم
عود چتر دو درم تخم کدو پاک کرده سه درم تخم خیار تر سه درم تخم خربزه بیخ سوسن سه درم
صندل شکر خیز ده درم سه درم کنیر دو درم انگبین سه درم نشاسته سه درم صمغ عربی
ده درم کافور جو دانه یکدرم زعفران یکدرم گلاب لعل نیم سیر اسپغول دوازده درم جمله
ادویه بعد از سودن و بیختن برین وزن بگیرد و در گلاب مالد تا بسته شود بوزن برابر گنیم
درم قرص سازد نافع آید **دیگر** خوشبو کردن آب [illegible] الاچی و دال چینی و صندل
و جاوتری و کافور از هر یک یکان درم باریک آس کرده یکجا کنند و میان یک سبو آب اندازد
بغایت سرد و خوشبوی کرده **دیگر** دال چینی و سپید و برنگ کافور و کافور هر یک یکان درم
این همه یکجا آس کرده در آب اندازد و آب بغایت سرد و خوشبو خواهد شد **دیگر**
گل خرما هندوی بشوید و خشک کند بباید در میان و [illegible] بدارد و بهتر و خوب آید بعده از آن
بالاید آب بغایت سرد و خوشبوی کرده هر که از این آب حمام کند و در اندام وی بوی خوش

آید چنانکه زنبور

آید چنانکه زنبور در اندام وی نشیند **باب نوزدهم** در معرفت تبها که بسبب اختلاف
طبایع و ناگوار و دو درگرمیها مخالف و تبی که از باد و تلخه خیزد و آن را سنبات گویند و سبب
حدوث این علت و علامت و علاج آن **فصل اول** تبی که بسبب اختلاف طبایع خیزد و آن را
بر هفت انواع است سبب حدوث او آنکه چون آدمی طعام زیاده خورد و از یک جسد بیرون
افتد آتش از راه مشام از وجود بیرون و این را بت گویند و این هشت نوع است و در جمع
هفت فصل است که ذکر کرده شده است دارد این تب گویند آنکه چیزی بخورد تا ما گوارد شود
بیرون افتد بعینه باز آید و داره تب است و تعریف این هشت نوع تب که گفته شد یکی
آنست که از باد خیزد و آن را هندوی بایخر گویند دوم از بلغم خیزد و آن را هندوی سلیکم [illegible] گویند
سیوم از تلخه خیزد و آن را هندوی پتجر گویند چهارم از باد و [illegible] خیزد و آن را [illegible] گویند هفتم از باد
و بلغم خیزد و آن را باسلیا جر گویند هشتم آنکه از باد خیزد و آن را هندوی [illegible] جر گویند اسباب حدوث
او بسیار خیز است طعام و شراب بخورد و بلک و عسو استفراغ بوقت حاجت نگاه دارد
و بعضی حکما گفته اند که اگر سخن بوقت گفتن و یا فاژه بوقت آن بگیرد و بیداری شب و بلند و بسیار
گفتن و گشتن بسیار و شراب خوردن متواتر و اندیشه بسیار کردن و در مباشرت افراط نمودن و از
خوردنیها پیشتر پرهیز کردن و غم و اندیشه و تأسف بسیار کردن و چیزی سرد و بلغم انگیز خوردن در
ایام برشکال این همه اسباب حدوث تب است و چون باد قوت گیرد و زیاده شود و از حد اعتدال
بگذرد تب انگیزد و اگر تب در درجه اول شد یعنی آغاز باد و تب آرد و علامت این چنین تبی که از اول
درجه خیزد آنست که اندک اندام گرم شود و سر درد و دل بزند و بلرزد و موی اندام بایستد و تنگی
نفس آرد و دم گرفته شود و اندام بشکند و دلیل آنکه گفته شد آب جنبی باشد خشک ماند و کمر
و بند در کند و شکم براند و در بعضی اندام اثر آماس پیدا آید و از بیخ دندان بوقت مالیدن
دندان اثر خون **دیگر** [illegible] تازه و دلیل [illegible] و چکیک و علتی آن هر یک دو درم
در دو یک چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد کنند و بخورد و زمانی توقف کنند بعد از آن برنج
ستی و نمک و آب جوشیده بخورد تا آن زمان که اشتها صادق شود و چیزی بخورد **دیگر**
[illegible] و دارچینی و [illegible] زیر زمین کرده و جدا [illegible] از هر یک چهار سیر آب بجوشانند نیم [illegible] بستانند

در حالت تب بخورد و از ترشی و چربی و شیرینی و زیادت زیادت خوردن طعام سرشش
و بسیار قربان کردن احتراز نماید و اگر تب درجه دوم باشد علامت آنکه اندام خشک گردد
و دست و پای درهم و نده جنان نماید گوشت اندام او را بناخن میکند و اندام درکدو رنگ
روی متغیر گردد و فراج حواس او بر عکس شود یعنی دیدن بچیزی و سخن گفتن خوش نیاید
و هر وقت که از سر دو سوده نماید و اگر دست بر اندام او نهند موی اندام از اسیرای جون خار
بر دست رسد و مفاصل او یابس کنند و در شکم پیدا آید و اگر تب درجه سوم باشد علامت آن
جنانست که باد قوت کند یک عضوی صحیح بیرسا زنشود و اگر تری ندارد قابل علاج نیست
و اگر تری دارد یعنی آن عضو را از اهم میتواند آورد قابل علاج باشد دیگر تب که باد مان
آن باریک شده باشد آنکه طعام گرم و نرم و چرب خورده و اندام را بروغن پیدانجیر و بارنگ
زرین و یا روغن پستا و یا روغن نخطاکند چرب داره و در آفتاب نشیند و در سر روغن
بسیار اندازد و با آب گرم حقره شوید چو پسته سر را چرب داره و نان گندم و گوشت گوسپند تر
و نمک سنگ و بج بهر شراب هر روز غذا سازد و شیرین و ترش کرده و اندام مالش دهد و برگ
پیدانجیر را بروغن مذکور و یا روغن کنجد چرب کند و در اندام بپیچد و برگ سنبهالی بسایند و با روغن
مذکور در اندام بمالد و در روغن بنشیند و اگر در میان گران شود بیارد تخم میوه با نمک سنگ بسا
و از موم لیت سازد و این دارو در ان بمالد بروغن پیدانجیر جوشانده و سر حقره را نیز روغن
مذکور چرب کند و این لیت موم را شافه کرده و قدری سندهی در شیر گوسپند جامیزد و در بینی
بچکاند و خویشتن را گرم دارد و گرم داشتن سه نوع است یکی آنکه پشک گوسپند را بسوزد و خا
کسترش کرم کرده و چرب اندازد و بدان جایگاه که از خشکی ظاهر شده است جا نهد و بالا جاه
برگ پیدانجیر نهد و بدان خره کند برین طریق اندام را گرم دارد دوم آنکه کجاره سر شف با سرکه نهد
بجوشانده در جامه کند و در باد بندد و سرکه مند زده و تر کرده بندد و گرم کند پوست درخت
پیل و انگوزه سونار بالا و بکمار و کتای خورد و بزرگ و ساکوت و بهتون و گوگهرو از هر یک
یکسیر یکجا کند و هر روز نیم پیسه در چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر بستانند شیر گرم بخورد و صحت یابد
و نیز درجه سوم آنکه اگر آن عضو خشک شده است علاج همین است که بالا ذکر شده است

دیگر دفع تب بلغم پستا و رد وگلو سه کان درم جوکوب کرده در سه سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند
سیر گرم سه روز با یک سنت بخورد نیکو شود دیگر موینرکی و بوست وگلوی و چوب ناگ
ازرک میل دراز و بنکر مول کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بپستانند با شیر گرم
بخورد صحت یابد دیگر موینرکی و ملیله و بلیله و آمله و دهمیاهه وگلوی دو کان درم در چهار
سیر آب بجوشانند نیم سیر صاف بستانند شیر گرم بخورد بکرم الله تعالی صحت یابد تب دوم که از بلغم
خیزد و آنرا بهندوی سلیکمادر گویند سبب حدوث آنکه بسیار تخمه و خشکی شیرینی و گوشت گاو
و ماهی و مدهاره که بهندوی ترشش و حبوات و چیز نفاخ و آن چیز که از آن اثقل شواند کرده و چیزی که از
کنجد سازد و یا کنجد و طعام مخلوط و شیر خام شراب خام و خیار بنگالی و چربی بسیار و طعام که بغایت
بری آرد و آب بعد از شیرینی و نمک خام و آب مختلف یعنی یک روز آب حوض و دیگر روز آب چاه
و یا بحر این همه در ایام بهار بلغم انگیزد و چون بلغم خام باشد تب آرد و چون پخته شود و تشنگی نفس آرد
و از بستگی کم شود و وجود را ضعیف گرداند و چون تشنگی زیادت شود و بلغم بسیار افتد و صبر باید که این
علت دفع شود و در اندام خشکی پیدا شود و در این حالت آب چشم رود و گلو بحت بشکل شود و م بسیار
و تشنگی نفس آورد سر باد و لرزه باشد و خواب بسیار آید و مزه دهن شیرین و باسور و ناسور و سست و پای
سرد و خشک کرده و رنگ که سپیدی زردی زند و پسر گران باشد و تشنگی کم شود و از هر یک چیز
تفاوت گیرد و از بینی رود و زود آب برود و حیله [illegible] و کند و خوی اندام درشت و [illegible]
و قی آرد اندک بلغم بیرون اندازد و در قول و فعل کاهلی [illegible] کی فرده و
سوزاک ول و لرزه خاستن موی اندام او گرم و گران بود و میل [illegible] دیگر
انکوسب دفع بلغم و خون اشیاء تیز و تلخ کوشش نماید و پوست تودرا در حرکت دارد تا بلغم دفع
کرده و در آب آشنا کنند و چیزی که بتشنگی سودر است بخورد و آب بسیار نخورد و خواب بسیار نکنند
دارزاد و چینی ده و بپستانند و سیاه دانه و سنبل بوی کنند و بلغم دفع شود دیگر برای دفع تب
و بلغم مذکور اگر از طعام خوردن نگاه دارد و چون اشتها صادق شود باید که کلتی و منگ بوزن برابر
یکجا کنند و چون بجوشانند نیم آن آب بپستانند سه وکنند شیر گرم بخورد و در آب کلتی و منگ مذکور قدری
نبیل دراز بیس کرده اندازد و بخوردن نیکو شود دیگر پیل دراز و با سعده و حباب [illegible]

وسندی سترده از هریک دو درم در چهار سیر آب اندازد و بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم هفت روز
برین جمله بخورد نیکو شود **دیگر** پنج کتانی بزرگ وکلوی وسندی وکشته از هریک دو درم کوفته
در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم هفت روز بخورد نیکو شود **دیگر** برگ بانسه وکلو
وبرگ لیمون وبرگ ترنج وبرگ کته از هریک سه درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
یکهفته بخورد نیکو شود **دیگر** اتیس وجوب نازه ودسماهه وپنج کتانی ومسلک زیر زمین وسندی
وبیل دراز وبیل گرده وکلوی وبیخ بانسه از هریک سه درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
بخورد نیکو شود **دیگر** کلوی وپنج کتانی بزرگ وجوب نازه وسندی ودهانه دو دانگ درم
کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند پنج درم بیل دراز سوده دران ابلیک کنند شیر گرم
بخورد هفت پاره نیکو شود **دیگر** بیل دراز وسندی وپوست تخم خیارزه وهلیله وبلیله وبیل مور
وکرده از هریک دو درم بچهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم بخورد هفت پاره
دیگر هلیله وبلیله وآمله وبیس ومسلک ودیوه واندرجو وبرگ نوبل وکرده وخیارزه جهت
دو دانگ درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند دو درم بلبل دراز وپنج درم از هریک
یکدرم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند یکی بستانند بپالاید سرد کنند بخورد هفت روز غذا برنج
ومنک خشک کنند پرهیز از چیزهای دیگر نماید تب سیوم که از تلخ خیزد از اجتماع گویند سبب
کند چنانکه ورزش وشراب بسیار ونمک خام وگرمی وچیزها گرم که از خوردن او حلق ودهن بسوزد
وخشم کردن بسیار ودر آفتاب گشتن بسیار ونزدیک آتش بسیار بودن وراه رفتن بسیار خوردن سبزی
بسیار وانچه بدین ماند وشوربشد وطعام که بر سیری بخورد تلخ زاید ودرین تجلیات تلخ است
ودیگر در اخر برشکال که آفتاب در میزان رسد غلبه تلخ ووقت تلخ باشد علامات شناختن تلخ آنکه
دهن تلخ شود واندر تلخ تب گیرد وچشم زرد شود واز مزه دهن گرفته آید واز اندام رانها سرخ
بقدر سرشف بیرون زند وبی خودی آرد وسخنهای بیهوده بسیار گوید وهرچه بیند در نظر او زرد نماید
وسودا غالب گردد **دیگر** دفع تلخ آنکه انچه شیرین وسرد وخشک باشد غذا سازد ودر جای
سرد وخشک وسایه تیز رفت نماید ودر شبنم باشد بجایگاه که نظر او بر ماه وبر ستاره افتد وبنگر
پاک کرده بگلاب تر کنند وشب بجای که بر وی شبنم افتد بامداد بخورد وهوا نیز آب بر کرده در نظر

اوورا زند

او ورازند واز هر جنس کل بران بسو بابند ودو کل در لب اندازد ودختران دو ساله ودوازده ساله
در او نظر او وارند ودر آغاز تلخ اطلاق وحاجت کند واگر تب آید علامت آنکه بغایت گرم باشد
وشکم برود وخواب اندک باشد وبیخودی آرد وکلوی آب دهن ومنی بجنبه شود وخوی بسیار کند وسخن
بیحاجت بسیار گوید ودهن بغایت تلخ باشد بوقت خاستن از جای دیگیسی آرد وتشنگی غالب شود
ورنگ غایط او زرد باشد وچشم وروی وناخن زرد نماید **دیگر** آب حوض بجوشانند
وقدری نقره بغایت گرم کنند ودران آب اندازد وسرد کنند چون خواهد که آب بخورد وپنج منی
ومویز کچی وکشنیز برابر سوده درجامه بندد ودران آب اندازد سرد کنند چون خواهد که آب
بخورد همان بخورد تا آن زمان که تب دارد طعام نخورد **دیگر** هلیله ومویز کچی وتربت
نازه ومسلک زیر زمین وخیار جزه کدو از هریک دو درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
سه روز یا یکهفته بخورد نیکو شود **دیگر** سندی وکتانی وکلوی وبوکر مول جراتیه بوزن
برابر یکجا کنند شش درم بخورد نیکو شود **دیگر** ملتی وبرکه کبارسی چوب کندر گونید وکشنیز وصندل
سپید وپوست تخم از هریک دو درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند یکهفته بخورد نیکو شود
پرهیزها که گفته شده است **دیگر** دوازده درم بانزه در دو سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
شش درم نبات یا کنند شیر گرم بخورد نیکو شود **دیگر** دسماهه وبابرنک وکدو وجراتیه وبرگ
بانسه وکنکی دو دانگ درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند یک درم شهد اندازد هفت روز
بخورد تا یکهفته نیکو شود **دیگر** مسلک وباله وپنج منی وبابره وسندی وصندل سپید از هریک دو
درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند بخورد هفت پاره بدا **دیگر** اگر غلبه خون وصفرا باشد
دارو کنند صندل سپید وباله ومسلک وپنج منی ومویز کچی وکاکنجک ومکماره وبابره وبیخ سوسن دو دانگ
درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند بعده دو نیم سیر درم نبات در وی اندازد شیر گرم بخورد
نافع آید **دیگر** برکه وملتی ومویز کچی وپوست تخم خیلوزه وکلوی وکتانی بزرگ خوانده
سه کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم بخورد بغایت نافع آید **دیگر**
مویز کچی وکشنیز وهلیله وکلوی وچوب کرد در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم بخورد
بغایت نافع آید **دیگر** کنکی ومسلک واندرجو هریک نیم درم چوب کرده در چهار سیر بجوشانند

بیالاید پس دکنید یکی درم نبات در وحل کرده اندازه بخورد همچنین تا هفت روز غذا برنج و مغز خشک
از همه چیزها بکند دفع صفرای کند وی تب حرگوینده بوقت غلبه تشنگی تلخی دهن و دهن خشکی
و منی در زردی ناخن و چشم و روی زردی شکم پیاره مویزکی باتره و کلوی و کشنگ دیگر و خیار چنبر هر
دو کان درم کوفته در شش کوبی آب بجوشانند یکی بستانند صاف کرده شیر گرم بخورد دیگر
اگر از باد و بلغم خیزد و از بابت بخم گویند سبب حدوث علامة او همچنین چیزها است که گفته شده است
علامة او اگر دل بلرزد و سر دل بسوزد و اندوه و تپ کند و درد آرد و اندکی بلغم بیرون افتد و قی آرد و تشنگی
نفس او در دم رود و زرد کند و فاژه آرد و اندام شکسته و تشنگی گیرد و بر طعام رغبت نبود و چشم بسوزد و
و اندام بخارد و حیران شده بماند و سرما بسیار باشد و دهن در رفت و بی مزه شود و رنگ کیر سپید و خاک رنگ
نماید و آب دهن برود و شکم قبض کند دیگر بیخ کتانی بزرگ و خورد و کلوی و برگ پنهالی از هر یک دو درم
کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سه روز شیر گرم بخورد صحت یابد بلیله و بلیله و آمله و پتانو
سیاه و کلوی و مغز خیار چنبر و بانسه و بدیار از هر یک دو درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
شیر گرم بخورد نیکو شود دیگر برمنی و مویزکی و ساتو سیاه و کدو و صندل سرخ و کل کنواهی و جواین
و میل درازه و بابره و بانپ از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم بخورد
نیکو شود دیگر بلیله و بلیله و آمله و نارون و برگ نسیم و خیار چنبر دو کان درم در چهار سیر آب بجوشانند
نیم سیر بستانند سرد کنند با چاشنی شکرتری بخورد نیکو شود دیگر کل نیلوفر و زرد و بیخ منی و باله و برگ بوت
و کمهار و مهلتی و مهوه و مویزکی و سبالوده برابر یکجا کنند یک سیر ازین مجموعه کوفته در هشت سیر آب کنند شب بدارد
بامداد و بیالاید هر بار همان بخورد نیکو شود دیگر کشنگ و باله و خیار چنبر و زرچوبه و دار بلد و برگ پرول
و پوست نیم و مهلتی و باد سوده و برگ بانپ دو کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند یک هفته بخورد
دوران و نخودی تب دفع گردد دیگر کلوی و بیخ سوسن و مویزکی و بانسه و کاکنکه و کشنگ و باده و خیار چنبر
و زرچوبه و دار بلد و برگ پرور و موربای و نیم از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر شیر
گرم بخورد نافع آید دیگر تب که از باد و بلغم خیزد و از آن بات سیلکهم گویند علامة او اگر روی چوب نماید و زرد
و دهن شور باشد جمله اندام درد کند و از کلا چشم آب فرو دود و فرود آید و دل بیرون شود و نفس دراز کشد و قی آرد
و اندام خاریدن گیرد و خواب نباشد و اندام کوفته نماید و تشنگی بسیار باشد و آب بسیار نتواند خوردن و اکثر

خورد و رنگ کیر سپید و اشتها غایب و کف کند دیگر انگ مهلتی و مغز چوب مهوه و میل درازه و انکوزه سانکی و خیار
چنبر و زیره سپید و سیاه و دانه چوب نازو بابره و بهارنگی و کشنگ زیر زمین و بلیله و بلیله و آمله از هر یک
دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند و نیم سیر بستانند و نیم درم انکزه بر آتش بند کرم کنند و بسایند و با او
یار کنند سه روز تا یکهفته بخورد نیکو شود دیگر چوب نازو بابره و ترایمان و بهارنگ و کشنگ زیر زمین
و سندهی و کتری و جواینه و برگ موره از هر یک ده درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
و یک درم انکزه بریان کرده اسپس کنند و دران آب اندازد یکهفته بخورد نیکو شود دیگر بلیله
و بلیله و آمله و سندهی و میل درازه و میل کرده و جواینه و کلوی و پوست نیم و کده و برگ پرور و کشنگ هر یک
دو کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند بخورد صحت یابد دیگر چوب نازو سندهی
و کشنگ و کل روهیس و کاپیل و بیخ کشنیز دو کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد کنند
نیم درم انکزه بریان کرده باریک سوده یار کنند بخورد صحت یابد دیگر اگر از صفرا و بلغم باشد از آن بات
سلیکهم گویند علامت او آنکه آب از چشم برود و کلو و حلق بچسپد و سخن گران شود و موی اندام بایستد
و خیال زشت بیند و خشمناک گردد و حیرانی آرد و لرزه باشد و سر فرود اندوه و تپ بود و دست و پای
سوزان و گرم باشد و در نشستن و خاستن راحت و قرار و خواب نباشد و سستی و کاهلی بسیار بود و طعام خوش
نیاید و دهن تلخ و شور نماید و از اشتها نقصان کرده و تشنگی نفس آرد و کیر سپید و پاز زرد نماید دیگر
مهلتی و بهرایره و بیخ پیدالکم سپید و برگ پرول و بلیله و بلیله و آمله و کلوی از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر
آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم سه روز بخورد صحت یابد دیگر بیخ منی و مهلتی و خیاره و ترایمان
و برگ پرول و جواینه و کده هر یک دو نیم درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سه روز یا یک هفته
بخورد و شیر گرم نیکو شود دیگر مغز کشته پنج حصه نبات و هشت حصه خشک بسایند معجون کنند هر روز سه
درم کم کمی بخورد نیکو شود دیگر سیاه دانه و زیره سپید و برگ جواین بزرگ اجمود گویند و نارون
و نمک سیاه و سندهی از هر یک دو درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند بخورد نیکو شود دیگر
مهلتی و ساتو سیاه و پوست نیم و برگ پرول و بلیله و بلیله و آمله از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند
نیم سیر بستانند بخورد نیکو شود دیگر جواینه و کلوی و مویزکی و آمله بخورد از هر یک دو کان درم در چهار سیر آب
بجوشانند نیم سیر بستانند و چاشنی شهد بدو شیر گرم کرده بخورد نیکو شود دیگر برگ پرول و برگ نمک و کرده

و جوانیه و زرجوب مصطفی و تنگک و بادیه و خیارچنبر یکان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
با پاشنی شهد شیر گرم بخورد نیکو شود **دیگر** سازجی و بیخ بابونه و کشنیز و انگزه و بلیله و تنگک و پوست تخم
و سندی دو دو کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد کرده و باده درم شهد آمیخته بخورد
صحت یابد تب هفتم آنکه از ناگوار چیزها و آنکه از دوغ ترش و شکم براید و اطلاق بمراد نباشد و تنگی نفس و سرد
کردن گران باشد و اندام شکند و خمیازه بسیار آرد و بیشتری خواب غلطیده و بشکرده و میل دراز و بلیله
و تنگک و خیار چنبر و هلیله و بلیله و آمله هر یک دو دو کان درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شیر گرم
بخورد ناگوار ریخته شود و طبیعت نرم کرد و صحت یابد **دیگر** نمکک و جیته زیره و سپید بر زنگ که آنرا بجوز
گویند و زرشت نیزه دو دو کان درم خشک بساید همچون کرده هر روز سه درم نهار بخورد و باب گرم بخورد
مرد فرماید تا ناگوار هضم شود و از تب صحت یابد و طبیعت نرم کرده و درین بیکی سنگ قی نیز دفع شود **دیگر**
انگزه و سندی و میل دراز و میل کرد **دیگر** و نمک سیاه جو کهار و زرشت نیزه و خیار چنبر هر یک دو دو کان
درم خشک بساید هر روز سه درم نهار بخورد و آب گرم مرد و پسته تا ناگوار برود و تب زایل کرده و نکو
شود **دیگر** زرجوبه و کدو و جراتیه و تنگک و جوب نازو کتائی خورد هر یک دو دو کان درم خشک بساید هر روز
یکدرم نهار بخورد و آب مرد و پسته تا ناگوار برود و تب زایل کرده و آنچه در شکم بشد همه هضم شود دارو ها
دیگر بجهت هضم طعام و ناگوار در باب هشتم نیز آمده است **فصل سیوم** در معرفت تب هشتم و دیگر
تبهای مخالف که از تب هفتم خیزد و آن سیزده نوع است تب هشتم آنست که از باد و بلغم و تلخه خیزد و از انها
گویند سبب و اکثر اطبا غالب … کرده بشد و آب سرد بسیار ریزد و … بسیار … است
است و یا چیزی استفراغ کرده و چیزی خشک و ترشی خورده باشد که خون از وی کم شده باشد و کسی که از مرد و جو
هم بزرگ باشد و این تب غالب شود و دلیل ثقیل باشد مگر کرم الله تعالی صحت یابد علامت سنبات آنست
چنانچه کسی در شکسته بی خبر افتد و دست و پای بجنباند بلکه چون مرده یا خفته نماید و هر چند بخواند
جواب ندهد اگر با این علت رنگ و روی او سرخ بود و رگهای بر جسته در حال رگ ش بیاید زد و رگ
ساق نیز بزنند تا از … خون بیرون آید و پیاپیاله در گوش و از عظیم دیده تا بهوش آید و اگر
روی او سرخ نباشد و رگهای او نا جسته و همچون مرده افتاده باشد از غلبه بلغم بود قدری تنگک در بینی
افکنند و منکرم گرده با سرکه سندی بکام و دهن او مالند و دو نار بر شته محکم بندد تا بهوش آید

و چیزهای گرم و تیز و گنجشک و کبوتر تعداد و چه تا نیکو شود اما بیان سیزده نوع است تب سنبات که در تب
هشتم خیزد **دیگر** از اینسه سنبات گویند علامت او آنکه چهار رکند اندام در کشند و اما … کرد
دور انگشتان در آید و در نگام آغاز شود و تب گرم باشد و خواب نیاید و گرسنگی نباشد و درد موی و …
خانه **دیگر** انگزه و کلوی و بیخ سپید انجیره و سندی و جوب نازو هلیله و بلیله و آمله و پستا و ریر یکان
درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند که در مکگک خوردنی با ریکشد شیر گرم بخورد نیکو
شود **دیگر** انگزه و سندی و کلوی و بیخ کتائی خورد و تنگک زیر زمین و پستا و هلیله و بلیله و بابره
و جوب نازو بیخ سپید انجیره و نگوره و … هر یک نیم کان درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم … بستانند
شیر گرم بخورد نیکو شود **دیگر** پوست درخت … و انکونده و … و بادل و کمها و کتائی خورد و برگ
و برگ … و … هر یک بوزن برابر یکجا کنند هر روز شش درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم
بستانند شیر گرم بخورد نیکو شود **دیگر** که از این سنبات گویند بعضی را تا بنهایه رسیده باشد چون این
تب شود دلیل هلاکت باشد و … گفته اند اگر … آغاز تمام کنند مفید آید علامت این تب آنده …
و خودی آرد و … نتواند گفت و اگر … و … باشد و قی آرد و تلخه و بلغم بیرون اندازد و بلک بسیار
باشد و … بخورد و بر آید و سه روز … دهد **دیگر** بجوره و کت و بیخ کتائی خورد و دیگر
اسپنگی و دهمیاهه و سندی و کلوی و کدو و جراتیه از هر یک یکدرم کوفته بچهار سیر آب بجوشانند نیم سیر
بکمینه شیر گرم بخورد نیکو شود **دیگر** سندی و بجوره و کت و دیگر اسپنگی و کدو و جراتیه و بیخ درخت
دکلوی و دهمیاهه و ادبت و بیخ کتائی خورد هر یکان درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند
بخورد نیکو شود و باید که شیر گرم بخورد نیکو شود **دیگر** بهارنگی و کدو و جراتیه و مغز جوب …
و سندی و بیخ و بیخ بانه و بیخ اندراین و انگزه و بیردل و جوب نازو و زرجوبه و پوست بادل و …
دکلوی و میل دراز و میل کرد و اتیس و ترایان و بیخ کوته و دیگر اسپنگی هلیله و بلیله و بیخ کتائی
خورد از هر یک ده درم یکجا کنند هفت حصه کنند هر روز یک حصه در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر
بستانند بکمینه شیر گرم بخورد صحت یابد **دیگر** تنگک زیر زمین و بیخ کتائی خورد و کلوی
و سندی هر یک دو دو کان درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند بکمینه شیر گرم
بخورد صحت یابد **دیگر** که آنرا او کراه گویند یعنی آنکه سبب این تب جلد رکها تنک و …

و بوزان نیاید علامت آنکه بی حاجت بسیار گوید و دشنام زند و هرچه از کسی اربنگ و بد دیده و نا شنیده
باشد بروی باز گوید و بعده از مبیده کشش بیهوشی آرد جمله اندام و گلو درد کند و تشنگی و سرفه
باشد و شکم زحمت دهد و دل بطپد و اندوه آرد چنانکه بخودی آرد و هیچ وقت راحت نباشد
دیگر سنگ زیر زمین و صندل و سندهی بابره و بیخ بهنی و بنپه و پوست درخت جون و پوست
و بیخ او و بیخ کنواری و بیخ گیوره و یا گل گیوره و کلتی و کچوره و مغز چوب مهوه و گل انار از هر یک دو درم در چهار
سیر آب بجوشانند تا سیر بستانند و دو دانگ درم نبات یار کنند شیر گرم یک هفته بخورد نیکو شود دیگر
برگ انار باب بساید و کف دو بر اندام بمالد نیکو شود و صحت یابد انشاء الله تعالی تب چهارم
که آن را جهرون گویند علامت آنکه آدمی را در گمان دارد و اندام بغایت گرم شود و بی حاجت بسیار گوید
و وقتی بسیار خنده و بیشتری چشم پوشیده باشد و دست و پای پریشان اندازد و سرد و گوید حکایت
خلق را بر خود خوانده با ایشان چیز گوید چنان حکایت کند که خلق او را دیوانه گویند دیگر
برهمی و میوه و سنگ زیر زمین و بیخ پستا و رخیار چنبر و بلیله و بلیله آمله و مغز چوب نیم جراحت
و بیخ کتای خورده و بزرگ و گهرو و ساگون و جتون از هر یک هفت درم بکوبد جمع کند هفت حصه کند هر
روز یک حصه بستانند در چهار سیر آب بجوشانند تا سیر بستانند شیر گرم کنند بخورد نیکو شود و اگر نیکو نشود دیگر
بخورد دیگر بابره و سنگ زیر زمین و کدو و مویز گچی چوب نار و خیار چنبر و آمله و بر ول بر ول از
هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بستانند یک هفته شیر گرم بخورد نیکو شود دیگر
زیره سفید و سیاه دانه و بلیله و بلیله و آمله و چوب نار و چوب دام و بیخ اندراین و صندل سپید و کدو
و چراتیه و برگ بانسه از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بستانند یک هفته بخورد نیکو
شود گر گرانسنگی و بیخ پیداکر سپید و تخم کریج خورد و جیته و دوین و بیخ کتای خورد و سندهی و پیل
درازه و پیل گرد از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بستانند سه روز یا یک هفته
بخورد نیکو شود و صحت یابد تب پنجم که آن را سنبات گویند کنکنی گویند یعنی درین تب اندام سرد شود
و دم بسیار زند علامت او آنکه دهن باز ماند و گلو بگیرد و اندام سست شود و از سستی خواند که بجنبد و همین
چنان نرم گوید که کسی نشنود این را وقت معین نشود و درین تب سرفه خشک و قی آرد و شکم روان شود
و بایست که درین زحمت کم زید درین بسیار علاج نگفته اند دیگر که آن را سنبات برگ

گویند یعنی شب و روز تب گرفته باشد و در خواب باشد و وقتی بغایت گرم شود و اثر زکام باشد
و تشنگی پیدا آید و اندام سرخ نماید و زبان سیاه و ام و یا خشکی سبز و ام کرده و در زبان خار شکل
پیدا آید و شکم برود و خوی بسیار آرد و سرفه و گوش گران گردد و بیشتری اندام نخارد و درین تب
نیز امید کم باشد حیات را علاج گفته اند دیگر بهارنگ و کته و بلیله و بیخ کتای خورد و سندهی
و گلوی از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بستانند بخورد و حقیقت صحت یابد
دیگر بیخ بانسه و سنگ زیر زمین و کاپیل و زچوب و پیل دراز و پیل گرد از هر یک یکدرم تخم
گوسپند سیاه نازاده تر کنند و بساید و در بینی چکانند خفت آید و اگر این اشیاء موجود نباشد پیل
درازه و پیل گرد و کاپیل بگیر و گوسپند سیاه نازاده بساید و در پیشانی بمالد و بینی چکاند خفت یابد انشاء
الله تعالی تب هفتم که آن را کسندوج گویند یعنی تب گلوی علامت او آنکه هیچ طعام و شراب
از حلق فرو نرود و سر گران باشد و اندوه بسیار کند و در اندام لرزه افتد و تب بغایت تیز آید و سرفه
شود و اندام درد کند و زنخدان ببندد و دیر گشاید و آنچه در نظر آید همه لرزان و روز و شب در کاهش
و ناله باشد و وقتی بیهوش شود علاج سندهی و پیل دراز و پیل گرد و بیخ اندراین و
بلیله و بلیله و آمله از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بستانند یک هفته بخورد نیکو شود
دیگر گر گرانسنگی و پوست درخت کدو و کشنیز و سنگ زیر زمین و کچوره و چراتیه و بهارنگی و زرجو
و کدو و کته و بیخ چراتیه و سندهی و پیل درازه و پیل گرد و کاپیل و بلیله و بلیله و آمله و چوب نار و بیخ کتای
بزرگ و خورد و برگ بانسه از هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند و نیم سیر بستانند یک هفته
بخورد نیکو شود دیگر پیل درازه و تخم او و بکه و چوکار و کاپیل از هر یک سه درم خشک بساید هر روز
شش روز درم بخورد و باب نیکو شود تب هشتم که آن را بکره سنبات سکن گویند علامت او آنکه حکایت
بسیار گوید و گوش گران گردد و آب از گوش برود و مفاصل اماس کند علاج خون بنا گوش
بگشاید و اگر کشاید آب کلتی جوشیده نیم سیر و چهار درم روغن بستور یکجا کنند بخورد نیکو شود دیگر
انگزه و پیل درازه و پیل گرد و بیخ کتای خورد و بلیله و بلیله و سنگ زیر زمین و سندهی و کدو و کته و گرانسنگی
از هر یک یکدرم و ده درم و معمول کوفته در چهار سیر آب بجوشانند تا نیم سیر بستانند سه روز یا یک هفته بخورد
نیکو شود دیگر بیخ ترنج و پوست گلو و زرجو و بیخ اندراین و نمک سنگ و چوب نار و خردل از هر یک

دو درم خشک بشاید و باشیراک بیامیزد و بر اماس بمالد نیکو شود دیگر پوست درخت سنبل و بیخ سهالی
و بیخ اک و بیخ حبه از هر یک دو درم بساید در آب لیمون و کشش و شیراک بزند و با منت درم بیامیزد
و بر اماس بمالد به شود تب نهم که او را بیکن سترة گویند و بندرک هم گویند بعضی چنان نماید که در تن
چیزی می خلد و یا میگویند علامت او آنکه صاحب تب خویشتن را بیرون اندازد و بیهوش گردد و تشنگی
نفس باشد و وقت وقتی چنان بپیچد گویی که کسی معلوم نکند و بی حاجت بسیار گوید و هرچه بگوید فراموش
کند و گاه گاهی اندام بلرزد و از مردگان یاد کند و بگوید در جهان هیچ بکار نمی آید و هیچ چیز خوش نکند
درین علت هم زید و مع ذلک علاج گفته اند دیگر علاج کوبی و مغز کدو و تخم و سپندی و فلفل دراز
و کدو و بیخ کتابی خورد و بزرگ و برگ تتون و زرچوب و جوابته از هر یک ده درم کوفته در چهار سیر آب
بجوشانند نیم سیر بستانند بکمشه بخورد اگر حیات باقی است نیکو شود و صحت کامل یابد انشاء الله تعالی تب
دهم که او را بوی سنبات گویند یعنی آنکه بوقت خوی انداختن از دهن خون بیرون آید و اگر قی کند خون
بیرون آید علامت او آنکه تشنگی بسیار باشد و درون خانه نتواند بود و شکم براند و بانگ پیدا شود و گاه
تنگی نفس آرد و سخن زود فهم نکند و زبان سرخ باشتباه باشد و درین تب نیز امید حیات نباشد اما
علاج گفته اند علاج زرچوبه خام و شنگ زیرزمین و جوابته و چوب نذ و زیره سغیدان یک
سه درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند هفت روز بخورد اگر حیات باقی است نیکو شود
دیگر پیل دراز و فلفل گرد و آسگند سپید و نمک پنک و سیرو و کچیل و مغز چوب میوه و بیخ از هر یک دو
درم کوفته بگیر و سپند بساید و قدری در بینی بچکاند صحت یابد اگر حیات باقی باشد نیکو شود تب یازدهم
که او را رب سنبات گویند علامت او آنکه بی حاجت بسیار گوید و وقت وقتی اندام بلرزد و تب نیک
گرم باشد و وجود درد کند و در نشستن و خاستن شتاب زدگی کند و بخودی آید و پیشتر حال بود و غایط
بسیار باشد دیگر بیخ آسگند سپید و بیخ درخت گیز بندر و باره و سنکولی و جوز و بر مغی
و موم کسی یعنی موی زمین و شنگ زیرزمین و خیار چنبر و سر سونک و مویز کبی و هوریساکی از هر یک
یک نیم درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند بکمشه بخورد نیکو شود دیگر
سندی و شنگ و پوست درخت پیل و اکونده و سوناه و بادل و کهیاره و کتابی بزرگ و خورد و برگ
حاکون و مهون گو کهرو و صندل سپید و بالا و کلای بیخ و گور از هر یک یک درم کوفته در چهار سیر

در ریسمان

در ریسمان خام بپیچد در آتش اندازد و از برکت این دعا ریسمان نخواهد سوخت مجرب
سخت خواندن آن بیضه بدهد تا بخورد و صحت شود و بسم الله الرحمن الرحیم
مدونه اتونا سبوته یا خطو سط ففتحنا علیهم ابواب السماء منهمر و فتحت السماء فکانت
ابوابا دیگر بجهت بستن تب بگیرد ریسمان هفت تار کند و گره بندد و هر گره که بندد
بگوید سلام علی نوح فی العالمین هفت گره بسته در گردن صاحب تب بندد
دفع گردد بسم الله الرحمن الرحیم والطور و کتاب مسطور فی رق منشور
والبیت المعمور والسقف المرفوع دیگر دفع تب هر روز این دعا بر
پاره کاغذ بنویسد سه روز گرفته و را بخورد اند رفع گردد مجربست بسم الله الرحمن الرحیم
والطور و کتاب مسطور فی ارفعک الله با سفیک من کل داء برحمتک یا الله
یا الله یا احد دیگر عهدنامه تب که بحضرت سلیمان پیغامبر علیه السلام عهد کرده است
اسناد او بسیار است مختصر کرده شد اگر تب روزی آید روزی آید نیم شب بنویسد بشوید
شربت شده بدهد و اگر تب کمتر می آید میان دو شانه بنویسد دفع گردد و اگر تب
هر روز می آید با گلاب بنویسد خوردن دهد و اگر تب لرزه باشد در کلوبند دفع
شود و اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بالا اله الا الله وحده لا شریک له
الها واحدا و فردا و وترا احدا صمدا یا قائم لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک
و لم یکن له کفوا احد سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة
والهیبة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک الحی الذی لا یموت
ابدا ابدا سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح اللهم بالا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین برحمتک یا ارحم الراحمین الهی بحرمت نام تو ترا
عهد کردم تب در وجود فلان دیگر هر که سورت عنکبوت بنویسد بخورد تب گرم
و تب لرزه در اندام دفع شود هیچ دردی او را نباشد دیگر دفع تب
لرزه این بلیته را سه روز وقت آمدن تب لرزه بنویسد و دود در بینی بستاند
نیکو شود بلیته اول خیا عوطا چیه دوم مساغوطه بلیته سیوم هیا غوله دیگر

و دفع تب لرزه و ترس در کف دست راست و منقوطه در کف دست چپ منقوط
و مغرب بنویسد و در هر ده ناخن دست این حروف منقوط بنویسد آغاز
از سر انگشت دست راست کند اول ناخن دست راست ا ر یا و دوم کرما
سیوم ا ر یا چهارم کر یا پنجم ا ر یا در ناخنهای دست چپ نیز همچنین بنویسد
با عتقاد نیک با وضو حق تعالی صحت دهد مجربست دیگر تب لرزه
بنویسد بر نان بخورد نیکو شود فلما تجلا للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا
تب لرزه بنویسد بر دو پاره کاغذ بر هر دو زنیه را نوسخت کند شفا یابد

هاروت
و ماروت

هاروت
و ماروت

و دفع تب یکم بنویسد بر کف دست پلید
بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا دیگر و دفع تب دوم کرا از اد تو ره گوینده
یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا دیگر و دفع تب سیوم که از ا
بخاری گوینده ذلک تخفیف من ربکم و رحمة دیگر دفع تب لرزه
این نقش بنویسد بشوید خوردن دهد عسی الله ... عسی الله ... دیگر تب
لرزه درین نقش نظر کند تب لرزه دفع گردد و صیحت یابد نقش اینست
... دیگر بنویسد در کاوی سرخی که باشد دفع گردد اینست
بسم الله الرحمن الرحیم لا الله ... سلام قولا من رب الرحیم
دیگر دفع تب گرم و سرد اسامی اصحاب کهف بنویسد بر بازو چپ
بندد و دفع شود و اینست یملیخا مکسلمینا مثلینا مرنوش کشفوطط
اذرفطیونس کشافطیونس یوانس یونس اسم کلبهم قطمیر
دیگر بنویسد بر برگ تنبول بدهد تا بخورد تب گرم دفع گردد در کف دست و پایها
را نیز بنویسد قوس توس ساماح عجل عجل عجل صحت صحت دیگر دفع تب بنویسد سه روز نظر کند در آن
برود

٨	٩	٢
٤	٢	٨
٢	٨	٤

بنویسد بشوید خوردن دهد تب دفع گردد اینست محمد صلی الله علیه و سلم
محمد صلی الله علیه و سلم ... محمد صلی الله علیه و سلم

باب بیستم طریق بوزن آدمی زاد سال تمام و خوردن آبها و معالجت
استعمال و استفراغ و دفع غلبه خون و فصد و حجامت کردن و دفع بلغم و تلخه و حرکت
تب و انبل تب و جز آن فصل اول طریق بودن آدمی سال تمام بدانکه چون مردم خواهد که صحت
باشد باید که بول و غایط بستم نگاه دارد اگر باد نفسانی زحمت دهد آن را نیز نگاه دارد و آن
را نباید نگاه دارد و برگرسنگی صبر نکند و آنچه باید در حال و خواب نگاه دارد و جایی
گرسنه باشد آنجا بسیار نشیند هر لحظه برخیزد و تفرج کند و عطسه و فاژه نیز نگاه دارد
این هم بر خود واجب دارد از هیچکس خوف و هراس و شرم ندارد و تداوی قوت باه
و دفع علتها همواره در کار دارد خود را چو پسته پاک و جامها سپید و پاکیزه دارد
و آنچه در بهار و شگال و تابستان و زمستان حکما فرموده اند معمول دارد و بهار فصد
حجامت و استعمال و استفراغ کند و تیزی و چربی پرهیز نماید و گوشتها و شرابها
و میوها و چیزها گرم بافراط نخورد مگر انگور تلخ و سرد خورد و میوها خشک خورد تا بشکال و چیزها
سرد و چرب و شیرین رغبت نماید و همچنین خورش کند و تابستان چیزها سرد رفت
را خوش سازد زمستان چیزها چرب و شیرین خورد و همه زمستان اندام چرب کند
و نباید و موسته در حمام و آب گرم خود را نیکو بشوید و در ایام تابستان روز قیلوله کند
و در هوا دیگر در روز خواب نکند که زیان دارد دو طریق خوردن آبها بقول حکما
سال تمام آنکه چون آفتاب در برج میزان و عقرب آید جمله آبها بخوردن موافق
باشد و چون در قوس و جدی آید آب حوض و آب گیرها موافق بود و چون در دلو
و حوت آید آب چاه در رود باید خوردن و چون آفتاب در دلو آید و آبی که در دلو
و حوت آمده است بخورد و چون در ثور و جوزا و سرطان آید آب چاه موافق آید
و چون در اسد و سنبله آید آب نو باید خورد دیگر آبها که همه موافق باشند و چون
آغاز بشکال شود یعنی در برج جوزا و سرطان اگر باران بیارد در آب ندام نباید
و نباید خورد زیرا آنچه غلیظها روی زمین در آن جمع می شود علتها مخالف پدید
می آید حکماء سلف منع کرده اند فصل دویم در استعمال و نرم کردن طبیعت

بدانکه چون خواهد که استعمال مراد کند باید که باندازه مزاج او و قدرت خود کند و در استعمال
کردن بسیار است و واجب است که هر که هر سال استعمال کند او را هیچ علت نشود و هر چه
بخورد هضم شود قول المثل اگر آوند آب که از همه آوندها لطیف است هفته بگذرد آن را شسته
کنده پاک شود و زنگار گیرد و همچنان خاصیت آدمی زاده است و در آدمی آوندها است
یکی آوند سر دوم آوند سینه سیوم شکم هر سه را اگر بعد سالی و شش سالی نشوید و پاک
کند هر آینه علت همه بر وی پیک شود و زحمت روی نماید و حکما و اطبا حاذق گفته اند که علتی
که زیر ناف تا سر آید باشد باستعمال دفع شود و چون داروی استعمال خورد آن نخسبد
زیرا که خوردن فعل دارو را ضعیف کند و قوت او کم شود و حرکت کردن پس از دارو
خوردن استعمال را یاری دهد و خوردن آن سرد عمل دارو قطع کند و خوردن آب گرم
در عمل دارو قوت و در استعمال یاری کند چون تشنه شود همین آب گرم بخورد
با جلاب گرم بخورد چون دارو استعمال خورد و قی تقاضا کند پودینه و نمک بخاید تا قی
را باز دارد و علتی را که خواهد معالجت کند باید که اول شکم پاک کند بدارو تا استعمال بعده
خون و علت و کدورت شکم در استعمال ببیند که بکلی رفت علاج بهتر و نافع آید
اگر هر سالی استعمال یکبار کند هیچ وقت درد سر و درد چشم و درد گوش و درد پیشانی
و جز آن زحمت ندهد و کرد ریل بکلی نشود هر چه بخورد زود هضم شود و فربه شود علاجی
که کند بوفر آید علاج ترنج تازه و حب نیل که از آن سی چهل جزو کوبیده از هر یک دو درم خشک
کند بباید با آب گرم بخورد و بعده تنبول بخورد شکم راند چون خواهد شکم را قبض کند
برنج و جغرات آب سرد خوردنی بحال قبض شود دیگر استعمال که در حال کند بادرد
ناکائیر که آن را نسوت گویند چهار درم سپندهی و نمک سنگ یکان درم هلیله و بلیله
و آمله پنج گان درم شب تر کنند و سندهی و نمک سنگ و ناوک تر خشک علاحده
آس کند بامداد که با این هر سه چیز را در آن آب اندازد بخورد در حال استعمال کند
چون خواهد که بایستد بهت و جغرات و یا دوغ و زیره انداخته بخورد استعمال
بماند دیگر نسوت از بازار موازنه دو درم بیارد تا قدری برنج ستی باب شبانه

باریک آس کند نهار بخورد بالای آن آب گرم مرد فرستند و هر بار که تشنگی گیرد آب گرم
خورد و شکم استعمال کند چون خواهد که قبض کند بهت با جغرات بخورد شکم بماند دیگر هلیله
ترید نانخوه ده گان و جیته و نبی پنج گان درم پلپل دراز دو نیم درم بباید با آب گرم بخورد
بوزن چهار درم در حال استعمال شود دیگر پوست هلیله و بلیله و بلیور و پلپل دراز و
پلپل گرد و سندهی و دارچینی و برگ کنلی و ناگ موتهه پاره نمک و آمله از هر یکی یک درم نیل
سه درم ترید نانخوه هشت درم نبات شش درم این همه بباید و با شهد بیامیزد
بقدر چهار درم غلوله کند بدارد هر وقت که خواهد شکم براند یکی از آن نهار بخورد آب
سرد فرستد شکم برود و چون که بدارد آب گرم بخورد و یا شوربا گرم بخورد با آب گرم
دست و پای نشوید در حال بماند ازین استعمال تب و یرقان و درد شکم و درد ناف
و آماس شکم و دبه و غلوله شکم و باسور و ناسور و دق و زهر خورده و پرمیو و بستی همه را نفع دهد
و این دارو اندک خرج و بسیار نفع کند دیگر اگر خواهد پیوسته طبیعت نرم باشد
و خلطها برود و استعمال صادق گیرد و در شهوت بسیار باشد هلیله و بلیله و آمله
و پلپل گرد و ترید نانخوه و دارچینی و نمک سنگ و اهل سندهی از هر یک پنج درم نارد ان
ده درم شکر تری پنجاه درم همه را بباید یکی سازد چهار درم سندهی دو درم در چهار
کوزه آب یکجا کرده بجوشاند مادام که یکی بماند شب بخسپد دیگر خیار چنبر نیم سیر هلیله دانه
سیر مویز کهی این همه یکجا کرده بجوشاند آب صاف کند شکم بتاند بخورد و استعمال آرد
و طبع را نرم کند بسیار منفعت دهد هلیله زرد و هلیله زنگی هر دو برابر چاشنی دیگو بد آس
کند و بپزد نگاه دارد وقت حاجت هر روز نهار انگشت برآید برگیرد و قدر ری
شهد خالص شکر تری چاشنی دهد هر روز همچنین کند بلیسد تا چاشت هیچ نخورد و شکم
دو سه کرت براند و اگر بخوراند باید آب سرد بخورد در زمان بایستد دیگر هلیله گرم
کند با قند بخورد و بعد از آن آب گرم با نمک سیاه بخورد و طعام کم شود و شکم پاک
و خلط بکلی بنفتد پوست هلیله شش درم پلپل دراز چهل درم جیته بیست درم
جراتیه ده درم پوست درخت سم شصت درم نمک سنگ ده درم خشک آس

دیگر [illegible]

گرده هر روز سه درم نهار بعد فرض بامداد بالای آب سرد فرو برد تا اخلاط و بلغم دفع
گردد اندر جو دنیج نکهار حبه و پلپل دراز و پوست و برگ درخت وجراته و نمک سنگ
بوزن برابر باریک سوده و پالوده بوزن هم باشیاء مذکور قند کهنه یار کند یکی کند
موزانه جهار کان درم غلوله سازد هر روز از ان نهار بخورد اخلاط جمع فرود افتد و تفش
نوع باد با سور نافع آید دیگر اشتهال بلغم را اندر زنجبیل دو ثلث درم ترید و نیم شکر تری
پلپل پنج درم یکجا کنند پهکی سازد بخورد دیگر اشتهال که صفرا و بلغم برآید هلیله زرد
ده درم ترید سپید تراشیده پنج درم باریک آس کند در آب بجوشاند شیر گرم خورد
بخسید بعده در شب دیگر تخم روغن پستور بیاشامد در هفتم روز جهار درم یکسی
تخم باریک سوده در ان اندازد بوقت طلوع آفتاب بیاشامد اشتهال خواهد
شد و اخلاط جمله خواهد افتاد مجرب است و آزموده است جون خواهد که اشتهال
بماند پایها در آب سرد نهد و بهت و جغرات بخورد در حال بماند دیگر یکبار اندر
این نهالی که هیچ گیاهی و نهالی و درختی دیگر زپوسته و نه او را آویخته باشد از ان بار
هر جهار سم در از گوشش را طلا کند هر که بر ان سوار شود و آن مقدار که کام براند مقدار
دست اشتهال شود دیگر سیر زبا آب ساکون سحق کند و ناف مالد اشتهال شود
دیگر اشتهال عجیب هلیله کابلی در دون بار اندر این جهل روز بدارد بعده بیرون آرد
خشک کند بار دیگر در دون بار اندر این اندازد جهل روز دیگر بدارد بعده بیرون آرد
خشک کند نگاهدارد جون خواهد صفرا شود او براند هلیله بر دست گیرد تا آن زمان
که هلیله در دست باشد اشتهال شود و جون خواهد که باز پس هلیله دور کند و خود را
شوید در حال باستد دیگر سنهی و هلیله متساوی در شیر ز قونیان تر کند بغایت باریک
آس کند جند انگ دارو مالیج شود یکان درم راجه سازد و آن حبه را در روغن بجد
خواه در روغن تیغ اندازد بر آتش برساند جون حبها مذکور کف سید کنند از روغن
بیرون آرد نگاهدارد بوقت حاجت یکجه در قند بجد بخورد و آب گرم مدد نه
اول شکم غرنبش کند بعده براند جون خواهد که باستد برنج و جغرات بخورد در جلد تنها

فایده

فایده دهد تب گرم و تب لرزه و صداع و بادهای انواع و آب کوفته نیکو شود دیگر
نیج ترید نا بیزه که آنرا تب کره گویند و مندهای بهم گویند برنج شهی در شیر ز قونیان تر کند
آس کند و نیج مذکور نیز آس کند قیاس پانزده درم با آب خوردن دهد جان اشتهال
شود که بی تاب گردد جون به جند که بی تاب می شود اول تا نماز پیشین است بعده برنج شوید
بهت و با جغرات و زیره خوردن دهد اشتهال بماند مجرب و لطیف است دیگر
شیر ز قونیان با قدری آرد گندم خمیر کنند مسکری باریک بالا انگشت بزد بخورد
اشتهال خواهد شد و برای قبض بهت با جغرات بخورد بماند دیگر هر روز سه درم هلیله
و سه درم پلپل و سه درم آمله در جهار کتور آب بجوشاند جون نیم کتوره بماند آن بستاند بخورد
اطلاق شکم بهتر خواهد شد و این را بهندوی ابنان گویند دیگر بیارد مهیخنه قیاس ده یکی
درم با کم آس کند و در آب شیر بیامیزد بیاشامد جو اخلاط پیشینه برود و جون خواهد
که اشتهال بدارد برنج شهی با جغرات بخورد و خود را ابدارد نافع آید دیگر بیارد پرکها
خورد از درخت جرول که گونبلی خوانند و آنرا سره گویند تا عنکبوت نباشد پس بشوید بیزد
جا سبزی بزند و سه روز با یکان نان بخورد و جون ساعتی شود یک کاسه آب خورد و
همچنین دو سه روز دو سه بار ناب گرم بخورد هرجه باشد آن اخلاط تمام نبعند دیگر
جون بری تداوی سر جیاده و پستی و بعض جز آن خواهد که بکند اول خون بکشاند و
استفراغ کند بعده جهار سیر سیر ماده گاو بجوشند یک سیر بستاند شیر گرم پانج درم روغن
بیدانجیر یا کنند بخورد اشتهال آرد و شکم براند جون خواهد که برنج و شیر بخورد بماند بعده
معالجت کند دیگر منع اشتهال که نازون باد وضع بخورد و یا دست و پای با آب
سرد شوید و یا برنج و جغرات خورد قبض شود فصل سیوم در معالجت استفراغ کردن
بقراط حکیم گوید در هر ماهی دو کرت استفراغ کند هیچ علتی نشود و بعد آن
استفراغ زنجبیل پرورده یا هلیله کابلی بخورد و طعام بخورد تا اشتهال صادق شود
و در استفراغ کردن منفعت بسیار است علی الخصوص در تابستان اما در حد اعتدال
باید اگر در کثرت استفراغ غالب شود و معده ضعیف گردد و علتها پدید آید حد او بر آن

٦٨ جملاست که بقراط حکیم گفته است در ماهی دو بار **علاج** هشت درم هلیله کابلی وجها
کان درم چرا جرده کانسه کند آب اندازد شربت کند هرده کانسه شربت نهار بخورد
همان زمان استفراغ غالب شود کند هر چه بلغم در شکم و اخلاط باشد هم بیرون آید
مرد بهتر ازین نیست **دیگر** بجهت استفراغ هوای بهار بنج بر در شش درم پوست تخم
شش درم بجوشاند از هر یک نیم سیر آب دوازده درم بماند بخورد زمستان تخم
تخم از شیره کشد مقدار شش درم بخورد استفراغ شود **دیگر** بیارد آن آب
بخورد هم استفراغ خواهد شد و هم اطلاق **دیگر** بیارد کدو تلخ و مغز او بسانند و در میان
جغرات چند از دو موازنه پنج درم بماند آن جغرات را بخورد یکساعت بماند استفراغ خواهد شد
چون دو کرت استفراغ شده باشد قدری بهت و جغرات بخورد بعده بر دارد و قی کرده
بخورد موثر آید **دیگر** دفع اخلاط سینه و جز آن یکبار یا دو بار مغز منهل بسانند خشک کند
و در درون آب گرم اندازد و بمالد بجامه بیالاید آب صاف بسانند یک کانسه بخورد و جمله اخلاط
سینه بیفتد باید که شاخ بید انجیر نرم در حلق اندازد استفراغ کند مجربست **دیگر**
بجهت استفراغ مجرب بی زحمت یازده درم مسین اس کند بجامه پر کنند و در ده سیر
شیر ماده گاو بجوشاند جاشنی جغرات بهم بنیدازد چون روز شود دوغ کند مسکه اول بخورد
نهار ده سیر بایست شرابه آب گرم می خورد و مرغ در حلق می اندازد استفراغ میکند
چون خواهد بایستد با آب سرد غرغره کند و دست و پای با آب سرد شوید بایستد
دیگر چون استفراغ خواهد کرد باید که شب چیزی نخورد جز قدری بامداد آب گرم
بیارد بخورد تا حلق پر شود انگشت اندازد استفراغ کند هم اخلاط افتد **دیگر**
اگر خواهد که بلغم و اخلاط استفراغ کند این **علاج** کند تخم توری که آنرا گهیا میگویند
با آب بساید یک کانسه نهار بخورد بلغم و استفراغ شود **دیگر** پوست آلوده بید
کرته او سو راخ ننا شد روز یکشنبه خواه هر روزی که باشد جانب شمال درخت مذکور
آس کند و با آب بخورد بعده بایستاند شب چیزی بخورد بامداد پوست مذکور آس کند
با آب بخورد بعده یک کتوره آب گرم بالا آن بخورد استفراغ مراد خواهد شد و قت

٦٩ خاپستن مرشوید طعام بهت و جغرات خورد **علاج** پنج اکور ده سه درم بروغن ستور بسته
نهار بخورد استفراغ شود

فصل چهارم

در معالجت دفع غلبه خون چنانکه حکما
اخلاط بر چهار گونه بیان کرده اند یکی از ان بهت دویم صفراست سیوم سوداست چهارم بلغم
وازین چهار خلط گفته است بیان خونست اگر کسی را خون زیاده شود زود قبض
گردد و در ضعف ظاهر شود اگر خون زیادت شود لاجرم اندام آدمی تباه و بیرون
ویا فاسد و تباه کرداند گونه خشکی و دنبل و جذام پیدا گردد و علامت زیادت شدن خون
که روی او سرخ باشد و سپیدی دهن حاصل گردد و بر روی رنگ و سختی اندام
و علت شود خنده بسیار کند و چشم او لعل شود و خواب بسیار در نکام که درد گلوی
و تب گرم و درد چشم و درد بستان و لاغری و آمله و حیض و درد پهلو و آماس گرفتگی گلو
و درد جگر و روی سیاه شود نعوذ بالله منها **دیگر** اگر غلبه خون در نغه پدید آید
و از بینی خون در درون استد بیارد گلیسو با روغن ستور بساید ناس سانده شود **دیگر**
اگر خون نفس که گهنکار هم گویند یا در مردی خون می آید این علت در آدمی و در آب
و در ستور هم باشد ازین پنج گستوتدی و کلهتی بدهد نیکو مجربست **دیگر** اگر خون از
دهن و گلو کشاید کاسنی بجوشاند آب او دهانرا بخورد سه روز نیکو شود **دیگر**
اگر کسی را در وجود خون غالب شده باشد بیارد گیاه سنکهولی با آب بساید نهار
بخورد بغایت نافع آید **دیگر** بیارد شهد هر روز دانگ سیر و کم و انکسیر آب یکحصه
شهد سه حصه آب در قدح در کانسه اندازد بجوشاند و شربت کند بخورد تا هفت روز
جمله خون فاسد که در اندام مرد جمع شود آب شود و خون زیاده باقی ماند غلبه خون
دفع گردد **دیگر** بیارد شکر جلات کند خون تمام شده باشد ثلث آن شهد یار
کند بقوام آرد در خمره کند بدارد وقت حاجت موازنه پست چهار درم در قدح
اندازد و یکسیر آب نیم اندازد و شربت کند بخورد جمله خونهای فاسد که در اندام جمیع
باشد آب شود و گرانی اندام و سر خارش دفع گردد **دیگر** دفع خون زیادتی
بیارد پوست درخت بیل در سایه خشک کرده باریک آس کند بعده بوده

نیم درم و رنگ خوردنی خالص پـ نیم درم و کوئیلی درخت کرنج سه نیم درم در سایه خشک کند باریک سوده جمله یکجا کند سه روز با آب شیر گرم بکار بندد هر سوزی
نیم کان درم بخورد بسیار فایده دهد مجرب است **دیگر** بیارد جو مقداری که دانه
آنرا بریان کند چنانکه نیم سوخته گردد بعده آس کند و بجامه بیز کند همان مقدار
یکجا کرده غلوله کند نه درم هر روز بخورد تا سه روز خون فاسد و زیادتی هرچه باشد
بکلی دفع کرده **دیگر** کتهیلیا بزرک که او را انت کنت کویند بهشت سکوره آب
بجوشاند یکی بستاند که نکاه هفت روز بخورد به شود **دیگر** نهال سلاجیت که جید
ملول کویند بجوشاند از هشت سکوره آب یکی بستاند بخورد با پنج مسی با آب
بساید بخورد و یا خاکستر کودر با آب سه روز بخورد خون زیادت دفع کرده **دیگر**
دفع خون زیادتی پوست پیند هشت درم در هشت سکوره آب بجوشاند یکی
بستاند با دو درم شهد بخورد خون زیادتی دفع شود و اگر خون در شکم افتاده باشد بکهفه
بخورد بکلی دفع شود **دیگر** بیخ گیاه برمه دندی یعنی کوده اینها با آب شسته بیخ
ستهی آس کند بخورد ده سه روز به شود **دیگر** اگر از غایت غلبه خون کسی را طرف
دهن دو کانه خون کرا افتد بیارد بانسه آس ده قرص سازد و در دیگ مقدار
آب انداز دو سر آن انگاه نهد بالا کاه برگ نهد زیر برگ قرص مذکور نهد
بعده نزدیک بپوشد و آتش کند تا قرص پخته شود چون پخته شود بشید آب
دوازده درم شهد یکجا کند بخورد ده سه روز همچنین کند به شود **دیگر** برای دفع غلبه
خون بیارد جهو بخهر و یعنی نیوار و آن بر دو نوع است یکی گل لعل دارد و این هاست
و یکی گل سپید دارد و این نادرست خاصه هر دو برابر است اما آنکه گل سپید
دارد در وی یک خاصیت زیادت که بیخ او برمه که باشد و هیچ زحمتی از تیر و تیغ
نبود و کار نکند و آنرا بهندوی سرهونک کویند و بجهت خون فاسد بیخ بالا ربا
بساید قدری خوردن دهد بسیار ندهد که این بغایت رفته است درهم کند
خون فاسد مجرد خوردن در حال دفع شود و اگر زن حایض همچنین نشنید

همچنین بیخ را با جفرات و شکر تری بخورد در حال صحت یابد و اگر کسی را مطلوب
امتحان این دارو باشد بیارد تغار در ان خون پر کند بعده این دارو در اندازد همه
خون آب خواهد کرد **دیگر** آنکه غلبه خون باشد هم سرخ باده بیارد پوست پیل و پوست
انار و پوست گرپوست جمون و پوست ارجن و پوست کهن سیاه جمله برابر
یکجا جو کوب بدارد وقت حاجت قدری ازین بجوشاند هشتم حصه بستاند بجامه بیز کند
در قراره شهد بدارد هر روز بدان وزن که گفته شده است بخورد نیکو شود **فصل**
پنجم در فضیلت حجامت کردن ناخن بریدن پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
بهیچ آسمانی نرسیدم الا که فرشتگان مرا وصیت کردند و در اسباب حجامت کردن
وصیت کن پس چون بخواهند که حجامت کنند شب طعام بیارد بخورند بامداد حجامت
نهاد کنند که نشقا و سود مند است و در حال سیری موجب زحمت و متفرقست و نیکوترین
١ وقت چاشت است تا از اول و بهترین روزها بحجامت کردن هفدهم ماه و نوزدهم
ماه و نوزدهم و بیست و یکم است و از روزها روز پنجشنبه و یکشنبه و سه شنبه حجامت
کردن اختیار است و در روز آدینه و شنبه و چهارشنبه حجامت نکنند که ترس
پیستی باشد و خون کشیدن در جمله اندام مبارک است فاما آنچه بدین کتاب تعلق
دارد آنست که در آنجا رگ کشاید هر دو دست محل ارج طرف درون دو ازین
هر دو پای را از محل شتالنگ طرف درون و یک رگ پیشانی و دیگر چهار رگ
پیشانی نکشاید محل آن دهن و چهار بند حجامت کنند یعنی میان دو شانه طرف کردن
نزدیک رگ بناگوش و رگ بینی و بوقت نشتر زدن آیة الکرسی و قل یا ایها الکافرون
و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله و قل اعوذ برب الناس باید خواند و بوقت
حجامت کردن سخن نباید کرد و مردم پیر و خورد که حجامت نشاید روی که ابر بار
باشد حجامت نباید کرد و یک روز پس دیگر روز پیش از حجامت صحبت نباید
کردن طعام تیز و سوز و ترش نباید خورد و سه که باید بوبید و طعام چرب و شیرین
باید خورد چون از حجامت فارغ شود یکسال عت بر جای حجامت هم در

حجامت

حال بباید شست و در رگ باید کرد و در شارگ آب سرد نباید زد و چون خون بکشید
در خود نیاید بگریست تا چشم ببدد نباید خون بدبو به کشیدن نافع است از نشتر
و دارو خوردن در اول روز از ماه دویم و چهارم ماه و ششم ماه و هفتم و چهاردهم ماه
و ششم ماه و هفتم ماه و نهم ماه و یازدهم ماه و دوازدهم ماه و چهاردهم ماه و شانزدهم
نوزدهم و بیست دویم و بیست سیوم و بیست هفتم آغاز کند تا بهم برآید و هر چه خیر این
روز یاد بگیر است برای دارو خوردن نحس اند و در کتاب فقر ابو اللیث است
یحیث آن لا یحتجم فی ایام الصیف فی شدة الحر و کذلک فی ایام الشتا فی شدة البرد
و خیر از ماه ارسع خیر ایام من الشهر اذا احدتی النقصان بعد نصف الشهر قبل ان
ینتهی الی آخر دیگر فی اول الشهر و فی المحاق و خیر ایامها یوم الاحد و الاثنی و الثلثا و فی
الحدیث الحجامت یوم الاحد شفا و دیگر الحجامت یوم السبت و الاربعا فان
فعل ذلک فاصابه وجع فلا یلومن النفس و فی بستان الفقیه اذا احتجم الرجل او فصل
لا ینبغی ان یاکل اثره الحاسکر بایه ثم یحتوشنا من التسرقه و تیما و لشیا من الحرارث
ان قدر علیه و لا ینبغی ان یاکل فی یومن ذلک کنبا او ماما و نحو ذلک و لعل فی اثر
السما فی یوم ذلک و ایضا پیغامبر فرمود علیه السلام مرعلی رضی الله عنه یا علی روز اول ماه حجامت
مکن ترسم که نالان شود و بیم یرقان باشد دوهم ماه حجامت مکن ترسم که بر اندام جذام خیزد
و ریح بسیار خیزد و هیچ سود ندارد و سیوم ماه حجامت مکن ترسم که بر اندام سپیدی
خیزد و منفعت نبود چهارم ماه حجامت مکن ترسم که مرگ مفاجات آید پنجم از ماه
حجامت مکن ترسم که زردی روی خیزد ششم از ماه حجامت مکن ترسم که بلغم خیزد
هفتم ماه حجامت مکن ترسم که سستی و سردی دوان غلبه کند هشتم از ماه حجامت
مکن ترسم که تن ضعیف شود و قوت نقصان کرد نهم از ماه حجامت مکن ترسم
که از زین قوت جماع نشود دوازدهم از حجامت مکن که از ذهن کند کی آید سیزدهم
از ماه حجامت مکن ترسم که مغز سر بکاهد و تن ضعیف شود و بینائی برود چهاردهم
از ماه حجامت مکن ترسم که در تن نقرس خیزد یا علی هر که شانزدهم از ماه حجامت کند

بر تن او سستی و علتی نباشد و تن ضعیف نشود هر که هفدهم از ماه حجامت کند اگر چه
سال بکند هیچ زیان ندارد و از بسیاری منفعت این روز هر که هژدهم از ماه حجامت کند و بر او
بروز تند رستی زیادت شود و تن قوت گیرد و چشم روشن شود و اندرین علت بخیزد
هر که نوزدهم ماه حجامت کند مغز سر را سود دارد و باد قولنج دفع شود هر که بیستم از ماه حجامت
کند از وی علت کهنه برود و هفتاد گونه علت دیرینه از وی برود هر که بیست یکم از ماه
حجامت کند از وی علت کهنه برود هر که بیست دویم از ماه حجامت کند در تن او روز
بروز صحت و نفع زیادت شود و کم اندوه و کم نیاز گردد هر که بیست چهارم از ماه حجامت
کند او را صفرا و سودا رنه نشیند و علت دل او که باشد دفع شود و بوی دهنش خوشبوی گردد
هر که بیست پنجم از ماه حجامت کند فصیح زبان و حکیم بود هر که بیست ششم از ماه حجامت کند
عالم و خوش سخن شود و کتاب خدا را حافظ بود و حریص گردد هر که بیست هفتم از ماه
حجامت کند از مرگ مفاجات ایمن گردد و حفظ بیفزاید هر که بیست هشتم از ماه حجامت
کند از همه علتها ایمن گردد هر که نهم از ماه حجامت کند او همه چیزها روشن دل شود و هیچ
جادوی بر وی کار نکند اینجا پیغامبر عم خاموش گشت علی گفت رضی الله عنه یا
رسول الله ثواب سی ام روز نگفتی پیغامبر عم فرمود یا علی جبرئیل گشت و هیچ نگفت
طعام یکبار خورد و صحبت در هفته یکبار کند و حجامت در ماهی یکبار کند و در شش ماه
فصد یکبار کند و دارو استعمال در سال یکبار خورد او را هیچ تبی و علتی در وی و
قولنجی و دنبلی نباشد و از همه آفتها ایمن گردد و ایضا در بریدن ناخن روی عن النبی
عم من قلم الاظفار یوم الاربعا فیه الغنا و من قلم الاظفار یوم الثلثا خرج منه البرص
و دخل فیه الامن الشفا و من قلم الاظفار یوم الخمیس خرج من الجذام و البرص و دخل فیه
الوسواس و الخوف و دخل فیه الامن و الشفا و من قلم الاظفار یوم الجمعة خرج منه الذنوب
و دخل فیه العارفة و فی وصایا رسول عم بعلی رضی الله عنه یا علی لا تقطع الظفر بالاسنان
و فی الشریعة و لا تقلمها باسن فانه یورث البرص و الله اعلم بالصواب فصل ششم
در معالجت دفع خلط یعنی هر آنکه پیدا شدن بلغم از خوردن چیزها غلیظ است

واز خوردن طعام نیک دیر پخته گشته واز خوردن شیرینی وجغرات وشیر واندرین وحلوا هم
طعامی که نو رسیده آن آب نو وکنجد ونیشکر وقرص وحلکند وآن خواب روز واز خوردن
لطیف وغلیظ مغز وپیه از شیر وبرنج واز بره وتری پوری وخفتن وقت نهار اول وماننده
این از این چیزها بلغم خیزد ودرد مثانه ودرد پشت وباد لقوه وآخر روز فاره وفراموشی
وخواب دیدن بسیار وگرانی زبان ورفتن اشتها ودرد چشم وآب دیدن چشم وحقه
که بلغم دشواری بر آید بهق سپیدی وکرم خوردن دندان وبزرگ ودرد دل ودرد سر وتب بلغمی
ومرگ مفاجات وآب رفتن از دهن ودرد میان ودرد زانو وخام باد وگرانی اندام
وغیره کاهل وشیرین مزه دهن تمام اندام خاریدن اگرچه بخار وسپید شدن چشم خاستن
موی اندام بی صطلی نی بی آنکه چیزی بر آید وآب دیدن آن منی وسرفه وخواب بسیار
علاج دفع بلغم که در خوردن این اشتها بلغم برود سپیدان پلپل وبیخ دارچینی وجوز
بویا وقرنفل وخولنجان وآب نیم گرم خوردن وگوارش خوردن وشراب انگبین وحلوا
وآب کامه غرغره کردن وخون دهنا که در دیر وسینیدن باشد وخوردن گوشت
نخی لوزینه وکباب خوردن وهر که سیر بسیار خورد بلغم را ببرد وصفرا بنشاند وادرک
پرورده وبلیله پرورده هر دو قاطع بلغم اند ازدو پیاز سرخ خوردن بلغم را ببرد دیگر
اگر بلغم در نفس از دو بسیار جمع شده است که از داروها دفع نمیشود این دارو بقیاس
نمک بر بهاساز دهر روز یکی بخورد بلغمها دفع گردد فرود افتد پاره وسیماب یکدرم
گوگرد مینو یکدرم پلپل دراز یکدرم هلیله وبلیله وآمله یکان درم پوست بیخ جیته وتخم
کناهی وبیخ لنکه یکان درم زهر یکدرم همه را با آب بهنکره باریک آس کند در سودن
احتیاط نیکو کند تا زهر باریک تمام شود ودستی در دو نماند بعد ازین بیاز خشک کند
نگاه دارد هر روز یکان بری بخورد بلغمها وسرد بهار ابرد واشتها صادق گرداند
مجرب است دیگر بلغم دفع ایتپس پلپل کرد وپیپل دراز وکوته وزرچوب وچکنی
سکان درم بهنکره بقیاس پلپل بر بهاساز د بخورد بلغم وزکام وتری معده ودرد
شکم وسرفه ودق برود دیگر دفع بلغم ترب را با نمک نهار بخورد بلغم دفع گردد علاج

دفع اخلاط که سر باشد بتدال را بری کند اخلاط که در سر باشد همه برود وسر دپیشند داروها
دیگر بجهت دفع اخلاط فصل ششم در معالجت دفع تخمه وابتل تب درکت تبی پیدا شدن تخمه
در افراط جماع واز خوردن کنجد وتخم کتان وجغرات وسرکه وکانجی ومانند این است
وعلت زیادت شدن تخمه وسر گشتن وخیال پیش نظر آمدن وخشکی دهن وآمدن
وسر گشتن چون از نشسته برخیزد بوقت بول وغایط دردی وناخن وچشم اندام
زرد شود دیگر بزبان آید لفظ زور رود وتب نیز در اندام چیزها خشک مالیدن خواهد
خواهد چون سنگ ودیوار مخصوص دیگر روغن تلخ خوردن شیر وشکر خوردن ومیوه‌های شیرین
شربت سکنگبین خوردن وشربت کشنیز جوشانیده با آب بهم وآب حجبیده جوشانیده
خوردن نافع آید دیگر در زحمت صفرا یعنی تخمه اشتهال هلیله بیشتر نافع آید دیگر
دفع تخمه که زور آورده باشد چهار دکوبلی درخت تم که سرخ وقام باشد خشک کرده آس
کند وبجامه بیز کرده علاحده بدارد بعده هلیله نیز موازنه آن باریک آس کرده بجامه بیز کند
هر دو یکجا بدارد نهار یک کف هر روز با آب سرد بخورد باید که هر دو بوزن برابر باشد
تخمه دفع گردد دفع اگر تخمه در سر رفته باشد برمائی سرد بخورد باید که هر دو بوزن باشد
بهتر ودر سنگ سلایه آهسته آس کند سبوس از وجدا کند هرچه ماه او باشد آبش تا ندورد شست
کتوره آب بجوشانند یکی بماند شب بدارد سرد شود با مداد انگبین شکر تری انداز
نهار بخورد تا سه روز تخمه فسرده خواهد افتاد بر طریق روغن زیف دیگر دفع تخمه که
غالب شده باشد صندل سرخ ودیم جبذن وپوست درخت تم وکشنیز بیخ کان یکدرم
یکجا کند وجوکوب کرده بجوشانند گرم بخورد تخمه دفع شود دیگر دفع تخمه چهار دهلیله تر وتازه
اگر تر نیابد خشک وخوب وزرد موازنه پنج سیر در یکمن آب بجوشانند بماند در آن پنج
قند اندازد جلاب کند چون بقوام آید فرود آید در خمره کند نگاه دارد بوقت حاجت
موازنه نیم سیر قبح کند ودیگر آب انداز دو شربت کند نهار بخورد تخمه را دفع کند وسوزش
دل ودهن پر آب شدن وخاریدن اندام وبیرون آمدن تخمه بکلی برود مجرب است دیگر
اگر تخمه بهیچ پسیلی زود زیاده سده باشد دون بیره کشش درم وزیره سپید سه درم

و دهینه سه درم اتپس کند هر روز بخورد دفع شود دیگر نمک سنگ و پلپل کرد اتپس کند
بخورد دفع شود دیگر دفع تلخه و بلغم زیره سپید نیم سیر پلپل دو دانگ سیر بلیله یک سیر همه جمع
کند باریک اتپس کند نگاه دارد هر روز سه درم با شهد بخورد زحمت تلخه دفع شود دیگر
اگر کسی را تلخه را بیرون آید گل سرخ و نمک شور یکجا کند و بمالد بخورد نیکو شود و حمله تب
برود دیگر بلیله با شهد یکجا کرده بخورد حمله تب دفع شود دیگر دفع تلخه یعنی تب که از تلخه
آتش کند در اندام بمالد و هم بخورد تب برود دیگر نکهار با شیر بجوشاند بخورد به گردد
پوست درخت بیل در آب بجوشاند بدان آب اندام بشوید تا یک هفته نیکو شود مجرب است
دیگر دفع رکت تب یعنی که از خون تلخه باشد برگ بالنه در چهار کوزه آب بجوشاند
یکی بماند و یک درم و دانگی سیر شهد انداز د سرد کند بخورد و رکت تب دفع شود غذا برنج
سنهی با اندکی نمک بخورد و پرهیز تا ده هفته از نمک بسیار و ترشی و گوشت گاو و ماهی
و ماش کند دفع رکت تب که از خون و تلخه شود بعد از خوردن کری بستاند و از غم
خوردن بسیار بسبب فرزندان و عزیزان و تلف شدن مال و غلبهٔ خون و از خشم بسیار
و حرکت در گرما و سردی و از غذا مخالف چون ماهی و زیادت خوردن چیزهای که سر
دل بسوزد چو ماش و ماهی و بدین اسباب تلخه زیادت و غالب آید علامت وی
آنست که خون بینی زود و از دهن بیرون نیز اندازد و از چشم و گوش آید فرود هم
خون شنیده دیگر هم خون کند آنچه از مخارج بالا خون می‌آید برود دفع شود و اگر از بالا
او فرود خون افتادن گیرد به دشواری دفع شود و اگر از هر دو یکجا بیرون آید این دشوار
است اینچنین کسی را دارو نکنند گفته شده است یکی بالا این مذکور است
دیگر بلیله سیاه اتپس کند با جبه کرچ یار کند بخورد به شود جبه کرچ با شهد بشوید
هر روز چهار درم بخورد نیکو شود دانگی سیر جون در یک قدح آب بمالد و شور آید
شب جایگاه نیک نهد بامداد آن آب صاف از بالا بستاند بقدر طاعت زحمت
بخورد زحمت دفع شود نخود خام پنج سیر پلیده کند تمامی سبوس آن بستاند
و با نیم منی آب بجوشاند یک نیم سیر بستاند بالا نگاه دارد هر روز مقدار دو درم نهار تا یک هفته

بخورد زحمت دفع گردد پوست درخت کتاهی بزرگ بستاند در تغار کند یک سیر شیر
دران اندازد و بدست بزند تا آنگاه که آن بیرون آید پس بگذارد روز دیگر صاف او بستاند
و در قرابه کند یک قرابه خورد از ان هر روز نهار شیر و برنج غذا سازد صحت یابد
بکرم الله تعالی بازدوازده درم بلیله دوازده درم آمله این هر دو یکجا کند هفت
بری کند همان بری با هشت سکوره آب بجوشاند یک کوره بستاند دو درم شهد انداز د
سرد کند بخورد نافع آید از موده است رکت و سرفه و حلق دفع شود
تب دفع باده و رکت تب و حنظل و زرچوب و روغن پستو ر هر چهار دارو یکجا کند بوزن برابر
شانزده کان درم هر روز بخورد نافع آید مجرب است رکت تب که باطل شده
و شکل هستی گشته باشد چار دنج اجرمه و پنج کتهلی که برگ او سه شاخ باشد این هر دو
پنج را باید بقدر نیم سکوره آب بهم خوردن دهد و بغایت تلخ است که در شکم بخورد
ماند باید که حیله کند بعد از خوردن تداوی در حال نان گندم قدری در دهن کند در شکم بماند
در میان دارو قدری روغن پستو ر اندازد و استفراغ بیارد و مدت سه هفته بخورد
آب و در هفتهٔ اول نان جو بی نمک خورد و دویم هفته چون بداند که خارش کم شد قدری از ان
خاب کاو و الاسی کند بخورد و هفتهٔ سیوم برنج خوردن دهد و آب نبات و گوشت گوسفند
و کنجشک دستی و لذاتی پرهیز کند تا آنگاه که بکلی دفع شود مجرب است
هم از برای زحمت که خارش بسیار و از اندام خاک پر چار دقند و بمالد بقیاس دو کان
انگشت نان شکل تنگ و قدری سیاه دانه در شهد علو که کند و بخورد و فرود فرستد بوقت
نهار خورد و در اول روز تفرج زود خواهد افتاد و دویم روز خون خواهد است همچنین بخورد
تا سه هفتهٔ مدام که بکلی دفع شود و در مدت دارو خوردن جز نان جو خشک بی نمک چیزی
دیگر بخورد مجرب است ابنل تب که سینه بسوزد و ترش شود کوبلی گرد و نمک سنگ
بساید بخورد و یا بخاید فرو برد چند روز همچنین کند دفع گردد دفع سیت تب که
آنرا بزبان گویند کوچه و موتهی برده پوست رنگ تیمن برگ بمالد و آن این جمله
یک وزن جمع کند بهشت سکوره آب بجوشاند یکی بستاند شیر گرم بخورد در حال و زمان

دفع گردد   دفع ستی تب یعنی همین که باد سرد و آب سرد در اندام رسید
آماس گیرد و بیارد لکهار خشک کرده بساید با شیر ماده گاو خمیر کند پس با شیر دیگر بجوشانند
آن شیر با شامد و از ترشی و ماهی پرهیز کند نیکو شود   در معالجت دفع سرخ باده
که هندوی رکت بات گویند این علت بر چهار نوع است از باد و بلغم و تلخه و پسبنات و
حدوث چهار نوع رنگ در نمک و تیزی و چربی و طعام افراط نموده باشد و یا طعام کهنه
و یا خشک و ترش شده خورده باشد و یا گنجشک آبی و کنجد و ترب و ماش و کلهتی و سبزی
و نیشکر خام و شیرینی و شراب غضب و دوغ و حجرات و سرکه و کانجی و سرکه غذا ساخته باشد
و یا غم و اندوه بسیار بخورد راه داده و یا روز بیشترین خفته و شب بیدار بوده باشد
این همه اسباب حدوث سرخباده است و چون باد در خون افتد آنگاه سرخباده
پیدا شود و چنان بود که از غلبه باد خون و سوزان بود در اندام که خون کم شده باشد
و باد و بسیار گون او سیاه بود و پوست پاره اگر سرخباده از باد باشد علامت رنگ
در اندام جابجا حلقه سرخ وام و سیاه وام بیرون آید و اندام درد کند آنجا که این باشد
و برآید کوفت گرفته نماند و در میان این علت دانه سپید بقدر سر شف بیرون زند
و خارش کلی بود که گوئی سوزن می خلد و این علت بیشترین سوزان بود و در بندها
اندام ظاهر گردد و اگر سرخ باده از تلخه باشد و حرارت علامت آنکه سرخ و جوب باشد
و دانه او سرخ بیرون آید و بخار دو اندوه کند و خوی بسیار آرد و دست تنگی نماید
و مواضع که این باشد اگر در دست بنهد درد کند آماس گیرد و پخته گردد و اگر تلخ فرو
بالد منها پخته شود و در پوست افتد و تغیر کرده و اگر سرخباده از باد و بلغم و تلخه باشد
جز این نوع که ذکر کرده شده است دیگر زیادت از آن و آنکه در آن موضع که
این علت ظاهر گردد سرد و جرب باشد و گران نماید و درد و خارش بسیار کند
و اگر پسبنات اینجا علامت ظاهر گردد دیگر اگر سرخباده از باد و بلغم باشد هر که باشد بباید
نگاه دارد هر روز پنج درم باد و درم شهد و سه درم نبات یار کند بخورد نیکو شود دیگر
هلیله و بلیله و آمله و زرچوبه و بره و پوست نم و چوب کهیره باشد و باجی از هر یکی ده درم

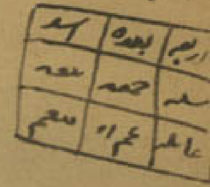
اترت

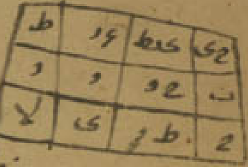
ترت تازه پنج درم بساید و نگاه دارد هر روز چهار درم با شهد بخورد نیکو شود و سرخباده
برود دیگر برگ بزرگ و هلیله و بلیله و آمله و گل بوزن برابر باریک سوده هر روز ده درم
در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند چهار درم نبات بیامیزد و بخورد نیکو شود دیگر
سرخباده که باشد بیارد هلیله و بلیله و آمله و جرایته و گلو و کتائی خرد و دو همیاد و شنگ   و تب
زیر زمین و گرد از هر یک یک درم چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بماند شیر گرم بخورد هر
نوع سرخباده و تب و تلخه برود دیگر سرخباده و تلواسه و اندوه و تب و سرفه و بسوزنگی
اندام که آن را سهاکل گویند و بپارسی آتشک خوانند و خفقان و تنگی نفس و یرقان باشد
گرد جرایته و هلیله و شنگ زیر زمین و گره زرچوبه و کاهل و برگ بر دل و صندل سرخ
مال جو و ترا یجاد و همیاجه پیپل دراز و بابره و چون تاز از هر یک دو نیم درم بکوبد در هشت
سیر ماده گاو و دو سیر روغن اندازد یکجا کند بجوشانند چنانچه همین روغن بماند بپالاید نگاه دارد
این روغن با طعام بخورد و اندام و موضع علت طلا کند نیکو شود و این دارو را انگال گره
گویند دیگر دفع هر چهار نوع سرخباده بعد از استفراغ و استعمال و سرفی کم کردن هلیله
و بلیله و آمله و پوست نم و دو دین و شیخ دکرد و جرایته و گلی و دو رخلدان هر یک هر چهار درم
کوفته در شصت سیر آب بجوشانند یک سیر بماند خمیر بخورد و دو نیم دیگ جامه تر کند و بر آن علت
مالد نیکو شود دیگر خمیر گلوی و سرخ مرد تر مندل از هر یک دانگ سیر کوفته در هشت سیر آب
بجوشانند یک سیر بماند نیم سیر بخورد و نیم سیر در جامه تر کند بر آن علت مالد و آنچه نقل
بماند در اندام مالد نیکو و هر چهار نوع سرخباده برود و صحت یابد دیگر پوست هلیله و بلیله
و آمله و زرچوبه و بابره و برگ نم و چوب کهیره و برگ باشد و باجی از هر یک سه درم
ترند تازه یک نیم درم این همه را خشک بساید نگاه دارد هر روز چهار درم از آن
با شهد آمیزد و ناشتا بخورد نیکو شود و اگر شهد نباشد با آب بخورد غذا نان گندم و مونگ
مخلوط با روغن گاو با شهد و کهچری مونگ با روغن بخورد پرهیز ترشی و گوشت و باد
بخورد حجرات و ماش و ترب و پیاز و مثل این تا زیان ندارد دیگر ستادل و گوکهر
و بوزن برابر یکجا کند هر روز ده درم در چهار سیر شیر ماده گاو بجوشانند نیم سیر بماند

پنج درم چاپمیزد سرد کند بخورد نیکو شود **دیگر** کوکل جو گسر راج و دفع سرخباده یعنی رکت
بات پیل دانه بهلوره حاب چیتر سندهی بادجی بابرک اندرجو انگزد بهارنگی پنج رشف
تیس زیره سپید گنگی جو نهار چهار کان درم کوکل خوردنی یکسیر روغن ماده گاو یکسیر
وهشت ادویه مذکور را در جوال اندازد بکوبد باریک کند جامه پز کند علاحده کردم بیش خود
رو بعده سنک سلایه بیارد قدری روغن پستو رجرب کند کوکل مذکور را باریک آن کند
سنک پز کردمیان ادویه که آن پس کند بیش داشته است بمالد چون قدری ادویه
مذکور در کوکل مذکور سخت شود باز سنک سلایه بروغن پستو رجرب کنده کوکل را بکوبد
تا کوکل وادویه مذکور سر در کوکل سخت شده باشد یک ذات شود همچنین جمله بار بکوبد
جنانکه جمله ادویه با کوکل درآید و اگر بوقت کوفتن کوکل در چیزی در سنک سلایه و دست
سخت شود بکار دو یا بچیزی جدا کند یکجا کرد بکوبد هر بار که خواهد بکوبد سنک سلایه
و دست را باید که جرب کند چون مرتب شده ذات گشته باشد در آوند چوب
نگاه دارد بوقت حاجت موازنه یکدرم را غلوله باشهد آلوده فرو برد و از ین یکدرم
نکند غذا بهت ستهی و بهتی منک با قدری نمک سنک با روغن ستور و با کهچری با روغن
ستور بخورد دیگر از جمله چیزها پرهیز کند در دو هفته صحت یابد و اگر خواهد که تا سه هفته بخورد
بکلی جنا جاده برود و نیک مجربست و زحمتها دیگر از جمله چیزها دارد و جنانکه خارش
دپای و آماس گرفتن و سطر شدن انگشت آن و بالا نشانی و بینی و رخساره سرخی
ودانها سرخ و زرد موازنه سرشف و خاریدن اندام و خون فاسد و جگه جگه که
بر سرخ بر طریق درد بیرون آید جنانکه سرخباده را طریقها است این همه دفع بکرم الله
تعالی باید که چون سه روز در خوردن او بگذرد مزاج خود ببیند که پیش از خوردن
چگونه بود و بعد از خوردن چگونه شده است و زحمت نقصان جز موازنه شده است
قضیه نیکو هر سه دارد تا بفضل خدای صحت زود تر شود **دیگر** منکک زیر زمین و بار
و سنکهاره و مویز کهی و خرما و تر دکل پسرخ یعنی کیدر بوزن برابر بسابد نگاه دارد
هر روز سه درم با شهد یار کند بخورد نیکو شود **دیگر** کوکل جو گسر راج دیو دار گلکرا سنکهد و جلد

کابهل جراتیه ترایمان اتیس موتهه کوتهه ستی کچیل تالیس پنج جوانی جواسلفی تبرک
آیدا جو کهار کنگی ساجی کهار نمک سنک سندهی و پیل دراز و پیل کرد و تر پهلاو کردبی تیس
روچین زرجوبه بهار که جیته پیلوره راتیس کوکند و اسپید دهنی تردی آن مقدار که دارد
باشد کوکل را با روغن پستو رمالش دهد بکوبد بعده دار و ها یکجا کند چاپمیزد چاپد که در گرفتن
احتیاط کند جنانکه باریک باد دار وها ذات که در میان آوند جرب نگاه دارد و روز
یکدرم با یک بجه بخورد جو علتها دفع و هندوی اسمن بات واده و باب و کرم و رت
و بچکیها و علتها دفع شکم و حکم نا موس جمله دفع کرد و **دیگر** دفع سرخباده یعنی رکت بات
گر از بلغم باشد منجمه رکتچران کرج پوست موتهه چیتره پنج اندر این جمله برک بانسه اندرجو
دار حلد جراتیه بادجی پنج کمیر جلیله و بلیله و آمله دوان بره باریکه بر و زجو را فسنج خواهد
همیاچه پنج سرس پنج جمله این ادویه در وزن برابر کرده بدارد هر روز دوازده درم در
هشت سکوره آب بجوشاند یکی بماند نیم با بجی و دانگسیر زرجوبه یکجا کرده باریک آن
کند بدارد مقدار در چهار انگشت بر آید میان از سکوره مذکور اندازد بخورد تا سه ماه
و از جمله چیز پرهیز کند و در غضب نشود بار گران بر اندازد **دیگر** اگر سرخباده و یا خون
فاسد از حد زیادت شده باشد اول سرخی گم کنا ند بعده این دارو بخورد منجیهه و جلیله
و بلیله و آمله برنک کند پنج سینجه یعنی پوست گنگی پنج کتابی خود و پنج کتابی بزرک
و زرجوبه دار حلد باردی انگزد پنج و کجد بابجی جیونتی دهینه حته سونف نمکسیاه زیره سپید
پوست پنج سرسیس و مالکنگیر لاجی پنج عمل بید پوست پنج انار کچیل پوست پنج و درخت کهیر
این جمله سی و یک ادویه را بهکی سازد بوقت خوردن قدری شهد و قدری روغن
ماده گاو یا روغن کنجد را غلوله کند نهار بخورد و سرخباده و غلوله شکم و خون فاسد
و پرمیو و زحمت عوارت تمام و کرم اندام و دم بالا باد یرقان و بند نوک و آماس
اندام و پسکی کمیز اتهی دی و دق و سرفه و خنزیر و کرمها شکم و شکرفی و سردی اندام
و تب و پوشش عقد برود و گر سنگی بیفزاید بغایت نافع است **دیگر** دفع سرخباده شناگی
و بابره و زیره سپید یکان درم باریک سوده با آب شبانه بخورد صحت والله اعلم

قدر در اندام مالد دیگر مرده و ذیره و سپید با آب آس کرد موضعی که سرخباده بیرون
آمده باشد بمالد اندام نیکو شود دیگر گل معصفر و صندل سرخ و زرچوبه و برگ نیم را با آب آس
کرده با آب در سرخباده طلا کند نیکو شود دیگر پوست نیم و برگ بردل و گیرد و گیرد و دار
مهلده و هیلیه و بلیله و آمله و بابره و ترایمان از هر یک چهار درم بکوبد در نیم آب
بجوشانند نیم سیر بپالند بعده پلپل دراز و ترایمان و مشک و جوانیه و اندر جو از هر یک
دو نیم درم و ده سیر روغن پستور در آب اندازد و باز بجوشانند چنانکه همه آب در خورد
روغن بماند بپالاید نگاه دارد برابر طعام و جز آن بخورد سرخباده و پستی و درد گرده
و غلول و سینه و شکم و قبض و اندوه و بلوه و تب و تنگی نفس و یرقان هم سود دارد این را
راکسی کهها گهرت گویند دیگر تخم کهدو تخم کهاره و کشنیز بوداق برابر با آب
بساید طلا کند نیکو شود دیگر بیخ جنگلوری و تخم ردهی و تخم توری و بیخ نائی از هر یک
یک درم باشد که هندوی آس آمیخته بخورد هر سه نوع پسرخ و انده هر سه نوع پسرخ و از
زهرمار کژدم دفع کرده مهلتهی و پوست درخت پلپل دراز و سندهی و دار سندهی
و دار پلپل و نمک سیاه و عود و لوبته و سپنهالی و منهل و پوست و برگ و بار و گل درخت
سرس بوزن برابر بکمیز مال کاو بساید بالا کند هر سه نوع سرخباده و دنبل برود دیگر
بیخ لکوری با آب بپسانند هر روز پنج درم با آب بپالیزد بخورد بر موضع علت بمالد نیکو
شود دیگر هر روز پنج درم مهقل با آب بیخ بپسانند بخورد با ساری با آب بساید تا سا
بپسانند همه نوع سرخباده برود دیگر هلیله زرد و آمله و کشنیز و برگ بردل بوزن برابر
با آب بساید طلا کند نیکو شود دیبه شیر در موضع که سرخ در آفتاب سپید در حال برود
و مجرب است دیگر کاکنجکه چیار د با آب بساید شیره او بپسانند در اندام مالد سرخباده
برود هلیله زرد و زرچوبه و اهلد و ناگکیسر و دوین و لوده بوزن برابر با آب
بساید در اندام مالد سرخباده برود نیکو شود دیگر تربت نایزه و شقاقل یعنی
سندهی و دنالی و کوکد و برابر یکجا جوب کرب کرده بچهار سیر آب بجوشانند نیم سیر
بپسانند سرد کنند بخورد نیکو شود دیگر هلیله و سندهی و مهلتی بوزن برابر نگاه دارد





هر روز دو نیم درم با دو انگبیر شیر ماده کاو بپالیزد بخورد نیکو شود دیگر گل نیلوفر و زرده تیلو
که میان گل باشد و ناگکیسر بوزن برابر هر روز سه درم با چهل درم روغن جوش کند و انگبیر
شیر با و چهار بحرده بخورد نیکو شود دیگر کلونجی و مهلتی و برگ رامن و چتر کرده و کهکه و باکه بوزن
برابر بساید نگاه دارد هر روز سه درم با روغن پستور و چهار درم شهد یار کند یا نیم سیر شیر ماده
کاو بخورد نیکو شود و این دارو نیز دارو در مواضع سرخباده بمالد بهتر آید دیگر کلونجی و مهلتی
و برگ رامن و کتته و پوست بهار بوزن برابر یکجا کنند بیخ سیر در یک من آب بجوشانند ده سیر بماند
بعده میان روغن بجوشانند تا آب همه بسوزد همین روغن همین روغن بمالد بپالاید نگاه دارد
هر شش درم بدو روغن مذکور هر روز اندام چرب کند همه نوع سرخباده برود دیگر صندل سرخ
و چتر و بوده و بیخ نیبی و بهره و ناگکیسر و پیک و مشک و نبات و بالا و نایزه و اندر جو و گیرد
و سندهی تیس و دو ناگی و هلیله زنگی و چپته تغزک چمون و ساوبی و گوند و رو ین و گل نیلوفر
و ناردان و دار چینی بوزن برابر نگاه دارد و هر روز سه درم باشش آب بیخ مستی بخورد نیکو شود
و سرخباده و باسور خونی برود و بلغم و اشتهال آرد اگر عورتی را حمل اسقاط می شود نشود و جگر را گرم کند
دیگر هر روز دو درم مهلتی در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر شیر بپسانند سرد کنند نبات و شهد و
آب بیخ یار کند بخورد نیکو شود دیگر دفع سرخباده گل معصفر کمیز زرسی ده درم بساید چند
روز بخورد سرخباده دفع گردد دیگر پوست پیل و پوست اندرجو و پوست گکر و پوست بیجانه
تغزک سهار و پوست چمون و پوست از جز و پوست لستها گل سیاه همه را برابر بساید قدر
از آن در دیگ کنند بجوشانند بعد جوسبلین هشتم حق بپسانند در قدح کنند نگاه دارد بزرگ
را پنج درم خوردن و خرد را یکدرم شفا یابد بیخ ستی و نمک بی نمک و اندکی روغن پستور
بخورد و از جمله چیزها پرهیز کند اگر خباده اندام در سر بچکان بچه شود گیاهی است نیک
سر شاخ دانهامی باشد همچو دانه کودره خردل نیک زرد متصل شاخ دراز مانند آن
در مزارها می باشد بزبان هندوی سردن گویند پاره پاره از چوب او در گردن یا در
بازو بندد سرخباده برود و بنگی سر اندام دفع گردد مجرب است دیگر اگر بنگی خورده
جوکهار نمک سنگ بریان نمک چور ها سابی جست باری برنگ ایل بکر بهار نگی سونق

بسم الله الرحمن الرحیم
صل علی محمد و آل محمد
الصادق

انگوزه بهنکره مول بیستی و بود ار جلد بر پاره موته بیخ جوز یره جو کچیل راسن آمله هر بان
هندوی انار سندهی پلپل کرد در از تهیلا اجمود جواین آمله جاب کزد بند کهار بلاس کهار
ریلم هن این همه دارو با چهار کان درم یکجا کرده باریک آس کنند جامه بزکنند پهکی کنند
سکان تب از ان تریخ واز ان انار واز ان اندرک بدیهر نگاهدارد بیکان درم آب
گرم روز بروز بخورد نافع آید دیگر عنه نام سرخباده چنین آورده اند که روزی
رسول صلی الله علیه وسلم نماز بامداد گزارده بود و پشت مبارک بمحراب نهاد و بعضی
یاران را می نگریست عمر خطاب و عبد الرحمن را ندید پرسید از یاران که عمر و عبد الرحمن
نمی بینم کجا اند گفتند یا رسول عمر و عبد الرحمن رنجور اند عمر از درد پای و عبد الرحمن را درد شکم
پیدا آمده است همدران زمان علیه السلام حاضر بود و گفت یا رسول الله ایشان را رنج
بیماری از سرخباده است رسول الله فرمود یا اخی جبرئیل سرخباده چه باشد گفت یا رسول الله
سرخ باد میست که او را خدای تعالی برای حکمت آفریده است تا بعضی بندگان خود را
بدان ادب کند بعضی را گناه و کفارت کند و اندر وقت سلیمان پیغامبر علیه السلام
پیدا آمده بود و باد او سخن گفت عجبست که اندرین وقت که با سخن میگویم پیدا آمد
که تو سید المرسلین از سلیمان پیغامبر هزار بار بزرگ ترین ایشان اند اندرین مقام
بودند که سرخ باد آمد بصورت سبزی پس سرخ اندرون چون آتش می برید چون چشم مبارک
رسول صلی الله علیه وسلم بر او چنان افتاد که بسکو هید گفت یا اخی جبرئیل مگر این
سرخ باده است جبرئیل گفت جبرئیل گفت انیست ایشان اندرین سخن بودند سرخ باده
پیش رسول علیه السلام آمد سلام گفت رسول علیه السلام جواب باز داد پس جبرئیل
علیه السلام و رسول صلی الله علیه وسلم گفت که ای سرخ باده عمل تو چیست و گرد از خلق
باز کن گفت یا رسول الله علیه السلام مرا خدای تعالی بیافریده است تا بندگان
خود را بمن ادب کند و من در تن بندگان خدای تعالی چون خون دل ایمن و علتی که کنم
جز فرمان خدای تعالی نکنم اندر تن فرزندان آدم و هر که از کردار بد باز نگردد و از خدای
و توبه نکند عمل آنست که اگر در شکم فرزند آدم اندر ایم رنجور کنم که تکمش بدرد و پیش رود

با سید المرسلین

خوشی برود ناخوشی کنم طعام و شراب بروی حرام شود و اگر اندر پهلوی چپ وی قرار
گیرم سپرز پیدا آید و شکم وی بزرگ گردد و آرام و قرار از وی برود و اگر یکساعت در تن
قرار دهم باد را معرض هلاک افتد و اگر اندر ناف قرار گیرم ناف بیجان کنم خواب و قرار ازش
بشود باد وی سخت پیدا آید مانند خیار و باد رنگ و در سینه شوم مردم از طعام و شراب باز
ماند و بیم آن باشد هلاکت گردد و اگر در معده قرار گیرم ناگوارد پیدا آیم طعام ناگوارد
و معده ضعیف شود و مردم فرا بلاغر گردد و اگر اندر سینه و دل قرار گیرم شب و روز
شیدا بماند و دیوانه گردد و هر چه کند نداند و زن فرزندی از وی بیزار گردند و اگر در چشم
افتم ناخنه پیدا آرم خیرگی و تیرگی پیدا آید و نابینا گردد و اگر دندر گوش قرار گیرم هر دو
گوش کر کنم و پس زم ریش بر کل کنم و اگر اندر روی قرار گیرم کلف پیدا آیم نیکو را زشت
گردانم و اگر اندر سر زانو قرار گیرم خان بیقرار شود که نتواند خاستن و خفتن هم
آن باشد که هر دو پای سست شود قوت مردی از وی برود زن از شوی بیرون
آید و اگر اندر خانه قرار گیرم خان بیقرار باد پیدا آرم غنی گردد و خنانک اندر میان
گردد و خواب و قرار از وی برود و اگر اندر زیر بغل پیدا آیم ناسور گردد و پیش خارش
گیرد و بسوزد و سوزد و خون رفتن گیرد و مردی مرد از یاران دارد و ترشی حذر کنند
در روی زرد شود و مزه از خوردن برود و اگر در پای وران سر زانو قرار گیرم نقرس اندر
هر دو پای پیدا آید و از شراب خوردن خوردن بسیار پرهیز باید کرد و از صحبت
زنان دور باید مردان باید صحبت گرفت تا نقرس زیادت نشود و اگر در پای درایم
چاره دکنم و اگر در ساق درایم خون سوخته پیدا آید نار و گردد یا رسول الله عملی من فرمان
خدای تعالی عز و جل است و صنعت من اینست چون رسول الله علیه السلام این همه از وی
شنید گفت عظیم بلائی برای امت من دعا کنم و از خدای تعالی بخواهم تا سرخباده هلاک گردد
و نیست شود جبرئیل گفت یا سید عالم دعا مکن که در حق او مستجاب شود خدای تعالی او را نیست نکند
تا آدمیان را برنجاند پس جبرئیل این سخن بگفت و اندر وقت نا پیدا شد ساعتی بود جبرئیل باز آمد
طبقی از نور بر دست گرفته با هشتاد هزار فرشته و سر پوش دو ری کشیده پیش رسول علیه السلام

نهاد و گفت یا رسول و هر که ازین زحمت که گفته است پیدا آید این عهد نامه را بمشک
و زعفران بنویسد و هفت اندام که محل زحمت باشد در کاغذ بنویسد باید که نام او و نام
مادر او را مرد آن زاد در بازو بندد و زنان و کودکان در گردن بندد بفرمان خدای عز و جل
صحت یابد و اگر کسی هر روز بخواند از برکت خواندن این دعا سر جاده دفع گردد رسول علیه السلام
بر عمر این عهد نامه بخواند صحت یافت هر که بنویسد بخواند از شر سر جاده ایمن گردد دعای
معظم اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و الله اکبر بسم الله و الله اکبر الله
المکان الاکبر ان نعوذ بالله عند ربی و عند ربک و عند خالقی و خالقکما من جمیع الآفات
والقدر و الجنوب بهذا الاسماء و الجبروت بحانه تسبیحا قاهر القهر الجبارین و الجبارین
و الجبابرت و خلقی و فرقی و جلدی تحت الجدون فالجلد سبحانه تسبیحا من عذاب البدن
عن سر الیرع الجوارفی الانفس و المنفس و العرق و العصب و العظم و الروح
تحت الجلد و فوق الجلد سبحانه تسبیحا عن شر الریح الحمر او فی بنی آدم الله اکبر و نبات
خوا سبحانه تسبیحا من اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون الله اکبر و الله اکبر و انت
لا تکبیر الله اکبر یا منصور یا سیدی یا سعید یا هادی الغفر یا بدیع یا فاطر یا کاشف
الغم یا رافع اللهم یا مانع البلدیا الله تا رافع یا رفیع یا مانع منیع یا شاهد یا شهید یا راشد
یا رشید یا ولی یا مشهود یا معبود یا محمود یا مودود یا محبوب یا معروف یا ماجد یا مجید یا
عالم یا علیم یا غافر یا غفور یا غفران یا سلطان یا برهان یا سبحان یا کریم یا حافظ
یا حفیظ یا لطیف یا عزیز یا اعز یا ودود یا قاهر یا قهار یا ستار یا مومن یا مرشد یا قایم
بالقسط یا قایما علی کل نفس بما کسبت یا نور الله نور السموات الارض یا کاشف
الغم یا راضی یا مرضی یا هادی یا معتدی یا ناظر یا فاطر یا ناصر بالغیب
یا مرشد یا مغنی یا عزیز یا قادر یا مقتدر یا جبار یا متکبر یا قدیم
یا وارث یا خلیل المذکورین یا خیر الرازقین یا خیر الوارثین یا احکم الحاکمین
یا موتی یا ناصر یا منعم یا الله یا رب العالمین یا سمیع الدعا یا خیر الناصرین
یا ارحم الراحمین یا قامع الکفرت و المشرکین یا اعدل العادلین احق الحاذقین یا ناصر

المظلومین یا کنز الفقرا یا واسع المغفرت یا کاشف الغم یا هادی المومنین یا ارحم الراحمین
یا مالک یوم الدین یا عماد من لیس له عماد یا جار من الاجار له یا عون الضعفا یا مفخر
الفقرا یا منجی الهلکی یا محسن یا مرشد یا منعم یا مکرم یا راحم یا ذی الرحمن یا هادی یا زاد الهداة
یا ذا الجود و الاحسان یا ذا الحجة و البرهان یا عظیم یا کاشف الاخوان یا حنان یا منان یا
مستعان یا الله یا رحمن یا رحیم یا واحد یا احد یا قادر یا مقتدر یا کریم الصفح المن یا مبدی
النعیم یا سمیع یا بصیر یا قریب یا اقرب یا قریب یا وارث غافر الخطا یا واهب الهدایا
یا واهب العطایا یا سریع یا واسع یا لطیف یا اله اکبر یا عظیم الخطر یا سریع الظفر
یا معروف الاثر یا مستعان یا دافع البلیه یا مانع الدیا من لا احد لملک و لا منتهی یا الله
یا جلیل یا جمیل یا کفیل یا وکیل یا وکیل یا دلیل یا حمید یا حامد یا ولی العاقبة یا کافی المتوکلین
یا مولی یا ناصر یا ماجو یا فارق یا هادی المضلین یا رازق المفلسین یا عماد من لا عماد له
و یا جار له یا غیاث من لا غیاث له یا ذخر من لا ذخر یا رحمن یا رحیم یا رحمة و المغفرة
یا ارحم الراحمین ایاک نعبد و ایاک نستعین و علیک توکلت و علیه یتوکل المتوکلان یا من
لا یموت ابدا و لا یفوت احده بستم سر جاده قوالنج باد راو باد ملنکدا و باد سودا
و جمیع بلاها را برتن فلان بن فلان بحق و حرمت و هذا الاسماء کلها عقدت اشد الفتح
الی یوم القیامه برحمتک یا ارحم الراحمین و علی الله و خیر خلق محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما
کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین لا تبدا سمی و لا تغیر جسمی و لا تفرق منی و منک محمد علیه السلام
برحمتک یا ارحم الراحمین عهده نامه سر جاده در نسخه دیگر برین نوع
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و الله اکبر یا رب الملائکة و الروح
و رب العرش العظیم و رب الانبیا و المرسلین و رب الملائکة و المقربین بها
المکان عن قضا الله و اشهد لانی عند ربی و ربکما و خالق و خالقکما و اکتبا بسم الله الرحمن الرحیم
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اشهدک و اشهد الملائکة و حملة
عرشک و جمیع خلقک بانک انت الله و لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان
محمدا عبدک و رسولک الله اکبر ابرا ابرا برمین اللهم یا هادی یا مبدی یا مبتدی یا قاهر یا قهار

المغفرمن

یا متهر یا قادر یا قدیم یا قدیر یا متعقد ریا رافع یا رفیع یا مرتفع یا فاعل یا فعال یا مشتغل
یا مانع یا منیع یا ممتنع یا ناصر یا نصیر یا منتصر یا اکبر یا کبیر یا متکبر یا اعظم یا معتظم یا سامع یا سمیع
یا مستمع یا جبار یا متجبر یا مقدم یا موخر یا غفور یا شکور یا حلیم یا صبور یا خیار یا نافع یا قابض
یا باسط یا عالم یا علیم یا علام یا باعث یا وارث یا خالق یا فاطر یا منشی یا منزل یا مقسط یا قایما
بالقسط یا حی یا قیوم یا الله یا رحمن یا رحیم یا احد یا واحد یا فرد یا وتر یا حنان منان یا دیان یا ملک
یا مالک یا ملیک یا عطوف یا روف یا داعی یا مدعی یا راضی یا مرضی یا رب یا رباه یا سیداه
یا اللاه یا غایب یا غیاثاه یا مسخر الغیل یا منجری الفیل یا محسن یا مجد یا منعم یا مکرم یا مفضل
یا جمیل یا جلیل یا کفیل یا وکیل یا حبیب یا رقیب یا مجیب یا حفیظ یا عاصم یا قاصم الجبابرت
یا قاهر الفراعنة یا قایما علی کل نفس بما کسبت یا مسخر الشمس والقمر المنیر مسبب النجم والشجر یا رجا
المومنین یا عون المومنین یا غیاث المستغیثین یا حبیب التوابین یا رازق المقلین
یا ولی المومنین یا ارحم الراحمین یا ارحم المساکین یا کافی المتوکلین اللهم انی اعوذ بکلماتک
التامات کلها و بهذه الاسماء الحمیدت المبارکت من شر جمیع الافات والعلل والجنون
والاوجاع والامراض ومن شر ریح الجرافی النفس والبدن والراس والاذن والعین
والخد والانف واللسان والفم والاسنان والاسنان والذقن والعنف والنیل
والرجال والعصب والنبات والظفر والطین والظهر والصدر والقلب واللحم والشحم
والدم والعروق والعصب والعظام والشعر والکوب والشجلد فوق الجلد بحق هذه الاکلمة
وعظمتها وحرمتها وبرکتها سبحانه تسبیحا بما به اقطار السموات والارض سبحانه تسبیحا
یبقی بعد فنا الخلق تسبیحا لا یعلم عدده الا فسبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون
سبحانه الله عدد خلقه ورضا نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته سبحان الله رب العرش
العظیم الحمد لله رب العالمین اللهم انی اسالک لا اله الا انت الحی القیوم ذو الجلال
والاکرام ان تستجیب دعوتی وتقطی رغبتی وتمشق عنی ملبتی وتغفرلی وترحمنی وتجاوز
عنی وتتوب عنی انک انت التواب الرحیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر دفع سرخاده روایت از کتب الاخبار که مردی نزدیک سلیمان

بن داود علیه السلام آمد و گفت مرا سرخاده رنج میدارد و گفت مرا کار عجب رسیدی از زدیکی
تعالی همه چیزها را در فرمان من کرده و من سرخاده چند بار طلب کردم نتوانستم گرفت مگر روزی
در زمین مکه مردی را دیدم بر اسپی سرخ سوار گشته و جامهای سرخ پوشیده و خود کمها آویخته
فتراک اسب آویخته و کرم آلوده مرا بدید دیگر بخته دیوان و پریان را فرمان دادم که بگیرید
او را بگرفتند و بیاوردند پرسیدم تو کیستی و اینچه علتها است که در فتراک است تو آویخته
گفت یا رسول الله مرا سرخاده خوانند پوستها آدمیان پر باد کنم و استخوانهای ایشان
بشکنم و برکرم کنم سلیمان گفت علیه السلام او را در آتش اندازند سرخاده گفت مرا مشنو سید
من شمار ادعا کنم که آنرا بخوانند و یا بر خود بدارد حق تعالی از شر من و از بلاء من نگاه دارد
پس سلیمان پیغامبر علیه السلام نوشته گرفت و آزموده است که این دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم وصل جمیع الانبیاء والمرسلین
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النبی العظیم الحکیم
الکریم الرحمن الرحیم بسم الله رب العرش العظیم عیذ بعزت الله وقدرت وسلطانه
ایها الریح الحمراخابنگ من جنود السماء یا ایها الزجی فاجیوا اذا دعی الله ولم یجب فانه من
ملجا یوسیده ومال منهم من ظهر بسم الله وبالله ویا انت نصیب والله الملک الذی یکفی و
یشفی نارک الله ویشفیک ومن کل داء یوذیک ومن کل افة بعزمک ولا حول ولا قوت
الا بالله العلی العظیم قال عزمت علیک برو دستون حراحرا من بیت و دستون عالیه
العطوف بروستون شجرة عزمت علیکم ایها الرحم الواحد الفا ابا فاس کامین
مالک الشجرت والحمد لله ولا حول ولا قوت الا بالله العلی العظیم دیگر ختم سورة فاتحه
هفت و یکبار در هر روز هفت برای دفع سرخاده در کتوره و یا در طاسی بی نقش بنویسد
و در آب بشوید صاحب باد را بدهد تا بخورد نیکو شود آزموده است بسم الله الرحمن الرحیم
علیقا ملیقا انت تعلم قی قلوبهم ملیقا دیگر دفع سرخاده هفت بار میخوانند و فرود می آرد
در حال نا چیز و در باز دیز بندد و بشوید نیز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم عفاک الله

واتوب الیه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ابر پیسج
برآمد باران پیسج بارید گیاه سرخ بر رست برگ سرخ بخورید مرد سرخ بکشید بر سرخ را
بسمل کرد خدای تعالی بزرگ است تو بزرگ مشو محمد از دنیا برفت تو نیز برو بحق لا اله الا الله
محمد رسول الله بروی سر خباده بفرمان خدای عزوجل بل هو هو هو بل هو هو هو بل هو هو هو
بل هو هو هو بل هو هو هو بل هو هو هو هو هو بحق و ننزل من القران ما هو شفا
ورحمة للمومنین وبحق انزلناه وبالحق نزل بل هو هو هو بل هو هو هو بل هو هو هو
یا ایتها الریح الجراره بحوی الی زعم آن مع الله الها آخر لا اله الا هو الحی القیوم وبحق ایاک نعبد
وایاک نستعین دیگر بخواند بالنکس بخورد بر سر خباده طلا کند اینست باد و شاه گرد
توسد جن پیکتیا دشاد شاه بخش باطنیا دیگر دعا سر خباده بخواند طبهد و یا بر خود
بدارد دفع کرد و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم دفع هذه الجراد بیدک بر نعمة
واجده کما سلطها بحق یس والقران الحکیم وبحق عبادک یا کریم وبحق معبودتک یا حکیم فان
الجراد بیدک دما فیها بقدرک یا شافی انت کافی اشق بحق الانبیا اجمعین وبحق
اویس قرنی و معروف کرخی وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین دیگر دفع سر خباده
بنویسند بر خود دارد اینست بسم الله الرحمن الرحیم الهی بحق الحسین واخیه
وامه وابیه وجده بنیه فرج عنا بها نا فیه برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای سر خباده
سه روز بنویسد بخورد دفع کرد بسم الله الرحمن الرحیم ما یا حمدا اصفرا ای فاذا
زجرت ضجری واللحم اذا استری در کبک فاجری دیگر اینست یکروز تعویذها
بشوید بخورد سر خباده دفع کرد اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الحدیقه
وبالله المرتقه باذن الحریقه والمرتوحریقه دمرتقه دیگر دفع سر خباده بسم الله الرحمن الرحیم
کم من نعمة الله تعالی فی عرق ساکن حم عسق لا یصدعون عنها ولا ینزفون من کلام
الرحمن حملة المیزان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ایتها یا الریح الجراد
اسکت بما لسبت باللیل والنهار وهو السمیع العلیم هی مده و برامیا انت الحی

القیوم فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم وبالحق انزلناه وبالحق نزل وحسبنا الله ونعم الوکیل
وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین دیگر دعای سر خباده بسم الله الرحمن الرحیم عضت
علیکم حلیرس مربوس مرطوس اختون مکوماس السیما فرجا افتون قل هو اشیا اقی لبها
یبطلسا الطاطیطیا احموت اسخلیا صهون واحد منیا حتوس اهیا شراهیا
ازونی صباورث اسکن باذن الله جل جلاله کهیعص طسم یس حم عسق الله اکبر
نعم المولی ونعم النصیر دیگر دفع سر خباده و باد بکهن و هر بادی که مخالف باشد
این دعا بنویسد تا بازوی با خود بندد بکرم الله تعالی دفع کرد و اینست بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله شافی بسم الله کافی بسم الله المعافی بسم الله بسم الله ذوالجلال والاکرام
بحق داود علیه السلام یا قهار یا عزیز یا مقتدر یا کامل اسمایها کلها بر بدم این
سرخ سیل باد و کنده باد و بیل و خادم باد و منقاق باد و آمدن باد و آماس
باد و منقاق باد و کنده باد و پلیل باد و بکهن باد و هفتاد و نه باد و آن باد که باد
بوی و ریح که عظم و گوشت و پوست و استخوان خوانده او بود بحق توریت موسی
وانجیل عیسی و زبور داود و فرقان العظیم وبحق الجمیع الانبیا والمرسلین وبحق محمد
المصطفی صلی الله علیه وسلم با واکر مستمعی و بصری و فرمان خدای عزوجل دفع
شود ایهوفی ایهوفی وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم
لا یبصرون وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور
بحجت آدمی است و آن بنام هر که بنویسد همه را اثر دهد دیگر دفع سر خباده
و درد هستی این دعا و بنویسد و بشوید و از ین آب زیره سپید اسپس کنند
بخورد و در ان محل بمالد تا سه بفضل الله تعالی صحت یابد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد و بارک وسلم بحق الله و بحق لا اله الا الله اسم اکبر بحق کهیعص
بحق حم عسق ای نعمت بزرگ مشو که خدای من بزرگ است و رسول خدا در دنیا
بود و در ان شه تو نیز از جان بشنو همچو کوه آمده است و رسول همچو نمک بگذار ع
بسم الله الرحمن الرحیم طع کاهم حم مستنفرة فرت من قسورة طا ان بیا فیکن

الریح ب فیظلن رواکد علی ظهره ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور ثم آیتها الریح دونی
کالزوبع الملیح فی الما والخاس من فی الذاریات محمد صلی الله علیه وسلم فوقی انت یا آیتها
الحرارة برحمتک یا ارحم الراحمین **فصل دویم** در معالجت علت جذام و معرفت و سبب
حدوث این علت و علامت آن بدانکه جذام را هندوی کشته یا ده گویند حدوث
این علت از خوردن سیر و ماهی شود که یکجا خورده باشد و یا شیرینی و نمک خورده و یا در طمع
و آشامیدنی که خون زیادت کرده افراط نماید و یا چیزی که زود هضم نشود بخورد و یا طعامی
که آنرا محافظت نکرده بخورد و یا پیشتر ماش ماش و ترب و تره و برنج نیم جوش و نان خام
و کنجد و چیزی که از کنجد سازند یا شیر و قند افراط نموده باشد و یا ترشی و یا بیوست طعام
و خشک خورد و یا طعام برناگوارد بخورد و بر سر آن آب چنانکه در وصیت نامه حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم است که گفت ای علی هر که طعام بر سیری بخورد دل او بمیرد
و گوشت او تباه شود و سستی آرد و بر من یا علی هیچکس نیست از فرزند آدم مگر در وی رگ
گواست دیوانگی و رگ جذام و رگ کام و رگ سستی است ایزد تعالی بشکند رگ
دیوانگی و رگ جذام و رگ کام و رگ سستی را هم یعنی بجنون و رگ کوری بدرد چشم رابلغم
مر آنرا که خواهد باید داشت این حدوث این علت در مجامعت روز شنبه
و چهارشنبه است که سستی آرد و حکما گفته و خوردن شلغم رگ جذام بجنباند و بوقت
خونی کرده باشد آب سرد بر سر ریزد و اگر راه بسیار رفته باشد و ماندگی آورده اند
خویشتن را در آب سرد نزند و در آب بسیار نماند و جامه تر نپوشد و حدوث این
علت بیشتر از آن است که غایط و بول و قی و شهوت نگاه دارد و یا بوقت صبح دم
اطلاق و قعده حجامت و استفراغ و یا بوقت نهار ملخانه بخورد و صبح دم با عورت
مجامعت و یا در جلاز مستان خود را باتش گرم ندارد و ناخن پای بکنان بغیر ناخن
اندام بخارد و گناه کبیره کرده باشد این علت از آن نامزد او کرده و چون
خون در نفس او لزت اسباب لغد شده است غالب شود و باد و بلغم و تلخه
و قوت یابد هر کدام که ازین سه چیز قوت کند خون کره گیرد سست اندازد این علت

حال مث کرد و نعوذ بالله منها علامت انکه این علت بر هژده نوع است که ظاهر گرد
جذام گویند و کلنوع را برص خوانند علامت اول انکه اندام اسپبور شود و موی اندام
چون خار برخیزد و بایستد و رنگ اندام بگردد و آماس پیده بنماید بخارد و اندرو اندام
بی خبر شود و درد کند و در بعضی اوقات موی بریزد و اندام زرد و بید و دم انهار شود
و بعد از چند دفع شود و اگر بخارد و بجنگی آرد و دیر بماند و بوقت بیرون آمدن دانه اندام
در شب و اسپبور خشک گردد و در شستن و خاستن سستی آرد و اگر پیش این جو
نکردی درین حال کند و مزاری موی اندام برخیزد و اگر داغ لم زحمتی رسد خونی سیاه برون
سیاه آید اینچنین علامت را هندوی امرادکشت گویند علامت دویم انکه اندام نماید و لغد
بار سم دانه سرخ و خشک و اسبور بیرون آید و بغایت درد کند و خارش و اندوه
پیدا آید و هم در آغاز دانه بخته شکافته نماید و زرد پوست بعد از دید بشکافد سرخ و درو
ریم و زرد آب باشد برود این نوع علت الاسکوره کوره گویند علت برد جرب
و درشت نماید و زرد پوست بالا رود و دید بماند منتشر گردد و خانکه بگید یکر نبورد
این نوع علت را مفدلاکشت علامت چهارم انکه در اندام داغها ربستگا خطا درد
و سیاه و ام پیدا آید و چون بخارد آب بیرون آید و آن موضع در شب و اسبور نماید
و بطر قدر و بغایت درد کند این نوع علت را رکت جهه گویند بعضی بشکل زمان خروش
علامت پیدا شود پنجم انکه چکسته سپید پیدا شود گرد بر گرد آن چکسته بشکل رنگ گل نیلوفر
سرخ و ام باشد این علت را بشماوک گویند علامت ششم انکه در اندام جا بجا
سپیدی خفاف اندرون سرخ نماید روز بروز و تا آن سرخ باشد و موی آن موضع
سپید شده است امید صحت باشد و اگر سرخ بود موی سپید گردد امید صحت نباشد
مگر از کرم الله تعالی این علت بجت برن علامت هفتم انکه آنچه در نصف باد یعنی از بالا
اذعیب ناف چاک گردد بان و سینه اندک اثر سپید بر رنگ گندم گون پیدا آید و برود و اگر چه
خالی نباشد اما التفات نیست نبا بر آن انکه درد بعلاج دفع شود این علت را در دکو گویند
و اگر این از فرو تر باشد خوانخا شد دید که عاقبت تباهی کند علامت هشتم انکه بقدر جو دانه

سرخ پیدا آید و اندام گگن گویند این قابل علاج نیست علامة نهم رنگ اندام خوبی نگردد و پوست
و اندام بپستان پوست چیل و پوست ماهی شود و چون دیرینه گردد بطرقد و درد کند
و بوقت طرقیدن انگشتان دست و پای گنجک شوید و بزید منده و این جرمک و کج
جرایم گویند یعنی پوست چون پوست چیل شود ماهی علامت دهم انکه در اندام دانه زیزه
پیدا شود و بخارد و این کرست که هندوی کهاج علامت یازدهم انکه در اندام دانه
بزرگ چون غلوله پیدا شود و بطرقد و برد زود برود آنرا کرمه گویند بهندوی تو خواند گویند
ازین هردو نوع التفات نیست زود دفع شود علامت دوازدهم انکه در اندام جکل جکلم
خاک رنگ پیدا شود و هرچه برو بر پیدا افگند و زحمت ندهد و این را ابدهد گویند علامت
سیزدهم انکه رنگ اندام سرخ شود پلک چشم درشت و آماسیده نماید و در آب و خفتن
بزرگ و درشت گردد و گلو و بینی درشت شود و انگشتان دست و پای بریده و اگر
پخته گردد ریم روان شود و کرم افتد در روز بروز زیادت گردد و این بعلاج نیکو
شود و این را کلت کشت گویند علامت چهاردهم انکه همه علت پانزدهم در وی باشد
و دیگر انکه اندام وی بغایت سیاه شود و این را بیات کشت گویند علامت شانزدهم
انکه هم علامت چهاردهم و پانزدهم که گفته شده در وی باشد و دیگر انکه روی زرد
شود و این را بات کشت گویند علامت هفدهم انکه چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم در وی
باشد و دیگر انکه چشم در روی او سپید شود اندام گران گردد و صدقه آید و این را سلیکم
کشت گویند علامت هژدهم انکه هر علت سها در وی باشد دیگر چشم سرخ شود و اندام
بوی گرفته آید و جای بجای چنان جراحت افتد که پوست و گوشت بریزد و کرم افتد
و این سنبات کشت گویند درین هژده نوع گفته شده است اگر گلو افتاده هستی و
و انگشتان دست و پای بر جنبد و باریخته کرم افتاد قابل علاج نیست و تا آن ساعت
که این علامت نشده است اگر علاج کنند نیکو شود هژدهم نوع از باد و بلغم و تلخه و خون باشد
انکه از باد شد آن سپید بود و تر باشد و درد کند و سیاه بود و خشک و انکه از بلغم باشد
آن سپید بود و تر باشد و درد کند و سیاه بود و هر کجا که قدمش بود و جرب و بخارد

و سرد باشد و گرمی و خوش آید انکه از تلخه باشد و تواسه کند و خشکی خواهد بود و در میان در اندام
ظاهر گردد و گرانی او سرخ بود انکه از باشد سرخ بود و هر کجا که بخارد خورده و اندوه کمند
و از دهن بوی بوی خون آید علامت بیش از انکه انگشتان تر بخته اند و گلو نیفتاده و بینی
بکر فرار است و کرم نیفتاده است علاج کند اول انکه بشوید و جامه پاک در سپید پوشد
و ناخن دست و پای دور کند و دندان بمسواک پاک کند و بعده اول روز چیزی نخورد و دویم روز
تراوی استفراغ و هرچه باقی بر آید و بعده از ان دارو استعمال خورد عدد در مدت تی و
استعمال برنج کند و منک با قدری نمک روز دیگر برنج همان قدر آب که برنج
هفته پخته شود با ده درم روغن پستو بخورد و بعده روزی که آنرا اسربالکه گویند و دو
از هر دو پای بالای استخوان شتالنگ درون و بچسم و دیک رنگ مشانی
و آن سه روز شربت و شیرنی بخورد و آب نخورد و نان هم نخورد و دیگر روز ناغه کند
و روز دیگر دارو خوردن آغاز کند غذا نان منک کند و از جمله چیزهای دیگر پرهیز کند
اگر علامت این علت باد باشد جوایته و هلیله و بلیله و املج و سپندی و بابره و پسندو پوست
درخت نم و برگ بانسه هر یکی ده درم چوب کوکند در آب بجوشاند هشتم حصه بستاند
یکدرم بابچی سوده کرده در وی اندازد پرد کند بخورد آن زمان دفع کند غذا نان
جوی منک و برنج منک و شهد بخورد دیگر اگر این علت از بلغم باشد بر کنم بده عدد و اطر
پنج عدد چیل کرده ده عدد هر روز همچنین جمع کند دمی خایه و اگر نتواند خاییدن باریک سایند
با آب بعده بخورد و اگر نتواند با آب بساید و غلوله خورد کند فرمود برد همبرین نوع بخورد صحت
یابد دیگر اگر این علت از تلخه باشد بنفر چوب نم خنانگ صندل بساید یک سکوره پر کند
شش درم گلوی بدیه تر با آب بهم بساید نیک باریک آتش کند بجامه بزد با نم بود
بار کند بخورد صحت یابد همبرین نوع هفت هفت خورد صحت یابد حکما گفته اند
اگر این علت از خون باشد کلی درخت نیم و برگ نار دوست [illegible] چیزی یکجا کند
خشک آتش کرده و دو کان سیر یکجا کند درم ازین دارو بستاند با قدری روغن بستود
باشد بهم بخورد اول هفته سه درم بخورد و این سه درم تا آن زمان خورد که دارو تمام

شود این علت تمام جمله پستی برگ نیم و پوست و بادرنج و گلوی و بیخ بیخ هر یک یکسان هلیله
و بلیله و آمله و بابچی از هر یک نیم سیر خشک بساید نگاه دارد هر روز با شهد پا نیم درم غلوله کند
نهار بخورد بفضل خدای تعالی این علت دفع کرده دیگر اگر پستی از خون و بلغم بود این دارو
جوشانیده هشتم حصه ستدی خورده اگر از باد و بلغم بود چهار سکوره گیز ماده گاو ناز اده ببیند
اگر آرد بابچی یک ربع درودی انداز ده تا هفته هفته بخورد هر هژده نوع پستی و برص دفع کرد
و دوا دیگر بیارد و پوست نیم و بانسه و هلیله و بلیله و آمله و جته و کرد و چوب دار چیل
و گلوی و جبراییته و صندل سرخ و مغز کهیره و بابچی و خیار چنبره بارهی و زیتون و
بیخ اندراین و بابرنگ و سنبل یعنی جدوار ترایمان و باده و بهاره و دهیانه و برگ نخل
و چیل دراز و پیپل کرد از هر یک یک درم کوفته در هشت سیر آب بجوشاند یک سیر گرم
بخورد و جو بریان کرده بخاید تا هفته هفته غذا همان که بالا گفته شده است بعد از صحبت
شدن تا هفت هفته پرهیز کند هیچ مخالف نخورد و این دارو در رنجستان خرد کوبید و اگر
این را خشک بساید با شهد پانزده و سه درم را غلوله سازد یکی بخورد بهتر باشد دیگر
رودین و پوست درخت کرم و گلوی و خنک زیر زمین درخت کرم یعنی کروت و بیخ و
سندهی و زرد چوبه و دار حلد و بیخ گیاهی از کل و پوست تنه نیم و پوست بیخ نیم و برگ و بادنجم
و پرک بارول گوتهی و کرد و جرنیته و بهارنگی و بابرنگ و بیخ جته و بادسود و چوب زناره
اندرجو و بونک و پیپل کرد و پیپل دراز و ترایمان و باده و چوب کهیر و پوست هلیله و بلیله
و آمله و پوست آزاد درخت یعنی بکاین و پوست سهونا و پوست بابری و پوست
درخت تهری و برگ بانسه و بابره و سارون ملتس و هیاچه و بیخ اندراین و بالد و
و تربت نازه و بابچی و پوست برنا و چوب بنجیا خیار چنبره وزن برابر جمع نگاه دارد
هر روز ده درم در چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر بستاند سرد کند ده درم شهد و کلک
سوختنی که آن را هندوی مهاساک میگویند و سلاجیت از هر یک درم یار کند هفت هفته نهار
بخورد هر هژده نوع این علت از حد غالب شده باشد تا آن زمان که نیکو شود
بخورد و اگر این دارو خشک بساید و با شهد غلوله سه درم را بسازد هر روز بخورد

برند بپستانند نگاه دارد و بوقت حاجت قدری رس کند صاحب جذام را اول روز یکدرم
روز دوم دو درم سیوم روز سه چهارم روز چهار چه ازین زیادت نکند بهره روز چهار نگان
درم چه دهد صحت یابد مجربست دیگر بیارد ده درم مس و ده درم را طبق سازد
و پنج درم سیماب بستاند و نخست نیز جدا جدا سیماب را بستاند و پاک کند بعد از ان
آب کهنوای که سیماب را بران طبقها فرود بالای ماند تمام طبقها سخت شود پس بیارد
ده درم گوگرد زرد بساید و در دیگی یکی طبق می نهد فرش بیشتر میکند چنانکه هم تهال
شود پس مهر کند و سرگین دشتی بت دهد تا طبقها بسته شود پس بیارد چوب پیپل و چوب
اوه چهار چوب بلا بسوزد و خاکستر آن بستاند بران طبقها این خاکستر تمام کند و بیم
این خاکستر پپیل کرده شود یار کند با چهار حصه پپیل کرد با برگ تنبول پیچیده بخورد
برص و جذام و سنبات و زکام و درد بهق کلف فالج و قولنج و لقوه و جبسته و تمامی
علتهای سرما برده اندام را قوت دهد موی دیر شود و چستی نیارد بکرم الله تعالی
از ترشی و چیزها بادکین پرهیز کند دیگر مجرب است بجهت بیارد توده سیماب و یک
تود گوگرد در کهل اندازد و کجلی کند و یک تود زرنیخ نیکو شود دیگر یک طوله مس تیره و تنک چنانچه
بدست شکسته شود و خورده خورد کند بعده یک تو پارد قدری زرنیخ که شود و چند دو مس شکسته
قدری چند از دو چنین بکوتی پس اندازد بالای تو زرنیخ بعده هر چه از زرنیخ باقی مانده بالای
همه را بر کند و سر دیگ بپوشد و باآرد مسدود کند آتش نرم و به چوب باریک بجنش ده
چنانچه جری بزند همان قدری آتش کند بعده فرود آرد و در کهل اندازد و نیکو شود و کند
وا در بیجه بگذارند و پنج نیم پارد و پوست او بستانند و بکوبد و شیره او بیرون آرد و فرا اندازد
نکو را بدهد و در آفتاب خشک کند همچنین تا هفت بار ت بدهد بعده جامه
[illegible] دارد و یکدرم زهر [illegible] و پنج درم پپیل کرد یکی کرده با [illegible] نگه دارد
بعده صاحب علت را در روی استعمال دهد و دارد روی اشتهال گفته می شود پنج تر به
نایز [illegible] ستهی و شیر ز توتیان پانزده درم آمیس کند و بدهد و جدا اول وقت تا نماز

پیشین است بعده سر شوید بهات وحبوبات بده چون اسهال بماند دوم روز باید
بیگاه دارد [illegible] تا تی کند دو دارو می کردن است پنج انگوره چهار دو و این باید
همه هم کوبید پوست بالا دور کند پوست میانه بستاند بآب سوده بخوراند چنان که اسهال
خواهد که صاف خواهد کردانید بعده روز اتوار دو جه باسه جه رس مذکور صاحب [illegible]
تا بخورد بپرسد که در نظر او چگونه می آید پس همان مقدار خوردن دهد اگر زر نماید بکجه دیگر بدهد
زیادت از چهار جه ندهد اما معهود سه جه است پرهیز از همه چیز کند غذا جز بهات برنج [illegible]
دیگر چیز نخورد تا هفت هفته نیکو شود تا چون نمک شود تا باقی عمر بزد مرد ماهی [illegible]
نخورد در رنج بیست درم چهار دو بت شاخ و برگ کلهنی بدهد اگر سیر او نباشد دانه [illegible]
او بدهد و در آفتاب خشک کند هر باب که این دارو بدهد خشک کند بعد از ان تب [illegible]
بعده تب کنوئی بعده تب [illegible] بعده تب کره بعده تب انگوره بعده تب انگوره بعده
پوست گنگرو بعده تب بیخ اگ بعده تب دهتوره بعده تب بیخ جته بعده تب کردنی زرد
جو به بعده تب داریلو بعده تب [illegible] اگر سبز او نباشد دانهای او را بسایید باآب [illegible]
بعده تب نوار [illegible] بعده تب [illegible] بعده تب روغن بلادر بعده تب کرج بعده جر [illegible]
بعده تب کهنک که برگ او سه شاخه باشد بعده تب کلهادی بعده تب بکاین بعده تب
جهاک بعده تب کلهاری بعده تب کند کهت بعده تب جنگری بعده تب زهر دو درم [illegible]
گرد چهار ده درم بسایید و چاپیز دو مرتب کرده درین تبها که گفته شده است هر بار که
تب دهد خشک کند و باریک بسایید چون مرتب شود جامه بیز کند نگاه دارد و هفته اول [illegible]
خوردن دهد هفته دوم و سیوم زیادت کند غذا گوشت گوسفند و یا کاو و پاره
در روغن کاو و شیر کاو و برنج و مونگ خورد و بعد از ترشی و نمک و جملگی [illegible]
کند این را ماز که رس کویند هر شده نوع [illegible] خشک کرده باریک [illegible] و بیست [illegible]
درخت [illegible] بالای [illegible] او خشک کرده باریک کرده با [illegible] سکوره آب اندازد [illegible]
جالو و برسر دیگدان نهد و آتش کند باد [illegible] گل [illegible] و بیست [illegible]

همه بسوزد و چون آید سفید شود بعده نگاه دارد و هر روز یکجه خورد نیکو شود روغن کنجد [illegible]
زهر سه و نیم درم برنج هفت و نیم درم کوکرد سیزده درم سنبل نه درم این همه سایید در
دیگ کند و دهن دیگ را مزبوت بگیرد چنانکه زود دود بیرون نزود و آتش کند [illegible]
دو دیگ برنج پخته شود بعده فرود آرد اگر از برای پیش کند یک بوقلمون در روغن گرم [illegible]
بعده قدری سوال که در آب می باشند میدا از دو سر کند اگر پیش را چهل و دو روز [illegible]
او جالدا اول بهرا و را محلوق کند بعده بمالد گوشت و ترشی نخورد بعد از چهل و دو روز چون
دانه [illegible] بیرون آید بعده پوست گو بر باریک اکس کند در وجود [illegible] تا خشک
شود با آن بجنگی فرود افتد بفضل الله تعالی صحت یابد بهره دیگر در ساعت عطارد
عمل کند اگر پیش مطلق شده باشد که شفا یابد چهار [illegible] دیگر تخم درخت آزاد که در [illegible]
آمده باشد و آنرا ده نیم کان [illegible] دو حصه کند یکجه در آورد [illegible] انداز و آب آن مقدار
که دارو بالاتر باشد بیست و یک روز دهن او [illegible] در جایی نگاه دارد دوم حصه
بار بکاین باریک اش کند و بپزد هر روز مقدار دو کف از ان باز کرده [illegible]
بخورد بالای آن یک کوزه خورد از ان آب که بیست و یک روز در اندرون داشته است
بخورد با دیگر بیست و یک روز بکرم الله شفا یابد اول دو سه روز کونه او [illegible] میکرد
و چون چند روز دار خورد [illegible] شود دیگر بار درخت [illegible] مغز [illegible] جدا کند
و پوست بار جدا کند و مغز را بسایید و خشک کند نگاه دارد و هر روز از ین مغز [illegible]
نهار بخورد بمقدار که [illegible] انگشت بر آید و آن پوست که جدا کرده شود نیکو سود مجرب است
و پرهیز لازم دارد دیگر دفع [illegible] جذام که آنرا پرسون باد خوانند از گناه که سر
خیزد و از خون و تری و بلغم دلیل است که اندام سرخ شود و انگشتان دست
و پای خاریدن گیرد بعده جایی بجایی دمیدگی پیدا آید چون انچنین ظاهر گردد بعد [illegible]
و حجامت و اسهال و استفراغ و موسیاهی خشک خورد و از چربی و از شیرینی و نمک و [illegible]
پرهیز کند و اگر جایی روغن کنجد و قدری زهر بران یار کند و در ان موضع طلا کند
نیکو شود دیگر جذام که آنرا بهله گویند در محلی که آغاز شود چند کلک زند و دیگر زهر و

[illegible] بابر [illegible] ٤٩

یکدرم نوساد[ر] و چهار درم حسال کوته و سه درم هرتی و سه درم سیست برده و چیل کرده شش درم
هر چیز را یکجا آس کند در محل علط طلا کند بعده دو دیم روز بدین اشیای شوید و ادویه طلا کند
اشیای شستن اینست قدری اهن و بیخ بهنس سیاه و نوه سکناهی در گمیز ماده خرد
و هفت بدارد بعده بکشند بدین گمیز آن محل بشوید و این ادویه طلا کند چنانچه جمله نوشت کنده دم
وادر آنکی کند و سوزن بخلند تا آنجا که گوشت مرده را خواهد بود خواهد رفت چون گوشت
خیز شود بکذارد بدین طرق سر آدمی بیارد و گمیز سرکین است و لاشه و ملال شالی در این گمیز
مذکور این طال شالی یکجا کند و بکوبد که بعد از گفتن در تارک سر دفن کرده بر گرد بگیرد و بانجه
جرگل بیارد و چهار طرف سر بنده آتش کند چون بسوزد چون خاکستر شود در آن علت بمالد
صیحت شود سود مند آنچه بالا گفته شده است دفع جزام خور بنوه تلخ و برگ بنلالی
با گمیز ماده گاو آس کند در اندام بمالد جزام ریزد دیگر دفع هژده مستی صحره
بادکلوی وزرچوبه و هلیله و مغز تخم مهوه و مغز تخم نم و سپید هی و کوته هر دو سیر را
برابر و یا در هم یکی کند بکوبید مقدار سه انگشت با گمیز ماده گاو بخورد پیش از خوردن
این را دو حصه کند بعده هفته هفته بخورد تا آنکه مستی سینه سود و بوی تباه آید
نیکو شود در مستی اندام میکدار دو می ریزد بگیرد با آب بساید و طلا کند به گردد دیگر
دفع مستی بیخ کوبحه یکسیر و پوست نیمسیر و یکی یکسیر و ملاو یکسیر جمله شادی بساید و غلوله کند
بقدر دو کان درم بیست دیگر روز بخورد دفع شود ملاو و یازده سیر بخته اندر خت بیارد
و با سود خشت بخته نیکو بمالد و با آب صاف بشوید چنانکه ریم او بکلی برود در سایه خشک
کند بعده دو کان سه کان برکار کند چهل و چهار سیر آب انداز و یازده سیر آب بستاند
بعده یازده سیر شیر ماده گاو انداز و بجوشاند و فنج بستاند و هم چنان روغن ماده گاو
انداز و پنج سیر نبات انداز و جلاب کند چون در قوام آید فرود آورد در آورد ظرف
کند و هفت روز در کند و بعده سه درم هر روز بخورد معمول و مجرب است بجهت
دفع مستی هر نوع که باشد در هوای زمستان ربع درم سوده کند نیم درم سونجی
نهار بخورد و در عقب آن نیم مشت کنجد سیاه بخورد مدت سی روز خورد و پرهیز از ترشی

و سبزی و ماهی و حبوات بکند دیگر دفع مستی پوست نیم نم سرا بحی و درین هلیله و بلیله و آمله
و جته از هر یک دانگی این جمله یکجا کند و سه حصه کند هر روز یک حصه در چهار سیر گمیز ماده گاو ناز اده
بجوشاند نیم سیر بستاند بیست دیگر روز بدین طریق بخورد بمقداری که گفته شده است هم بدین قیاس
سه هفته و یا هفت هفته بخورد و نیکو شود دیگر دفع هژده نوع مستی سردن ماده گاو بسوزد و باکه خاکستر
شود و با برگ بهم در محل مستی بمالد و در آفتاب بنشیند نیکو شود دیگر بیارد و با برگ پوست
دو ور کرده آمله و بلیله از هر یک نه درم طلیه بیست و هفت درم قند صد و هشت همه را یکجا
کند و بکوبد و مستی غلوله کند هر بار و زنگ غلوله بخورد هژده نوع مستی دفع شود و درین دارو
و بت و کلمه و سرفه و ناسور و هفتهد و زهر خورده و استسقا دیرا بسیر دفع شود دیگر
تخم ترب و انگیر میان آب لیمون تر کند و بدارد چنانکه عرق شود و دوم روز یکدرم بریان
کرده آس کند چندان از دو آن تخم آس کند در وجود بمالد دفع شود دیگر دفع جزام شاکی باب
بساید بخورد جزام و کچه درد نافع آمده چراکه و کوته فسادی بساید و هنگره را بسوزد و دو بار کند
مقدار چیل و راز و چیل کرده سیندهی در و بار کند و خوردن دیه نان سوجوق برنج و موته
و عدس خشک غذا سازد از جمله مخالف پرهیز کند جزام و رکیت تبی و سرخباده و مانند این
همه دفع کرده دیگر پوست نیم سیر و برگ نیم دانگ سیر و برگ بانسه دانگ سیر و هلیله و انگیر
و بلیله دانگ سیر و کچ دانگیر و بیخ و برگ گلگودی ده دانگ سیر این جمله یکجا کند خشک کرده
آس کند و جامه بیز کرده بدارد با شهد بری نگاه دارد یکان درم نهار بخورد تا بیست و یکروز
پرهیز از ترشی و ماهی و سبزی و ماش کرمجرب است دیگر بیخ سنبهالو و پیاز نا گمز ماده
بخورد به شود دیگر برگ آمله و برگ ترب یکجا خشک کند سوده هر روز تا مدت شش ماه
بخورد اگرچه دست و پای او ریخته باشد نیکو شود دیگر هلیله و نمک سنگ و بکوبد بای برگ
و تخم کریچ بزرگ و سرشف در گمیز ماده گاو بساید در اندام بمالد سر نوع مستی و کیا
و بو نیکو شود دیگر جوز پوست و در کند گمیز ماده گاو تر کند و بساید و روغن پیستو
در وی کند و بیامیزد پس اندام را با ماحک بخارد و این دارو بمالد به شود مرغ مرده
با بیخ و شاخ بهم خشک کند و بسوزد خداوند علت ما هر روز نهار آن کمی مقدار کم

انگشت بردارد با آب بساید و پیوسته تا چندگاه بخورد و باید که اول نمک سنگ همراه کرده
تا یکسال دفع شود دیگر موسلی سیاه دانا کته بخورد به شود هلیله و بلیله و آمله و پوست درخت
نیم کهنه و پوست کیکر و جهجرت و پای برنگ و جرب کهیل از هر کدام یکدرم و هشت گتوری
آب بجوشانند تا یکی ماند شیر کرده بخورد هر جنس پستی که باشد دفع شود دیگر اندرا این برگ
در درون او پنج نوار و بابجی دهری پرورده کند یکهفته یا پانزده روز بگیرد آنگاه بکشد باریک
آس کند شکر تری و روغن پستور بعد بحاجت شش درم را غلوله کند هر روز یک
غلوله بخورد هژده نوع پستی سفید سیاه ایمن کرده دیگر پستی یکساله باشد یک ماه بخورد
و اگر ده ساله باشد ده ماه بخورد بامر الله تعالی پستی دفع کرده پوست او بریرد و پوست
تازه پیدا شود دیگر پنج گتوری ده سیر در یک من آب بجوشانند چون زمانی جوشیده
باشد پنج سیر دوغ ماده گاو در آن اندازد یک جوش دیگر بدهد که نیم سیر روغن در آن
در خورد بعده فرود آرد و در روغن بالا کشد و بستاند علاحده کند و نگاه دارد روغن
مذکور در وجود طلا کند و آن آب زهر رود قیاس دو کان و سه کان بیاشامد دفع شود
اگر زیر گره پیسه پیاه و سیماب در آن موضع بمالد به شود دیگر پوست پنج چنار جز هشت درم
پوست اک بیست درم پوست بازتلکیر پوست پنج کیکر هشت درم چوب کیسر
انجمله جوب کند و بدان مقدار آب که در سبوری بزرگ میدارد بجوشانند تا بربع آید بعده
داروها در حلبا اندازد و بسلند تا انجه دور باشد بیرون آید نقل و در کند انجمله را باز جوشانند
تا بقیاس یک شرابه سیر تبرماند بعده فرود آرد چون سرد شود محکم شد غلوله کند هر روز
یکدام بخورد چون قوت دارد خوردن پسند یک و نیم غلوله بخورد چون ملازمت کند
برسوته و جذام هژده نوع را ببرد دیگر پستی سفید را دیگر دفع پستی سفید باشد تخم
کرنجه بزرگ در شف زرد دیگر ماده گاو بساید و در اندام مالد که در ریختن آمده
باشد نیکو شود دیگر دفع جمله پستی جهجرت یعنی جار باز گونه و باشاخ و بیخ تازه و خورده
بود و در سبو اندازد و مهر کند و در تبال جنبرد روغن کشد نگاه این روغن در اندام پستی
طلا کند هر روز تا آنگاه که نیکو شود غذا برنج شتهی و منگ و نان جو و کلهتی بی نمک بخورد

وازچیزهای

وازچیزهای دیگر پرهیز کند دفع پستی باد جهجرت خشک کند بسوزد و خاکستر او در سبو
اندازد و آب را هر روز بخورد دیگ دفع پستی و خارش که هیچ دارو نرود از این برود
غذا برنج شتهی و منگ بخورد دیگر تخم دهتوره پیاده نیم سیر تخم نزاد در سفال بریان و نافع
ماست پلیل کرده بساید و یار کند مرتب گرد این دارو را تا نک کیر خورد خواهد هر کرا که
اندام پیدا آید او را دو جمعه خوردن دهد و اگر مینه و انه را بساید خوردن دهد و بدو که چند
بوی کند نیکو شود دیگر پستی را پستی پل آمد یک پل هلیله و بلیله و موتهه و رکت چندن و
کوکرو و اندرا این دیگر وستا ول همه را آس کند بعده روغن ماده گاو دو صد و بیست پل
شیره آمله و اگر آمله تر باشد شش صد و چهل پل و اگر خشک باشد چهار صد پل آب بساند بجای
بجوشانند چون تمام آب خشک شود روغن بستانند و آن را بدهند اندازه تا سه روز یک پل و
نیم پل با دو پل یا دو پل بدهد بالای آن آب ترملا هشت سکوره و بجوشانند یکی بستانند
بخورد اگر غذا میل شده باشد لوبجکی که آن ترها گویند در میان یک صدف اندازد و بدهد
غذا همراه و منگ و روغن و نمک جمله علتها در رکت گشت و درد سر همه برود دیگر
نمک و پای برنگ و بکجی بسر سرکان و زرجوبه و تخم کرنج بزرگ جمله را برابر بگیرد ماده گاو
بخورد و طلا کند پستی دفع شود این دارو بسیار روز کند دیگر دفع پستی گنجه بگیرد یکی
دو ذخیره یکجا کرده بخورد و طلا کند بسیار روز کند دفع کرد و آب نطفه آدمی بر پستی دفع
شود دیگر روغن انگوره متواتر بر پستی بمالد دفع شود دیگر کسی را پستی دیرینه باشد
بیارد نجاست آدمی خشک و در سبو اندازد و در ته او سوراخ باریک کند و یک دیگ خالی
در زیر زمین کند و آن سبو نجاست در بالای آن دیگ بدارد و سر سبو را بگل بگیرد گرد
برگرد سبو را بگل بیارد بگیرد و آتش چنانکه سوخته شود و سرد گردد و سبو را دور کند و آن
روغن که در سبو پایین چکیده بستاند و در سبو پایین چکنده باشد بستانند نگاه دارد هر کرا
علت پستی دیرینه باشد نیکو شود دیگر بیارد سرگین خوک هم برین طریق روغن بکشد و بجای
بمالیدن و خوردن روغن نجاست گفته شد بمالد و خوردن دهد هر چه علت پستی باشد
و کراهت و کراهت و دیرینه حل بقدرت خدای نیکو شود دیگر بیارد کبوتری سیاه با پنج و

شلغم وبعضی آنرا کیره وشلی هم گویند پارسی سراجدسی گویند جوکوب کنند بعده مشک کار
مثل وباده کار بوزن برابر کنجد و در کتوری بمالد و هفت کند حان بجلد بیخ وترش سرسکه
خورده بعده ازان در بیبوا اندازد و چنانکه کشید روغن نجاست کفه مرجان بکشد و
نگاهدارد هر روز قدری در اندام بمالد اگرچه گنده شود و در پنجه گردد نیکو شود واما گشت
ویستی بر بنا یدو وجود همه پاک گردد نیکو شود باید که کتوری تر وتازه باشد تا بکشد وآن
فرد وغن کشد بند کند دیگر چهار دبیخ وبرگ کتوری یکمن در دو من آب بجوشاند من بما
آب او بستاند و آن آب را باز بجوشاند جنگ ده سیر ماند بعده مسکه که دران طعام انداخته
خواهد کداخت و بالا خواهد آن بست همچنان گذارد تا سرد شود روغن بسته گردد آن
روغن بستاند نگاهدارد هر اگر آبستی باشد یکدرم بدهد تا بخورد و قدری در اندام
درخورد بعد ازان آن آب که از میان روغن مانده است قدری بمالد زمانی
توقف کند که آن آب درخورد بعده با آب گرم که اندام گرم قبول کند بشوید هر بستی
وبخلی وخارش قدیم وجکان باشد نیکو شود وجود تازه و روشن گردد دیگر
بلبل گرد شیرآک وزرچوبه وکوتهه وبیخ اندراین وبرگ کیزر وزربیخ وبیخ جیته وبیخ کرماله
وبابرنگ وتخم بنوار وتخم کرنج وزهره روغن تلخ از هریک شش کان درم روغن تلخ سه
سیر باکیزه ماده گاو دیکه اول بار زاییده باشد این دارو ها با او آمیخته کند بعده در دیگ
میان روغن مذکور اندازد و آتش کند تا بسوزد همان روغن باند جامع کند در دیگ
زرفیه که جرب نباشد اندازد هر روز بمالد به شود دیگر شیرآک چهار تیر بلبل گرد دا نکیسر
زرچوبه دانکیسر روغن تلخ یکسیر هر چهار یکی کنند و بسوزد تا آن قدر که همان روغن
باند صاف کنند نگاهدارد هر روز در وجود بمالد به شود دیگر شیرگاومیش ویا شیر ماده
گاو از هریک نیم من یکجا کنند ونیم من جرن وبیخ مار کنند بجوشاند و بالاید و جغرات بندد
وروغن بکشد نگاهدارد هر نوع بستی و درد وجز آن بمالد نیکو شود در جمیع معالجات
کهبو موته که در حصه موته ودیگ حصه برنج باشد بی نمک با روغن گاو ویا نان گندم وموته
مخلوط همین طریق با روغن ماده گاو و شهد بخورد و پرهیز ترشی وشیرینی وچربی و گوشت

وماهی دشتی وجغرات وروغن گاومیش وماش ونخود وصفرابات وشراب انگوره
وخمیر وخواب روز جوان ویکسال تمام نزدیک عورت نرود وهر روز سر وجامه بشوید
وجامه نیکو پوشد که چرکین نباشد واندام را خوی کردن نگذارد واگر خوی کند در اندام
بشوید اگر روزی بقدر یکسیر شراب تهاون نرود ندارد وحالیا قوت هم باشد وهرگز
این علت باشد با وی نزدیک نباید رفت وروی بروی نباید کرد چنانکه دم انکس
تورسد وسخن نگوید وجامه که ونفس او رسیده باشد نزدیک خود نیارد وطعام وشراب
با وی نخورد وجایگاهی که او خسپیده باشد نخسپد وازخوی او پرهیز کند و خود را نیکو نگاهدارد
صحت شود آمیزه بجهت انواع بستی بابچی وکسوندی وزرچوبه وتخم بنوار وبیخ جنا جبر
وبیخ اگوره ونمک کرده وبیخ جیته واکه بزرگ وخورد وپوست درخت ارجن وبیخ اکوه
ونمک جوکار وکرتهه برابر آب وجغرات ماده گاو سخت کند در سرکه هندوی جوش
بنهد سوحیان بهم طلا کنند چون خشک کند شود بشوید یکهفته مدام کند اگر دو سه هفته کند
بهتر باشد صحت شود دیگر بلیله وبلیله واملیه وزرچوبه ودارهلد وتخم بنوار بابچی وقیر
وجوک وقند کهنه وپوست وبیخ کسوندی هریک مساوی مگر جوک نصف یک دارو
اندازد و در سرکه هندوی تر کند و در آفتاب بدارد تا سه روز بعده بقدر حاجت بیرون
آرد واتبنه کند وسخت بمالد یا هفته بکلی دفع شود واندام روشن گردد وهمچو دو
دواغی که نشان بستی باشد همه دفع شود بیخ دو نیم سیر وبیخ کیاه واز خمیر وکل جعفر
خمیر وصندل سپید هم سیر انچه یکجا کنند آتش کند در اندام روز متواتر تبنه کند در آب
گرم اندام سرچباده ودرکت بست دفع شود تخم بنوار وکنجد سرشف وکونه
وپلپل دراز وزرچوبه ودارهلد ومونهی هریک متساوی کوبیده با سرکه هندوی
اول جوکوب کند میان سرکه هندوی اندازد وهفت روز آفتاب بدارد بعده
ازان قدری بکشد بساید در وجود بمالد نیکو شود دیگر دفع علتها وکلب نیک
جام سه درم وبابچی یکدرم یکجا کند خشک کند بساید وجامه بیز کند نگاهدارد هر روز
چهارم بخورد اول اندک خورد مقدار چهار درم برسانند نزدیک حکما این علاج

کلپ گفته یعنی هیچ علت در وجود نماند دیگر دفع پیسی خون خواهد معالجت پیسی کند
باید که سوزن در اندام موضع بخلاند اگر خون بیرون آید دیگر کند اینست خاکستر چوب
با آب تر کنند و این دعا نیست و یکبار بخوانند و بدمد تا هفت روز طلا کند خدای تعالی
شفا بخشد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم علی الحی الذی لا یموت دیگر دفع جذام
بخوانند و تعویذ نیز کند بسم الله الرحمن الرحیم انه من یأت ربه مجرما فان له جهنم لا یموت فیها
ولا یحیی ومن یأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی کل نفس ذائقة
الموت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة والینا ترجعون دفع پیسی این نامی است که مهتر آدم علیه السلام
بر تربة و علم آدم الاسماء کلها ببرکت این نام رسید هر کرا که پیسی باشد در اندام بیش
روزه دارد و بوقت افطار این نام بسیار گوید از پیسی و جذام از برکت این عافیت
یابد دعا اینست المجید الذی مجد نفسه بتمجید دفع انواع پیسی باشد بسم الله الرحمن الرحیم
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات النعیم خالدین فیها ابدا
وعد الله حقا وهو العزیز الحکیم ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض
مرحا انک لن تخرق الارض ان الله لا یحب کل مختال فخور دیگر در معالجت دفع
برص سپید که در هندوی اجت برن گویند اگر درین علت نقط سپید در وجود نمانده
باشد نظر کند موی آن موضع سیاه است و یا اندک مایه سرخ هم دارد اگر موی
جرام آمده است دیگر بعد از استفراغ لذوی تنقیه و اسهال این دارو بخورد
باچی یک سیر و تخم نبوار یک سیر جو کوب کرده و داروها جو کوب یک سیر پوست نیم کهنه
که میان پوست باشد و آنرا هندوی انتر چال گویند چهار سیر در دو من آب بجوشانند
نیمن بماند هر روز یک سیر آب نهار بخورد و از جمله چیزی غذای بکنند مان موتهه و کچری
موتهه و برنج مستی بی نمک بخورد تا مادامی که دارو بخورد دیغ ناخن او سیاه گردد بعده
نگاه دارد و صحت شود انجد در جوشانیدن دارو نقل ماند آس کرده سه درم برگ
دیغ و پوست نیم و یک نیم درم و کتوبر یعنی انجیر دشتی برگ و پوست ادکوم درم
هر یک خشک کرده علاحده آس کنند و جدا کنند بعده شیر ماده گاو سپید که گوساله

باشد بقیاس دارو شیر بکور بستانند و چاشت بخورد و در میان دو هفته صحت شود
و جایی که اثر مانده باشد خواهد دیگر قول حکمای هند است که باچی خاصیت زداینده دارد و چون
او را دیگر ماده گاو نازاد دارد تا سه هفته بعده بشوید با گمیز ماده گاو نازاد و پای میز دو
نهار بخورد تا سه هفته برص را دفع کرده اند آنک سپید برنگ قدیمی باز آید حکما و سلف
برانند که خاصیت باچی گرم و خشک گفته اند بدرجه سیوم عفونت را باز دارد و چون باشد
تحلیل دهد انواع جذام و درد را مفید است در خوردن و طلا کردن اطبای هند
داروی خضاب گفته اند در خوردن ملازمت نماید دیگر باچی گمیز ماده گاو سرخ نازاد
تر کنند تا یک روز بدارد بعده بیرون آرد بخته کنند در سایه خشک کنند این مغز باچی
و کتوبری و پوست و شاخ و بیخ و برگ و درخت نیم از هر یک بوزن برابر باریک آس
کند بعده جو کوب سه سیر بارد باریک ببرد با آب بجوشانند هشتم حصه آب بعد جوشیدن چون
بماند بستانند این داروهای آس کرده با آن آب بقیاس سه درم غلوله کنند نگاه دارد هر
روز یکی از آن بخورد و بفرمان خدای عز و جل با آب سفید با همه سرخ و برنگ قدیم آید وی
اندام سرخ گردد و روشن شود و اگر معجون را مردم بسلامتی و تن درستی بخورد نیز هم
منفعت دهد این معجون را کلپ گویند جوگیان جهت تندرستی میخورند دیگر اگر باچی
با گمیز ماده گاو بسایند دو نیم درم غلوله سازد نگاه دارد هر روز یکی نهار بخورد تا یکماه اگر
باشد سه ماه بخورد نیکو شود باچی سوده در روغن آورند طلا کنند بعده شیر ماده گاو در آن
اندازد جغرات بندد و مسکه بیرون آرد آن مسکه بخورد عقب آن دفع بخورد برص سفید
دفع شود دیگر دفع برص سفید پوست بیخ بیدانجیر و پوست تخم نیم و پوست درخت
بکاین و پوست سهل متساوی بستانند باچی ثلث این داروها همه یکجا کنند در چهار کوزه
آب بجوشانند یکی نگاه دارد و بخورد و پرهیز از بادکین و ترشی و ماهی و از همه گوشتها کند
دیگر دفع برص پارد پوست کتور سیاه و پوست بارهلیه و باچی خشک باریک بساید
بوزن برابر یکجا کرده نگاه دارد هر روز نهار آن قدری که به انگشت در آید بر خیزد
در دهن اندازد و بالای آن یک کاسه شربت قند بخورد در یک هفته هر جا که سپیدی

باشد دور شود و برنگ اصل باز آید تا آن نگاه دارد و بخورد که بکلی دفع شود می باید که بعیر کند
از همان چیزها که بالا گفته شده **دیگر** تخم موز و دانه صولی بوزن برابر با گمیز ماده گاو و آب
بساید و موضع برص را انجار ده و بخراشد چنانکه خون بر آید بعد این دارو بمالد سپید بود
برنگ قدیم باز آید تا آن زمان که دارد و بخورد بمالد قدری پوست لنگر با آب بساید
و بخورد نیکو شود **دیگر** زنج بلور در پرچه پیچید در آتش گرم کند و جای برص بدان گرم
کند چند روز چنین کند در یکهفته رنگ بگردد آید **دیگر** دفع برص که جای اندام سفید شود
بیخ انجیر دشتی و آرد ماش و کنجد هر سه یکی کند و آرد گندم به بیزه هر روز ناهار بوزن یکدرم
مدت چهل روز بخورد پرهیز از ترشی و شیرینی و روغن و جز آن و غذا نان با مویه همراه بخورد
چهل روز نافع آید اگر زیادت از چهل روز بخورد بکلی دفع شود **دیگر** بیخ سیر هند سفید بساید
و با آب در اندام بمالد برص سفید و خارش دفع شود باید که مدام این دارو کند پوست
مار و پوست فیل و پوست سیر و بیخ خنجره بسوزد و با روغن کنجد سیاه بیامیزد و برص بمالد نیکو شود
مداومت کند جرم فیل و بیخ چیره و هر روز یکجا کند بعده بیخ برین و خراب ریحان یکجا
بساید با روغن کنجد در اندام بمالد جمله دفع شود **دیگر** برص سرخ را دلیره کند
و باریک بساید با گمیز ماده گاو و بیامیزد در برص سفید نیکو شود و تخم ماده میره از جشم شف
است با آب پیاز سرخ شود سرشته کرده بمالد دفع گردد **دیگر** روغن با سرکه بساید و بمالد
دفع گردد **دیگر** باید که اول موضع برص را با سرکه با سرگین خشک بخراشد بعده دارو
بمالد تا مدت یکماه علت برص دفع گردد و به این پرهیز نیست **دیگر** تخم انگوره پا رد
و چونه در طبقی بمالد و این تخمها را یکطرف بساید و در چونه فرود برد و نمی از طرف زیر رود
آفتاب بدارد و زمانی بگذارد و روغن از و جدا شود آن روغن در شیشه نگاه دارد
وقت حاجت بانگشت برگیرد و موضع برص طلا کند سه روز کم شود **دیگر**
گژدم سیاه را بگیرد خشک کند در برص بمالد به شود **دیگر** بیخ کرنالی سوده و جیره
یکجا سوده در برص مالد پوست او در خواهد شد ما را صحت دور نخواهد شد دو سه
کرت چنین کند دفع شود **دیگر** آب سپید شده باشد دار چینی برنج و قرنفل بخورد.

بی بادوق

بی بادوق با دبباس برابر و حوالنج در روغن پستو انداز دو برد در آب کند و اندام طلا کند
برنگ اصلی باز خواهد آمد جره وذارو گوگرد و هلیله و بلیله و آمله سوده و پوست پسته در روغن
دارد به شود **دیگر** برص سفید سالها بر آمده باشد بیارد کو سیه گجراتی بیار و بیخ درم نیل
گجراتی یازده درم و سه سیر برگ نیم خشک کرده یکجا آسیا کند و نیم سیر کنجد سیاه یک درم سیر
این همه را یکجا کرده دیگر اودیه را دارو غلوله سازد و بخورد و باقی دارو را جدا غلوله کرده
نگاه دارد و هر روز یک غلوله بخورد و بالای آن یکسیر شیر ماده گاو و یا گوسفند بخورد و در
آفتاب نشیند هر جا که سفیدی باشد برود نشان رفتن اینست که اول هر جا که سفیدی
باشد آبله خواهد افتاد و حوالی ترفند دارو آب خواهد رفت و دارو که نگاه داشته باشد
در میان ده درم سیم آب و ده درم کبریت یکجا کند و باریک بکوبد و همه را بیامیزد
و موازی کان درم غلوله کند هر روز و یک غلوله با شهد بخورد و مدت سه ماه بکلی دفع شود
دیگر نقلست از شیخ رکن الدین قدس الله سره العزیز برای دفع برص هر روز متواتر
با چهل روز چهل و یک بار بعد از سنت بامداد بخواند سوره فاتحه الحمد متم و ختم بالحمد ده
کرده بخواند بفضل الله تعالی شفا یابد اگر یک روز ناغه افتد باز از سر آغاز کند **دیگر**
برص سوره لم یکن بر صاحب برص بند دم شود **دیگر** دعای دفع برص بسم الله الرحمن الرحیم
وسخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
روایت است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هر که وقت شنیدن عطسه
بر عاطس سوره فاتحه و سوره اذا جاء نصر الله بخواند و بدمد حق تعالی او را از بیماری برص
و جذام و جنون نگاه دارد **دیگر** در معالجت دفع بهق که آنرا بزبان هند [illegible] گویند آن
دو نوع است سیاه و سفید **دیگر** دفع بهق سفید گو [illegible] که در ته او سوراخ نباشد هر دو [illegible]
و تخم تره و سبزی گیزر این همه با بول کودک بساید و بدان نوع که فرو دماد کرده شده
بمالد و آفتاب وقت با آب گرم اندام خود بشوید تا یک هفته چنین به شود **دیگر** [illegible]
و تخم ترب بوزن برابر باشد که هندوی [illegible] کنند و جای بهق سفید بمالد بطریق [illegible]
بمالد تا سه روز اندام را بشوید جالیدن یکبار بهق دفع شود این دارو در گمین ماه بمالد

112

دیگر دفع بهق سیاه چون خالص چهار درم زرنیخ زرد ده درم دارپلپل دو درم
یکجا کرده باریک آس کنند در کمیز گوسفید تر کنند چنانکه آمیخته و تر سده باشد کمیز بسیار نیندازد
و در آفتاب بنهد تا سه چهار روز بعد از آن کوفته نشنید موضع بهق را بپاچک
بخارد و داروی مذکور بمالد اول وقت نماز دیگر و از یکجا ره سرشف اتبنه کند و با آب
گرم اندام را بشوید در مالیدن داروی مذکور یک روز تب خواهد آمد و نیکو خواهد
شد دیگر تخم تره مرت یکجا کرده و بالا و هر دو را با آب بساید و بهق سیاه طلا کند بعد از
دیر اندام را با آب گرم بشوید تا یک هفته چنین کند دفع شود و خون موش و تارک
سیاه یعنی کوبس پرپستی سفید و بهق سیاه بمالد هر دو دفع شود و با چون موش و خون
زاغ سیاه و با دل در پستی سرد و بهق زهره در بهق بمالد دفع شود و پستی هرگز نشود
دیگر دفع بهق سیاه ، با بچی و هلیله ، و بلیله ، و آمله را بساید و با روغن شکر تری
سه هفته بخورد بهق دور رود که خارش ، و خنتر یوا آماس گلو و باد صرع دفع شود دیگر
دفع بهق سیاه و سپید و تخم ترب ده درم که بحری و کندش از هر یک دو درم
بسرکه تر کند و باریک آس کرده بمالد بهق سیاه و سفید برود دیگر مادران وجود ماسی
و جمن عربی بعد وزن برابر بساید بر ده درم سه درم شیر عیت بیامیزد و مروزه بمالد هر دو بهق برود
دیگر دفع سیاه و سفید موضع بهق بخارد بعده بیخ لکر و نده و تخم ترب آس کند بمالد سه روز
بعده سهاکه و بورت هم آس کند بمالد به شود و خرمانی هندوی و تخم ترب و کندش از هر یک
پنج درم بساید با سرکه تر کند بر بهق مالد نیکو شود دیگر سرگین مرغ و تخم ترب و مغز پنبه دانه و زیره
از هر یک درم درنج زرد و ادیگر رازهر یک نیم درم با سرکه هندوی و باد و نیخ برشش بساید
در اندام مالد تا یک هفته به شود دیگر گوگرد و قر هر دو بوزن برابر آس کند و در آو ندمین
انداز دو بر سر او سرکه هندوی اندازد آس کند چهار روز بماند بعده در اندام طلا
کند بهق دیگر بکچی و تخم هونرو رحوبه دار بلد و تخم ترب بزرگ همه را برابر بساید و با سرکه
هندوی بهم درسر کاندازد دیگر مرزد در آفتاب بدارد و سرکه مذکور باید صاف کنند شود
خر دیگر نه اندازد بعده بهق را با جامه بخراشد تا سه روز بمالد به شود دیگر قیر و کوبلی بنه و تخم ترب

بکچی

123

و تخم تره تیزک سرشف و مرهیچ چیز یکجا کند با آب بساید اتبنه کند تا سه روز بمالد بهق برود و روغن تیره
میره طلا کند بهق برود دیگر و تخم ترب انگیکی آس کند در وجود بمالد آخر وقت اندام بشوید
تا سه روز بکند دفع شود دیگر اول زیره و تخم کمّاز اکنون کوبید بهق بسیار بمالد چنانکه سرخ شود
بعده چهار درم زرنیخ زرد و یکدرم مثل با روغن کنجد سیاه بیامیزد بر بهق طلا کند نیکو شود
دیگر آب منی بر بهق طلا کند به شود دیگر بنگ و برگ سهد و زرنیخ زرد یکجا کرده سوده طلا کند
نیکو شود دیگر ببد و تخم کونجو و صندل سپید و کوته و تخم ترب همه را برابر باد و نیخ بساید اندام را
بران اتبنه کند بهق نیکو شود دیگر برگ پنبه بر مه کاکنگ ترب را برابر اما دو نیخ بساید و در
دور رستینه بر اندام طلا کند یا هفت روز متواتر کند به شود دیگر سهاگه در شیره لیمون
سحق کند انقدر که در وجود بهق باشد هفت سحق و بمالد و بکلی برود دیگر سهاگه با جوب نیم تیره
بر بهق بمالد نیکو شود دیگر تخم ترب با شیره برگ او تنکه و اگر شیره برگ او تنکه نیابد آب خاکستر
موزه و او تنکه بساید بر بهق طلا کند به شود دیگر تخم او تنکه و زرد چوبه و کوته و معا با روغن کنجد
طلا کند دفع کرده دیگر تخم هور و زرد چوبه خام و پیس و حبزات هر یک چیز یکجا کرده
آس کرده موضع بهق بپاچک بخارد و طلا کند و در آفتاب یکروز آخر وقت اندام را با آب
گرم بشوید یک هفته متواتر بکلی دفع کرده دیگر تخم ترب و زقونیان میان آس کنند
بعده هر روز دارد آتش پس یکجا کرده آس موضع بهق بخارد سه روز متواتر در وجود بشوید دفع
کرده دیگر روز یکشنبه زرد چوب را در شیر جای بهق را بخارد و بعده طلا کند دفع شود
دیگر زرد چوبه با آب بساید و آنرا در شت بندد بعده اورک یا دو نیخ کاو میش بساید
زرد چوبه شود شست تبزاد روی انداز او بیامیزد و بران اندام را تر کند بهق برود
تو نکه روز رشنبه و عورت تیرکان بدست گرفته خاک پای چپ او بستاند که آن عورت
خبر نباشد خاک را بهق مالد به شود دیگر دفع پیسه بسم الله الرحمن الرحیم ان الذین امنو
و قالوا ربنا الله السماء ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون اولئک اصحاب
الجنة خالدون فیها جزاء بما کانوا یعملون وصا الانسان فیها بوالدیه صتا حملته امه کرها
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین دیگر در معالجت دفع داد ترداد و نوع ات

یکی سیاه دو دیم سرخ داروئی هر دو نوع است بابجی باریک سوده و گلید و نمک سنگ و
زرنیخ و زرچوبه با گیز ماده گاو و جمله داروها آمیخته کند دارو را بخارد و بعده دارو بمالد بگشود
دیگر بابجی نیم سیر آمله نه درم و کندک و پوست نار ده درم خورد دو درهم شکسته جوکوب
کرده در آب ساجی یعنی اشنخار نگاه کند یا بمیزد و سه روز در آفتاب بدارد و باد رنزدیک
دیگدان فرود برد و بعده میان جغرات پامیزد و با باجک دشتی بخارد و دارویی
مذکور طلا کند تا سه روز هر نوع داد باشد دفع شود دیگر هیز از ماهی مارنجان و ترب و کو
کامیش و ماده گاو و نمک و دندان عشرت کند دفع گردد دیگر دفع داد هر دو نوع بلیله
و زرچوبه و بازنگ و بابجی با آب برگ رتوم بساید و او را با باجک دشتی بخارد و طلا
کند دفع گردد دیگر گوگرد خوردنی و گوگرد سبزی و کوشش و زرنیخ زرد و مینل و پسیانه
دانه و زرد چوب و داهلد و جبته داشنی و سرشف و خردل و تخم پنواد و برگ بله
و شهد و گل توریتی که رنگ ریزان جامه میکنند و شنگرف زاولی و مرداسنگ و بول
بوی از هر یکی دو درم و برگ کیز چهار درم همه را بالا آمیخته کند باد زرد و برود دیگر
دو سیر پوست هندوی داکسیه گوگرد سبزی و زرنیخ زرد و م اشنخار و بابجی یکسیر در میان
دیگ بزرگ کتوده بر بنجی نهد و درگرد کتوری این داروها نهد و دیگ بر سر دیگدان
نهد و دیگ بسوجه خورد و آب پر کرده بالا دیگ بدارد و گرد او را بگل خوب مهر کند
چنانکه دم او بیرون نرود بعده در زیر دیگ آتش کند نرم نرم یکزمان آتش چنین
کند از دود آن داروها روغن چکیده در آن کتوری که در میان دیگ است ریزد شود
آن روغن بستاند و نگاه دارد هر که داد قدیم باشد موضع داد و بسرکین بخراشد
بمالد سه دو روز چنین کند چهارم روز روغن کم جرب کند ماهی و دانک باریک
سوده بران موضع جرب خشک بساید پوست و مایه داد براند و داد برنگ قدیم
باز آمده شود دیگر پوست جوز هندی بغیر داروها باین طریق روغن کشد و داد
دادی که هیچ معالجت نرود چون این را بمالد نیک برود دیگر گوگرد سبزی
و زرنیخ و زرد مینل اشنخار و چوکهار و زرچوبه و داهلد و شنگرف زاولی از هر

بوزن

بوزن برابر خشک کند و باریک بساید و بر روغن تلخ خمیر کند بعده آب و کنهیل تر کند
و باز خشک کند و با جغرات پامیزد و یک روز در آفتاب بدارد و بعد از آن داد را
بخراشد تا بعده روز بمالد داد دفع شود دیگر جبته و زرچوبه بریان کرده باز بنگ و گل جونه
بوزن برابر خشک کرده بساید بمغز آب و داد را بخراشد چنانکه خون آید بآب شبانه
سه روز بمالد به شود دیگر سنگ گاو و آب پیاز بوزن مرهم کند و بر داد بمالد به شود دیگر
روغن و موم سپید و گرمال شته بوزن برابر بجوشاند و مرهم سازد و بر داد بمالد نیکو
شود دیگر خوشه او شکل گل باشد آنچه بکلم ریخته در اغاز داد موضع داد آغاز داد
موضع داد را بخارد و آنچه خوشه خام و نرم باشد بشکند برداد چند کرت چنین کند به شود
دیگر اگر داد آغاز شود از آب بیخ سوسن که مهلتی هم گویند اگر داد آدمی نارک را شود
با محل نارک چنانچه در دوی و یا در پیشانی اول داد را بخارد و پلپل گرد آمیخته کرده بمالد
به شود دیگر تخم پنواد و زرچوبه خام و بیخ کسوندی سپیاه و تخم ترب و دود خرو زرنیخ
این همه داروها برابر با زرنیخ نصف یکی دارد ازین داروها اندازه یکجا کند و با آب کانجی
هم بساید و هفت روز در آفتاب بدارد و داد را بخراشد مدت هفت روز بمالد و داد
دفع شود اول داد را بسرگین گاو بخراشد بعده زعفران با آب بساید طلا کند به شود دیگر
حبه که در کشته بار می آید آمیخته کند و بر داد بمالد به شود دیگر سیر و خردل و قند کهنه هر
برابر بساید روز بروز بمالد به شود دیگر قند و سیر و نمک بروز بمالد به شود دیگر پیاز و دو داد را
بخارد چنانکه سرخ شود بعده بمالد به شود دیگر سی تالی سوده بروز بمالد به شود دیگر
بول آدمی و بهنکره و کهیلی و زرچوبه و هوا نسه و کابجی آمیخته کند بمالد به شود یا بارد زخت بله
و گل سرخ کند باشد باریک بساید او را با باجک بخارد و طلا کند و سه روز بمالد یکی دفع
شود دیگر گیز ماده گاو و نمک سنگ یکجا بجوشاند چون تیره شود موضع داد را با باجک
بخارد و طلا کند داد و خارش کهنه دفع شود دیگر تخم پنواد و دره سپید و آمله و بابجی
بوزن برابر با سرکین بساید بعده بالای او شیره لیمون چکانند گرد باشد چنانچه چهار
روز طلا کند دفع شود امتحان کرده شد دیگر بیخ پنواد بازنه که پخته باشد بنهایکی

بخار دود با لعاب دهن هر روز بروز بمالد دفع شود دیگر دفع داد طحلب نیز کهنه باریک
بریده و بر شبیت نارجیل و استخوان کهنه باریک بیخته هر چهار چیز در آوندی کنند و در حنظل
جنتر روغن کشند موضع داد را با بنگ دشتی بخار دهد طلا کنند دفع کردد دیگر نشود دیگر
زرنیخ زرد دو دوده سیلز با سنگ کموی بسایند تا سه روز بکه داد بمالد به شود دیگر اگر کسی را
کچه داد بسیار داده و دیده باشد هیچ دارو به نشود بسیار در ز چوب خام و تخم بنواره سوده
صابون که آنرا هندی موزه گویند از هر یک دوازده درم و دارو مذکور با سکه
کاو یکجا کنند و در بوند چوب نگاه دارد صاحب داد یکروز و یکشب جاده در آب تر کرده
بالای داد بسته بدارد هر گاه خشک شود باز تر کنند و پسر داد و نهند چند انگ از داد
انها بر آید مثل دانه ارزن بعده بالای داد اول وقت روز طلا کنند در نماز شام
بشویند تا نماز شب کرد و بسته بدارد تا بامداد بار دور کنند و داد بمالد مثل این تا سه روز
بمالد در کلی بر طرف شود اگر داد اندکی دفع دارد انکم صابون جمع کرده مثل
این روز نگار بر بسته نه به شود دیگر بیخ او نکا و زرچوبه و کوته برابر سوده با روغن
کنجد بمالد داد بهق و جلند بهر دو چندان دفع شود دیگر و بردی که در اندام خفته را
درد کرده هم گویند اجیپال کوته و خردل هر دو جز با بول آدمی بسایند و دارو با بجک
بمالد و دارو طلا کنند تا سه روز بکلی بر طرف شود بیخ چند نکا بدارد دو هفته از کلک زند
بعده داروی تخم گور بر انگیز کسی را نگوید که بسیار بمالد در حال دو هفته بند کرد دو نیکو
شود و جامه بندد و اگر دو روز یاد باشد یا باشد از انجا که داد آغاز شش کلک زند
و جای دیگر بخار دود داروی بمالد سه روز بکشند به شود دود یک در اندام خفته باشد
و یا موی در اندام خفته باشد اجیپا کرفته را با شیر اک بسایند و دارو مرا انجا چنانکه
سرخ شود بعد طلا کنند در بهق دفع شود دیگر درد دیگر مشکل باشد بیار کوته هفت
درم جوانی خالص هفت درم بکچی چهار درم این دارو ها خشک کنند و بسایند
پت و یک تب از شیره بهنکره بوهر یا کف تب بهر خشک کنند و بسایند و نگاه دارد
هر روز بمقدار که سه انگشت بر آید با آب بهر فرود برد از خوردن این اندک

خواهد شد و تب خواهد آمد و شکم چهار پیچ کرت نرم خواهد شد هر دردی که مشکل باشد از این
دارو دفع خواهد شد و برص که میان هژده نوع پیسی است آن نیز خواهد رفت باید که بغیر از نان
چیزی دیگر نخورد و نمک هم نخورد و البته دفع است دیگر تخم کدوی تلخ و دانه چینه
و جوانی و پوست جوز هندی و قیر این هم در جا دیگ حکمت بگیرد و در تیل جزو روغن کشند
بر درد طلا کنند هر دردی که اندام درون خفته باشد دفع کردد دیگر بسیار دبلاد در چهاره بکوبد
و در میان روغن کنجد اندازد هر دو این روغن بر داد بمالد به شود دیگر تخم دهتوره نیکر
یکجا تخم تیخ نکو دیگر تخم بوای رتیخ نکر هر هفت دارو را گنند بعده آوند کلین سازد و در کل
داروها در آوند کنند بالای آوند سر پوش کنند و خر کنند و در میان خر روغن کر نکاه دارد
هر جا که داد باشد دفع شود دیگر که اگر چنین مواد زند دو سیر بر همچنان دیگر تخم متوره دو نیم
یکجا کند در میان دو نیم سیر جغرات ماده کاو خالص اندازد سه روز آفتاب نهد بعده روز
یکشنبه بالای درد قدری آب انگوره بمالد روغن در وجود درد بمالد در آفتاب و باد
تابش ملا آتش بدارد خارش و درد به رود دیگر جهت چندان که خواهد در آب تریخ تر کنند
و ماداون سکهن داک پهند از دیک شبا روز بگذارد با حل شود بجل خمیره درد را با بجک
بخار دود بر سر درد طلا کنند اگر ده سال داده باشد به رود نیکو شود دیگر هودر یکسیر و جو یک سیر
دقند یکسیر هر چهار چیز در درون آوند اندازد همراه آب و سه چهار روز بدارد بعده باز تر
کنند هر روز اندک بطریق انتبه بمالد در وجود درد و داد دفع شود اما سخن باید که بر همان کرد
دیگر برای کچه دارو بیخ جوی و پسیر لیمو و پوست دیگر و ملیل کر دیکجا کرده آس کنند بر داد
طلا کند دفع گردد و غذا بهات و مونگ یا نان گندم بی نمک بخورد دیگر چیزها پرهیز کند دیگر
یکشنبه و محکم ریزد و در یکطرف او آتش زند و پسر طاوش نالیوره بدارد و بار روغن نگاه دارد
داد را بخار دود طلا کند دفع گردد دیگر زقونیان در آتش گرم کنند و آب او بستانند و بر
زقونیان بیار داون در دیگ آب اندازد و آنگاه اندازد و بالای برگ زقونیان
بدارد و سر دیگ را بپوشد و آتش کند چون بداند که برگ پخته شد بکشد و پستاند شیره او
بگیرد و تخم دهتوره را دیده کند و در دیگ که شیره زقونیان داشته باشد اندازد و دیگ را

بپوشد و در آفتاب بدارد تا سه روز بعده آنرا آتش کند در موضع داد و بهق بمالد دفع شود
دیگر زقونیان چار درم برجه بررود در آب بجوشاند و ربع بماند و تخم بنوار همراه آب
مذکور آتش کند تا سه روز در موضع داد طلا کند دفع گردد مجربست دیگر داد را بابا خک
دشتی بخارد و شیر زقونیان بمالد بکرم الله صحت یابد و به شود که در دفع داد پسر جاده همیز
پنج سوسن شنگرف زاولی ده درم و مرداسنگ زرد ده درم روغن بادام گاو ده درم موم سپید
از هر یک بگیر یکجا کند بجوشاند فرود آرد و بپرد کند بعده مرهم بمالد داد دفع شود دیگر
دفع سرجاده شنگرف زاولی قدری سیر اگ دجوکی آن قدر با شیر و لیمو آتش کند بداد داب
همراه نکند همان شیر بس است دیگر اول سر بطریق آتش کند و شنگرف زاولی اندازد
و شیر یکجا کند و داد با پا خک بخارد و بر داد طلا کند فی الحال داد و سرجاده دفع شود دیگر
جوز بویا با شنگرف شکرتری بر داد بمالد به شود بی شک و بی شبهه دیگر توتکه زرد
با آب غرغره کند و از آن آب روی خود بشوید و سنگی روی و زرد روی بر طرف شود
شود زقونیا ببرد و کتله کند و بر موطرف او نمسک بمالد و در سبوچه کند با سیرنج
ستهی بپزد و جا بچه بجهستکا بگی بیامیزد و در آن سبوچه اندازد و سیوم روز آن صاف او
بستانند و دو قرابه کند نگاه دارد هر روز بخورد و داد و باد خارشش و بچگی را کوته دفع شود
دعای دفع داد هر با بداد با لعاب دهن خود بخواند و بدمد و بر داد بمالد دفع شود بسم الله
الرحمن الرحیم الجار فرو المار رقوقم باقیا بحرمت لعاب مصطفی صلی الله علیه وسلم
دیگر دفع داد و درد گوره چندانک در آب برنج تر شود دیگش با روز حل شود همچون
خمیر بس بر داد طلا کند اگر ده ساله باشد بمالد دفع شود دیگر سرکه هندوی موازنده
سیر و یکسیر تخم بنوار در آن او اندازد و هفت روز در آفتاب گذارد بعده آتش کند
داد را بخارد تا هفت روز طلا کند دفع شود دیگر دفع بخواند خوی خود سخت کند دفع
شود بسم الله الرحمن الرحیم طسم الله رفتن نفتی برکوه شدی آب داد
خوش شدی برای داد خشک شود تو بحق لا اله الا الله محمد رسول الله در معالجت
دفع کهاج دکره خارش با بچی دجوبک و تخم بنوار و سیاه دانه و سرشف و خردل و زرچوب

بو قل هو الله

ودار بلد و با برنک و منیپل و پوست دارو جرو بهنکره دکوته وکویلی و بانسه وکلی جونه کنجد
سیاه و خاکستر چوب بازنجان و بلیلہ و بلیلہ و آمله در روغن پوست جوز هندی که الکا پس
جمر کشیده باشد هر یکی بوزن برابر بکوبد و در سرکه هندوی اندازد و سه روز در آفتاب
بدارد بعده آن قدر که بسته بود بردن آرد و با سرکه هندوی تازه صباید و در اندام مالد بود
چون خشک شود جامه بپوشد بعده پیم روز بیارد و پوست درخت پیپل و برگ کنیز در آب
بجوشاند سه روز بر آن آب گرم چنانک اندام را خوشش آید بشوید که قدیم و درینه بود ببرود
و نیکو شود دیگر همچون اندام خارش آرد پوست پیپل با برگ کنیز در آب تر ده درم بجوشاند سه
روز بر آن آب خود را بشوید مذکور نیکو شود دیگر کوکرد جوده فی درد جوبه و منیپل و کتیله
و شنگرف زاولی دکوشتش و سیاه دانه هر یکی بوزن برابر جمع کند هر روز شش درم و
داروی مذکور را آتش کرده تا سه روز بمالد نیکو بود به شود بحق زرنیخ یک درم آتش کرده
که بر آن برگها بمالد نیکو شود خشک کند بعده روغن تلخ خالص بگیرد و در دیگ کند فرود
و آتش کرده بخزد چون برگ تمام سوخته خاکستر شده باشد چند روز طلا کند که کلی برود دیگر
کوکرد سه درم باریک آتش کند در و بگیرد روغن یکجا کرده تمام شب در آتش گرم کند
با اندام بمالد و بشوید که خارش برود دیگر کوکرد و منیپل و زرنیخ و شنگرف زاولی
دو کان درم سیاه دانه چهار درم همه را باریک چون سرمه آتش کند بعده روغن
کنجد و در دیگ کند فرود دیگ آتش کند چندانک روغن در گیرد داروی مذکوره در میان روغن
سرپوش دیگ که در میان آب سه درم بازنگ دارد و دیگ را بپوشید چون بر اندکه
آتش می خیزد تا خواب تر یک کوره آب در سوراخ سرپوش دیگ اندازد چون سرد شود
فرود آرد و در آتش زند روغن که باشد تمام در کاسه کند در وجود بمالد گرم کند از آن
آتش یک پاس روز بعده تمام کلی بمالد چون خشک شود و چون اتنه با آب بشوید در دوم
روز حاجت نیست که بکلی برود دیگر زرنیخ یک نیم درم خشک باریک آتش کند بعده خمیر
روغن تلخ در دیگ کند که میان صحن جای که بی بنا شد بر دیگ آن برساند و تا او آتش و زرنیخ
مذکور با روغن یکجا در دیگ کرده آهسته آتش کند و گلوی دیگ مذکور خوب ببندد چنانک

اندازد

مطفراستان برگیرند و چون بداند که آتش زمیان دیگ برمی آید تغار پر آب پیش خود دیگ
مذکور فرود آرد و در روغن در میان تغار پر آب بنهد از آتش خواهد خواست روغنی
که بالای آب بر آید بگیرد و در اندام مالد و در آفتاب بگردد یک روز بعده جولیده اندام را
با آب بشوید دفع شود دیگر زرنیخ بیست هفت درم پیل کرده درم روغن کنجد هفت نیم
سیر هر یک دارو را جدا جدا بکوبد بعده برساند در روغن کنجد در اندازد در عین جوش شود
قدری از هر یک دارو در روغن اندازد چون تمام زرنیخ و زهره و مینهل و شیر آک و پیل کرده
مذکور با شیر آن مذکور اجیس کرده در روغن مذکور اندازد و چون تمام دارو پخته شد دیگر فرود
آرد و بیت دیگر روز در اندام بمالد که خارش و مستی و بجستن وجود بکلی دفع شود بکرم الله تعالی
دیگر بیخ آک با پوست آن چوب پاره خشک بساید و در روغن خشک بساید و شیر آک
تر کرده بعد از خشک شدن آس کند در میان روغن اندازد و یک هفته در آفتاب بدارد
و بعده در اندام بمالد اندام او خواهد خارید در آفتاب بگردد و باز برده بخارد سه روز چنین
کند تمام بیرون خواهد آمد بکلی دفع خواهد شد دیگر بیخ آک یک درم و چار دلی چهار
درم همه آس کند از قبضه دست تا انگشتان این دارو بمالد تا پخته گردد و چون بمالد
بعده قدری در آن بساید یکجا طلا کند نیکو شود دیگر تخم سیر چار دلی دو دانگ جبل آس بساید در
اندام مالد تا هفت روز بعده بشوید که بکلی برود دیگر یک و چار دلی در روغن پسته از
هر یک هفت درم آرد میده دو درم یکجا کند آس کرده با آب آمیخته طریق ابتنه
سه روز در وجود بمالد نیکو شود دیگر بار بیل و انجیر بقدر سه چهار سیر پخته کرده در شیر ماده
گاو تر کند چون نیکو تر شده باشد بساید چون سیاه خواهد شد در آفتاب نیز سه روز بمالد
و یک روز و بعد از پا پس اندام را بشوید دفع گردد دیگر تند گهنه دو مینش و شنگرف
زاولی و پلپل گرده زرد چوب و کوته بار روغن کنجد بجوشاند اندام طلا کند بکلی برود اگر گرت
پخته باشد تخم گردال با آب بساید طلا کند که پخته برود دیگر زرد چوبه و نمک سنگ و زرنیخ
زرد و تخم پنوار با شیر ماده گاو و نانخواه و با سوگو سفند بساید در اندام طلا کند گرد خارش
و دمیدگی و درشتی پوست دور دکه آنرا نشر بیت گویند دفع گردد دیگر کنجد و بیخ

جواین تلخ و پوست کرنج و بیخ جل و زرد چوبه در روغن تلخ دوان پوست و پلپله و پسوده
طلا کند گرد و خارش و دمیدگی و درشتی پوست را دفع کند دیگر شنگرف زاولی و توتیا
سبز و بو انداز دیکجوشانده بار روغن بماند بعده گرد و خارش وجود بمالد نیکو شود دیگر درم پوست
بیخ حبه نیم درم هم بسوده بوزن میان روغن شنگرف زاولی و پلپل گرد برده و با مسکه
گاو میش بساید و در اندام بمالد خارش دفع شود دیگر گرد و زرنیخ و چوبها و زرد چوب و دار
و پلپل گرده بجا زهر شود انداز و در اندام سه روز بمالد دفع گردد بیخ جبة و کنجد سیاه با این
بهم بساید و تبته کند تا سه روز دیگر دفع شود دیگر کنجد یک خبره با یخی دو جزو آس کرده
در اندام مالد و مهره و سه روز برود کنجاره کنجد سیاه بگیرد و گو سفند تر کند و در آفتاب بدارد
بعده از اندام آس کند و بمالد خارش دفع گردد دیگر روغن کنجد شش درم شل
دوازده درم بهادر یکجا کند بپزد خواه این روغن در آب اندازد و خواه بپزد و کند
در اندام مالد یک روز در آفتاب بگردد سر جولیته در اندام مالد با آب گرم بشوید
سه روز دفع گردد دیگر نمک سنبل ده درم حجره دو درم با آب شب انه بساید تا هفت
روز بخورد دفع گردد دیگر آب برگ دهتوره و روغن کنجد بوزن برابر بجوشاند چندان
که همان روغن بماند در اندام تا سه روز در آفتاب و تا پیش آتش خود را گرم کند نیکو شود
دیگر چار دسه تخم دهتوره دسه درم گوگو نیکان درم را مواز نکرفته و خراس کرده میان
آن مذکوره و میان تخم او گو گرد و سپند از دیس هر یک بار دهتوره گل حکمت گرفته میان
آتش اندازد و چون بداند که پخته شده باشد بیرون آرد گل دور کند باد اگی سیر روغن
ماده گاو خالص یار مذکور با تخم گوگرد یکجا باریک آس کند در وجود طلا کند در آفتاب
بگردد با آتش گرم کند هر بار که دهن و حلق خشک شود جغرات با دوغ موجود کرده بداند
همان کوری بخورد آخر روز جولیته بمالد با آب گرم بشوید این دارو هم بکرو زکنده که بکلی
دفع شود و مجرب است دیگر آب بیخ مورد ده درم با برگ نیخ درم و هو میرو بیخ درم
اشنجار بیخ درم زرنیخ بیخ درم روغن سرشف یکسیر تخم پنوار دو سیر جمله با یک آس کند
سه روز در آفتاب بدارد بعده در اندام آغشته کند آخر روز با آب گرم بشوید نیکو شود

دیگر اگر خواهی که هرگز نشود بیارد دو انار گرد و کنجد و هلیله متساوی باید بقیاس بخورد
بزرگ بری سازد هر روز یکان یا دوگان نهار بخورد تا بیست دیگر و زهر کرا و را اگر شود
و غلبات خون دفع کرده دیگر نه درم بیل کرد با نیم گان سیر روغن کنجد سه روز بخورد
گرد خارش دفع کرده دیگر بیارد پسپند در از زرد چوبه با یک آتش کند بار روغن
تلخ بهم در کرده مالد آخر وقت با آب گرم بشوید هفت روز گر بکلی دفع کرده دیگر
روغن تخم گردی تلخ نه درم در اندام بمالد سه روز همچنین کند و هر روز وقت حمام
جولیته در اندام بمالد بشوید گرد دفع کرده دیگر سرگین یوز در روغن کنجد بجوشاند در اندام
طلا کند بعد گرد خارش دابه دویم نشود دیگر دفع داغ که آید دلیده عدس کبیر
رودین آس کرده دابکلی گل معصفر دانگی سیر زرد چوبه دانگی سیر پوست درخت سرس دانگی
وهم آس کند باریک وقت حاجت باندک روغن تلخ و آب بافه یاد کند در اندام
بجای داغها آمیزه کند زمانی سایه نشیند بعد از اندام بمالد دور کند با آب گرم بشوید
یک هفته همچنین کند داغها برود و جراحة و کوته و جوب نه زیاره یعنی درمنه که
هندوی بلاس دمره گویند و سرشف با سیر طلا کند گرد خارش و دو دنبل دفع کرده دیگر
هلیله و بلیله و آمله و بابچی دوگان درم بیست دیگر روز نهار بخورد گرد خارش و دنبل دفع
کرده دیگر بی شبهی شاخ نظر تو تیان بیاره و درون او خالی کند سرشف بکته خشک کند
در آتش اندازد چون گل پخته شده باشد بیرون آرد سرد کند سرشف بکته خشک کند نگاهدارد
سرشف مذکور را یک درم گوگرد درم شستری دیگر درم زرنیخ دیگر درم شنجرف دیگر درم نمک
خاکستر بخته و نمویک عدو بزرگ بجز باریک بساید هم سیر روغن ستور بیامیزد در کلی
طلا کند و با آتش گرم کند بعده با آب گرم بشوید دفع کرده مجرب است دیگر موسلی
سیاه با بو و نیک هفته بخورد گر بکلی بر وده درم روغن ماده گاو بار روغن تا یک درم
موم هر دو را در آوند گرم کند یا آمیخته گرد بعده فرود آرد سرد کند یک درم گوگرد خوب
باریک بساید بیندازد بعده در شب هر جا که جراحت باشد طلا کند تا ثلث با آتش گرم
کند بعده با آب گرم بشوید گرگی برود باز هرگز نشود دیگر بیارد دو بیضه مرغ از زرده او هم

[illegible]

آب بیضه

آب سفید بریزد میان زرده بیضه مذکور هم درون قرنبضه ده درم گبریت بساید بیندازد
بر آتش گرم کند بعده روغن بستور بلغم بیارد در اندام مالد آخر روز وقت نماز دیگر اندام
بشوید نیکو شود دیگر دو بیخ ماده گاو و کیزران و نمک سینگ بجوشاند تیره کند اندام با ما حک
بخارد طلا کند گر کهنه و درد خارش برود دیگر گرد خارش تخم بنوار بیست حصه کنجد سرشف
و کوته و زرد چوبه دوا بهلد از هر یک پنج بابچی و حصه جمله باریک شود در بکیز ماده گاو بدارد
یکهفته با کنده شود بعده بساید در گر خارش مالد نیکو شود دیگر تخم بنوار دو درم چهار
درم قند کهنه بیامیزد یکهفته نهار بخورد هرگز اندام نخارد علتها تخم را تحلیل دهد اما پرهیز بیست و هفت
هفته باید کرد دیگر تخم بنوار را اگر با جغرات یا سرکه هندوی پرورده کرده آس کند در اندام
طلا کند گر و پسو و برص دفع شود دیگر تخم بنوار نیم سیر کنجد خمیر سرشف نیم سیر کوته شش
درم فیل دراز شش درم سکلک زیر زمین شش درم دار هلد شش درم این همه
جوکوب کرده در میان سرکه اندازد چنانکه عرق باشد سه روز در آفتاب بدارد چون
سرکه تمام در خورده باشد قدری جغرات اندازد بعده بقدر حاجت بکشد آس کند چند روز
در اندام بمالد بعده مالیده چون یکپاس گذشته باشد اندام بشوید گرد خارش
دور و هم دفع کرده دیگر این آیت با انگشت بنویسد و بشوید بخورد و آنچه باقی آب بمالد گرد
بشوید و بمالد و آن روز که بخورد با بدست پاک باشد و آن روز دارو و دران روز و دران
روز و دران شب هیچ کری نخورد و بفرمان خدای عز و جل صحت یابد اگر تنگ آید کار کرده
بسم الله الرحمن الرحیم ویشف صدور قوم مومنین قد جاءتکم موعظة من ربکم رحیم و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین دیگر دفع گر سه روز نهار متواتر با آب دست
با غسل و پاک بنویسد بخورد دفع کرده بسم الله الرحمن الرحیم وما توفیقی الا بالله اذهب
یا حرب باذن الله الملک العزیز الاحد الصمد بسم الله و بالله و متصل کل حبة یا اجتثت من
فوق الارض ما لها من قرار و الشافی هو الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن
الرحیم لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله
کثیرا دیگر هر کرا گر باشد در آخر چهارشنبه از ماده درم روغن ماده گاو و سه درم گوگرد بیارد

سه بار این دعا را بنام صاحب کرانجی فلان بن فلان بخواند بدان روغن دیگر کرد بعد
بوقت غروب آفتاب که غروب شده باشد دمی مانده در ساعد هر دو دست مالد نشست
آتش گرم کند چون بخسپد هر دو دستها میان هر دو ران نهاد رو چو دبیاراید بکرم الله تعالی
نیکو شود بسم الله الرحمن الرحیم ارتف ورتف بطن الف مستقطین مستقطون لسا
سیا الذین یوما و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و صلی الله علی محمد
و آله اجمعین **فصل هفتم در معالجت اکونته و بیوسی** چونه تعلیید دران بار روغن تلخ
بساید در آنجه مالد دفع شود **دیگر** اگر گونته بریدن شده باشد بهیج اروی نرو در و
سرکین در تیال خسته کند در آکونته مالد بغایت خواهد گرفت و دفع خواهد شد **دیگر**
روغن غذره آدمی در ناکاه جهر کند جالد نیکو شود **دیگر** پشک کوسفند در بول گاو
کاو ناز اده بیامیزد اگر تو بجار دوطلا کند دفع کرد **دیگر** و بیوجی از این دارو برود
دیگر کنجد دیگر ناده کاو بکار کند و جوک در میان آن انداز دو بیرا کوفته کل کل زیر
داین دارو بجالد کونته **دیگر** مانند اکونته آنجا شد و افزونی استخوان و افزونی گوشت
و دنبل و توت هر همه را دفع کند **دیگر** بچه شیرخواره را اگونته آغاز شود نان جوی با نمک
و قندیز نرم و گرم در روزی بر آکونته بندد از اول بامداد تا نماز پیشین باید که بالای
او بر چه بندد چون نان مذکور بگشاید باید که پیش سگ اندازد و بار دیگر نان تازه بندد
دیگر دفع اکونته سرکین در کرانه آب کاکلو توده میکند و آنرا گهوائی گویند از آن سرگین
خشک در آب حل کند اول روغن تلخ در کونته مالد بعده سرکین که سوده است با آب حل
کرده روز مالد متواتر کونته دفع شود **دیگر** دفع بجکی سرکین که مانند کونته است و آنرا
بالا بیوجی دلبس سونک میگویند چار دیگ کسوندی دو جو آمله و کشنیز بگیرد این جمله باشکر
تیز بساید و آن موضع بجار دطلا کند بیوجی دلبس بهونک دفع شود **دیگر** گیاهی
که اورا دیو بندل میگویند آنرا با آب اسپس کند در آکونته مالد صحت خواهد گرفت
دفع خواهد شد **دیگر** درد اکونته مالد دفع و اجب بر ن د باریک در وجود بیرون
آید چهار درم سیماب و چهار درم جو کهکی خشک و کمیره تخم ترب اگر هم سیر باشد

روغن ترب سیماب را با جو و تخم ترب آس کرده چنانچه سیماب خوش شود بعده روغن ترب پاینز
و در محل طلا کند در آفتاب بنشیند تا دو نیم پاس یا سه پاس بعده در آب گرم اندازد بشوید
و الشافی هو الله **باب دوم** در معالجت بادها از خشک تر چیزی آن که در وجود آدمی
حادث شود بعضی اعضا را معلوج کند و بعضی اعضا را بیکار کرداند و بادها و علتها دیگر
و آن هشت فصل است **فصل اول** در معرفت و معالجت باد خشک که در وجود آدمی
حادث شود آنرا بهندوی مادیات بیاه گویند و تب حدوث داند باد و علامت او
این علت بر دو نوع است یکی باد خشک دوم باد تر است اگر خشک در وجود آید علامت
او آنست که وجود به هیچ وجه تیره بجد درد کند و دوران آید و آب بطرقد و استخوان و مفاصل
درد کند خواب شبها نباشد و دهن خشک گردد و در نخدان فرو نشیند و زبان از گفتن
بجالد و اگر باد تر وجود علامت او آنکه کر مهار اندام یعنی مفاصل بغایت درد کند و لاغر
گردد و تب آید و گرسنگی را ببرد و اندام بجلک شود و بگزرد و دل بحرکا میل کند و علاج نوع یکی
است و آنرا هنوی اسعال گویند و سبب از باد آنکه خوردنی ها اسپونی تا بخورش جرب و
خوردن تلخی ها ورفت یعنی کیا رو طعام خوردن غیر ترتیب و توقیت و از امساک بول و غایط
و از افراط جماع و انشار کردن بسیار و از بار گران بید ابودن بسیار و از خوردن تلخ
کشتی و شتی و غیر معانی که مانند این باشد و از ان از دیاد شود و چون معالجت کند اول
استفراغ کم کردن چون جرب کردن اندام و ریختن آب گرم کند بعده علاج **دیگر**
برگ راین که آنرا حب گویند و ارشناهم گویند خشک کرده سی مثقال درم بیخ بیل انجیر
بسیل و بانسه و دهما بجه و بکور و چوب نازدید ماره و مشک زیر زمین و پسندهی و اس
سپید و هلیه زرد و کوکرو و خیار چنبر و دلال بزرگ و کشنیز و بیخ سکهبر و اسکنده و کلو
و پیل دراز و ساول و بیخ کنگهار حاب کنای بزرگ دخوره و از هر یک ده درم این
همه جمع کند بکوبد بعده دو از ده گان درم را حابه باریک کته گره بندد بهر روز یک
گره در هشت سیر آب بجوشاند و یک درم سندهی باریک سوده یار کند سه هفته برین جمله
بخورد باد دفع شود و این گاوده و ساده بزرگ گویند مجرب است **دیگر** برگ راین

معرفت و

وستاول و حوب نانخواه و جوز و زیره سیاه و دالان بزرگ و خشک زیر زمین و کلهای
و پلپل دراز و تخم کنگر و کتیرا و سپندی و پوست اربوا قیره در دین و بد با یه ده
جتره و کلوی و صندل سرخ و ابل و هکل و بیاره هم بوزن برابر بباید هر روز سه درم بار غن
ستور جوش کند تا بآب صحت یابد **دیگر** دفع بادها مجرب است و بیخ شاخ در است بقایی
بل و بشت اراجخه بستانند باریک بکوبید آتش با یک سیر شیر گوسفند خام سه درم روغن ستور
شش درم پلپل دراز در شیر آمیزد دارو و شیر یکجا کرده بخورد سه هفته هم بادی که باشد دفع
کردد **دیگر** علاج بیخ در روغن جز آن دیگر بخورد دو **دیگر** دو جمله بادها بیخ کرسفید خون
باشد بشکند بستانند بگیرند شکرتری و یک سیر روغن ماده گاو یکجا کنند موزه مقدار جلیله بندد هر روز
دو مسوت بخورد جمله بادها برود **دیگر** تحلیلت و دلان بزرگ و دلان خرد و سپندان
و حوای سیاه دانه و تخم تیزماهی و تخم ترب و تخم خودریزه پاک از هر یک سه درم و سپند سوختنی
هفت درم جمله باریک بباید و بگیرد شکر سرخ یاد کنند و بکوبد بهنگی کرده نگاهدارد هر روز
بقدر بیخ نگلی بخورد همه علتها باد دفع کردد و نظر تیز شود و رنگ در روی روشن شود و
پای نیفزاید منافع این دارو بسیار است مختصر کرده شده است درین دارو جهل کند
تا از همه علتها ایمن گردد **دیگر** بیخ سنبهالی بباید قدری روغن کنجد در وافکند یکان
سکوره هر روز نهار بخورد تا یک هفته هر بادی که از سردی و جز آن باشد در گوا استخوان
و مغز هم برود **دیگر** برگ ستها بکوبد بیخ درم شیر او بستانند هفت سیر ماده گاو یار کنند تا آن
ساعت که اثر باد باقی باشد بخورد نیکو شود **دیگر** دفع جمله بادهای چهار و سرب مرده درمثل
شود و درم بهر یکی درم پلپل گردد و درم سرب را در سفال کند بگذارد و بباید برو اندازد و ابحو
یر جمالد تا انکا که جمله گرد شود بعد از ان جمله بیرون آرد و بیفشاند آنچه دانه سرب ماند و باشد
جدا کند و در سفال بگذارد و هم بران طریق مسبل و هد و بچوب پلکشد بعده آن دارو ما بیز
بباید برو اندازد و حد مذکور چاپنزده مرتب گردد هر گرا باد باشد بعجب از این رسن بخورد هر دبا
که در نفس آدمی باشد دفع شود **دیگر** بگیرد زیره سفید با آب آتش کند بخورد باد دفع بکلی
شود و این دارو دانک اندر پس گویند **دیگر** پوست سنبهالی و پوست اسکنده بو

برابر جمع کند هر روز ده درم ازین و یک سکوره آب بهم بباید دو درم روغن کنجد در وافکند
وانکس که روغن بخورد ماده گاو سپندانه بخورد تا مدت هفت هفته هر بادی که در سر و استخوان
و مغز و ساق بود همه را دفع کرده اند **دیگر** برگ کسوندی را با روغن تازه بریان کرده تا
یک هفته بخورد علت باد دفع شود **دیگر** دفع باد چهار درم حبال کوته شش درم برابر شش عدد
تخم دهتوره سیاه نیم حبه نعل مپت عدد کرنهال قدری کبیر سفید و روغن تلخ سه سیر این همه کوب
کرده در روغن تلخ بسوزد و تا نم زهرها سوخته گردد و در روغن پس بخ شود فرود آرد بر اندام
باد دفع شود **دیگر** روغن بیل سپنهالی با تنبول بخورد جمله باد نهاد دفع گردد **دیگر** کشیدن
روغن این هر سه پاره در برگهای سپنهالی و اندا بره طریق اندر جو کها در دست کنا نم
زهر باز بسته که دران دست سوی برتب کنا تحل بر کها تهل و از جانب گفلیز روغن
بجکد بر در آوند جمع شود باد گرفته چنانکه سپیده سر گوسفند نیم کان سیر پسی خود و زیره
یکجا کرده آنکس سر روز بخورد صحت یابد **دیگر** دفع باد اندام سیر پاک کرده هفت سیر
سنه هی تیز یک سیر پلپل دراز یک سیر همه را باریک آتش کرده یکجا کند میان سیرها و اندازد بعد
آوند را فرو در زمین برد هفت روز بگذارد و بعده هفتم روز بیرون آرد هر روز ده درم نهار
بخورد و جمله بادهای اندام دفع شود **دیگر** از زحمت باد تا سال افتاده باشد ازین
دارو هفتاد و چهار باد برود اگر کسی باد بیکار کرده یا عضوی از باد خلک و مفلج
گشت و یا لکرک شده باشد نیمن روغن کنجد یکجا کرده در کراهی بجوشانند چون نیکو بجوشانند
کلنک شکم پاک کرده تمام با پوست و باد بلا سیر و احزان بجوشانند چون نیکو در میان
روغن انداز و آتش تن کبوی کنند چون نیکو پخته و گداخته شود و استخوانهای او بیرون
انداز و با جامه به بیند جای خالی نگذارد و دگر کند هر بادی که در وجود باشد بکلی دفع گردد
دیگر باد دیرینه مانده باشد چون شکال گرم و تازه در جای جالد صحت یابد و باد
برود و را هم دست راست جز یک شتره مانده و ماده گرفته را در انگشت اندازد نیکو شود
اگر چه عضوی از باد بیکار شده باشد **دیگر** سرطان بریان کنند بخورد و از باد نیکو شود و هم
ربستان گوسفند بقدر دانه نخود با جمع اعرابی نایزه بخورد نیکو شود **دیگر** هلیله و بلیله
آمله

وا سار دن و بیخ بیوس و زیره سیاه برابر بساید با روغن بید انجیر یکجا کند بخورد
باد سینات و هشتاد و هشت باد و هژده نوع سستی دفع کرد د بفرمان خدای عز وجل دیگر
کسی خواهد او را باد زحمت ندهد هر روز نهار بخورد هلیله و بلیله و آمله و گرو سفند یکجا کند بخورد
باد در وجود نماند و باد بستور دفو ابخ و لقوه و علتها دور شود دیگر سر و گوش و اندام
باد گیرد و درد کند بیاید بیخ انگزه با آب بساید و چهار چند روغن کنجد اندازد بجوشاند چون
روغن بماند شود و آب تمام در خورد نگاه دارد روغن هر روز در گوش چکاند و در سر اندازد
سر و اندام بمالد و چرب کند باد دفع شود غذا نگری با نمک بخورد و پرهیز از شیرینی و میانه
بکند اگر جای در عضوی باد باشد و درد کند برگ سنجد با آب بساید اول موضع باد را بالاغ
چرب کند بعده طلا کند میان چند روز دفع گردد دیگر دفع بادها و بادی دست و پای
گرگند پوست جگن سپید خشک آس کند و روغن ستوره و بیلمو و هر سه چیز را کاده سازد بخورد
بادها که بادی گرد آمده باشد گشاده شود و شکنج را ببرد دیگر باد هفت اندام و علامت آنکه
گرد آن بود از عضوی دیگر و تمام وجود از سر تا قدم درد خیزد و بجنبیده نماید و گران باشد
کردم گرفته آید و اشتها نباشد آنچه خورد هضم نشود و میل او بر ترشی و شیرینی بود این همه
علامت باد هفت اندام است دیگر پارد هلیله و در اپسین و گلوی را احدو ستاول و
با برنگ و سنوف و آسکنده و هو مرد و دیودارو و چوا آبن و اجمود و زعفران و حاب
و موره هر یک بوزن برابر مگر زعفران ربع یک دار و گرد بکوبید و بساید با جا میز کند
هر روز چهار درم با روغن ماده گاو و آن مقدار که تواند تا پیست بکرد و بدین و ذن بخورد
و پرهیز از ترشی و آنچه باد کمن باشد بکند و برگ دیوار خانه و تخم ترب و بیخ انگند
هر سه را برابر آس کرده با آب پر جه پیر کند پارد که کل خوردنی با روغن ستور را بدیک
چرب بکند و در خشک سلایه کرده بکوبید و دو دیگر ان ضم گشته بانگ جلد دار و را بیخته کرده
بعده سه کان درم را غلوله کند آنگه چوب نگاه دارد اول روز یک درم روز دیگر نیم درم
سیوم روز دو درم همچنین تا پنجم روز سه درم خواهد رسد بعده از این درم زیاده
نخورد بعد از خوردن با آب گرم و با نمک جوشیده باشد زیاد گوشت گوسفند بخورد

سوریا نیکو بود هر بادی که در شکم و هر علتی که فرود گرباشد دفع شود و شکم را محکم کند و دیری دارد
خوردن بسیار را تواند رفت دیگر دفع باد دیگ سرگرد خرد و طلق و اسکنده و فلفل
دو و هنوره و گوگیر و برگ راسن و دیمایره و بخوره و دالان بزرگ و جوا این و سپندهی سپید از
هر یک دو دو درم بساید با کاکل پانیز دو در جلوای اندازد و حلوا سازد و جوان و سپته ابروغن
ستور چرب کند با محل بعده بکوبید چند آنکه موجود شود مقدار دو درم هر روز یکی از آن
بخورد آب گرم بدو و فر سپته و چند آنکه خواهد تنبول بخورد تا طبیعت نرم شود و چون دو سه
دست شکم برود برنج سنبهی و گوشت گوسفند و بادره و اج بخورد گوشت گاو و درد و روغن خام
بافراط بخورد و اگر باد دیوانگی آرد یکدرم بیخ خشک کند بساید با این معجون مذکور یک
هفته بخورد نیکو شود باد و صرع و سر از این معجون برود دیگر اجمود و پلپل دراز و پلپل گرد
و جته و چوب نازو و باد برنگ و دالان بزرگ و سندهی و بیلموره و نمک سنگ برابر هر یکی
درم بساید و بقدر چهل درم قند سیاه کهنه پانیز د موازنه پنج کان درم را غلوله سازد و هر روز
یکی نهار با آب گرم بخورد نیکو شود و هلید روها تن آدمی دفع کرد و باد قولنج را بقوت و
در روز انو دست و هفت اندام و امر بات در و متعدد و گلوی و درد و مفاصل دفع شود
و این را سرم کنکار گویند بیلمو و جته و جوانی و جات و نمک سنگ و کوته و برگ راسن و
گوگرد و کشنیز و تات هر یک بوزن برابر خشک بساید و چند همه دارو کاکل جوره
بیکجا کند و حوال اندازد و قدری روغن ستور در حوال و حلوا ول سپته بمالد تا یک
بعده بسیار بکوبید چون یکذات گردد مقدار چهار درم غلوله بسازد و دو درا و ندی کرد و روغن
ستور چرب کند نگاه دارد هر روز یکی بخورد همان نفع شود این همه بادهای اندام را ببرد و شکم
محکم و غلوله و بیهضه دفع شود و سستی برود و قوت زیادت شود و نظر روشن گردد
و اشتها غالب گردد و این را جو گراج دیگر کسی را باد گری شده باشد هر بتکان
نام گیاهی است بختری در برگ ارها می باشد و در دهن در برگ او بسیار تیز است
گرده دارد است از زمین ساح او گی گره و چهار کان پیچ کان انگشت می باشد از آن
هر سه کل چند گره پارد برابر شیر ماده گاو یا گوسفند در پسن کرده سلایه امن کند مقدار یک

باآن بدبسته گل انداخته استاده شود چاشت هفته همچنین کند زحمت باد هر نوع که باشد
در وجود آدمی شده باشد بکرم الله تعالی دفع کرده هر بادی که باشد برود دیگر دو پسته
هوس که باشد آنرا هر که برخود دارد هر بادی که اندام خشک شده باشد چنانچه کبوتر
صبر کند درون جامه رود اعضا را که باد باشد طلا کند تا آن زمان مالد که خوی آید
شود بعده با آب گرم بشوید بعده کیفیت نیکو شود چهار دانگ شنگرف رومی گوگرد نیلوفر و فلفل
و پلپل دراز و حنوی و خسرج و قرنفل و جوز بویان و بسباس و دارچینی و هریک
و تخم دهتوره و زرنیخ زرد هر یک دو دانگ درم و ده درم خره هم باریک شود در قند انداز
بقیاس کچهری سازد هر روز یکدانه بخورد بادها رطوبت که از آن معلوج شود و دست
و پای و گردن کر گرد و بلغمها هم برود و اشتها زود طعام هضم و این را هر سری بری گویند
دیگر دفع باد پسپندان سوختنی را باشد خلاص هر روز نهار مقدار یکدانگ درم بخورد
بکلی دفع کرد و مجرب است اگر بیست و یک روز بخورد چیزی بادی نماند بکلی دفع کرده
عورتی که از باد فلوج شده بود چنانک از جای جنبیدن قدرت انداز دست بخصی به عراو رسید
وگفت این دارو بدید شیر پستانهای یک صدف و شیر بز یک صدف یکجا کرده بخوردن
دهند تا سه روز حق تعالی صحت کلی دهد و باد دفع شود مجرب است دیگر
اگر با مردم ملنگ کرده باشد و درد کند و نتواند که اندام بگرداند بیارد و نیم من شیر گوسفند
بجوشاند تا مادام که پنج سیر بماند بوقت نماز شام نیم سیر سپید در دو دم سیر شیر انداز بخورد
و نیم سیر که باقی مانده است با نیم سپیدان بامداد بخورد دیگر از هم چنین پرهیز کند
اگر گردن یا بازو یا شانه دیا بس تقادو کند و کنگر شود و یا طریق شیخ مخلد هر روز نهار
سیاه دانه مجرد پاک کرده نمک موازنه شش درم در دهن انداز دو آب سه قرت فرو برد
در مدت چند روز صحت پرهیز لازم دارد دیگر گلوی و برگ راسن پیدا گیر
دخوب تاره و بار و بیخ و بیخ دمسگ و سندهی و تیلتش و هلیله و پستاول هر یک یکان
درم در چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر بستاند سیر گرم بخورد تا یک هفته بادها مخالف که
که از آن درد مفاصل و گرد آمدن اعضا و سرمه و بیخودی و نقصان اشتها و قرار فرد

موره و دوران و باطل شدن مزه دهن خشکی و تر قسدن آب و حل کردن بجز تا دیگر
و کرم همه را نافع باشد دیگر دفع باد پیل کرد و پسندهی و چوب نا زهر یک دو دانگ
در چهار کوزه آب بجوشاند نیم کوزه بستاند پنج درم روغن بید انجیر انداز دو چاشت
نهار تا سه روز نافع آید دیگر دفع باد و تشنج هر چند که باشد و تا کسی را با صحیح باشد بیار
اسکنده و مستی و پنج کهاری هر سه با شهد بساید و اندک بخورد جمله بادها دفع شود
موصلی سیاه و هلیله و بلیله و آمله یکجا کند بخورد جمله بادها مخالف را نافع آید و سر چنار بدرد
اگر باد اندام کنجلک کند بچه و برگ درخت اسپند و پنج کمیلو و تان مقدار و سیده
نخب کرده یکجا و درون دیگ انداز دو هر نهاند و باد روغن کنجد تر کند مدت یک هفته
و یا سه هفته بخورد هر بادی که باشد دفع کرده دیگر جمله بادها را دو من حنظل را دیل کند
بعد از آن در چهار من آب تر کند مدت چون تمام بگذرد در روز دیگر آب صاف بستاند
هر منی آب بوزن کرده ده سیر قند کهنه انداز دو تا آنکه که این آب طریق شراب براید
بعد از آن آب صاف بستاند و در قرابه کند نگاه دارد و بخورد جمله بادها را بشکند غذا
نیم طعام و چرب و چکان گوشت قربه خورد اگر در نفس باد جای مانده باشد پوست میانه
کهار را بستاند و از آن کرهی سازد باد و نه ماده کاو با سر که هندوی هفت روز بخورد
بکلی دفع کرده دیگر دفع ار و باد آورد حلق و سینه شکم فرود گرفت و دم کوته شود و
موت آرد پوست پنج کناهی و لکر اسکنی و سندهی ترود بهنگره مور بهار نگی و جهود
پپل کرده پیل دراز و هلیله و بلیله و آمله و نادی و نمک سنگ و نمک جو ما و نمک سوبحر
و نمک کرد و نمک بر جا متساوی یکجا آتش کند با جامه بیز کند موازنه سه چهار درم و
زد با آب گرم فرو برد با سیان آب گرم انداز دیگی کند بخورد یا کیفیت نیکو شود
پرهیز از ترشی و بادی کین کند دارد دفع کهر با هندو حنت میکوید بیارد ده و فن پنج سیر
سهیجنه تره کرده سه سیر پنج بیس گرفته خشک کرده باریک آتش کند و جامه بیز کرده
سه سیر برگ بکاین را خشک کرده آتش کند با جامه بیز کند سه سیر یاد کاو که بچه او نر باشد
غیر جوشانیده و پنج سیر جمله میان روغن مذکور انداز دونان بخورد جایی که باد باشد نو دوا

[illegible]

روغن طلا کند دفع گردد دارو دفع باد خفته که در بعضی اعضا مردم باشد و آن اعضا
خفته شکل نماید هندوی آنرا بوتا باد گویند بیار درخ بهنگ باریک آس کند برابر آب گرم
بخورد چند روز همچنین کند نهار بخورد باد خفته که در عضوی در آمده باشد دفع گردد دیگر
اعضا مردم که از باد خفته شکل شود نمک شود با آب گرم بخورد خفتگی و گرمی و عضوی را
برد دفع هشتاد چهار باد که در وجود آدمی در آید بیارد کتاهی تهونی دادرا نکوچاد
گویند و سچون که در وجود آدمی هم خوانند پنج گیاه مذکور باریک آس کند روغن پستو
استاده بخورد جمله بادها برود و در دیگر کلی دفع گردد درین دارو زهر مار و کژدم و نظر کفتار
کار نکند و در وجود به میوه و بوا سیر او یک چشم آدمی واسپ برود و زهر کار نکند اگر کسی را
گران و یا پائی یا بازو سخت آماس شود و بطر گردد گرد آوردن مجلس اگر چه دیرینه بود
ترب یا بیخ و برگ باریک بساید چند روز متواتر طلا کند نیکو شود و باد دفع گردد اگر
دست و پای از باد درد کند اگر با روغن تلخ بجوشاند تا آنگاه که آب در خورد روغن
تلخ بجوشانند تا آنگاه بمالد فرود آرد سرد کند چند روز آن روغن بمالد در دست پای به
شود و در راست کردن رگها جهت دفع بادها و علتها و درد و تخلها رگها آنچه
هر که از زحمت باد باشد روغن تر این چوب کنده در آفتاب تا پیش آتش بنشیند
زمانی برآرد و بعده شملیت و سر شفا و تخم تر اود دارو میده را نیم کند و با آب گرم بشوید
داگر مردم تندرست وقتی برین روغن کند هیچ زحمتی از باد او را نشود و اگر باد اگر گ
کرده باشد نیکو شود و روغن تر این است بیار پوست درخت پیل بادل و اگر نده و بکهانه
و سوناو برگ ساکون و برگ ستون و کوکهر و بیخ کتاهی بزرگ و خورد و جوکیره برمین
و تبیج و برنگ و بدکه و چوب نازد کچور و کته و الان بزرگ او سکنده و هوه و بهوه میر
و سهور و دیسکی و بیخ برموه و سندهی و برگ دجیت و بیخ پیر انجیر سپید و سره و جوک
و میده و مهامید و رکهشل کهر کنکولی ورده بله و میوه نتی و سعکولی و ماسهولی و پیل رنگ
و صندل پسرخ و شقایق که هندوی بجای شیرانی گویند از هر یک پنج درم تمیز روغن
همه را بساید و در هشت من آب بجوشاند چهار من بستانند یکمن روغن کنجد ساده در آن

زاولی و پسته یعنی صدف و زرنیخ و مثل آهنین هفت روز در آفتاب بدارد بعده
در اندام بمالد در آفتاب یا در پیش آتش زمانی بنشیند گرد درد و سستی و آتشکی و کرم
و هم تشنگی اندام برود و این را سندرایند گویند روغن جایتاده برگ جای تنها خیلی
بیخ او و برگ نیم و مانع او و بیخ برول موتهگی دارد رجوبه و بیخ سادران میچه ملید موم تهوتها
مهلتی مغز کریج هر چه ازین دارو خشک باشد شصت درم و هر چه آب باشد دوازده درم
بدین طریق جمع کند با قدری آب باریک ارش کند بعده روغن پستو هشتاد و چهار درم
در دیگ آهنین اندازد و چون روغن گرم شده باشد موم که وقت آمیس کردن دارو
علاحده کرده داشته است آنرا در میان روغن اندازد و چون گداخته شود هر دو دارو
چون خلت شوند داروی مذکور در میان روغن اندازد و آتش آهسته کند تا جمله پخته شود
و بچوب جنبانده باشد که دوا جمله سوخته گردد و روغن صاف بماند روغن مذکور از دیگ
فرود آرد و با جامه بیز کند و در آوند چوب نگاهدارد بوقت حاجت در تشنگی تا سه روز
یا یکهفته بمالد هر تشنگی که باشد و بار شود تیر آورد و بر شود بماند چنانکه سر جاده و اگر بنده و دبل
و زخم و جراحت و جز آن هر چه باشد نیکو شود مجرب است دیگر روغن اکوره درخت
را اول در وقت نهار نوید و به چیدری و سمان و خندد انجو و در زیران بدارد و در را
خدای تعالی آن درخت را بدهد که عمل خود دهد اندارد بجهت کاری که بستاند و مغز او
جدا کند و دلیده کند و سعت بت سر گرهندی در آفتاب بهد بعده در شیشه
کل گرفته کند و بلوس چنانکه روغن دهتوره میکشد روغن بکشد نگاهدارد در یک
قدری طلا کنند بخورد باد در وجود نماند و اندام قوی خوب گردد و روشن شود و هیچ
نقصی و بادی و علتی نشود بجهت دفع سستی هفت روز بخورد و عقل و حکمت زیاد
شود جمله علوم حاصل شود هر چه در دل اندیشد الهی گوید و اگر این روغن بالا حتما همون در چشم
و در شف اندازد زبان برود کل و یا دیگر نام الله تعالی بیخ اکوره پیاده پوست او
خشک کند چون نیک خشک شده باشد مقدار که حاجت شود یکجا کند بعده سوی کل گرفته
یک سوراخ باریک فرود آرد و خشک کرده بستاند پوست مذکور با قدری باجی و

تخم تنبوار و زرجوبه و دارهلد و تخم دهتوره آنرا در درخت خشک کی در میان سبزی مذکور
چند از دخشک کند بعده در زمین کوکی بکاود و فره دآن کوک کوکی دیگر کند که آوندی خرد
با خمیر زیر سوراخ سبو داشته شود بعده آوندی خورد و سبوی مذکور در ان کوک بدارد
و گرد بر گرد با چک نهد آتش در زند تا چهار پنج شب بامداد چون سرد شود سبو دور
کند روغن که در آوند خورد که جمع شده باشد بستاند هر بادی که باشد دفع گردد و برگ تنبول
طلا کند بخورد و آن موضع را طلا کند شفا یابد صحت بکلی شود بامر الله تعالی دیگر روغن
مرحال پلپل گرد بزوت و بیخ دنتون و سراک و سرکین گاو و دیودار و زرجوبه دارهلد
و جهره و گوته و صندل سپید و بیخ اندراین و کنره و زرنیخ و طلق و بیخ جتر و بیخ کرموی و [illegible]
و بیخ چوار و بیخ سرس و کریانج نم و جهو و موته و سیلا زقو بیاو کلوی رسانون و معرکه بیخ [illegible]
و پلپل دراز و بیخ [illegible] بجتی ده [illegible] پیسی و نسه آدویه جمع کند هر چه خشک باشد شش درم
و هر چه تر باشد دوازده درم بستاند و روغن کنجد هشتاد و چهار درم بستاند و کمر کاو
کاو ماز ادچهار چند و روغن بستاند آنرا در کراهی انداخته بالای دیگدان بنهد
دارویی طریق زرجوب که بجهت گوشت آش کند همچنان آش کند چون روغن
گرم سازد دیران روغن کراهی که صاف دارو همه سوخته باشد اندازد اگر آواز آید
روغن خام است باز آتش کند آهسته تا دارو بکلی بسوزد و روغن صاف بماند
بعده فرود آرد و در ظرف چرب بدارد در هر علتی و بادی که باشد بمالد صحت یابد
و منافع این بسیار است اول آنکه در وجود باشد بعده بزرگ شود هندی باما گویند
و بجهت حکا یعنی زبانی که اندام آورده شود و هندی آنرا گویند و بس بهونگ
کرا آنرا آتشک دیگر بران که دیگر میشود برن که آنرا سرجا ده گویند اینست که
زنه ام گرم و بخکی شود مری که رکت بتی گویند و جهاد رد مای و بخکیها خواهی اندک
و خواهی بسیار از باشد خون باشد جمله دفع شود و اگر دختر دوازده ساله را این روغن
روزی چند دو سه قطره باس دهند برقرار خود ماند پستان او نیفتد و زود در نشود
و اگر مرد بغایت فربه که در رفتن عاجز باشد نتواند که راه برود او را با برگ تنبول بخورد

نیک شود و منافع این روغن بسیار است مختصر کرده شده دیگر روغن بیه انجره و تخم انجره
سلی جمع کند در جوال روغن کنجد روغن بکشاند برای دفع جمله بادها طلا کردن و خوردن
نافع آید و هیچ باد نماند دیگر روغن سیاجات از جهت دفع جمله جراحتها این روغن را
بزد بیاد و بشرک جای یکسیر شیر برگ گنگر یکسیر یکجا کند انگاه تخم کدو انجخته باشد و بلیله
و بلیله و آمله و روین و سارو ات و زرد جوب و دارهلد هر یکی پنج درم یک من آب
بجوشاند تا پنج سیر باقی ماند بعده این آب در روغن کرده بالای آتش نهد نزد دیگ
فرود آورد و ران راک و لامی و موم برورده انبک دو درم در وی کند فرود آرد در هر
جراحت و بخکی که طلا کند نیکو شود بکلی صحت یابد دیگر روغن سیل یار دبار روغن تلخ تخم
روغن تلخ قیاس یک سیر کند یا زیادت در دیگ کند بر دیگدان بنشاند که تا جوش آید بعد
قدری زهر موازنه دو درم باشیر بکوبد در روغن اندازد تا آنگاه که زهر بخته شود دیگ [illegible]
شیر قوم اندازد بعد از ان این دارو بیخ کور زرجوب و دل دیت و پلپل کرد و نیل
و جهره و گوته و اتبت و کرمالی و جواک هر یک سه درم آرد کرده در ان روغن اندازد و بعد
فرود آرد نگاه دارد و منافع این روغن انک زهر جانوری که او را سم خوانند در نفس آدمی
پیدا شود و وجه و درد مکونهته و بیس هر گنگ درخشک و درد و طلا کند این روغن بکلی
دفع گردد خاصیت این روغن آنست که چون طلا کند اول روز بخته کند و براید و دوم روز قدری
پست شود سوم روز خوب شود تا یکهفته بکلی به شود و پیش نشود مجرب است و آزموده ای
روغن تلکنگ هشت درم چهار دویه چهار سیر دوازده درم شود هر چه از ین خشک دارو باشد
آنرا هشت درم بستاند هر چه تر باشد چند از خشک بستاند کمین و بیست چهار سیر آب سرجوشانده
چند انک هفت سیر آب نیک [illegible] کند بدارد بعده پوست هلیله و بلیله و آمله و برگ نیم [illegible]
با نسه برل و گرج و بیخ کتا خورد از هر یک دوازده درم جمله نود و شش درم شود آش کرده
در آب مذکور چند از بعده روغن ماده گاو دو سیر و هشت درم در کراهی اندازد
چون گرم شود نیمی دارو آش کرده با نیمی آب یکبار در کراهی اندازد و آتش کند تا زمانی
که این دارو همه بسوزد بعده نیمی دیگر بیندازد و آتش کند تا این نیز بسوزد بعده فرود آرد

روغن مذکور برچه پر کرده نگاه دارد هر روز ناشتا بخورد اول روز شش درم دوم روز
هشت درم سیوم روز دوازده درم بعده هر روزی همین دوازده درم بخورد از جهت
سرخباده و تلخ و باده و بلغم دیر سیوم شده نوع پستی دفع کرده و بکرم الله تعالی پرهیز دوا
دانه مجرب است دیگر روغن چسته دفع جملہ بادها و دردها یکسیر روغن تخم دهتوره
و دو سیر روغن کنجد سیاه و دو درم روئین آتش کرده یکجا کند یک جوش دهد بعده
چسته باریک آس کرده در یک طبق کند این چسته را روغن بر هوا اندک در آفتاب
نهد چون در خورده شود تا شش ماه در محلی بدارد بعد از ان بکند روغن به
برین نوع روغن تمام کند بعد از ان در قرابه گل حکمت کرده و آنرا از سفال سبو بر آید و برد دیگر
و به سفال زیر دهن قرابه گل نهد و درون سفال باجک دستی بر کالها هیزم در اندازد
روغن قرابه در کاسه خواهد چکید بستاند از وکار بندد روغن تخم دهتوره کشیدن هم برین
نوع است دیگر کشیدن روغن از چسته دهتوره که هر روز روغن چنانکه
بالا گفته شده است یک در آتش داده باشد چسته بجهت درست با آن مقداری که با
در آتش نیز گرم کند بعد از ان روغن بریزد چندانکه تر شود آن چسته را بشکند بر
کند در سبو اندازد و ته سبو سوراخ کند اندکی در زمین باشد باجک اندازد و یا سبو
باجک پوسیده شود بعد از ان که آتش سرد شود روغن در دیگ جمع کند هر موضعی
درد باشد یا باد بود طلا کند چهل روز در آتش گرم کرده دفع کرد و مجرب است
دیگر روغن بیضه مرغ بیارد و بیضه مرغ بسیار و در آب بجوشاند چون پخته شود
پوست دور کند و بسیدی و زردی علاحده کند زردی را جمع کند بدست بمالد تا جمله
یکجا شود بعده بر دیگدان نهد و آتش توده را گرم کند یکی ب توه بلند و یکی پست
این زردی را بر تابه اندازد و کاسه بالای زردی نهد چنانکه زردی پوشیده
بعده طرف دوم که با آب نشیب دشمه است کاسه در بلند کند و نه توده آتش کند
کاسه دیگر پیش نهد و یک قاشق بدست گیرد و چون روغن بچکد در قاشق بستاند
و در کاسه جمع کند چون تمام بچکد در یک شیشه نگاه دارد و بوقت حاجت بندد اگر

و بیخ درخت بکاین با آب سرد بساید بخورد باد رینگهن دفع شود دیگر بیارد
یکمن شیر ماده گاو بجوشانند بعده شیر مذکور را سه بخش کند هر روز بخورد صحت یابد
دیگر پوست درخت نیم جهل کوته بمقدار دو درم در سنگ سلمانی آس کرده
با آب بهم مقدار یک پیاله بخورد از ترشی حذر کند زود صحت یابد دیگر
بیخ پسینهالی بجوشانند کارساز د باد رینگهن دفع گردد دیگر گیاه هندرسنگ
در میان گوشت گوسفند قلیه کند بخورد باد دفع گردد دیگر موضع زحمت گرده
نهد و با سنگ سنکهولی با شیر گوسفند خوردن دفع گردد دیگر یکان درم سپیده و
با شهد و شکر سرخ بخوردن دهد تا یکهفته باد دفع گردد دیگر دارو هائیکه بالا است
بفضل باد و صداع امده است به چنید هر که آدمی کرد انند در کار نبود بفضل الله تعالی
صحت یابد که پوست جهکن با آب آس کرده چند روز بخورد باد رینگهن برود فصل
چهارم در معالجت دفع صداع که هندوی مرگی گویند این علامت از باد و بلغم
باشد و از تب هم خیزد علامت اگر از باد باشد دست و پای بلرزد و چشمها بجنبانند
و از هر یک پای هر روز پای جنباند و هر روز لاغری شود و کف در دهن چندان
نباشد و نم نفس تلخ وقتی آید و دوران بود افتاده و بر ماند چنانکه تمام روز بعضی
تا دو روز دیگر علاج از باد باشد بیارد تخم پسینی و برید و برنج و بیخ و بید انجیر
و سمول و پستا و رانیت و چیل دراز پوست درخت سنجد از این هر یک
بیست درم خشک کرده جوکوب کرده آورد و ده من ده سیر آب هم بجوشانند
تا بشش نرم چهارم حصه بگیرد بجامه پالاید بعده بیارد شعاقل و مهلتی رسید و مهلیه
و کنکوی دیگر کملوی و شکر ترین خالص و حرمانک سکن بی خسته و تادل و
گیاه درخت چیل و بیخ خرما بیارد و گلکنه و خشک کرده از هر یک چهار درم
بگیرد و همه را با آب بساید و روغن پستور یازده سیر پیاله فیزد و هم در آن
آب چند از دیا زبجوشانند تا آن زمان که جمله آب در خورد و دارو ته جا ماند آب
نشیند روغن صاف نماند پالاید نگاه دارد و باز دارو ها را دیگر بار و بیخ اندر

یرن و هلیله و بی خسته و اهله و درکاه و دیودار و آید و علک و سوزن و بهتون و پنج
گز دو زرجوبه و دارهلد و سازن سپید و ساهن سیاه و هر یک و گل نیلوفر و زین و
دانخون و نادوان و تاهس و پنج کتانی و هر یک و کوتهه و صندل سرخ و جو و بادام
و بیز و پنج کتانی و یک جای از هر یک چهار درم خشک بساید و درین دیگ یار کند
و یکمن و سه شیر آب چند از دها ز بجوشانند تا جمله آب در خورد و نقل داروهای سوخته
شود فرود شنید روغن صاف بحال جیالاید بستانند در شیشه و یا هر چیز نهادارد چون
خواهد مصروع را دهد اول روز سه درم دوم شش درم سیوم نه درم هر روز یکان
درم بخورد تا آن زمان بخورد که بکلی دفع گردد هفت هفته می باید خورد دیگر
ستاوری که از البعضی کره اساری نیز گویند و آنرا پنج سیاری باشد نیچال او بیارد
بشوید و بکوبد و شیره بسیار بستانند مقداری که شیره باشد همان قدر شیر ماده گاو
دران اندازد و یکی گرده در آتش گرم کنده سرگرم اگر مرد بزرگ باشد موازنه
و یا ده درم بدهد تا آب بخورد دیست یکروز غذا برنج سفتی بیارد شیر ماده گاو و بدهد
دفع گردد دیگر پنج گردی ابراربری مور گویند در کراه آب می باشد مقدار یکدرم
با شیر گوسفند آمیس خوردن دهد تا آن زمان برین نوع بخورد که چشمها بغایت
سرخ گردد و باد صرع بکلی دفع گردد سی سال صرع ازین در رفته است
مجربست دیگر دفع باد صرع بیارد تلخه شغال و پلپل گرد در تلخه مذکور اندازد
و بالای دیگر آن که بجاور شود بیاوند تا آن پلپل گرد مذکور هضم کند خشک شود
بعده آمیس کند نگاه دارد هر وقت که باد صرع در آید موازنه چهار پلپل آمیس کرده
ازین دارو در هر دو سوراخ بینی اندازد نیکو شود و باز هیچ وقت نیاید دیگر
زهره شغال و زهره باد خشک کرده نگاه دارد هرگاه با صرع آید قدری هر دو
چیز با آب بساید در بینی مصروع چکانند و قدری در کف پای مالد نیکو شود مجربست
دیگر استخوان گوسفند سیاه و پاکیزه گوسپند در چشم مصروع کشند و
ناس هم دهد دفع گردد دیگر استخوان آدمی سوخته پلپل گرد در بینی مصروع افگند

دفع شود دیگر گوشت آدمی خشک کرده ماسه کتانی بزرگ سود در بینی مصروع چکانند
دفع شود دیگر ناخن مرده بد میت با انگوزه بهم آمیس کرده در بینی ناس دهد حق تعالی
دفع کرداند مجربست دیگر بیخ خشت که در روی آدمی راو یخته باشد از گردن او بیارد بسوزد
خاکستر آن بستانند با آب ناس دهد و بخورد مصروع بکلی دفع گردد دیگر
استخوانی که در سرگین گرگ تازه باشد آنرا بجوید بستاند صاحب صرع با خود دارد
تا آن زمان برو باشد صرع نباشد و سرخباده و قولنج برود دیگر کرمی که بالای درخت
اکرمی باشد روز یکشنبه بیارد خشک آمیس کند نهادارد چون کسی را صرع آید اندامیه
باریک اندازد در بینی فرو زند کرمی که بینی زحمت دهد بیرون آید دفع گردد دیگر
روغن جانور که آنرا کهرماد گویند در آب بزرگ باشد بوقتیکه صاحب صرع از صرع
بیهوش میشود همان زمان ناس دهد دفع گردد دیگر گور موش در روز یکشنبه
شکم او را پاره کند از شکم نکت او بیرون اندازد پلپل گرد بسوزد باریک آمیس کند
یکیک حبه دارو نهادارد و باز در بینی کند نیکو شود دیگر روزه هر گور موش و پلپل گرد
کند چند دانه در سایه خشک کند این نیز مقدار طاقت نماند همین حکم دارد دیگر
هفت سیر یکدوقت بیهوش کند در بینی بچکاند دفع گردد دیگر بیارد چند جوایعین حضد
کدان را بحالد چند غلوله بسازد چون صاحب باید این غلوله در دهان او بیندازد
نان بخورد دیگر چنانکه در شکم او برود حق تعالی شفا دهد مجرب است دیگر
استخوان گوسفند ماده سیاه با آب سخت کند دران وقت که باد صرع بیاید آن در چشم
کشد دفع گردد دیگر بیارد پوست درخت دل که آنرا از زیر گویند بسنگی سلا آمیس
کند مقدار پنج درم روغن پستو بهم بخورد صحت کلی یابد و صرع در یکمن دفع شود
سرون کاو میش که در زمین سخت شده باشد که از دنبهای بیرون زند ازان
تراشید بستاند و خشک کند و همان مقدار چنبو یا یار کند خوردن دهد تا هفت
روز مقدار دو کان درم بخورد دفع شود ازین با آب ناس دهد نیکو شود دیگر
صندل سپید گرد کند هر روز کوتهه و برگ که عورات در شیر می اندازد دو ناک گبر

باریک بساید و برگ دهتوره سیاه این جمله متساوی در اندام صاحب صرع دو
روز متواتر طلا کند باد صرع و زحمت برود و ترسیدن خوردن برود دیگر
تخم بوسیری چهار دانه پلپل گرد کرهی بدوانه جمع کند انجیس کند وقتی که باد صرع در آید
در هر سوراخ بینی بینداز دو پیش نیاید دیگر مهلتی و انکوزه رنگ و تخم نرسک مرکوته
یکان درم جمع کند خشک انجس کند علاحده بعده بگیرد گوسفند یکجا کند در چشم بر کند
تا چهارده روز دفع گردد دیگر پنج دو درم و چهار درم شهد یکجا کند و در شب بخورد
دفع شود دیگر برگ سنبهالی سپید و موریا و جتی دیوان فت که هندوی می پرستند
سر آدمی و استخوان سگ از سینه و پوست مار و نجاست گربه و سر شف و کوکرد
و سپند و برنج یکجا کند و بگوید و ماده گاو و ونکو کند باد صرع و اندام و برساند بوقت دارد
سوختن این افسون بخواند اغیت سری ناجار بهیرم کی دکها دفع شود دیگر نوری
تلخ دران ترکند بنهد صاحب صرع را بهر آب او نیز بخورد و یک هفته دفع گردد دیگر
پنج کدوی تلخ را روز شنبه نوید و چهار روز یکشنبه نگاه دارد با آب شنبه برنج یعنی برنج
خام با آب انجس کند خوردن دهد و بالای آن قدری شیر برنج خوردن دهد تا تلخی
دهن را ببرد یکهفته مدام همچنین بخورد بکلی دفع گردد دیگر برنج الو پیچ بسیار که
در میانه او کرم و مورچه مرده و پیچ او بوی کند صرع دفع شود دیگر شلیت با آب
بساید و بخورد و همچنین با بول خود ترک انجس کند و ناس دفع شود دیگر
پلپل گرد و پلپل دراز و سندهی و نمک پهنک همه را برابر انجس کند و ناس دهد دفع
گردد صرع در نکهن دیگر میوه سنبهالی و بیخ جوز بیخ تلخ و پلپل گرد و پلپل دراز
و سندهی بساید با گر کودک خورد بعده ناس دهد نیکو شود دیگر بیخ اک با تیر
یکجا بساید سه روز یا یکهفته بخورد صحت یابد دیگر دباد صرع و دیوانگی کسی را
باشد گربه سیاه در زیر بالین او بدارد دفع گردد دیگر تخم بنده دندان پیل قدری
چوب آن برزه پیل چارد چون صرع بیاید برآید گیرد آدمی بساید ناس دهد اگر صرع
بیست ساله باشد در حال دفع گردد و بغایت مجربست دیگر فیل مست را که

بناگوشش خوی مستی می برآید قدری پینه از ان ترکند در بینی در ریزکاند باد صرع بکلی
دفع گردد دیگر دفع باد صرع سوره و لیل بخواند بر مصروع و بیهوش گشته بعد در ساعت
نیکو شود و باز هرگز نیاید بحرمت سوره مصحف دیگر سوره علق بنویسد در آب
شسته مصروع را دهد تا بخورد بحرمت سوره مصحف یابد دیگر دفع صرع بشوید بخورد
بنویسد بنبد بسم الله الرحمن الرحیم لحق من بعدهم خلق اضاعوا الصلوة واتبعوا
الشهوات فسوف یلقون غیا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین باید که اول
دو رکعت نماز بروح سید المرسلین علیه السلام بگذارد بعده دو رکعت بروح
قاضی القضات عبد الصمد الزاهد رضی الله عنه بگذارد از مصلی بخیزد بعده درود
و فاتحه مع اخلاص بروح حضرت رسالت بگوید بعده این دعا بنویسد اگر صاحب
زحمت هم برین صورت بنویسد اگر زن شفاها و احفظها بنویسد بعده بنقش
سوزن دوبه کاره کند و در تعویذ به خداوند آن ریسمان به پیچد تعویذ امین گرد
در گلوی یا در بازوی راست بندد قربانی بیشتر تواند بکند والا خروس ذبح
کرده بدهد نیکو شود بفرمان خدای عزوجل تعویذ اینست بسم الله الرحمن الرحیم
السموات ومافی
الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی الارض من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع
کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد
من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
والله سمیع علیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی
بسم الله خیر الاسماء واحفظ من شر الجن والانس ومن شر شیطان والغفارین
ومن جمیع العلاء والارض والدا والوجع والبلاء والطاغوت والوهم ومن
موت المغنی وبحق یا حی القیوم یا الله یا حنان یا منان یا دیان یا سلطان یا
غفر یا جد السموات والارض یا ذو الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین
اللهم هب له العافیة راضیة بالمغفرت والصحة والسلامة یا ظهیر الراجین

دبار جابه الراحمین وبالامر الله کرمی ویا ارحم الراحمین بحرمت نبیک محمد واله اجمعین
الطاهرین **فصل ششم** در معالجت دفع مرکی باد علاج برای دفع مرکی پلو دا استخوان
کاسه سر آدمی مقدار یکدرم سوده باب بهم خوردن دهد نیکو شود **دیگر**
دفع مرک باد بعضی کفته اند که مرکها که مرک باد ام الصبیان است که آنرا مرکی
خوانند هو را اثر باشد نبویسد و در دهن بند دفع شود بسم الله الرحمن الرحیم
خلیوس مریوس مرجوپس مرطوب منلوب سلموماس وصادر نام وجلیوس
سوماپس با الله یا حافظ یا رقیب یا وکیل یا کفیل فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم **دیگر** این دعا را بر کاغذ نویسد و در نظر صاحب مرکی بدارد تا نظر کند
بعده در کردن او بند د بفرمان خدای عزوجل نیکو شود و آن مقدار آدمیان را خاصیت
باشد همه را برک تنبول بدهد و صاحب را هم بخوراند دفع شود بعده هو و یکند مجرب
است بسم الله الساعو الرحمن مسیح الرحیم سک کردون سحابا یامکنا ساغوم علو
دیگر سلیمان بن داود علیه السلام بحق محمد و آله اجمعین **دیگر** اگر کسی مرکی آمده این
دعا نبویسد و بدهد و نماید بکرم الله تعالی دفع کردد دعا **اینست** بسم الله الرحمن الرحیم
کیعص و بحق حمعسق **فصل هفتم** در معالجت دفع باد قیصر که هندی از ادهن
کویند علاج هیج بدبل با آهن بساید و بخورد تا مدت هفت روز نافع آید که از مباشرت
پرهیز کند دیگر کیاه کردنی در کرانه آب میشود و تر هم باشد با برک و بیخ بساید و دو
تخم بهم نیم کان کاسه خوردن دهد تا کیفیت نیکو شود **دیگر** در معالجت
دفع لون باد ولنکهیر باد دانند هکره وزهر را که تلخه خسرو سیاه و سبز شکل نماید
و آن جایگاه بسوزد و درد و خلیدن بسیار باشد و رنگ و نیل مذکور سیاه فام
یا سبز فام باشد که سیاهی زند و آن دوازده جایی پیدا شود و در میان او کرم
باشد یعنی در بغل و یکی در پشت سیوم در پس چهارم در چشم پنجم در دست
ششم در پای هفتم در مقعد و هشتم در فرج و نهم در سینه و دهم در دهن و یازدهم
در پیشانی و دوازدهم در ران و علامت آنکه سوختن موضع جراحت در رو و خلیدن

خدای

ودوم سبزی و یا سیاهی زند **دیگر** هر دوازده و دفع زرجوبه بود مردار بهره و نانک کپر و پاس
و در بن یکجا کرده با آب برابر سنتی بساید طلا کند نافع آید بیخ سرس و پوست درخت مهوه
و پلپل دراز و پلپل کرد و سندهی و عسک سنک و نمک سیاه و کوته عود و سنبهالی و منسل و برک
و پوست درخت مهوه و کل سرسین با کمیز پرورده و آس کرده طلا کند جملا انواع بوطر دفع
کند غلبه خون و صفرا کم کند چرا نسه و هلیله و بلیله و آمله و کلهوی و کبابی و دو همایه و ننکک و کور از
هر یکی درم بجوشاند شیر کرم بخورد دوازده نوع نقطه را ببرد و غلبه تن و صفرا کم شود و وی بخورد
و از بن حدیث کردد بره دو مجرب است علاج کل معصفر و صندل سرخ و زرجوبه برک
نرسوده طلا کند بوط دفع شود علاج دفع لده و تلخه و کلباری و کوته برآید سوده با سرکه
طلا کند نافع آید **دیگر** منسل کو کرد و شنکرف و قبر در روغن پستو بزد طلا کند بوط دفع
کردد و اندکره بطرقه نیکو شود و محیت علت لوت باد بنهای که سر کرده باشد چنانک کنبیر
باد سلطان دانده کرده روز یکشنبه بیخ اک سپید پاره داس کند طلا سازد صحت یابد
دیگر دفع کنبهر باد بیاره و کناره سیاه و بعضی نسل هم کویند آس کند در موضع آن
طلا کند و اکر دیرینه باشد آنا آس کند چیت و دیگر در طلا کند جملا از علت ازیخ برکند مجرب است
و از موده شده **فصل هشتم** در آغاز باد ست زیبی و قدری کند هک آس کند
به بندد باد کنبهر و سهوری دفع کردد **دیگر** دفع زهر باد بهندوی بهوری خوانند علامت
آن که چشم سرخ کردد سر کردان شود و تن محرق باشد اکر اینچنین باشد برکنم بخوانند چون
سیرین کویند بدانکه زهر بهوی است و بر اندام نیز آبلها خرد خرد پیدا شود و چیز نیز بخوانند
اکر ترشش کویند بدانکه همین زهر است تنش نیز چون شیرین کویند همین بود بیارد
و بیدکا و دایک و زرجوب و اک سفید بیخ سرس و زنکار هر یک یکدرم با آب بساید
و آن قدر شهد یار که دارد سرشت شود بخورد صحت یابد نمک سنک و زنبد و نتون
و بیخ اندار ان و سپندهی و پلپل دراز و زرجوبه و دارچوبه و در بن همه آس نجخش
سازد یک نجخش از بن دارو با یک سکوره آب برد و بخورد دیگ پاس بایستد و کوفتن
بخورد نیکو روز اول برنج خشک بخورد از همه چیزهای دیگر پرهیز کند **دیگر** اکر بهوری در بغل

و یا در محلی شکنج بیرون آمده باشد پنج هل هل بر و بندد نیکو شود مجرب است دیگر
دفع بهوری سیاه و زهر مار کیاه شبنی کرشنا حنا در رازمتی باشد باریک وده
هر کرموتی سکان ترک بابستد مقدار برک کلهتی زجز کیا مذکور و پسر خود تخم
تنبها و یک خرد کوته مجلا باب بساید غلو لها بیارد نگاه دارد اگر بهوری بیرون آمده یا
مار گزیده بود دادو به مذکور را باب بساید خوردن دهد و طلا کند نیکو شود و اگر بهوری
در حلق باشد در کام مالد دفع گردد مجرب است دیگر دفع باد و هر زهری که باشد
و دردی که بود هفت بار بخورد و بدهد افضل الله تعالی دفع شود مجرب است
بسم الله الرحمن الرحیم یا باری النم سکن بابه الالم دیگر دفع بهوری شکنج و جلد درد
بنویسد در گردن بندد و یکبار کاغذ بنویسد بشوید بخورد و در گردن بندد و یا هر کجا گزند
بود آنجا بندد و یک پاره کاغذ بنویسد بشوید بخورد تا سه روز بشود از فضل خدای
تعالی صحت یابد شنک بیارد اگر شنک آرد کافر گردد دیگر بجهت دفع زهر باد
و مادر و هفت اندام و یا جراحت باشد که بدهل بهتر نمیشود و یا بچه نظر گفتار باشد
این عزیمت بر روغن تلخ سی و یکبار بخواند بدو طلا کند صحت یابد دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم ادام امر ما ام کهلا کنک اکار رحما ترحما اوام مبت سوا
بحق محمد اسوا ها دفع برای دیو و پری و جز آن بر روغن تلخ بخواند سی و یکبار و در تمام
اعضا طلی کند دفع شود و اگر بر آب بخواند وقت ها مداد چهل و پنج بار و غسل کناند بخورد
و برای دفع درد شکم بر آب پانزده بار بخواند و بخوراند درد شکم دفع شود دیگر
دفع سرطان باد که آنرا بهندوی جاجره گویند بسر این زحمت در عضوی پیدا شود
که آن عضوی در صاحب علت در نیامد و اغلب احوال آن باشد که در آن
جراحت کرم افتاد و چون غربیل سوزنها باشد اول دیو چه بسیار سخت کند با سلح
بیرون آید بعده مجرم آتش کند چند روز به بندد و انگاه گو باب بساید و روغن بتود
در آن افکند شیر گرم کند بندد و چند کرت هم چنین کند نیکو شود دیگر چو به سلطان
بیرون آمده آغازی شود همانجا دیوچه سخت کند بیخ گیاه جو جو باریک ابس کند

تا بیست و یک روز مدام تازه دو وقت هر روز ببندد و یک روز میان بگذرد باز دوچ
سخت کند و دارو مذکور ببندد و نمک از بیست و یک روز تیر ببندد نیکو شود مجرب است
و تجربه کرده باشد است پوست بیخ هسی با آب هر روز بساید و هر روز طلا کند
تا آن زمان که فراهم آید نیکو شود اول در طلا کردن این دارو خواهد کرد و بیم خواهد رفت
و گوشت او را این دارو خواهد خورد و بعده گوشت نو تازه بیرون خواهد آمد
و فراهم آمده و فراهم خواهد شد دیگر کهل با شهد آتش پس و هر روز طلا کند بکلی دفع گردد
صحت یابد تخم دیگر برالی شالی راه شت کوزه آب بجوشاند کلی بپستاند بر طلا کند
بمالد چند کرت باد سرطان دفع شود اگر نعوذ بالله منها بس شب سرطان پیدا شود
پوست درخت بادنجی سفید بساید روغن پستور بیامیزد و ببندد نیکو شود و بر جراحی
و دنبلی دیگر بمالد همین حکم دارد پس خورد و بیخ با آب بهم آتش پس کرده طلا کند بکلی دفع
کرده مجرب است دیگر دفع سرطان که در پشت آدمی پیدا شود و این علت
بغایت دشوار است و مشکل است و دفع این جز نظر حق تعالی نتواند رفت حکما
علاج این گفته اند آن نیست بیارد پوست نیم و برگ هلیله و زرچوبه و کنجد سیاه به وزن
برابر با آب بساید روغن پستور بیامیزد و سرطان بندد نیکو شود و اگر سوراخ شده باشد
پلیته کرده در آن نیم تر کند درون سوراخ دهد گوشت مردار را دور کرده انگور دخواهد
پیدا کرد و مجرب است دیگر دفع نقرس که سوراخهای خورده درد و اندام پیدا شود
و اگر درین زحمت گوشت را بخورد و در دنبوها پای را نیز نعس گویند بسم الله الرحمن الرحیم
والشمس وضحها فصل هفتم در معالجت دفع آتشک که آنرا در هندوی آکن باد
گویند بیارد هلیله پنج درم • آمله پنج درم • پنج کنکهر و پنج درم با سرکه هندوی بساید
و چون حبانه بمالد هفت شب همچنین کند نیکو شود علاج این گل سیاه که در آن پیر میشود و هر کجا
آتشک بیرون با آب طلا کند صحت یابد مجرب است دیگر حیادا انگور بد پوست
دور کند و لیده آنرا تر کند با آب بساید قرص سازد و در میان روغن کنجد اندازد
به بندد نگاه بخورد و بمالد دفع گردد دیگر میکا پوشیده بساید بخورد و بمالد دفع گردد

دیگر بیخ تبهر بیکاه آتش کند بمالد به شود دیگر روز یکشنبه شاخ را جای بلند بنهد
تا خشک شود و در زمین نه نهد و چون شاخ خشک شود آبله هم خشک شود این آیت
سداً او بدیع و ساحد عاعلا کیوسون سلیحا بلیخا ملخوا و یا قبوما یحق کیعص حمعسق
بیارد کارد و آهنین و بپیند او ثراهن باشد این عزیمت را بر وی بخوانند و انگاره بر موضع
آتشک و یا سرخ باد فرود آرد حق تعالی دفع کرد اند باید که در وقت این عمل کند بعد از
طلوع آفتاب و غروب آفتاب و نیز بجهت سرخباده و برای آتشک فرود بعد از
نماز دیگر چند خاشاک بیند بر صاحب آتشک فرود آرد سه روز همچنین کند دفع گردد
اینست بر پسرخ بر آمد بار ان سرخ بیار بدکیاه پسرخ بخز میهل هو هو هو هل هو تو هل
هو هل تو هل تبو هو هل هو هو و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و بالحق انزلناه
و بالحق نزل هل هو هو هل هو هو هل هو هو هل هو هو ما تبنا الریح الحمراء تحول الی من یجد غم
آن مع الله اله احد لا اله الا هو الحی القیوم یا ارحم الراحمین دیگر روز یکشنبه با جک
بیار خاکستر او بیساند هفت بار این جراحت نهد همچنین هفت روز کنند دیگر
بسم الله الرحمن الرحیم آتش مسی حسی مهر محمد رسول الله خدا و ندا این نیت کند بجرأت
لا اله الا الله محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هفت بار این دعا بخواند
و یکبار و الضحی هر بار که بخواند بر صاحب آتشک بدمد جهت چند کاسه کرت بدید
آتشک دفع کرد و اینست اللهم لا مانع الا هو و لا دافع الا هو یا کافی المهمات و یا دافع
البلیات انک علی کل شیء قدیر برحمتک یا ارحم الراحمین والله اعلم بالصواب

باب سیوم

در معالجت بخنگیها در اندام حادث گرد و عدود ابها که آنرا
گونت و ریل گویند و دفع شکنج و بغلک و ناعور او آنها یعنی بیل و ستار که بود در
دو منه کیها و آماس و خود و معالجت سوختگی آن آتش و محافظت از آتش
نمودن از آتش و معالجت زخم و تیر و تیغ و کتاره و نیزه و بیل و ایل و جز آن
و محافظت از تیر و تیغ و اسلح و معالجت استخوان شکسته و زخم گرز و چوب و خشت
و سنگ و مار و موج خوردن دست و پای و آنچه بران ماند و آن یازده فصل است

فصل اول

در معالجت بخنگی و جود که ظاهر شود و انواز دنبل و بلقور و دنبل از دو
و ینلما و جراحتها دیگر بدانند بخنگی ظاهر شود و آنرا دنبل و بلقور و ما تند این گویند بر دو نوع است
یکی آنکه در اندام باشد و هم از وی خیزد چنان دنبل و جراحت و آنچه در وجود پیدا شود
دیگر آنچه بود چون دویم برود و آنچه در اندام و هر جا که باشد نیکو شود نیست مگر آنکه در زیر
باشد و آنرا سرطان گویند بکرم الله دفع شود معه هذا علاج آن نیز گفته اند و آنرا باد
گرگرده اند بیخ از این علت در پوست با سرخا نمک در کند بعلاج کردن در دو چهار
روز نیکو شود و هرچه در گوشت و خون باشد در دو پیاز کند بود دفع گردد دویم آنکه هرچه
استخوان باشد روز یکشنبه و رگ وی افتاده باشد در دو بسیار شود آنرا علاج نیست
جز بکرم الله دیگر هر دو نوع اینست که یک دو با یکو جدا شستگی کرد در بر گرد آن
وضع خون کنند بعده مسهل و نمک سنگ قدری با آب بساید و در آن موضع بمالد نیکو شود
پوست درخت نیم و زرچوب و هلیله با آب بساید و بزد هر نوع دفع گردد پوست
آغاز شود روز یکشنبه انگوزه بر دنبل نشود و شدن دنبل چون آماس کند قدری موم گرم
نکری شکل تنک کرده نیم گرم بر دنبل بندد آماس فرو نشیند دیگر چون دنبل آغاز
شود روز یکشنبه انگوزه بر دنبل طلا کند نیکو شود بعد از آن دنبل نشود در آغاز دنبل بیخ
درخت بر برو سخت کند دفع شود دیگر اگر کسی نمک بزرگ بیارد و تیره بروز نیارد
نمک خورد که از وجود بدست پای بدامن پر کرده بر صاحب دنبل بندد زود به شود
دیگر اگر بخنگی و دنبل و جز آن آنچه نان شده است که چون کرد ما مد سر نمی کند
و نمی تر قد قدری بلادر بر روی آن مالد در حال سر کند و تر او د دیگر پوست انگوزه
باب بساید و بار و غن پستور آمیخته هم بر ین طلا بندد در حال سر کند دیگر خاکستر
سپید بندد در و بطر قد دیگر اگر جراحتی و یا زخمی هیچ چیز نیکو نمی سازد ابرهین ریحان
تلخ بسوزد و آن صاف کند بساند طلا کند و دنبل اجود با جود و و نداد و نیکو شود
دیگر اگر بچه شیرخواره را دنداید شو بهر سکار ک که شهد را گویند با آب اجرا بچه
بساید خوردن دید مادر او هم بخورد نیکو گردد دیگر اگر جراحت دندار و دجران

بود فراهم آمد سرکین گاو پاره قدری بر جراحت نهد و آهن گرم بالای سرکین بدارد
چنانکه تفش آن بر جراحت رسد یکبار همچنین کند فراهم آید دیگر زقوم نیاب را
آس کند بر دنبل و دندان و طلا کند دفع گردد دیگر بجهت دندان و پشم اسپ را بسوزد
و بساید با ساهی نعلین زنان بهم بمالد صحت یابد دیگر بیخ درخت کدو زردی
نباشد بیارد و با آب آس کند و در روغن پستو بپامیزد و شیر گرم بندد نیکو شود
دیگر آرد میده با شیر اگ بشیرش و نان پزد و بسوزد با تمام سوخته پس آنرا سوخته
آس کند با روغن پستو برآوند آرد و طلا کند دفع گردد و صحت یابد دیگر دو درم
برید و نیم هم فرود آرد و رنگ درم بگیرد و یکجا بکوبد بر جام نهد و بر دندان و بندد نیکو شود
دیگر پوست گلوی و انگرده و زنبی و بادسو و زرجوبه بوزن برابر آب بساید
و با روغن پستو و شیر گرم کرده ببندد نیکو شود گردد دیگر دنبلی که بر دست
بیرون آید و آنرا گهر بیخ کوشنبخ جولای و بیخ درخت بنل و جنبه نعل هر سه چنین با آب
بساید یکبار طلا کند در حال نیکو شود دیگر کاه در مه بخاند و آن با آب بساید بر جراحت
در روی ده سه کرت سه چهار روزی خاید فراهم آید و هر دنبلی و جراحتی که باشد
پوست درخت تم دو بست و کنجد سیاه با آب بساید و آن موضع با روغن
ستور و شیر گرم چرب کند و این دارو مذکور بندد گوشت مردار بردارد و گوشت تازه
برآورد و نیکو به شود دیگر پوست درخت اگ و زرجوب منهل و پوست درخت
سنبل و بادسو هر یک بوزن برابر با آب بساید در روغن پستو بپامیزد و شیر گرم کند
ببندد در حال نیکو شود بجنگی و جراحت که بهیچ بروای نیکو بسوزد بیارد قدری
سندهی و گل سرخ و برگ نیلی با آب بساید طلا کند در سه چهار روز نیکو و بجنگی تیل
همین حکم دارد صحت کلی یابد دیگر دهتوره و قدری زرجوبه و نمک
یکجا آس کرده بر آن جراحت بمالد نیکو شود و آماس فرو نشیند دیگر
پنجال باز بر هر جراحتی باشد که افگند به شود دیگر برگ نیم و کنجد سیاه بساید
و با آب بپامیزد و بر جراحت بندد نیکو شود و اگر جراحتی باشد که عرقی افتاده باشد

استخوان

استخوان بوسیده بجهت آن بسوزد با شیر عورت بپامیزد مرهم کند جراحت بمالد گوشت
برآید و همواره به شود صحت یابد دیگر شعل سربسوده خاکستر کرده با روغن ستور بپامیزد
بمالد گوشت نو برآید و نیکو شود و مغز سر ملتان و شنبلید بوزن برابر یکجا کند و چرخ خشک
کهنه کتان و برگ دموره در آن یار کند بچشانند مرهم سازد و هر جراحتی که باشد که قدری
از آن بمالد صحت یابد دیگر سیر پاک کرده با روغن کنجد بریان کند بمرادیخته شود پس
کاغذ بسوزد و خاکستر پیش بان سر بجه بساید بر جراحت بمالد نیکو شود دیگر پوست
درخت سوهن با آب بساید جراحت بمالد و آن موضع را با روغن ستور و شیر گرم
کرده چرب کند و ببندد تا آن زمان که صحت یابد دیگر سر بهوتک با آب بساید
موضع جراحت بروغن ستور و شیر گرم خوب کند بر و به ببندد به شود دیگر بیخ جولاهی
و زرنیخ هر دو بسوزد یکجا کرده بعده چون خاکستر شده باشد دنبلی که مدام خون و ریم بود
نیکو شود جغرات گاومیش که شیرین باشد با برنج کودره و بجهت به بندد نیکو شود
پر کبوتر یا پر فاخته بسوزد و خاکستر آن بروغن کنجد مرهم کند و بر ریشش طلا کند به گردد
دیگر مرهم روغن کنجد هفت درم موم سپید چهار درم و موم را در روغن بگدازد
چون گداخته سه درم سفیدار زیره و سه درم مرداسنگ بیندازد و پس بردارد
و با آب بشوید و بلیته بمالد تا سفید همچنین محلوج شود بعد از آن طلا کند نافع آید دیگر
اگر از جراحت ریم می رود و نمی ماند بیارد کاه موندی که غلول شکل در کشتها می باشد
بیارد خشک کرده بساید قدری جو یا گندم در میان آن اندازد و در روغن کنجد بمالد
و دختر نارسیده در میان یار کوته سایه نگاه دارد بجان ست از آن آرد و در روغن
کنجد بمالد و بخورد تمام ریم آب شود و برود دیگر موی آدمی بسوزد و خاکستر او را
با سرکه هم کند هر جراحتی که کرم افتاده بود یا زخم میرود و تو گوئی با سوختگی باشد
بر آن جراحت طلا کند نیکو شود دیگر اگر بجنگی و ماین را از غلبه خون باشد و دیوچه
سخت کند که بعده منهل و نمک سنگ با آب بساید آنجا طلا کند نیکو شود و صحت
یابد دیگر بجهت هر جراحتی که باشد بیارد چپ نهالی بکوبد و بیخ سیراوبسا و کم

روغن کنجد یکی بجوشاند چنانک همان روغن بماند و آب پیه‌بهالی درخورد آن روغن
نگاهدارد در هر جراحتی که باشد خوب کند و صحت یابد دیگر روغن لباحات او کا
بالانذ کور در هر جراحتی و بچکی که باشد بماند صحت یابد و داروهای دیگر در فصل معالجت
زخم و تیر و تیغ شده است و آن فرد دست دکار بندد دیگر دفع دمل جهل و یکبار
سنت و فریضه نماز بامداد بخواند بر دست و بر دمل فرو دارد و تمام شود مرد نیست از شیخ
الاسلام قطب العالم نظام الحق والملة قدس الله سره العزیز هر که در شب نماز دیگر
در رکعت اول بعد از فاتحه سورة والسماء ذات البروج مدام بخواند او را هرگز دمل
نشود و بار و سر نشود دیگر شیخ ابراهیم مونی رحمة الله علیه فرمود اگر کسی را علتی
حادث کرد و این دعا بخواند همه علتها از وی دفع گردد اگر بار کاغذ بنویسد و بشوید
و بخورد قدری از آن بر آن علب بماند شفا حاصل آید ان شاء الله تعالی کرات هر کس
تجاربه کرده اند بسم الله الرحمن الرحیم یا ازلی بدیع العال و هو قدیم ازلی من
از لست لم یزلی دفع دمل و شکنج و غلوله کان بار این دعا بخواند بر مقام و شکنج
و بغل را نجا که آماس باشد فرو دارد و مکرر باشد پس دیگر آن بنهد بعده از انجا پس خنک
انداز د بسم الله الرحمن الرحیم صنعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش
الکریم والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم دیگر دفع دمبل و درم یعنی
تبدر می بخواند بر آب جرکه زند از عنی آب دادن خنک شود خدای من بزرگ است
تو نیز بزرگ مشو محمد مصطفی از جهان برفت سست تو نیز سر تو نیز برو بحق لا اله الا الله محمد رسول الله
بر فتی و کف نبی الله تعالی بزرگ محمد رسول الله از دنیا رفت سر تو نیز برو بحق لا اله الا الله
محمد رسول الله دیگر دفع آماس گلوی و دمل و تبودی بنویسد بند بسم الله الرحمن الرحیم
یا حلیم یا عظیم یا قاهر و یا قاهر القوی الکافی بوقت بر آمدن آفتاب این دعا بر عضو
بخواند بعد هر زود شفا یابد سه بار بخواند الله اکبر و انت لا یکبر اکبر و انت صغر الله
ابتغی و انت یعنی لا اله هو کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دیگر
در معالجت غده و ماکه در پوست آدمی پیدا میشود و آنچه اگر اینه کوبل گویند یعنی

کوشت زیاده سلوک شود و آنرا ماپس برده کو بینه بزر شود کفادریا سازد و بر تود
در هر دو علت بماند چندان که چون بیرون آید بعده تخم بیته تا آب سرد بساید طلا کند
دیگر دفع گر بدکو کرد باریک آتش کرده با خون بو قلمون خم کرده طلا نیکو شود اگر گربه
و گر بد با خبر بر بحث شده باشد کرم اک ساییده بماند صحت یابد دیگر در معالجت دفع
و بعلک و خراش دیگر دفع شکنج برگ دهتوره جرب کنند بروغن پس تود کند بر شکنج
بندد آماس فرو نشیند و درد نماند به شود دیگر روز یکشنبه بهال جارکو به یعنی خرخره
با بیخ بر کند بساید هفت روز بمرد است بالا شکنج نهد بالای جرا انداز و چندانک آن
خنک دفع گردد دیگر بیار دیتا یعنی دسینه سنگ سلایه گرم بر شکنج نهند فرو
شود و درد نماند دیگر کاهی دراز یعنی از سر تا پای صاحب شکنج نهد برابر بماید بساید
و در زیر زمین انداز د سنگ دابر نهد چندان که بالای آن کاه دراز سکی نهد گو بکیر دم
برود شکنج و بعلک دفع گردد دیگر دل و سها که در رجوب و قند کهن برابر
بالای شکنج و بغل بندد روز آماس بکلی دفع گردد دیگر بعلک بیار دگرم کند
و بر بعلک بندد به شود و پخته گردد و درد اندک شود دیگر در بچگی بعلک قدری
ریحه و گل سرخ با آب اس کند و بران طلا کند سه چهار روز نیکو شود دیگر شکنج و بعلک
قدری اول سه بار درود فرستد بعده هفت بار این دعا بخواند هر کی شکنج و بعلک
علامت آن و ماست بیرون آمده باشد انگشت شهادت بگرداند دیگر اینست
نعوذ با سر من سر ما احد و ا خا جد در نعبده این بنویسد فتقطوبه بکلی دفع گردد دیگر
دفع شکنج و بعلک و آماس بیستانزل کرد بنویسد دفع گردد یا من یوب لی جد من
بموت مست حت بحق حی الذی لا یموت دفع شکنج بنویسد بر شکنج خانا لحلیج و الو دیگر
دفع شکنج و بغلک و مار دو خنجر که در اندام بیرون می آید گرد بر گرد او خط کف بعلم
خنک بنویسد و یا بر کاغذ بنویسد همچنان کاغذ مذکور بران بندد بفضل الله تعالی دفع
گردد مجربست  دفع شکنج و بغلک و نهیا یعنی
در دیار دو دیگمان انگاه جارب کند و شیر بکل ان انگشت هم از ان کنند تر ما کرده

افسون انیست بل و تهلا حکم بلای اکنه ارجا تهه بلای حسید تا بجنة ارجن بی تسنه
با بهه و موتے مین جمین جاه بلای بای دوهنی کنا سنی دیگر افسون بر باده
تهلا کنهنا دکله بلائی ناجی از فسو بستة بلایج دیگر و با جکب دشتی کرآنجا کتر کرده باشد
سه بار بخواند و با کار دبهم این خاکستر را ببرد بعده خاکستر با پرجه انجا بندد دفع کردد
بلا جل هر گه بلائی شود بچاوی سوائی ناجی اذنے نهار حکم بهذا دهای هم برخاکستر
جک دستی هفت بار بخواند بعد با جام بهم انجا کشنج و نفلک دیگر و آماس جان
باشد انجا ببندد دفع کردد دیگر اهو سلهلهم امهاری تت ای جابی بره تیلنک
بلانی ایسا تستی لی رجاجی افسوب نفلک و تخشلا و آماس بنا کوش کوبید و اوکرن
دنیکون که پستور آنرا میشود بخواند و فرود آرد انیست کهاکها همین همار اجات
لاکهولی مهره سهلسلکان ملک کوره او بوت نیلوت کیال جابهرا نیجا نام آن شخص
بگیرد میکالی کان نهاهی موری سکت موری گسکی سکت کناک ملکماری سکت
جون پیار دهوش معکان کوناکب رسمنه بهادون سرناسب نانای بسر
دیگر سهوری دلکهی شکنج نفلک فرد بهر باد و تهنلا و بهر بادی و بجنگی و آماس که باشد
بامداد بخواند و نگاهدارد اگر تراند بیکدم بخواند و بر وید مدد اگر بر خاکستر با جک ریخا نماند
باید که وقت خواندن عورت حامله و چار پایی نباشد انیست که تخم زراعت و دان
مقام نزدیک نباشد و این راجیل کویند انیست جو کین جنک ناتون ماکهی مانس خم
داس سات برین جار سات سنک جار کرد بهد مق تهر سهوری کمنول تخل سو اباد
ده مکم با کهار انون باد دسک باده انو ترسو یا پشک جالی کی او جو لین بوت
حلیمن ما بجنت اکا سین جای سرین درین چار پن جهان جو بس تهان سرین
درین جابی جوستی جوکن تمه ملکمین که سهمین نته کبوتین جرین کنت بیا کهن جهین
برکار هی ای بیس برکار هی ناکبر بلاهی بر و هر که پسبو و سنکه میو ما نس دیگر
دفع زهی کر بر دست می شود صاحب علت رشت جو د بشاند بعده سه خط در دو
زمین بکشد و کل دیگران بستان و این افسون بخواند بعد مدد در زمین بکشد بر آن علتی

وبهارکی و پستهٔ بسیار باریک کند با روغن پستو و شهد بخورد و آماس دست و پای
نیز آن هم برود دیگر دفع آماس‌ها کل اندام بخواند بر مرد بنویسد بند دو بشوید بخورد
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
دیگر بیخ کندا که در سال بر می آید آب بساید و همان مقدار و آماس اندام و داندا
بار روغن کنجد بهم بپستا تر چند روز بخورد باد و آماس اندام نیکو شود دیگر بار دو بیخ
و اندام تحلیل و چوب نار و چیل کرد و کشتی که آنرا ریم آهن گویند و جرکهار برابر شود نگاه کنند
ماده در پاس درم آب تر بهلا بخورد و جمله اسپار شود دیگر در اندام آماس شود همگی را
بساید و با آرد گندم اندر وی سازد و هفت روز متواتر بخورد و آماس اندام دفع کرد
دیگر و بیخ پیدا انجیر آتش کند بخورد جمله آماس‌ها هر نوع که باشد دفع کرد و همین ماده کاو زنجیر
نیکو شود روغن پستو در شهد بخورد و بر آماس مالد به شود دیگر اگر روی آماس بود
باشد روز یکشنبه از آن غرغره کند از آن آب روی را بشوید وقت خاستن از خواب
ورمیدگی روی برود دیگر گشنیز یعنی دهند گوینه بر آماس نهند به شود دیگر سرگین کبوتر
تازه با انگبین معجون کند دفع شود دیگر ورمیدگی اندام بیخ دشنون و تخم به تجربه
بساید و در اندام طلا کند ورمیدگی نیکو شود دیگر روغنها بجهت دفع ورمیدگی و آماس که
یاد کرده است آن بکنند و فرود نیز در فصل شکستی استخوان و موج خوردن
دست و پای آمده است آن علاج کند دیگر در معالجت سوختگی از آتش سوخته
شده باشد همان زمان در اندام آدمی گل زند که از گشت زدن بیرون آید در سوختگی
بمالد در حال درد دیار آمد سخت نکند به شود دیگر سبز بسوزد و پوست انار از هر یکی
بگیرد و یاسمین و قیر و خاکستر کاغذ از هر یکی ده درم باریک بکوبد بس به روغن کتان و سرکه
از هر یکی یکجا کند و این هم دارو گرفته در آن اندازد چندان بجوشاند که همه سرکه درخورد
همان روغن بمالد یا لابد و نگاهدار دو درم کرت چرب کند نیکو شود دیگر برگ انار با آب
بساید طلا کند سوختگی آتش نیکو شود دیگر زیره سپید کنجد بکوبد میان گفت رست نهند
هر دو دست بشلد روغن بوست سد بستا نزیاد و بیخ بهم چایز دطلا کنند نیکو شود دیگر

زیره سپید نیم درم سیر روغن گاو شود در تاره غان کند چون گرم شود قرشود دو درم
یکجا کرده ببرد بر سوختگی طلا کند بعده چونه چهیلا تیز بها بچونه رفته باشد چونه بارد و عن گاو
بماله بر طریق مرهم کرده بر سوختگی طلا کند نافع آید   اگر بر سوختگی دیگر تر کند دو سه روز بندد
نیکو شود   هر جا که سوخته باشد تر کند دو سه روز بندد نیکو شود   هر جا که سوخته باشد
جهاله ته درخت گلهکان یعنی میوه که آن جهار مهایندی هندوی میگویند بسایند با آب
آتش کند طلا کند دو سه روز بکلی صحت میشود   بر سوختگی ریش افتاده باشد
روغن کنجد و روغن پستو برابر کند سوختگی و جراحت چرب کند نیکو شود
دفع داغ سوختگی پوست و پا بار خرماهندی کیباب آتش کند طلا کند نیکو شود
اندام از سوختگی سپید باشد هلیله و بلیله و آمله بسانند طلا کند برنگ اصلی باز آید
اگر بر سوختگی کرم افتاده باشد شاه درخت سک بسایند تر کند در کردن بندد دفع شود
چار دزیرگاو و دراز که آنرا اکری میگویند با آب بسایند سوختگی طلا کند نیکو شود   بر آتش سوخته بهت
سوخته بخواند بد بد جلی اگر جلی کنهایبهار لها تجهته بیوما بهینه مانس بری تسار
سوخته زبان که خاره بجگی میشود هندوی آنرا جاری میگویند این بخواند جل تهیهون جل
موه دنهین اکن لهیصون مه سهر گر گریاسی   سر که هندوی در دهن بر کند
هفت بار این افسون بخواند بر سوختگی بدمد تا بدان تر شود فی الحال در سر باشد دفع شود
دفع همه بیماری که باشد جنانچه جنداع و شقیقه و درد پیشانی و درد کردن همه را
دفع کند اخدا انهارا قوت دهد و تهمارا ابر دو هلیله و بلیله و آمله و پلپل کرد و سیندهی
و نمک کره و بیخ جوز و تیخ و اجموده و شونیزه و گشنیز و ترب نازه و مویز که از هر یک ده
درم این همه را بکوبد و نیم من آب کند شب بدارد دیگ بپند از دیکوشاند که هفت بخزد
بعده هفت سیر شیر ماده گاو و سه شیر شکرتری در آن انداز دو تا ز جندان بجوشاند که تیره شود
نگاهدارد هر روز پنج درم از آن قدری پنج اجموده آش کرده بادی مار کند نهار بخورد همه
زحمتها که گفته شده است برود   درد پیشانی باشد چون نار نارک سیاه جایمزد
درد پیشانی نماند در دبرود   پوست پلپل و پوست کمهار و پوست باول و بیخ کتایچی

بزرگ و خورد و برگ ساگون و پوست تنبهولی و کهوکهرو از هر یک حاکند هفت
سیر آب و یک سیر شیر ماده گاو و جندان بجوشانند که یکسیر بماند بیالاید که یکسیر
سنگ پلپل دراز بروی افکند بوقت خفتن بخورد نیکو شود **دیگر** پید انجیر کهنه
و سندهی یکجا کند با کانجی بسایند در پیشانی طلا کند درد سر دور برود **دیگر**
دفع درد سر برنج ستهی نیم سیر روغن گاو و دانگ سیر برنج مذکور را با روغن مذکور
بریان کند بعده کم دانکی سیر و سه آش کند میان برنج و روغن انداز بعده نیم
سیر شکر سرخ یا سفید انداز و اشام کند فرود آرد هر روز بدین نوع بخورد درد سر
قدیم دفع شود مجرب است **دیگر** دفع درد نیم سر که سالها باز باشد بازعفران و بیخ
پید انجیر هر دو برابر مقداری و بیخ پید با آب یکجا سحا ماس ستاند صحت شود **دیگر**
بند و انجیر سندوی آنرا کوینه و تخم بیره گل نیلوفر که هندوی یکجا کند علتهای درد سر برود
دیگر میان روغن تلخ انداز د گرم کند در دسر سخت کند سر بشوید علتها برود زعفران
که گذرا کوینک کوبند و پلپل کرد بر سپیل موازنه در روغن تلخ انداخته قدری آتش
و دیگر انداز د علتهای سر و خارش برود دفع شود **دیگر** اگر خواهد درد سر و همه درد
دندان و درد گوش دفع شود هرگز نشود بیار دو ماهی تازه شکمش خالی کند و از برگ مرو
پر کند بند و ز د و بر روغن کنجد که پخته کرده باشد بریان کند بیرون آرد و جایکاهی نهد که از شکم
روغن بستاند نگاهدارد هر که درد سر و شقیقه و درد گوش و درد دندان باشد سه قطره در گوش یا بینی
چکاند همه زحمتها که گفته شده است برود و هرگز نشود و اگر آن ماهی بخورد شهوت زیاده کند و تو
بیخ ستلح جوجی گویند روز شنبه زیده به روز یکشنبه طرف کند و بیخ بر گیرد و بریسمان در بازو
و است بندد درد سر و نیم سر دفع گردد **دیگر** جند کلوخ در آتش انداز د گرم کند جون سخت
گرم کند ظغار پر آب کند پیش خود نهد در جا در اندام را بپوشد یکان یکان کلوخ گرم کند
در ظغار انداز د و **دیگر** آن درد سر بستاند دفع شود **دیگر** دفع درد سر که مستقیم باشد
جهار درم سنگ سپید نیم سیر بر روغن کنجد خالص بجوشاند جون سپید سوخته شود و سپید روغن
یکجا بدست مالد بعده روغن بیالاید بستاند فتیل و ر کنند مذکور در سر طلا کند جون باد نباشد

در آفتاب بنشیند و اگر باد باشد درون خانه بنشیند و با آتش سر گرم کند تا غبار نشیند بعده سر بشوید بگل و آب کند نیکو شود دیگر دفع درد سر بلیل کرم مقدار دو نیم خشک آس کند در بینی بالتمام در د سر دفع شود دیگر دفع بجنگی سر شیر اگ و آرد ماش یکجا بیامیزد بعده بسوزد و بستانند با روغن سرشف مالد نیکو شود دیگر درد سر و باد و درد بینی باشد بگیرد یک بیسل و ارزه و درد ست قدری نمک سنگ سر دو در سنگ آس کند با آب هرچه شود در مخلوط میکرد و در سنگ می نهد چون تمام شود صاحب درد سر در کف سان بغلطد سر پس کند در گوش سر بگیرد و این آب سوده در مخلوط کرد است تمام در بینی ناس دهد ساعتی بدارد آب از دماغ و از راه بینی مبلغ بیرون آید صحت یابد صداع بکلی بر دو دفع گردد دیگر دفع درد سر باد سر که دیرینه باشد بیارد که شاخ و برگ بستانند همان مقدار و غیر سق و قدری سندهی گرفته یکجا کند بجوشانند چنانکه دارد بسوزد روغن ضماخ بستانند این روغن در گوش چکاند نیکو شود مجربست این گیاه در زیر درخت می شود دیگر دفع باد سر بیارد گلهو که خورد و بزرگ از میان آب را بکوبد بشوید کرست بستانند میان روغن در یک انداخته بجوشانند ... کرست که نکمار بخوابد سرد بخورد باد سر را دفع شود دیگر بیخ بوزار با کانجی ترش بسایند و بر پیشانی سر طلا کند صداع دفع شود دیگر بیارد گیاه دهتوره سیاه با چنانچه با بیخ و برگ و شاخ بتمام چنانکه او را سلامت کشد بسوید مثنت چنان کند بعده در جگر پنجهای و جدا جدا مخلوط بجد ریسمان خام بند و طریق پلیته با روغن سیاه تر کنند گیاه مذکوره را فرو کرده بسته در آتش در زند بعده بجوازه نیم سیر روغن کنجد سیاه در تنه گیاه قدری با سیر بزد در بچار میرساند تا روغن دهتوره سوخته در آورد و نگاه دارد داشته است بچکد دیگر روغن مدام در سر اندازد و یک پوست سنبل و پوست تنبول در کرانه لب آب باشد سرد و را بکوبد در میان کنجد اندازد بجوشانند تا آنگاه که دارد بسوزد روغن را صاف کند در سر اندازد و در گوش چکاند باد سر دفع گردد در چشم بغایت روشن شود دیگر بجهت دفع صداع حکما گفته اند پایها خود با آب گرم بشوید بغایت نافع نیکو شود دیگر ترشه ترنج با آمیخته در سر اندازد قدری نمک سنگ زبان یاد کند درد شب دفع گردد درد بند که از جب باشد بیخ انجیر و جواین با آب آس کرده به پیشانی طلا

کند صحت یابد دیگر دفع درد سر که از زکام باشد وقند با آب بر سنگی بحق کند ناس بستانند بهتر شود دیگر تر کنند و کلهاری در روغن کنجد به بیزد در سر مالد صداع را ببرد بکلی دفع شود و صحت یابد اگر استعمال خضاب صداع خیزد بدین دارو دفع شود دیگر دفع درد سر و شقیقه یعنی درد نیم سر کنوار خشک و هلیله زرد از هر یک پنج درم و کل لعل زعفران از هر یک دو درم باریک بساید و شانزده درم شکر تری بیامیزد و در گلاب خمیر کند بقدری ده درم سنگ غلوله سازد هر روز یکی از آن بخورد صحت یابد اما صاحب شقیقه را روغن کنجد بر دیگر کسی اگر نیم درد خارج چشم و بینی باشد و مدت او را استیلی شده است درد شاخ گاو که بعضی حجامان بران خون می کشند آن شاخ را بیارد و حجام را بگوید بدان طرف که آن نیم سر درد میکند درون شاخ مذکور انداخته دم بالا گیرد چون دو سه کرت دم بدان وقت گیرد آنرا بهوری از درون برد و بیرون درون شاخ افتد شاخ مذکور دور کند علت بهوری زود بیرون آن همه را دفع کرد انها دیگر تلخه یک کوسفند و یک برگ سوسن گیرد بجوشانند چندان که نیم سیر باند ... کند نگاه دارد هر که را درد نیم سر باشد سه قطره از آن در بینی چکاند و قصه کف باید که تا جوب کند و قدری از آن با چنگ باده گاو و شکر تری بیامیزد و بخورد نیکو شود دیگر دفع درد شقیقه نه درم هلیله و آمله نه درم و بلیله علاحده هر یک سرکه در وا آمیخته بوزن برابر یکجا کند سر روز شش درم روغن اندازد و بر طریق شهد بلیسد درد شقیقه دفع گردد مجربست دیگر دفع درد شقیقه دو درم کشنیز و یک درم روغن اندازد و روغن کتان با شیر ماده گاو یا شیر گوسفند بساید و با جامه بپالاید سه قطره در بینی چکاند دفع شود دیگر کنجد سیاه پخته کرده و برگ مروه هر یک نیم کان درم یکجا بکوبد بدر روغن بوزن آرد که سه قطره در بینی چکاند در حال نیکو شود دیگر بیخ خربزه تلخ و شیر عورت که پسر زاده باشد با سرکه در روغن بادام بوزن برابر یکجا کنند بساید در جامه بپالاید در بینی چکاند به شود و خمیر آنکه بر دارد مذکور بیامیزد بر سر طلا کند کافور جو دانه با آب حل کند سه قطره از آن در بینی

۱۶۴ جکانند نیکو شود دیگر مرده با شیر ادم بساید و با جامه بیالاید در حال درد شقیقه ساکن شود اگر نشود
همان در طرف مخالف بینی بر بندد در حال نیکو شود دیگر اگر هوای سرد باشد خسته خرما استعمال کنند
با آب سوده کنند طرفی نیم درم باشد بران طرف ماس بستانند دفع کرده مجرب است دیگر
برگ جو و گل حمد برگ دو کان درم کافور دانگی درم با گلاب معجون کنند و بساید در پیشانی بمالد
نیکو شود پیضه مرغ را نیم گرم و شکر و زعفران در وانداز دو بخورد نیکو شود دیگر گشنیز تازه
با آب با فور بامداد ناهار در بینی چکانند صحت یابد دیگر بیخ خشک یعنی کمه و روز شنبه وقت نماز
درخت نکوی را نویسید بدو هر روز یکشنبه بستانند در سر بندد نیکو شود دیگر بجهت دفع درد نیم سر هم
روز یکشنبه پیش از طلوع آفتاب روی بشمال کند و بستانند و با ابریشم لعل بندد درد دفع شود
صحت یابد دیگر کوکل آرد سر بیزاری باشد شیر گاو بسوزد و با آب اندر سرش بمالد نیکو شود دیگر
دفع صداع یعنی درد سر بجهت دفع درد سر این دعا که آیت کلام مجید است بنویسد صحت یابد
بسم الله الرحمن الرحیم و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله فمن کان منکم مریضا او به اذی من
راسه ففدیة من طعام او صدقة او نسک ابها اثر ابها دیگر سوره الهاکم التکاثر
دفع درد سر بخواند بدهد درد سر دفع کرده دیگر دفع درد سر بخواند بدهد یا نوشته در سر بندد
بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم
منی و اشتعل الرأس شیبا و لم اکن بدعائک رب شقیا سوره ن والقلم با خود دارد درد سر
و درد دندان ایمن باشد دیگر دفع درد سر سوره سجده بنویسد با خود دارد از درد سر و نیم سر و
از صداع ایمن شود دیگر دفع درد سر و نیم سر که خواب کردن نتواند بغایت درد کند بنویسد در سر
بندد بسم الله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی الزجاجة کانها من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم
تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم
و صلی الله علی خیر خلقه و آله اجمعین دیگر دفع درد سر ببندد بسم الله الرحمن الرحیم یا شیث یا
شمعون یا برحمتک یا ارحم الراحمین در سر بندد یا بخواند درد ساکن شود معظم و مکرم است دیگر
عظمت دفع درد سر نقش ها بنویسد اول که درد سر دندانهای پیشانی بخواند از درد

نیکو شود

۱۶۵ نیکو شود دیگر دفع درد سر در زمین بنویسد اول در یک اول سن کارد فرو برد و بیند که کارد
با سنگ برید صاحب درد سر را برسد که درد سر رفق یابد اگر برود
اگر نرود بی شبهه درد سر بکلی دفع کرد و اگر نرود بر سد سر که در خاطر کند این
کند نقش اینست بسم الله الرحمن الرحیم ابدا منه در پیشانی بنویسد درد سر دفع شود
مالوا الله اا مالوا الله اا مالوا الله اا دیگر دفع اور اکنده
سر بنویسد و در سر بندد بسم الله الرحمن الرحیم یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
فسل کانوا یعملون السیات قال یا قوم هولاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی
الیس منکم رجل رشید دیگر دفع درد سر گرم بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا دیگر
دفع درد شقیقه بنویسد و بندد بسم الله الرحمن الرحیم قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا کهیعص ذکر رحمت ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم منی
و اشتعل الراس شیبا و لم بدعائک رب شقیا لا یصدعون عنها و لا ینزفون بحق ایاک نعبد
و ایاک نستعین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین دیگر بجهت دفع درد نیم سر
و درد پیشانی درد معد تعلم تا از مشک و سیاهی بنویسد هر جا که حروف میرسد درد انجا
ناپدید شود در عقب میراند بسم الله الرحمن الرحیم بالحیش ما شطط اعینا عز الخفا لوجههم
الکریم اجو من وجع الناس و السقم بسم الله الرحمن الرحیم و بحق هذا الاسما فلا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم اللهم لا وقت سهلتی لا اله الا انت بحق محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر بجهت دفع شقیقه روز عاشورا چون غسل کند خود را بشوید هفت بار در
دست آب نوشاند و در سر مالد این تسبیح بخواند تا سال دیگر شقیقه درد نشود مجربست و اگر همین دعا
علیل وجع بخواند چنانکه گفته شده است درد سر هرگز نشود بزرگان تجارت کرده اند
بسم الله الرحمن الرحیم حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی من اعتصم بحبل الله
نجی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین دیگر درد پیشانی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یا حی یا قیوم برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر درد نیم پیشانی بسم الله الرحمن الرحیم
والیه یخذ الکافرین امهلهم رویدا فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب دیگر دفع درد ابرو

۱۶۶ بسم الله الرحمن الرحیم من حیث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحیم بحق المعبود ذلک الکتاب
ونزله بدانکه هرکه را زکام باشد و از بینی آب بیرون رود مر چه نزله باشد بطرف حلق برود
درد سر و علت را علاج یک نوع است بیارد تخم د هتوره بسیار ده هفت کرت در آب الطیف بشاند
دیگر قدری درم شکی اغلول کند نگاه دارد بجوشاند بعده خشک کند و خیره دانه و زیره سپید و گشنیز
هر چهار خیره برابر آب در شب بوقت خفتن یک غلوله در دهن نهد تا آخر شب نیکو شود دیگر پوست هلیله
و سندهی از هر یک ده درم شکر بیست درم قند یکجا کند هفت غلوله سازد هفت روز بخورد شود
دیگر مغز کتاهی خورد باریک بساید در جامه کرده بندد و هر یک کوای کند چنانکه در بینی رود اخلاط سر برون
افتد نیکو شود طبل کرد و قند کهنه یکجا کند دو سه کرت بخورد زکام باره شود دفع گردد دیگر
سر و پیشانی گرم کند چنانکه خوی گیرد به شود جوز بویا خورد زکام را نافع گردد دیگر چون زکام آغاز
شود هفت دانه پلپل کرده درست به آب حلق فرو دبرد یکان دو کان دانه یک دو سه روز همچنین
کند زکام دفع شود دیگر بخورد دوا گرم خورد اگر قدری جاشنی انگوزه ده بهتر باشد و روغن تیغ در
چوب کند و در آتش گرم کند فی الحال زکام برود دیگر زکام در سینه بود بیارد پوست خشخاش ده درم
نخ درم سندهی نخ درم یکجا با آتش بجوشاند از هشت سکوره یکی بستانند با نبات سپید شربت کند بخورد
نیکو شود دیگر زکام را باشد حلم سندهی نخود و یا در دارو به شود دیگر با حلوا و با دام با شد
بیارد کسا و چوب تازه با سیاه سندهی پلپل دراز و پلپل کرده و نمک سیاه و هی ضد آب و شهد آمیخته
شود و از ان یکان درم غلوله سازد یکی در شب بخورد زکام برود دیگر ادرک را آمیخته دانه اندازد و بخورد کند
دهن باز کرده باشد تا جمله اخلاط خام و پخته بیفتد روغن کنجد بخورد کسی اگر غم بسته شد
دفع گردد دیگر کل دهن و کتاهی خورد با سکینها و گشنیز برابر چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر ماند
نیم درم شکر پلپل دراز انداز بخورد در حال نیکو شود زکام دفع گردد دیگر نزله کرا از زکام دیر شود
و نزله رسیده باشد بگیرد سبوس خطا بشوید بپالاید مقدار کاسه بزرگ در دیگ لوبیا شسته
و قدر نیم سیر خشخاش بستانند تا بر سر یکجا کند مقداری ده در هنجات در اوفکند فرو دآرد
شیر گرم بخورد صحت یابد دیگر دفع زکام وقت نماز خفتن دو دو کاغذ بستانند دفع گرد و
استره کند و در سرکنی ادهوهی اندازد زکام برود دیگر کسی یک همیران سرکهن خود را ندا

۱۶۷ زکام کس نشود این مجرب است فصل سیم در معالجت دفع زکام نمک سنگ و پلپل دراز هر یک
یک نیم درم باریک بساید و در آب اندازد و قطره چند در بینی چکاند نیکو شود
دیگر دفع سبوس سر و ریش و هوی حسین شده و بجگکی مر دفع سپید دیگر علاج دفع سبوس
سر و ریش و آن نیز از خشکی ظاهر شود و بیارد مغز پسته مورک و آمله هر دو برابر با آب بساید
بار و غن کنجد بیا میزد و یک جا کند نیز آن روغن بیالاید در سر بمالد هر سبوس که باشد برود
گل خیلو و گیرد و پناک گرد و کنجد سیاه و آمله کوته و هر شش جز بساید طلا کند سبوس برود دیگر
برای گرد رود و نجار سر شف سه جزو و یکجا بسوزد و خاکستر آن با آب طلا کند سبوس برود دیگر
از جوشانده حنظل و تخم گرنه و چار روی با دوغ ابس کند بر سر مالند سبوس سر و ریش همه برود
بهلاده و تخم کناهی و کنجد سیاه بوزن برابر یکجا بساید در طاس رنجین با آب بساید بمالد بعد
در ریش و سر طلا کند دفع گردد و مجرب است دیگر یکسیر گل جو النه با کمیر با دکا و تازه بساید
در سر اندازد سبوس دفع گردد دیگر یکسیر لیده و جته نعل بجته و چار سیر کنجد سیاه یکجا کند و در شیر
با آتش نهد چنانکه و لیده بجز سرخ گردد کنجد بسوزد بعده همان کنجد سوخته و لیده و سعد با روغن
بمالد در سر اندازد سبوس سر برود دیگر کنجد نیز گرم کرده در سر اندازد و در شب بدارد سبوس
بکلی برود مجرب است دیگر نعال گیرد و آب لیمو با خیری در سر اندازد و شب بدارد
بامداد سر و روغن شیر گرم کرده اندازد و سر بشوید سبوس بکلی برود مجرب است دیگر نعالی گیرد
و اسپغول درون شیر گرم در سر افکند بامداد با روغن ابس کرده در سر اندازد سبوس و
شکستگی موی برود دیگر محلوق باشد رو و مطلوح میشود و سبوس دفع گردد دیگر کنجد
با آتش کند و تیز بسوزد سبوس سر برود دیگر دفع علاج سوس سر یعنی بغفا سر نخ
بادنجان که در سپال در زمین مانده باشد بیارد بسوزد خاکستر کند با مسله ماد کاو بیامیزد
و در سر اندازد و سر بشوید بغفا و بجگکی سر دفع گردد دیگر کسی آهن و کال سانو و بنکره
سیاه و تر بهلا جدا جدا ابس کند همه را در روغن کنجد چند از د ربع ماه بر کردش روغن بیاید
آید در سر بمالد سبوس برود هدی شکستن و بشرک حسپید و بلبل و تخم بزار و چهار چیز ابس
کند و در سر اندازد سبوس و شکستن دفع شود و موی دراز گردد دیگر دفع شپش ملخ کو سغند

وپاکاو یاران هری باشد در سر اندازد دفع شود دیگر برگ تنبول بکوبد شیر آن بشانه با سیماب محق
کند سیماب تا جذب در جامه سپید طلا کند آن جامه را در سر بندد و بچه شپش بمیرد و در شب
ماهتاب شانه کند در سر شپش برود دیگر آب کند در سر اندازد شپش دفع کرد دیگر مادکاو پیل
گرد جمله بساید در روغن سرشف بپزد آن روغن در سر اندازد شپش دفع شود دیگر پوست سوسن
و بگیر مادکاو در سر افگند همین فایده دهد برگ تمهن سیر چهار روز و پلپل باریک بریده با آب
و پوست بر پس بگیر مادکاو راس کرده در سر افگند شپش دفع کرد و دماغ دیگر دفع حمیس سپید
موی سر چهار روز و پلپل باریک بریده با آب بچو شانند دران آب سر شویند موی پاک کرد
چهار دجزات قدری نمک در وی اندازد و در موی مالد و در سر نیم اندازد با آب گرم موها
تا بش یک دو دم بعده سر شویند خوشبوی شود دیگر دفع بچگی سر اگر وارد دماش جا جا لیها
میزد پس درست بسوزد بساید با روغن سرشف بمالد بچگی سر دفع کرد دیگر کوته سر شانه
و در سفل کند بسوزاند و بساید با روغن کنجد و در سر مالد خارش سر و شورش و بچگی سر جمله دفع
شود دیگر دعای بچگی سر در فصل صداع و دوی بچگی مجله بجکما نوشته هر جا مناسب باشد
استعمال آرد دیگر در معالجت برآمدن و افزون و دراز شدن چاره بدانست کسی را مزاج
گرم باشد موی او بسیار کثیف کسی را مزاج سرد موی اندک باشد لطیف کسی را که مزاج
معین بود موی او میان باشد و کسی را که مزاج چندان گرم باشد سپید شود و دو سبب دیگر
موی از بخارد خالی باشد که و بسته بخار دخان باشد که بو بسته بخار دود از مشام بر دن
آنچه لطیف است میگذرد کثیف در مشام نماید موی میشود کودکان و جوانان را خفتن میکند
بخار دخالی کمتر باشد و حکما تا سیر سر چون سپید و سیاه نیز کرده اند و شیر سپید موی اصل
کند و زود از حال نگردد و سر و جوانی سیاه موتوی ورزود از حال بگردد دیگر برآمدن
موی چهار دبیضه مرغ زردی وی جمع کند و روغن کنجد بپاه بپزد تا روغن باقی ماند و بسوزد
آن نیل و آمله هر دو برابر درون میان خمیر کند بسوزد و خاکستر آن باریک بساید در روغن
چهار جزو در یک جزو در روغن کنجد سپاه بپزد تا روغن باقی ماند سخت مالد چهار پس
تا هر روز بیکرت بمالد و بشوید خشک کند بعده درین روغن سر را چرب کند هر روز موی را

پوست سردن بزرگ با شیر گوسپند بساید و بر کلف مالد بر طرف شود دیگر ترمس و تخم کدو
و صندل سپید و کوته تخم ترب برابر با روغن بساید اندام و روی آنچه کند دفع کرد و
دیگر پنبه دانه و کاطبیکه و تخم ترب برابر با روغن روز سه‌شنبه بر اندام تا ماه خفت روز
متواتر کند دفع کرد و دیگر چند استخوان شتالنگ گاو و بر زد با زهره گاو جامیزد و وقت
خفتن در کلف مالد دفع کرد و دیگر بکسر پوست باقلی از زهره گاو و یکجا چند با آب
بساید و چند شب بوقت کلف برود دیگر ششش بزری مالد کلف برود دیگر زهره
کند و بساید با سپر که کهنه بر کلف مالد برد دیگر بلادر گو آنچه نباتد گوید با آب بساید
و چند شب بوقت بر کلف و بهق سیاه و سپید و سرخ و درد و جنی هم و روی
کرد و دیگر زهره با ریشم ماهی جامیزد بر روی کلف مالد دفع کرد و دیگر خون
تازه که بر کلف مالد برود دیگر فقعیه روی از داغ و کلف کرد و شبها گر باکیزه
باریک سوده در طبق مس طلا کند و بر آتش نهد و فشاند بو سنگ او بساند
چهار و روغن کنجد هشت جزو شیر باده گاو و یکجا با آتش نرم بپزد این روغن
هشتم حصه روغن زعفران یار کند موم روغنی سازد درین موم روغنی چرب کند کلف
و داغ کزیدگی جمله برود روی چون ماه شود دیگر شهد و لوده برگ که زرد و پخته
شده باشد و ترشی و ملتی و داو هلد و درین جمله برابر بساید روی طلا کند و هر بار
بمالد روی صاف همچون زر شود دیگر برگ درخت رز و شده باشد و ناگیر و برنگ
و ملتی و زیره گل کونه و لوده و زعفران و مشک در روغنی جمله با آب بساید در روی
طلا کند روی چون ماه شود دیگر علاج دفع امله روی و کیل یعنی مه پاره مغز خسته گ
و بیخ سوسن و کوته و قند سوده طلا کند کلف و کیل دفع کرد و دیگر گل خنبه و برگ
و پوست او با آب سوده طلا کنند کلف و کیل و کدورات دو بر ابرد دیگر کنجد سیاه
و زیره و سپند و پوست درخت ترس متقابل سوده با شیر گاو و بساید طلا کند کلف و
کیل دفع شود دیگر دار هلد نه درم صندل سپید نه درم نمک سنگ نه درم سپید
ده درم یکجا سحق کند بمالد کیل که در روی آدمی برون آید دفع شود دیگر صندل سپید

وسپند سوخته برابر هر دو با آب آس کنند طلا کنند دفع گردد دیگر جو ... کند در ا بسوزد
بود خاکستر با آب طلا کند کیل کم در دون میشود برود دیگر پوست کردن ... کیل برد
دیگر برگ نیم ... پوست ... مقابل با آب ... روی را طلا کنند کیل
ببرد دیگر استخوان کنند ... دیوار کنند ... باشد هر دو یکجا کنند در کیل بمالد دفع
گردد دیگر ... این همه را با روغن ... گاو ... دراز ... در روی بمالد
... که در ایام جوانی بر روی ... میشود ... خوانند دفع گردد دیگر نهار در آب
مضمضه کند آن آب مضمضه بر روی ... بمالد ... دفع گردد دیگر بعد از طعام
خوردن دست ناشسته بر روی بمالد ... برود دیگر دفع ... روی و کاغذ بنویسد
و بشوید در زمین افتادن ... بر روی بمالد ... بر روی ... بسم الله الرحمن الرحیم
قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا ... روی در آب بشوید ...
بمالد ... آب و زمین ... بآب رود ... بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
یا سمیع انت الصاحب ... سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه
من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و استجب دعوتی ... حاجتی ... برحمتک یا ارحم
الراحمین دیگر در معالجت در روی بسم الله الرحمن الرحیم یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون دیگر در زخ ... علاج دفع زخ ... در میان
... کند و گل حکمت بگیرد و در آتش اندازد تا بسوزد خاکستر آن ...
زخ بمالد دفع شود دیگر دفع ... کیل یعنی ... برگ ...
... کند ... برگ مذکور به بالا آن بند ... سیوم روز بگشاید دفع
شود دیگر دفع ... اندام ... تخم ... برابر بساید ... طلا کند چون خشک
شود دفع گردد دیگر توتیا ... برابر بساید ... گاو ... طلا کند چون
خشک شود ... روغن گاو ... دیگر شکر ... مالد در آفتاب
نشیند برود دیگر دفع ... بمالد ... برود دیگر ...

باریک بساید در دیگ آهنی اندازد و در آن ... یکجا ... گندم ...
... بیرون آید و در ... بمالد و برگ ... دو شب ... موی سیاه شود
و تا مدت ده سال سیاهی ... دیگر پوست هلیله بلیله و آمله ...
و ... بوزن برابر ... باریک بساید در
... شکر ... اندازد ... غلوله کند ... هر ... دارد و صحت یابد
دیگر ... باریک ... بتانه ... سپید در میان آب اندازد
سه روز ... سوزاک و بول ... دفع گردد فصل دهم در معالجت اسپ که بر وی سواری
بسیار شود و علامت ... چون اسپ را ... شود ... شود و لاغر گردد
و ... بجای کاه ... خورد ... باشد ... باز ... خون
از آن ... برکند و شکم چون شکم گردانند و گوشت ... سوی ...
که ... شود ... سرخ پیدا شود علاج اسپ را سواری نکنند ...
... نیکو کنند و در ... از گل که در آب ... باشد ده سیر ... کند و
موازنه نیم سیر نبات و یا شکر تری اندازد دو شب ... وقت ... آفتاب
... این ... صحت یابد دیگر اگر بسیار باشد
... بول باریک بساید ... نیم سیر شکر تری سه چهار روز ... صحت یابد
دیگر ... باریک ... موازنه ... شکر تری ... سه چهار روز ...
صحت کلی یابد ... شود دیگر مومیایی و بول و قند ... نیکو شود ... برگ ...
... کند با قند سیاه سه روز ... صحت یابد اگر اسپی ... باشد و سر فرود ...
روی ... در چشم زردی انداخته باشد ... و ... سپید
و ... دل و تخم ... و زبان بره و ... هم ... کند
مذکور ... بطریق ... نیکو شود علاج دفع گرانی سر اسپ اگر اسپی را سر گران
باشد ... گاو ... گلاب خالص و روغن تلخ بقدر ... در
اسپ ... بالا دارد ... بعده نیم سیر قند شربت کند خورد ...

به هد نیکو شود **فصل** و آنچه بدان مانند هرگاه که اسب را هوا گرم برانند و یا بجولانگاه رها کنند عفونت
در هوا بر شکال در مزاج اسب را گرمی پیدا شده و چون اثر کرد و جگر را بگداخته گرداند سوخته
اگر ابتداء از شکال سوخته شده است در هوا را پس این علت پیدا شود و اگر در آغوش شکال
در هوا را خورد پیدا شود این علت شود و علامت اینست که بسیار بجنبد و دم گرم از بینی بر
آید غلطه و اندام گرم باشد و درون دهن هم گرم باشد و سپاه بطلبد و بجو اهد در قب
غلطه و موی اندام را خاریسته دارد و دل بر دود و انگشتان آنست که نزدیک ستن بعد در
پهلوی دست نهد اگر دل آمیخته از دست معلوم خواهد شد و چنیدن دل راز دن هم گویند
و کاه و دانه کم خورد و تهیگاه بر کشیده شکم چون شکم سگ و یا همچون شیر شود و گوشت چشمها
که از طرف بینی است و در آن گوشت نقطها ی لعل پیدا شود و چون گرم بیشتر یافته باشد
نقطها سیاه کند و چون جگر بخته شود این نقطها سیاه زرد دوام کرده در رنگ گوشت
که در آن نقطها دیده شود و سپید چون گل کرده کند و تهیگاه بر کشیده بگیرد بدوام که این چنین
نشده است علاج رگ گوشت اسب بگشاید و خون برادر فتن ده بعده بیند و جایگاه
باد گذار دن و شبها در صحن خانش نم افتد و صبح نیم شب بالا کاه افتاده است بجز اند سواری
نکنند و از کرما نیکو نگاه دارد بعده نیم سیر آب مغول و نیم سیر آب مغول و نیم سیر شکر تری
انداز د در آن و بدی کرده شب را بیرون دارد و تا صبح نم افتد بامداد به دهد یک هفته نیکو شود
دیگر برگ از ازدرخت بکمیر آب اس کند و یکسیر شکر تری با دو سیر جوزات با دکاو دهیم
این قدر هر روز به دهد نیکو شود **دیگر** برگ بانس موازنه یکسیر تری یکسیر با دو سیر جوزات
یکهفته هر روز به دهد نیکو شود **دیگر** بار حنظل که هندوی اندراین میگویند دو سیر پاره و هر پاره
را چهار پرکاله کند بچکان پسیر ارد و سبو اندازد و سبوها پر از دوغ ماد کاو کند سه چهار روز
که در آفتاب دارد بعده هر روز یک به هد از این سبوها و شش هفت پرکاله باز اندازد
که درون دوغ انداخته اند محکم حال طریق آب شود و در دوغ یکی کرده دبس دوغ
بامداد به دهد مادام که دوغ تمام شود و هر روز به دهد اسب صحت یابد این دارو مجربست
دیگر دم پاره چاک کند و دست اندازد و قدری تخم و مغز در وی نهاده خالی بعده شکر تری

بخته و سیر باریک کوفته نان گندم مقدار زخم روز پخته دارد بعلتی و دمغ کرده واشی **دیگر**
آن مقدار که زخم باشد آن قدر چوب ستانند بر نگسته زخم یک چوبی بکوبد بر کنده
بزرگ شود و بالی خدا یک بره بفضل خدا دمغ شود آب فرود آورده در سم و بی کرا
آن فرود آرد و گرم باشد و در رفتن بلنگد اگر تعجیل تر آب بیرون نیارد و باشد تا هم
قدر بخته کند و علت طریق پیدا آید **دیگر** خشتی در آتش نیکو گرم کرده قطره چند آب بر
زند در زمانی که آب فرود آورده است بالا خشت مذکور بدارد هر روز تا
هفت روز در وقت باب که در سم اسب دمغ کرده اگر خشت نیابد زمین گرم کند
و این را سک تاب گویند **دیگر** کف سم را هموار تراشد سم را آهسته آهسته جا
شکی بکوبد جای شکی که آب فرود آورده است سم را اگر د خواهد آورد زخم نخواهد کردگا
نشتر زنند کوک کند آب دو سه قطره فرود خواهد افتاد بلیته کنند بر و غن تر کنند بسوزد و در آن
کو دک باز کوته کند خاکه روغن سوزان در آن ریخته آب را بسوزد و دو کنند بعده قطره
مخلوج بدارد و موی دم اسب و یا ابال بنهند نعل بندد و چند روز از آب خلاصش
نگاه دارد و در جای خشک بندد **دیگر** اسبی را که در کف آب فرود خواهد افتاد
بلیته کنند بروغن آورده هفت موی از دم اسب بگیرد و هفت بران زند در هر گرهی آیتی
و عا بخوانند و آن گره زده بران پای که فرود آورده است بندد نیکو شود و اینست
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله السماء بسم الله البناء صلی الله علی خاتم الانبیاء
و رسوله الاصفیاء طبق هرگاه که با شب سم بسیار تفرقه و در سم نخلکی پیدا آید آنرا طبق گویند
دیگر اسب را بجای بندد که حلاشش نباشد و سم اسب از تر شدن آب نگاه دارد
و پوست درخت مغیلان و یا خوشه آن دانه از دو ور کرده باشد باریک بیزند
و قدری آب بجوشانند تا تیره و سرخ کرده بسر کنند در نخلکی سم هر روز چهار پنج بار
بچکانند چنانچه تمام روز تر شده باشد دوازده روز چنین کند **دیگر** پوست مغیلان
و یا خوشه مذکور را پس کنند و در نخلکی سم چند روز متواتر بندد به شود و از جهانیدن
اسب این بتر است عرق جانیدن باشد علامت آنست زیر سم آنجا با گوشت و حل است

آنجا باشد که کویند بخجکی ببند بخسبو... بقد... در زخم بلنکد دیگر علاج پاشنه
بشود چون ناکهی دیم رفته باشد... پیش مادکاو بر سر جراحت افکند بعده با جامه
جید و با پا... پر کالکیم بهم سم را بند و اسب را جای بند که زمین خشک باشد و خلاص
یابد و سم از زه شیدن نگاه دارد چند روز همچنین کند به کردد دیگر برک خرما هندی
آجین کند در پاشنه ... بشود دیگر روغن پستو تازه کرم کند شیر کرم در پاشنه
... کند ... چند از د بشود دیگر اگر پاشنه درد میکند و منجار دزد و بیمی شود کنجا
کنجد بکو بشیر کرم در پاشنه سخت کند و سم نگاه دارد تا سم جدا نشود پاشنه اسب
دوانیده خاک آهن و کنج کند و برک خرما هندوی آجین کند و بر پاشنه اندازد و زیر
اسب خشک دارد نیکو شود و زخمی سم که سوده کرده است در پاشنه اندازد و زیر پای
و از کف پای اسب و در زمین آتش کند تا کرم کردد انکه آتش دور کند و پای آب
بار و روغن پستو چوب کند بالا از زمین کرم نهد چند انکه زمین سرد شود برین طریق
سم آویخته کردد و اسب سوار کردد در اندن سم هرکاه که طبق بسیار شود از زه یعنی آنجا
تا پار و وصل است چند انکه سم دیکر بروید و آن سم و ریم از پا جدا شود بر زمین افتد
این را راندن سم کویند و این زحمت دیگر کشند یکسال تمام اسب را غنیجار کمی و محافظت
و علاج کند انکاه جدا شود که سواری توان کرد دیگر چون راندن اسب آغاز شود و
ره سم که از آنجا جدا خواهد شد با میخ آهن ببر از انکشت آغاز شود و سر او نکو
باشد و تیز باشد پس میخ را کرم کند و در تمام زه سم که کفته شده است نزدیک
داغ کند و داغ کرده آنست که سه میخ داغ کند طریق نقطه چنانچه نقش داغ نقیبا
دانک کرده بر خیزد و اگر بینی داغها سم از راندن بجا اسب را در جای خشک
بندد و در زیر و پای او و دستهای اسب خاکستر بنهاده و خاکستر دیک دانها فرو از
اندازد و سم را از تراشیدن نگاه دارد و دو وقت با جامه و با کلیم جید دارد
مسکین بستنی و در سم کرم سفته و چون موازنه دو انکشت سم را راه باشد و سم نو
برآمده باشد هر روز بار روغن پستو ربا با پچه چوب کند مادام که سم قدیم رود و جدا شود

و اسب را بغمش ... سواری نکند سم را تا مرو غم با چوب ... نکو شود دیگر اگر سم نو
باشد و پاشنه نو کرده خواهد که سخت شود کنکمنه پس کنمارد ... کرده
طرقیدن سم علامت آنست که سم از سر بطرقد و پاره پاره شود جهت پیشتر
بکند بکار شود علاج آنکه سم را بطرقد که پاره شده کی او طرف بالا باشد که آنجا
هنوز پاره نشده است پاکیزه بهم دو جا بیکاه نزد ... کند یعنی نیم خود از کم
النعل اصلا خالی ندارد و اسب را سواری نکند مادام که نیکو شود تفصیل ...

فصل مقدم در معالجت لنکیدن اسب را از زین علتها دست و پای که کفته
شده است پنج بناشد و جای درد دست و شانه و پای در ران و اماسی و پای
با قلب آمده است و آزار در دست و پا شده است و یا درد و بدن و بودن
و جستن بر زمین ناهموار از فرود و بالا دست محافظت نکرده باشد و تحمیل
برین فرود آورده در قایم نظر دیر بند اشته و یا بعد از سواری آب تحمیل داده بدین
سبب اسب گرفته باشد و آن بر درست با مان انداخته کرد کنجلک کرده است
و پای دراز کرده هر دست و پای دراز کرده هر دست و پای لنک نظری کند
انجا لنکد علاج کند اگر در نظر نیاید در دست و پای درد باد است همه جای
بجای بمالد هر جا که در مالیدن تنک آید و بند کند چنان جای علاج کند اگر بدین هم
در نیاید کل چوب بر شکال کلابه تنک کند همواره بمالد و نظر کند هر کجا که تحمیل آن
خشک میشود بدان همانجای میکند و اگر از شانه می لنکد چنین کوشش شانه در
پنج پاره شده است و این را تر کند دیگر علاج شانه اسب از روغن ماه کاو
چوب کند و دو خشت پر کاه با جامه بهم بکیر دو کرم بر شانه فرود آرد همچنین
سه چهار خشت کرم کرده بر شانه فرود آرد همچنین سه چهار کرم کرده در شانه فرود
آرد و این سلک با آب کوشت هفت روز دو وقت اول آخر روز کند و آب
از جای بجنباند اگر لنکد کی شده باشد چند روز دیگر بسته دارد تا بکلی برود بعده
اندک اندک سواری همان طریق که کفته شده است و بعده چند روز و از لنکد بعده ...

برادکند دیگر علاج اگر بدین نیکو نشود در شانه اسب همانجای داغ کند و این داغ
معروف است باید که پانزده شانزده روز اسب را همانجای بسته کاه و دانه و آب
ده بهالله نیکو شود و سواری همان طریق که گفته شده است بکند دیگر اگر لنگیدن از
کوکل شانه یعنی بند شانه نزدیک سپیدی باشد شانه را سنگ تاب کند و چند روز
بسته دارد و آب بسته ده بگرد و بر کورک با نشتر نزدیک نزدیک مکرر بازند تا
خون برآورد و بعد از آن اشخار که آنرا ساجی میگویند آس کرده بر کلکها روز بمالد و
بگذارد چند روز بسته دارد و نظر لنگیدن و سواری اندک چنانچه گفته شده است
بکند دیگر درو ک برگرد هر کرد درخت علا پر کنند و رفت را قرهم گویند و هندوی رال گویند
موازنه بیست و شش درم قر باریک آس کند در کتوره بزرگ اندازد بر آتش نرم
جون گداخته شود آتش بهم بجنباند جون خون یکی شده باشد در زمان موازنه وزن
قر مذکور روغن گنجد و شرشف اندازد فرود و با کفچه بهم جان بنک کرم چنانچه جوش است
سوخته شود و داغ کرده بر کودک بمالد جون برمالیدن شده باشد در زمان بر کالا
جامه برو سخت کند و بگذارد و اسب را بسته دارد بجنباند و جامه قرقریب یکماه جامه بر اندام
اسب وصل خواهد ماند تا خود جدا نشود بستر فرو دیناره جون هم خود جدا شده باشد
بعده بر اسب اندک اندک دو سه روز سواری کند و اگر لنگیدن بکلی رفته و صحت شده باشد
سواری برادکند رفت زدن جب افتیت که بعده بر شدن موی بالا او اثر داغ بکلی
برود و اسب راحت داغ سلامت می نماید دیگر اگر رفت زدن هم نیکو نشود هم درشت
بر کودک کرد بر کرخا به بشکل شترنج داغ کند و میان هر خانه داغی دو انگشت واکشاده
دارد تا خانه خورد آید و این داغ کبوتر خانه گویند و میان هر خانه یکان داغ کنند این سخن گفته
شده است دیگر علاج ترقیدگی گوشت شانه و یا جای دیگر طریقه باشد خواه
که بغیر داغ نیکو کند چار دبرگ اک با نمک گرم کند چنانچه نمک گرم تا شده و در میان بر کند در محل
ترقیدگی که فزوده دارد جنانکه آن بزرگ و دراز بر شده دو سه روز نیکو شود و اگر اسب از زانو یا
از اریخ و یا از خودک میانکه علاج انست که روغن ماده گاو و برادم چرب کند و سه گنده مال

[illegible]

با آب بهم شنگرف کند جون نمک گرم شده باشد جای که می لنگد با جامه بهم بندد و
هر روز دو کرت شش هفت جر کند نیکو شود دیگر اگر بدین به نشود همانجا که می لنگد نزدیک
نزدیک نشتر بازند و زمانی بگذارد که تا خون برآورد و شخار که آنرا ساجی میگویند باریک
آس کند سخت در زخم نشتر بازند برادرو و اسب را بسته دارد و جون از لنگیدن نیکو
شود و شده باشد سواری اندک کند ما دام بکلی از لنگیدن آن اسب باز
دیگر اگر بدین هم نیکو نشود خود زت انجا که لنگد در از نزدیک داغ کند و اسب را
بسته دارد تا آن زمان که داغها نیکو شوند بعده سواری کند و علاج لنگیدن از ران جای است
که کودک و شانه گفته شده است اما لنگیدن اسب که از زیر گرفتن باشد در فصل کشادن
بر گفته خواهد شد فصل هژدهم در معالجه کمر اسب و منجه که در کمر شت کند این هر دو را
علاج یکی است جون اسب در دویدن و بو یدن و جهانیدن و شستن و یا در خود
جا افتادن و در کمر آزار شود و کم سست گردد و از سواری بماند و بجا بد لاغر گردد و بیکار شود
علاج انست که بالا کمر اسب از تهیگاه دم و از بالا فراهم چنانچه وصل فرج کرد
جار بند گویند در داغ در آید و تا انجا که از نمد زین پشت و کمر بردن می نماید داغ کبوتر
خانه کند و میان هر داغ سه انگشت بگذارد تا خانه خورد و خرد و میان هر خانه یکداغ
کرد کنند و اسب را از جای جنبا ندو بسته دارد تا نیکو شود بعده داغ کردن هر روز ده سیر
شیر ماده گاو و نخ سیر برنج کاله در شیر زرد ده بدهد تا جهل روز و هر روز بیضه مرغ
زرد ده او بپستاند با نشاری هم بدهد تا جهل روز عنخوارگی نیکو کند و اسب بغایت فربه دارد
جون صحت بکلی یافته باشد بعده سواری برادکند فصل نوزدهم در معالجه کشادن
هر گاه که اسب را بسیار براند و یا بو ماندن و یا دوانیدن جنانچه اسب را درونه گرم شود
و خوی کند جون اسب فرود آید داشت نکند و در قایضه دیر دارد و دو دست گرفته
بکرداند و زود زین فرود آرد و زود آب دهد گاه و بهر خاصه در هوای زمستان اسب را
بر گشود و علامت بر گرفتن اسب انست که اسب را دست و پای کنجک شود و بس که باشد
در یک دست و یا در هر دو دست هر دو دست و یا در یکپای و یا در هر دو پای و یا در یک

و پا و هر جا هر چهار بر شود زیرا اسب آن دست و پا برداد تواند گرفت و پریشان اندازد و
کچهک ها و دو پا بلنکه و بس که باشد از گرفتن بر اسب داد و گردن در آید بر در آید
گردن یک کنه کند گردن برا و چپ و راست نتواند خاندو بو زمین تواند رسانید و تو قت
کاه خوردن یکدست را بر وازدست دوم دارد تا پو زمین تواند رسانیدن و کاه
تواند خوردن و برد ابا و بر هم کوبند سبب انکه اسب را بعد از سواری تیمار داری و دو شت
تو اچپن نگرد دست در بر اسب باد در آمده است و رنجور گردد و بس که باشد اسب را
سبب بر گرفتن بار در گرد پشت اسب در آید و اسب را زین کند در میدان برد و بویه
بسیار قطره و چهار رکه بماند چنانکه اسب را باز در روند گرم شود دو دست و پای و گردن و
کمر و پشت و تهیگاه از گرمی در روان گرم نشود و دو دست کشاده شود و جنبان شود که صحت
بوده سوار شده و بعد از اسب فرود آید دیگر آنچه بسته باشد مدام که خوی بجای رفته
باشد و در وقت اسب سرد شده باشد بعد از اسب فرود آید دیگر قند با قدری
نمک اسب را بدهد و با نیز آدمی که همان زمان کرده باشد تازه و گرم موازنه دو نیم
اسب را بدهد با قابیضه بهم بسیار بگرداند تا نیم روز بعد از زین فرود آرد و جل در پشت
اسب اندازد و به قابیضه بسته دارد تا نماز دیگر اول وقت شود چون اسب بجای باز
قابیضه دور کند کاه دهد در پایگاه بلند اسب را کاه بدهد چون قدری کاه خورده باشد
اسب را انگاره بفشاند آب بدهد و بر پشت جل اندازد و لیده نخود بدهد و اگر موته
باشد از نخود و موته بهتر باشد و ایسی را که بر گرفته باشد و لیده جوار بدهد که زود گشاید
و اگر هوا سرد است اسب را جای گرم که انجا باد نرسد و اندام اسب سرد نشود بدهد
شش هفت روز این چنین کند که گفته شده است صحت یابد **دیگر** چنانچه از سواری
کردن و نگاه داشتن گفته شده است بکند و بجای قند و نمک موازنه دو سیر درخت
میوه باریک بر دو در دیگ به بنه آب شود بجوشانند تا نیم به بنه آب بمانند نیم گرم
با نهاری بهم اسب را بدهد تا شش هفت روز نیکو شود بعده از اسب فرود آید و فقط
را بگوید تا رگها دست و پای که دراز بر شده بکشاید و بگذارد درود بعده رگها را بندد و ...

بیماری کند

لم تكونوا بالغيه الا بشق الانفس ان ربكم لروف الرحيم والخيل و البغال
والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر ولو
شاء لهديكم اجمعين الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا
يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يوده حفظهما
وهو العلي العظيم لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت
ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم الله ولي الذين
امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياءهم الطاغوت يخرجونهم
من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون اللهم اني
اسالك يا دايم الابد محصي العدد والنهار بلا عدد والسرمد بلا عدد وهو السميع وان
احد ان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذكر ويقولون انه لمجنون
وما هو الا ذكر للعالمين سلام قولا من رب رحيم حسبي الله نعم الوكيل نعم
المولى ونعم النصير يا حي يا قيوم السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام برحمتك
يا ارحم الراحمين اعوذ بكلمات الله التامات من كل شيطان وهامة ومن
كل عين لامة ومن شر السامر والسام والليل دافع كل البلايا يا من هو
الحرس وملوانی شش اسب تمام بنویسد وعن ضبطها واعوذ من جمیع
علة الافراس والامراض والاوجاع والاخيام والروايح المستوخم له
معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله فالله خير حافظا
وهو ارحم الراحمين ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك
فلا مرسل له من بعده وهو العزيز الحكيم ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله
بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا بسم الله الشافي بسم الله الكافي بسم الله
المعافي بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو

السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین امین اللهم احفظ هذه
الفرس من جمیع البلایا والامراض والروایح برحمتک یا ارحم الراحمین و
صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم بسم و توکل علی
واستفتح بالله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله وما النصر الا من عند الله
لا اله الا الله قل هو الله ارحم احرسنی بعینک لا تنام واکنفنی التی لا ترام وارحمنا
بقدرتک علینا ولا تهلکنا برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
اجمعین اللهم لک الحمد یا لا اله الا انت خلقتنی ولم اک شیئا وعلمتنی ولم اعلم
شیئا وظلمت نفسی وارتکبت المعاصی فان الله عذبتنی لا یزید فی سلطانک
شی تجد من تعذبه غیری ولا احد من تغفر ذنوبی غیرک تب علی انت التواب
الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم هذا الکتاب من حضرت رب العالمین
احفظ هذه الوحش من کلامة دعا بدنه وبلاء وبیت وشده والحمی والصداع
الجنون وان جام و وجع البطن والریح و فساد باطن وخزن امعاء وبطلان
دیه بحق الزلزال والنساء وباقیات القمر البراق المنزل الی النبی المرسل صلی الله
علیه وسلم فی لیلة المعراج وجمیع الانبیاء والمرسلین مراکب الاولیاء والشهداء
صالحین ومن یوم هذا اللهم بحق ابی بکر صدیق وعمر الفاروق وعثمان ذو النورین
وعلی المرتضی والحسن والحسین رضی الله عنهم اجمعین ان الله مع الله الها آخر
لا اله الا هو کل شی هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم
برحمتک یا ارحم الراحمین الهی بحرمت نام و کلام تو این فرس را از شش
و شش آیت کلام تو این فرس را از کل آفات وعاهات وبلیات
نگاه دار بحق محمد وآله اجمعین وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید

الظالمین

الظالمین الا خسارا برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و
آله اجمعین اللهم احفظ هذه الفرس انچه شش بنویسد من الحاجات والعاهات
والعلل والشدة والمرض برحمتک یا ارحم الراحمین بنویسد و در گلوی بندد
هیچ علتی آن اسب را نشود واگر زحمتی بود تن درست گردد و دیگر
شب شش آن اسب بنویسد نقش معظم و مکرم اینست

بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ
بکلمات الله التامات من کل عین اسلام
ومن شر السامة والهامة وان یکاد الذین
کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا
الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین
برحمتک یا ارحم الراحمین

اسب را سفید و ترکی و هندی هرچه باشد اسب را بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الذی لا یضر مع
اسمه شیء فی الارض
و هو السمیع العلیم

[illegible] علی [illegible]
[illegible] المومنین [illegible]
وامیر المومنین [illegible] وامیر المومنین

این دعا بنویسد و در گلوی اسب بندد و از جمیع
آفتها و بلاها و علتها و بادها ایمن گردد و برکت این دعای بزرگوار
انست لا اله الا الله محمد رسول الله

و کفی بالله شهیدا ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

خنک	زرخنک	سرخنک	کنخنک
نقره خنک	سیه خنک	کمیت خنک	بور
برات	فرمنج	سمنه	سنجاب
ستابی	مسکر	ابرش	ابلق
ارغونک	وره	زروه	یغنه
جال	سمند	قلا	کرقلا
نیلد	بوز	قره باج	کل بادام

الفرس والبغال والحمیر ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله
و بالله والله اکبر یا رب
الملایکة و الروح رب العرش
العظیم رب الانبیاء والمرسلین وحفظ عن البلاء والافات تهار [illegible]
الخنام والکنام والباحثة جمیع اعظام بحق من الخذ والحز واشهم ووجع البطن
والعروق والعصب والعظام بحق لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

روایت میکند [illegible] از پیغامبر علیه السلام هر آن بنده مومن
که این تعویذ در گردن اسب بندد حق سبحانه و تعالی آن بنده را و آن اسب را در پناه
عصمت خویش نگاه دارد و از آفتها چنانکه باد قیصر و باد بریان و باد قلنج و باد خام
و زرد آب و کنام و خنام و ماده و موتره و آفتها و ناخونه و قنجوره و ناسور و بستن کمیز
و سوختن از آتش و غرق شدن از آب ایمن باشد امیر المومنین علی در هر جنگ
این تعویذ در گلوی اسب بسته داشت نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین فالله خیر حافظا
و هو ارحم الراحمین

الهی بحرمت امیر المومنین

الهی بحرمت امیر المومنین علی رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی سخر لنا هذا
وما کنا له مقرنین بسم الله الرحمن الرحیم والخیل والبغال
والحمیر والباس الصلاة و دفع بلاها بحق لا اله الا الله محمد رسول الله

خنک	سرخنک	برخنک
نقره خنک	کمیت	یغنه
بور	بیکران	هسکر
ابلق	دیزه	ارغونک
سمنه	جال	فرمنج
سنجاب	ستابی	ابرش
زروه	کمخنک	قلا

والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة

والخیل والبغال والحمیر [illegible]

[illegible]

باب سیوم در معالجت مواشی و گوسفندان و آن دو فصلست
فصل اول در معالجت مواشی کرم یافته اگر ستوری کرم
یافته باشد و یا از سواری بود برابر سرگین خون بیرون اندازد و دوغ با قند
بدهد نیکو شود دیگر اگر دیافه ستور را نزا سرما و باد و باران زده باشد لاغر و لی تو
کرده دلیده با شیر پزد چند روز بدهد نیکو شود اگر برگرفته باشد و راه براد شوار
رفت شانهای ستور بروغن کنجد چرب کند در آفتاب بنهد تا گرم شود بعده
در آب غرقاب ایستاده کند دو سه بار بگلی برود نیکو شود اگر بداند که ستور ب
کرد باد بشد تخم جبه لعل با آب بستانند تا پس دهد کرد باد شده به شود دیگر
اگر ستوری نابینا شده سرگین کاو را در سرد و چشم را پر کند و آب سرد بزند و دو
روز چنین کند بینا شود دفع تنگی دهن و حلق اگر ستوری یا تمام مواشی را دهن تنگی
یا حلق با آب گرم دهن و حلق بشوید و بروغن تلخ چرب کند تنگی دهن و حلق
نیکو شود دیگر برگ دیودار یعنی چوب نار آس کند در دهن و حلق بمالد نیکو شود
دفع اسامی اصحاب کهف بنویسد در گردن ستوران بندد تنگی دهن و حلق نیکو شود
دیگر دفع کردن کرم جراحت چون چهارپایه را کرم در جراحتی افتد استخوان سگ
در شاخ آن حیوان و یا در گردن بندد کرمی که افتاده باشد بیرون زند دفع شود
و دندان سگ نیز همین حکم دارد دیگر باز اندرین بدست بمالد آب او انجا که کرم
افتاده است پر کند از ان کرم دفع کرده دیگر دفع صل کاو میش کاو و کرو کل
و دندان پیل و پوست مار سیاه بروغن ستور بسوزد دود دهد باد دیت
سوزان برود دیگر دندان پیل جای بودن ستور دفن کند در ان ستور خانه
سل نشود دندان پیل و یا سرگین پیل با آب آس کند ستور را از لهد بد نیکو شود
دفع کنه و شپش اگر مواشی را که غالب گرفته باشد دفع ترشی و نمک شور
یکی کند در اندام بمالد همه کنه و شپش جدا افتد دیگر اگر کاو میش و یا کاو و گوساله
را کنه و شپش بسیار افتاده باشد مسکه بمالد و در آفتاب ایستاده کند جلد برود

دیگر اگر ماده کاو و یا کاو میش آبستن نمیگیرد بیخ فلکهنا بخاید در فرج حیوان درون کند
اگر چه یک دو ساله بی فایده باشد آبستن گیرد و آبستن شود وانستن آبستنی
اگر خواهد دریابد که حیوان آبستن شده است یا نه و ظاهر شکم پیدا نیست دو سه موی
او بر کند به اگر بیخ ماند شیر سپید ظاهر شود بداند که آبستن شده است ماده کاو کردگ
زادن توقف شده است یا مشیمه یعنی انوال چیند از دو بالا در درخت سنبل که کاه
کس بر آمده باشد و انکس در شاخ بندد آن بزاید و انول چیند ازد اگر این کاه نیابد
بیخ کلهاری بر شاخ او بندد آسان بزاید و انول چیند ازد بر آدمی همین حکم دارد
و کلهاری بر شاخ را بسلیا هم نام است دیگر برون افتادن مشیمه اگر ماده کاو
و یا کاو میش را مشیمه یعنی انوال بود گوساله آوردن درون شکم مانده باشد
بیار و حب لعل را دو پاره کند یک پاره در کاه بپچد و در دهن او اندازد و دوم
پاره در فرج او کند چون آن پاره درون فرج او رفته باشد مشیمه برون افتد دیگر
گوساله ماده اون شیر اک یا کاو و کاو میش گوساله را قبول نمی کند شیر نمی دهد بر
کونبهی و زیره سپید سرد و را با دوغ بساید آن قدر که در اندام گوساله تمام مالیده
شود بمالد اگر چه گوساله ا بلیسد شیر فرود آید و اگر گوساله دیگری باشد هم قبول کند
و شیر بدهد و اگر بهر همه یار کند بهتر باشد مجرد که گوساله را بلیسد شیر فرود آید و اگر
گوساله نباشد در سنگ ادویه طلا کند چون بلیسد در حال شیر بدهد و بدوشد
دیگر تخم بید انجیر ماده کاو را خوردن دهد شیر بسیار دهد دیگر اگر ماده کاو و یا کاو میش
و یا گوسپندی شیر اندک میدهد و یا دوشیدن نمیدهد این آیت را بنویسد
در طشت مس سرخ پاک بشوید خوردن دهد بفرمان خدای عز و جل شیر او بسیار
شود آیت اینست ثم قست قلوبکم من ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة
وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج من الماء
خشیة الله دشنه منهی سور یعنی مهار نرکاو بسوزد و بدان خاکستر که درون او ند
بمالد آن شیر پاره نشود کشیدن مسکه از جغرات اگر مسکه از جغرات برون نمی آید

وما الله بغافل عما تعملون

خاکستر آنگ درون آوند شیر طلا کند و بمالد و باشیر و خبوات دروی کند مسکه سپید
بیرون دهد **دیگر** افرونی پیکه پنج کلوی و پنج کنتلها در شاخ‌ها دکا دو با کادوش
بندد در شیر او مسکه بسیار بیرون آید **راست آوردن سرون و کژ کردن**
اگر سرون ستور کژ باشند خواهد که راست کند و یا راست را خواهد که کژ کند
چاره دیزد به بغیغی چیتهی درست در درون آتش اندازد چون سخت گرم شود از آتش
بیرون آرد سرون را درون چیتهی گرم ساعتی بدارد بعده بیرون آرد سرون نیم
شده باشد چنانچه خواهد بکند **دفع طاعون گوسفندان** اگر خواهد که در گوسفندان
طاعون و بیماری نیفتد بگیرد زهره آهو ماده و زهره خرگوش و زهره بد بد و کرب
و قدری سم خر بدوزد در گوسپندان ببندد مجربست **دیگر** خارش اگر گوسفند
را خارش پیدا شود هندوی کسی که بیندر جو سوده با روغن سرسو سر روز در اندام
گوسفند طلا کند و بمالد و همین را خوردن دهد نیکو شود **دیگر در معالجت و غمخوارگی**
شکره و کبوتران و ازدانه مرغان و گرفتن پرندگان دیگر اول در معالجت
و غمخوارگی شکره کاه حلیم و هیکل و گران کردن چون خواهد که شکره دامنه و هیکل
و دیگر اگر دو شکره را شب و روز در ایت کرده باشد و از دست دور نکند تا هم بود
گیرد و نتواند از آشیان خود فراموش کند **دیگر** حلیم و رام و دیگر اگر دن باز بگیرد
کبوتر بچه را و در آب تر کند و ریسمانی بگیرد و گردن کبوتر بچه بندد و دیگر سر بر گردن
باز یک شبانه روز هم چنان بگذارد تا آنرا چند از پس دیگر بار بقدر حاجت بخوران
چند بار بوی دهد غرض حاصل شود فربه گردد باز اگر خواهد باز روز فربه شود او را یکی
سه بار خون نرگشته بدهد چنانکه اول سر او با طعم پیالاید بدهد تا بخورد از بسیار علت
فارغ بود و نیک با قوت و نشاط حلیم باشد و اگر خون بر حص بود نیز روان بود
و سبک کردن اگر شکره فربه و گران شود اگر خواهد که سبک گردد قدری نمک بخوراند
و پیش او آب بدارد تا بخورد و خود را بشوید و باد کند **دفع زکام** اگر شکره با زکام
شود و سر گران کرده باشد روغن کنجد از چراغ بستاند و در هر دو سوراخ بینی او بیندازد

نیکو شود **دیگر دادن گریز** اگر خواهد شکره را گریز دهد چنانکه سبل کرد و پیاره و قدری
و مار موس یعنی سنبل الفار هفت روز متواتر نیم جبه با گوشت خوردن دهد سپید
شود **و دیگر** و اگر خواهد از گریز بیرون آید افکند سنگ ماهر دو ک بلندپای خورد پیاله
گرفت با طعم یک جا کرده باید داد تا بخورد **دیگر** بجهت راندن پر از گریز نیکو بیرون آمد
گوشت بزو ملخ و خون انها بیاید داد زود از گریز بیرون آید دفع بریدن پر از شکره
و یا طوطی پرها خورد را می برد چاره شیر گیاه مقدار یک دو جبه باریک آس کند و با روغن
ستور یکی کرده بباید و در حلق آن شکره یا طوطی کند تا بخورد تا مدت سی روز دهد نیکو
شود مجربست **دیگر** این علتی است که شکره را از کف پای در چنگل می‌شود تا شکار
کند خورد از جا و فنک پر کند و بالا تر از سپید انجیر بندد و آن بالشت و نیک
بول آدمی پر کند و شکره را بران بالشت بنشاند بعد چند روز نیکو شود متواتر نتواند
از سپید انجیر کند شکره را هیچ زحمتی و بادی نشود **فصل دوم در معالجت**
و غمخوارگی کبوتران و دفع نقصان شهوت اگر کبوتر کم شهوت شده باشد
و پست شده و جفتی نگیرد و یا ماده بیضه خام می‌اندازد و یا در بیضه صورت نبندد
مغز سر گنجشک خانگی نرینه را با روغن ستور چند کرت کبوتر را بدهد نیکو شود
دیگر بجهت پستی و نشاط کبوتر دانه معصفر خوردن بدهد پست شود اگر
زمستان باشد سیاه دانه و ارد گندم و روغن نوریکجا غلوله کرده چند روز بدهد
دیگر نقصان کردن شهوت اگر کبوتر مست شده باشد ماده را بدو اند بیضه
خام بیرون آید آرد جو چند روز نر را و دانه سرد بدهد تا مستی او کم شود ماده بچه کرد
بعده بیندازد اگر سرما رفته کبوتر هر دو دانه خورده باشد و یا جای سرد زحمت
شود و مخمور و ضعیف بود و شکم روان شود و دانه نخورد و علیل گردد و علیل دراز
سوده با روغن ستور و آرد گندم غلوله کند دانه بدهد و سیاه دانه و آرد میده
و روغن تور چنانکه گفته شده است نیز همین حکم دارد و سبک کردن کبوتر اگر
اگر کبوتران فربه باشد اگر خواهد که سبک کند بجهت پراندن قدری نبات در

نمک و صدف بخوراند بغایت گرسنه شود سیر و نمک یکجا کند بدهد گرسنه شود دیگر
دفع زکام و افزون گرسنگی خشت پخته باریک آس کند و بول آدمی تر کند یکجا کند
چون خشک شود در سفالی دیگ او ندی کند پیش کبوتران بدارد خود خواهند خورد
در خوردن آن زکام برود و گرسنگی گیرد دیگر دفع زکام و حدوث آن بدان
که چون کبوتر بغایت سرد یافته باشد و با آب گندم شده و پس خورده سگ و ماکیان
و کور موش و با آب سته و تازه یکجا خورده باشد زکام شود روغن تلخ در بینی
و دهن اندازند زکام برود چون پسرکین اسب پیش کبوتر اندازد چنانکه از آن سرکین
اسب پیش کبوتر اندازد چنانکه از آن سرکین جو بکشد بخورد زکام دفع شود و اگر
ازین نرود سمند سوده باریک سپید بدهد نیکو شود دیگر آب پیاز کبوتر را بدهد زکام
برود و در حلق و بینی برود نیکو شود دیگر انگوزه قدری بدهد زکام برطرف شود دیگر
زرچوبه و زنگ سپیل و پلپل گرد و گل دیگر آن کم بخت آتش باشد با شیره گگروند
جدا آسیس کند بروی بندد قدری بدهد نیکو شود دیگر زرچوبه مجرد با آب سرد دادن
همین حکم دارد زکام که بهیچ علاج نمیرود دمی با آب بساید باریک بهم بدهد
زکام دفع گردد دیگر زکام که بهیچ علاج نرود چون کبوتر که ارده و دانه دادن
گیرد زکام کبوتر برود دیگر دفع گرسنگی کبوتر اگر درونه کبوتر گسته شده باشد
بول آدمی چند قطره تا دو سه روز بخوراند نیکو شود دیگر دفع علتهای شکم کبوتر
در شکم علت باشد و دانه برداد نخورد و شکم پر آید و درونه صاف شود دفع
گردد دفع دفع بهیهید در شکم میشود بیرون شکم چون خشتی شده انهای باشد
این هم عرست است خام دور نکند چون پخته شود بیرون آرد و این عمل بر دست است
و نخود سوزه فرود کم میشود انکه در شکم باشد آنرا بنوعی بدست آهسته بمالد نرم نرم
و نزدیک سوزه آرد و آن چون خشتی شده انه باشد آن هم عرست بهم حال چون پخته
شود عطر بیرون آرد و دور کند تخم اگر در چشم و یا گلوی و یا کله کبوتر نزدیک نوک تخم
بیرون آید آنرا باز کند به برد بیرون آید و پس گرمالد اما کشیدن این هنر دست است

وجائی که کشیدن تخم نباشد چنانکه نزدیک چشم که کشیدن آن چشم را زیان دارد در
این چنین محل داغ کند نیکو شود دیگر دم دم قایم مقام دق است سرد یا نه بدهد نیکو شود
و سپر دیانه همین کافور است قدری در دهن کبوتر کند چنانکه او بخورد تا آن
زمان که او نیکو شود بدهد باد گرفته اگر کبوتری را باد در آید و گردن کبوتر را کج کند در فرق میان شانه
بدو داغ کند نیکو شود دیگر برباد که باشد پیاز در برگ بید انجیر سپید شیره او در حلق
او بشپلد و بپند ازد تا چند روز متواتر نیکو شود دیگر موی خوردن اگر کبوتر یی
موی خورده باشد چنگال سبز کند و خشک شود بکاهد و دانه نخورد چند روز
کند نیکو شود دیگر ازین علاج نیکو نشود گوشتانه گوشت گوسپند غلوله کند بدهد
نیکو شود دیگر ازار خون اگر کبوتر از زخم جری و یا از دیگر چیزی در شکم خون افتد
قدری و میا ماهی خوردن دهد نیکو شود و زخم زده و پلیده و صیبت خورده و اگر کبوتر را
از زخم عقاب و یا گربه و راسو خزان شده باشد و کبوتر در وهم و صیبت آن
محزون شود و از خون افتد قدری معجون با شکر یا با شهد خوردن دهد نیکو شود و صحت
یابد دیگر زخم کبوتر اگر کبوتر را از زخم گربه ما... شود و خزان شده باشد سر کبوتر
در آن محل بمالد نیکو شود در عمل نمک کبوتر بچه بهر رنگی که خواهد کبوتر را تخم معصفر و علاوه
کند بچه حلوتی آید اگر آغاز خورانیدن از سنگ بکند بچه کبوتر نیلا آید این دانها
بدین ترتیب کبوتر را از اسده باشد ماده را حاجت نیست آب نوشادر
بیکا می آب بلادر و سرکه یکجا کند بر بیضه خواهد بنویسد تا نقش کند خون خشک
شود بجوشاند و پوست دور کند هرچه نیست باشد بر بیضه خواهد بنویسد تا نقش
کند خون خشک شود بجوشاند و پوست دور کند هرچه نیست باشد بر بیضه برید دیگر
هم ازین آب بر بیضه کبوتر سپید بدارد چون بچه گشته تمام نقش بر آید و در آن
بچه آن نقش معاینه کند حکمت اینست دیگر بی پر بردن از مجموعه حکمت است چون
خواهد که کبوتر بی پر باشد کبوتر بچه که هنوز بیخ پر نشده است سزاوار انجا بدارد
دیگر تمام در سرکه نیز با روغن تلخ که باشد و دیر زمانی بدارد و بیرون آرد کبوتر برکند

[illegible]

شود در اندام او هیچ پر نباشد **دیگر** دو سال عجوز است مهر انه را در کبوترخانه
بدارد که به گرد نگردد **دیگر** زهر دانه پرندگان و جانوران آبی گرفتن پرندگان زهر دانه
کبوتران بیارد گندم و یا برنج و یا نخود در شیر اگ تر کند آن که خواهد بعده خشک کند
کبوتر اندازد چون بخورند بیهوش شوند و بمیرند از طلق محلول سنگی را بیالاید در
کبوتران چیند از دم همه آواره شوند تخم و جیوره سرکتوی را که بدهد تا بخورد بیهوش
شود و بمیرد و اگر خواهد نیکو شود فی الحال روغن در حلق کبوتر اندازد و چند کرت
نیکو شود **دیگر** زهر دانه خورده باشد خواهد که نیکو شود طغار زیر آب پیش کبوتران
بدارد و همه در آب درآیند و دانه بخورند و قی کنند نیکو شوند **دیگر** شب در میان
بلک ردی شبی هلاک شوند زهر دانه پرندگان بیارد انگزه در آب حل کند قدری
شد در آن بیفزاید گندم بگیرد در این تر کند یک شبانه روز بدارد بعده بیرون آرد
خشک کند هر پرنده که از این بخورد بیهوش بیفتد و اگر خواهد که نیکو شود روغن
یکجا کند بخوراند نیکو شود **دیگر** نخ با یک گندم بپزد چنانکه نیکو شود بعده گندم
را جدا خشک کند هر پرنده که از آن بخورد بیهوش شود و بیفتد زهر دانه کلنگ
کرمی که در برگ کار میشود از آن هندوی کنجای میگویند در دیگ خورد آب اندازد و نمک
مشت جو کند سر دیگ بپوشد و بپزد مغز مذکور نیک پخته شود بعده بستاند هر کلنگی
که از آن جو بخورد بیهوش گردد و بتوان گرفت بیارد فواطین در دیگ خورد
کند قدری در دیگ مشت جو کند سر دیگ بپوشد و بپزد چون پخته شود جو بستاند
هر کلنگ که بخورد بیهوش شود **دیگر** بیهوش کردن مرغان بیارد مرداسنگ باریک
آس کند و در آرد خمیر کند پیش مرغان خانگی خواه بیرون اندازد و چون بخورند
و حال صنز آید و بیهوش شوند **دیگر** اگر خواهد هوشیار کند قدری آب گرم بر
ایشان اندازد هوشیار شوند **دیگر** اگر خواهد که مرغان را از درخت فرود آرد چون
شب در آید چند انگه خواهد مرغ در دست قرار گیرد دیگ بهلا ده و در زیر آن درخت
بسوزد چند انکه دود ایشان دهد همه جانوران فرود آیند زهر دانه زاغان در

فلک را گذاره کند و زحل النحس اکبر گرفته اند نحوست او از آنکه سرد و خشک است
و خانهای آفتاب و ماهتاب است و آفتاب و ماهتاب دلیل روشنایی است
و او دلیل ظلمت است و هر دو مخالف یکدیگر اند و زحل علوی است و دهقانی است
هندوی شکل گویند خشنی در درشتی صوات و لون و سیاه و سرخ و دم است در کار
و رنج و سختی و زندگانی تلخ گذاشتن و چون مشرقی بود دلیل کارها باریک و محکم
و نیکو گشت فرمودن و استواری کردن در کارها و دلیل روش است چون مولد
سبی بود و حق سبحانه و تعالی چون زحل را در جهان آفرید و او را اثری داد که
علت و بیماری و کارها که در جهان گران است آزاد نهاد و زحل مذکور دو خانه
دارد یکی جدی دوم دلو و روز شنبه اول ساعت زحل است و حکم ساعت
زحل آنست که چون ساعت رسید نیکست اسباب کدخدایی و دیدار دهاقین کند
حوض و چاه و جوی و زراعت کردن و نهال نشاندن و شکاری باختن و کارهای
نهانی کردن و طلسم دشمنان کی و بیع و شرا و نشاید تزویج و مضاجعت
و حرکت سفر و آلات و شرب کردن و فصد و حجامت و سوی مغرب رفتن و دیدار ملوک
و سلاطین دیدن و معالجت بیمار کردن درین سال فرزند آید دراز عمر و مالدار
و زهر عمل چیزی چیزی بیاموزد و اما پرگناه شود چون مادیان تولد شود حال کرده
تا سه هفته و اگر درین شب شنبه که مرغ است ازین تولد شود
بود و اگر ماده باشد شود بد خوی و زبان دراز و بدگوی مردمان بود و پیوسته نگاه
باشد از آفت دیو و پری چون بزغاله و مرغ صدقه دهد تا عشق در روز خطر بود چون
ازین بگذرد نیکو شود و اگر درین روز جامه نو پوشد رنجور گردد و غم و اندوه پیش آید
و اگر درین روز برده بگریزد دیر یابد اما درین روز بنای ستوده است و صید کردن
جانوران دشتی ولی نیک است مشتری هندوی بر سبت خوانند و قاضی فلک
و حاکم حکم افلاک هم گویند در ششم آسمان مقام دارد و در هر برجی یک سال بماند
مع الرجعت شب و روز چهار و نیم دقیقه دارد تمامت فلک را دوازده سال گذارد

کند مشتری سعد اکبر است خازن و عابد پیش است محبت با آفتاب و ماهتاب
در دیوان او خاک و اَم گندم گون است و مهره شیرین است و کران کرم حرارت
روز هاست و سعادت و آنست که خانه او در خیر آفتاب باشد یعنی در برج
قوس گرم و خشکست طبع آفتاب و آن خانه در خیر ماه دارد یعنی در برج حوت
سرد و تراست موافق طبع ماه است بدین سعد اکبر است و آن مشتری منسوب
بود دلیل کند بر دین شرکت دهد و میانجی بر وکالت مشتری سرمه در سرطان هبوط
او برج خنضیره و بال فرح و خصومت کردن سبب عنبری نشستن قصص و اخبار و بس
علم کردن و چون مشرف بود دلیل کند بر لباس نیکو و کارها بزرگ و پاک دینی
و قضا و وزارت و فتوح مال بسیار و فرزندان پارسا و گفته اند اگر مشتری
نبودی در دنیا آسایش و نیکویی نبودی و او دو خانه دارد قوس و حوت روز پنجشنبه
مشتری راست اول ساعت روز پنجشنبه مشتری راست نیکست حاجت طلبیدن
و تزویج و مصارت و حرکت و سفر و دیدن دیدار ملوک معظم و جامه نو بردن و پوشیدن
و خرید و فروخت و فصد و حجامت کردن و دوستی و زبان بندی کردن هم نیکست
و اگر در ساعت مشتری فرزند نرینه تولد شود عالم و پرهیزکار و بردبار و با جاه
و حشمت بود و دست او در کارها خیر بود و در مجلس پادشاه نشیند اگر درین شب
پنجشنبه که شمس است فرزندی تولد شود دانشمند گردد و در جمله کارها معظم دست
آید و صاحب علوم گردد و بوالعجب رای بود و متکبر باشد و چون مادینه تولد شود کمتر
زید از آسیب دیو و پری اگر بزید از انسان خاکی نباشد در خطر بود آخر به گردد
و اگر درین روز جامه نو پوشد با سلامت و خوشدلی که پیوسته باشد شادی و نقش
و از عنایت حق باشد و پیوسته صاحب دولت باشد و از دنیا خالی نبود و نباشد
و با همه کس شفقت فراوان دارد و حکم او هیچ کس نتواند کرد و نشاید دنیا رسیدن
و کارهای نهانی و فی دو دیدار قطاع طریقت و آلت حرب و دیدن دهاقین مریخ
هندوی شکل کوتاه بپارسی بهرام و غازی فلک خوانند و ترک فلک هم خوانند در پنجم

آسمان

آسمان مقام دارد و در هر برجی چهل و پنج روز باشد مع الرجعه شب در دو سی
دو دقیقه دارد تمامت فلک را یک و نیم سال گذار کند و مریخ دو خانه دارد
حمل و عقرب و مریخ نحس اصغر است و سبب است لون او سرخ است
و مزه او تلخ است و گرم و خشکست و سبک است و نحوست او از آنست
که فلک مریخ زیر فلک مشتری است و زیر فلک آفتاب و فلک آفتاب گرم
و فلک مریخ هم گرم است و افروخت و سوزان شده است از اعتدال بگذشت
و دلیل دیگر آنکه آن خانه که در خیر ماه یعنی حمل گرم و خشکست مخالف طبع ماه و این
خانه که در خیر آفتاب یعنی عقرب سرد و تر است مخالف طبع آفتاب بدین روی
منحوس اگر مریخ نبودی در دنیا لشکری و سواری و بی باکی و شمشیر و آتش نبودی
و چون مریخ منزلی بود دلیل و عیاری و دزدی و تباه کاری و قمارزی و جاسوسی
و دروغ گفتن باشد چون مشرف بود دلیل بر بشارت و مهتر کردن اندر
کارها روز سه شنبه مریخ راست چون ساعت مریخ رسد درین ساعت طلسم
دشمن یکی باید کرد درین ساعت مریخ حق سبحانه جمله جانوران عالم و فرشتگان
آسمان و مرغان هوای آفریده است ستاره مذکوره و آشفته رای نیک دلیر
بی باک و خون ریز است زود خشم زود آشتی و این ستاره را خون اشام
اعداء هم خوانند و چون مریخ شرف (بیت جدی) هبوط (در سرطان) اوج (در ...) حضیض (در دلو)
وبال (در میزان) فرح (در ...) اگر درین روز که ساعت فرزندی تولد شود شجاع و جنگجوی
و خونی و بی باک و حریص بود و بدان مال خلق و خون ریختن و حریص بود و بهی
بعمارت دنیا نباشد و اگر درین شب که زهره راست فرزند نرینه شود پیوسته
با مال و نعمت بود و هوشیار باشد و اگر مادینه تولد شود بی باک و حرام خوار بود و پریشان
قوام و بی وفا و بد دل و بیگناه بود و اگر درین وقت بیمار بود از درد پشت و از درد
شکم نجسته بود و زهر و جادو کار نکند صدقه بدهد صحت بدل گردد و نشاید درین روز
و درین ساعت جامه نو بریدن و پوشیدن و خریدن و فروخت کردن و کندن

حوض جوی و جاه و نعمت و دیدن دیدار ملوک و کابر و طلب و تکریم کوشیدن در
چهارم آسمان مقام دارد و در هر برجی یک ماه یعنی سی روز باشد شب و روز
یک درجه بود تمامی فلک سیصد و شصت و پنج روز و ربع یک روز و شمس بغایت
وجودی شمس خیره ساعت گذاره کند و آن سال دوم باشد و ستاره شمس یک خانه
دارد و شمس مهر و سعد و بخت است روزی است گرم و خشک است و سنگ و لوح او
سرخ و زرد است نحس در اجتماع و سعد در نظر و آفتاب را نیر اعظم است اگر تاثیر
آفتاب و آفرینش او نبودی روشنایی و پادشاهی در دنیا نبودی و روز یکشنبه
شمس است اول است اول ساعت شمس شمس در حمل شرف در حمل

هبوط از میزان اوج حصه وبال حرح زهره هبوط اوج د
حصه در قوس وبال در دلو حسح در اسد و سعد نیک و سلاطین و اکابر را ابتدا
در کارها معظم کردن و جامه سپید بریدن پوشیدن و خریدن و ذخیره کردن و عهد و دوستی
والفت و زبان بندی و تعلیم و اگر درین ساعت فرزندی تولد شود دراز عمر و با دولت
و با اقبال و با علم و دانش بود و شادی و طرب را دوست دارد در راحت نفس و پاکیزه
خوی و با نعمت پوست خود را مطیب کند مشهور و نیکنام بود و اگر درین روز بیمار شود
از آفت دیو و پری و چشم زخم بود صدقه دهد و اگر درین روز جامه نو پوشد نیک
بود و شادی فزونی زهره هندوی و پارسی ناهید و مغنیه فلک و مطربه فلک هم خوانند
در سیم آسمان مقام دارد و هر برجی بیست و پنج روز باشد مع الراجعة شب و روز
پنجاه و هفت دقیقه رود و تمامت فلک را یازده ماه و شش روز گذاره کند دو خانه
دارد میزان و ثور و زهره سعد اصغر و ماده است لون او سبز است و سعادت
او از نکی معتدل و خوش و دلیل است دیگر آنکه آن خانه که در خیر آفتاب ده یعنی میزان
گرم است موافق طبع آفتاب بگرمی و مخالف تیزی و آن خانه که در خیر ماه دارد یعنی
ثور سرد و خشک است و موافق طبع ماه بسرد و مخالف بخشکی از آن سعد اصغر است اگر
زهره را اهل طرب نسبت کردند نشاط افزای عالم است و زهره را جوزه مربی بود

[illegible]

دلیل کند بر زنان ملک و نیکویی و خوبی و شادی و عاشقی و نگار چون مشرق بود این
هم نقصان شود روز جمعه زهره است چون ساعت زهره رسد نیک است کار
خیر تزویج و مصاهرت و سفر و طلسم الفت و دوستی و دیدن دیدار زنان و بنا
کدخدایی و لهو و طرب و نشاط و خوردن می و فصد و حجامت و معالجت
و آرایش دارد و جامه نو بریدن و پوشیدن و اگر درین روز درین ساعت
فرزندی تولد شود نرینه بود با عشق و خوشدل و حسن کفایت بسیار زنان
و پیوسته با دولت و جاه بود نیک خوی گشاده منقش تازه رو و طبیعت و شهوت
را دوست دارد که شادی تجمل خود ونگاه دارنده کدخدایی و قوی دل خنده این
و ضعیف تن و با همه کس سازنده بود و پیوسته شادمان کرده ما ان از آفت
دیو و پری مضرت رسد عاقبت بخیر گردد و نشاید درین ساعت کودک بر دبستان
فرستادن و تعلیم و کتاب و خط و طلسم حاسدان و سفر و ابتدا کارها معظم
و ستور خریدن اگر کند سقط بود عطارد هندوی بده و پارسی دبیر فلک خوانند
و در دوم آسمان مقام دارد در هر برجی پانزده روز با هنده روز باشد و شب
و روز یک درجه و بیست و پنج دقیقه رود و در هر برجی پنج روز بیش و یا پنج روز پس برابر
آفتاب را هم فلک ماه و نه روز گذاره کند و عطارد دو خانه دارد و جوزا و سنبله و عطارد
ممتزج است و نه جمل بر خانه است یا سعد سعد باشد یا نحس نحس و مار روزی روزی
و شبی شبی و یا نر و یا ماده لون او کبود است آسمان گون سره او سود است و گرم
و خشک و سبکست و امتزاج نه عین آن باشد و نه مطلق طبع او اثر دهد مثال آبی
که رنگ را بپستی نه آن لب باشد و نه عین رنگ و نه از هم جدا شود و دلیل دیگر بر امتزاج
از آنست که خانها آن پهلوی خانهای آفتاب و ماه است و آن که پهلوی ماه دارد
یعنی جوزا گرم و تر است سر موافق طبع ماه دیگری مختلف او نیز خانها او که گفته شده است
هر دو خانه زوج دین بدین سبب ممتزج اگر عطارد نبودی در دنیا نصیحت نبودی بعد
و قلم زنی و شاعری نبودی و عطارد دبیر دیوان افلاک است و چون مشرقی بود دلیل

برجاده

کند بر سعادت روز چهارشنبه عقد و فصاحت و طلب نجوم و شعر گفتن و چون منسوب است
آن هم عطارد است و چون ساعت عطارد رسد نیک رسول فرستادن و پیغام
گذاردن و کودک در دبیرستان تعلیم و کتاب و خط دیدن دیدار اهل قلم رو را و عرض
کردن و کارها باریک و طلسمات کردن بجهت خواب بندی و زبان بندی و لهو و طرب
و اسباب کدخدایی ساختن دیگر فرزندی که درین ساعت تولد شود نیک بخت
و مبارک قدم بود و صاحب علم و ادب و پیوسته نیک نام مشهور باشد و عاقل و دانا
و هوشیار دلیر پیشه بود و اگر در شب چهارشنبه فرزند تولد شود محتشم و بزرگ
بود و بر سر خود و صلاح جوید و بسیار خیر کند و کارهای خیر بسیار کند و هرگز بدی نکند و این
شب زحل است هم نعمت گوناگون پیش آیدشها خوار نشد همه را نصیب کند و اگر
درین ساعت و درین روز بیمار شود بیماری او از غلبه خون است تا دوازده
روز خطر بود اما بکرد و صدقه باید داد و نشاید درین ساعت الفت و الکت و ب
و کارها فساد و فصد و حجامت و معالجت کردن و دارو خوردن و تزویج و مصاحبت
و کندن حوض جوی و چاه و نقبه مشدود و سیوم گویند و فارسی بزیر فلک نیز خوانند
و اول آسمان مقام دارد و در هر برجی دو روز و ثلث روز یک منزل بگذرد و همه فلک را
بیست و هشت روز گذاره کند شب و روز دوازده درجه رود و چون نیم کواکب در نیم برج
سیر کند بدین حساب تواند دانست و قمر یک خانه دارد سرطان و سعد اصغر است
و زیر نایب هم خوانند و لون او سبز است و سیه وام و مهره او شور است و کران و سرد
تر است ماده و سبی حیض گویند شب نرینه است و از جمله کواکب سر آمده است اگر قمر
نبودی در دنیا خاموش بیمودن و نان دهی و جوانمردی نبودی و روز دوشنبه قمر است
چون ساعت قمر رسد نیکست فصد حجامت و معالجت و اسباب زراعت و بنای
عمارت و خانه و باغ و جامه نو بریدن و پوشیده دیدن دیدار اکابر و طلسم دوستی
و خواب بند کردن و سفر و تجارت رفتن و رسول فرستادن و پیغام دادن و کندن
حوض کاریز و جده و اگر درین روز درین ساعت فرزندی تولد شود پیوسته با مال

پس چهل و بیست و پنج انگشت شود بعده از جملهٔ قانون که صد و چهل و چهار است
طرح کند مثل انیست پنج انگشت مذکور را پنج ضرب کند بیست و پنج انگشت
رود باقی از صد و چهل و چهار مذکور نمود و بماند بدانند روز پنج دند و نوزده بره گذشته
و این صحیح است ادمه هندوی تنگ جهانی جتا کو توا قانون صد و چهل و چهار
نوع دیگر چون خواهد که ساعت را بشناسد هفت انگشت چوب بر دست تراشد
از زیر بهن و از سر باریک پس بر زمین بایستاند هفت انگشت اول بر آمدن
آفتاب چون سایهٔ او بقیاس انگشت باشد چون آن سایه مذکوره بچهل بان آید یک
ساعت باشد و چون از آن چهل انگشت هشت انگشت گذشته باشد ساعت
دوم گذشته بوده چون از سی و دو که باقی مانده بود هشت انگشت دیگر بگذرد
ساعت سیوم گذشته باشد و چون از آن بیست و چهار انگشت هشت انگشت
دیگر بگذرد چهارم ساعت گذشته باشد و چون از آن هفده انگشت که باقی مانده است
هفت انگشت دیگر بگذرد ساعت پنجم گذشته باشد و چون از آن ده که باقی مانده است
پنج انگشت دیگر بگذرد ششم ساعت گذشته باشد و چون سایه راست ایستد
هفتم ساعت گذشته باشد و چون پنج انگشت دیگر بگذرد آن پس اقید آن
پنج انگشت زیادت شود هشتم ساعت گذشته باشد و چون پنج انگشت
دیگر بگذرد و بران زیادت شود نهم ساعت گذشته باشد و چون هفتم انگشت
دیگر بگذرد و بران زیادت شود دهم ساعت گذشته باشد و چون هشت انگشت
دیگر دهم از آن زیادت شود ساعت گذشته باشد و چون یازدهم ساعت گذشته
باشد و چون نهم انگشت دیگر زیادت شود دوازدهم ساعت گذشته باشد
چون خواهد بداند ساعت روز چه قدر شده است ساعت اول که اول روز تا
آمد آفتاب که اینجا وقت نماز بامداد باشد و سایه مردم صد و بیست پای باشد
چنانکه روی بسوی فزون شدن آفتاب کند و سایهٔ خود را نشان کند راست
ایستاده شود پای راست خود پیش پای چپ نهد و پای چپ پیش پای راست

نهد جنانچه پاشنه هر پای بش انگشتان هر پای متصل شود بران منوال بشمرد اگر
شصت شود اول ساعت گذشته باشد و اگر سی پای شود دو ساعت گذشته
باشد و اگر پانزده پای شود سه ساعت گذشته باشد و اگر هفت و نیم پای باشد
چهار ساعت گذشته باشد و اگر کم دانکی بود چهار پای باشد پنج ساعت گذشته
باشد و اگر دو پای شود شش ساعت گذشته باشد و چون آفتاب بگردد دو ساعت
بر طریق شمار کنند و اگر ده پای شود هفت ساعت گذشته باشد و اگر هفت و نیم
پای باشد هشت ساعت گذشته باشد و اگر پانزده پای باشد نه ساعت
گذشته باشد و اگر سی پای شود ده ساعت گذشته باشد و اگر شصت
پای شود یازده ساعت گذشته باشد و اگر صد و شصت پای شود دوازده ساعت گذشته
باشد و وقت فرو شدن آفتاب تا وقت شام گذشته باشد از حساب وقت
نحس کرحکی، هند کل تنک نام کرده اند دران وقت هیچ کاری شاید کرد

نحس	سکر سس	دو سبعه نیم	هست
سه شنبه اول پاس دو گهری آخر وقت کل کمتنک است	جمع اول در گهری دوم پاس وقت نحس کل کمتنک است	یکشنبه بعد یکنیم پاس دو گهری تا دوم پاس کل کمتنک وقت نحس	چهار شنبه بعد دو پاس دو گهری اول سیوم وقت نحس است کل کمتنک گویند در وقت هیچ کاری نکنند

سر	دسور	گرسر
دو شنبه بعد دو پاس و دو گهری آخر سیوم باک وقت نحس و کل کمتنک است	دو شنبه بعد سه پاس دو گهری اول چهارم پاس نحس است و کل کمتنک است	پنجشنبه بعده سه و نیم پاس دو گهری آخر چهارم پاس نحس است و کل کمتنک است

جا مانده از مهر چشم سوی وی زند جشنوی بر نوع دیگر موقوف و وقت سعد
و نحس نام منته که دو گهری است و آنرا مهتر گویند هر روزی بدین طریق در باید کرد

یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه
ازانک جل الابه سعد ارت گره سیه سفید و دک ادیک	ایرت گره سیه سفید ادیک دوک ادیکر جل دابه یان	دوک ادیک جل لابه ارت گره سه دوک	لابه ارت سعد گره سیه سفید اول دیک جولابه سعد

سعد نحس شنبه

پنجشنبه	ادینه	شنبه
سعد دوک ادیک خد لابه ایر تو سعد گره سیه سعد	جد لابه لا سعده گره سیه دوک ادیک	گره سیه سعد دوک ادیک جل لابه سعد گره اندرت

و ساعات کواکب نیز از سعد و نحس بالا نبشته شده است هر کاری
که کنند سعد کنند تا نیکو آید مرا بطراه دو گهری که هشت سمت جهان میکردد
و از جای هندوی است بو رما بایین گهن ایجا یا اونا بزرگ است ای ان کل اینجنی سیهه
جوگن جکر آن قدر روز کار ده نگری، حرف این چیت هم همان شمری
تا بدان حرف کار شما در رسد، نیم دران رکن جوگن بگرد، گینه مشرق و دگر آتش ان
هم شمالست جو بایب از پس آن، عرب و نیرت جنوب با بنگر، هشت خانه است جوگن اندر
گنج باشم گنج بشم، گنج باشم گنج بشم، شصت و چهار جوگنی است
که در عالم ایشان را حضرت عزت آفریده است و ایشان در هوا می باشند
و هر روز بسمتی دیگر میشوند چون کاری کنند و باسمان رود در مقابل ایشان نباید
اختیار سکر بلون بر آنکه سکر بگذرد و نحس اکبر است و صورت او چون شتر
بختی است و سر باز گونه است در صلت و حکمت دست او نیز هر ماه هر روزی
در سمتی دیگر میگردد چون خواهد که کاری کند یا برای کاری رود در رخ او نباید نظر
کرد جانکه اینجا فکر کرده اند آغاز از کبر کنند مشرق ایشان شمال باب

جنوب	غرب	صوب	اکنی ۶۹
۱ ۶ ۹	۹	۴	۴
۶ ۴	۱۴	۱۳	۱۳
	۱۴	۲۲	۲۲

از جا هندوی که آنرا جکت گویند جهتی سینجر سکم بستی انهین بر هر جب
بر سمین نوی بده و سسد هن منکا و ایکاسی بر وجب هوی بهرجه
دوادسی ادهین سمین گرسی جوک گرک رکهی کهی بنجه دسین داتی داسی
سرشت جهود سکهار گنجی ار موره جهن جک در جهتی سبتح تهین سو کاک
احکام نظر کواکب یکدیگر جمله پنج نظرات او سیصد و شصت درجات است

 اول نظر مقارنه جمع شدن دو یا بیش کواکب در یک برج دوم نظر تسدیس
از بدس فلک باشد پنجم نظر مقابله از نصف فلک باشد



کم بکن از سال هجرت سیصد و هژده دوان و تسدیس مسدس کردن را کویند
جون سیصد و شصت درجه آید جون میان دو کواکب اتصال تسدیس باشد
و بربع دفع کردن باشد سیصد و شصت درجه بسه قسمت کند هر قسمتی صد و بیست
درجه بود مثل این قیاس کیرد و ازین نظرهای که در تحریر افتاده است نظرها
فوق الارض قوی باشد از نظرها تحت الارض و نظرها فوق الارض را
دست کویند و تحت الارض را دست چپ و تقابل نظر طالع کویند در مقارنه
آن باشد که دو کواکب در یک برج یک دقیقه جمع شدند آنرا قران خوانند دوم
خانه از طالع و ششم و هشتم و دوازدهم نظر ساقط کویند یعنی ایشان از طالع نه بینند
و نظرها جون درجه بدرجه نزدیکتر باشد آن قوی تر بود مثال کوییم مشتری در حمل
بود بده درجه و قمر در جوزا هم بده درجه آن عین اتصال در تسدیس باشد و درین خط
عظیم قوت باشد و اکر قمر پنج درجه از جوزا باشد این نظر نیز تسدیس باشد
اما جنانکه تقریر کردیم از اول برج حمل تا آخر سنبله که صد و هشتاد درجه باشد جنوبی

ور بتعلیم می بری فرزند اندرین اختیار دربسند ماه را در بروج بادی جوی
ور نیابی بثور سنبله جوی بس عطارد ببدوستی نگران هر دو دولت از نحوس کرده کران
دستور اسب فریدن ملک جون خوی ستور از حمل ماه در ثور خواه یا باسل
ور نه بادی ببرج دو جسدین نظر سعد داده او را زین ور همین برده فری بنگر
تا که در برج بادی است قمر ور نیابی بقوس و یا حوشه نحس از دور و سعد از دو کوشه
باسمان که مقابله است نظر بکن اندیشه و متاع مخر ور کند آن زمان مناظره
عالمین نبودش مخاطره

مه در حمل ای خواجه نیکو کردار — صدر و سفر و رگ زدن آمد مختار
بس حاجت خواه از امیران کبار — دارو مخور و زن مکن و باک مدار

مه در ثور عقد و شرکت نیکوست — شرب و شهی و تخم صحبت دوست
شاید همه کارها نشاید تزویر — دانی که چرا

مه در جوزا مشتری کار رواست — از اهل قلم حاجت دل باید خواست
تعلیم خط و کتابت و دیوان — ع الجبه بنا نهادن و قصد خطاست هفد

مه در سرطان — حمد سفر و خوردن دارو شاید
بس در جامه نو بریدن و پوشیدن — نیکست ولی فصد نمیشد باید

مه در اسد چو نیک تابان بیند — نیکو بود از رجال سلطان بیند
کر جامه نو بپوشد و یا به برد — البته از آن باتمی بنشیند

مه را چو سنبله رفتار بود — کاری که کنی عظیم مختار بود

تعلیم خط و کتاب و قرآن نکوست — بوفق کردن و کد اشند عار (؟)

مه در میزان جمال خاتونان بین — بس جامهٔ نو بپوش و با زن بنشین
عشرت کن ساز مهمانی هم — زنهار مکن جنگ حذر کن تو ازین

مه در عقرب خوشی کن و دارو خور — بر دشمن خود
نشان تو نهال خود و آب با کار بنا — زنهار حذر کن تو ز تطهیر سفر

مه در قوس رگ زن و برو بسفر — انگاه بخر برده و اسب و اشتر
بس حاجت خواه از قضاة و وزرا — دارو مخور عقد مکن فرمان بر

مه در جدی از عمارت بگریز — واز هیچ ستور برده میکن پرهیز
بس تخم بریز در زراعت آمیز — زنهار مخور دارو بر خود که ستیز

مه در دلو نیکو باشد تنجیم — انگاه بنا نهادن جای قدیم
دیدار شیوخ و وزرا نیک بود — زنهار مکن سفر که نستوده حکیم

مه در حوت جامه بریدن شاید — ور سوی سفر روی مبارک آید
دیدار قضات و وزرا خوب بود — زنهار مکن فصد که گس نشاید

وسیم ماه محبت را شاید و چهارم عداوت را نشاید پنجم ماه هیچ نباید
نبشت ششم و هفتم ماه محبت را شاید هشتم نهم عداوت را شاید دهم ماه
زبان بندی را چهارم عداوت را شاید چیزی باید نوشت که عرش هیچ

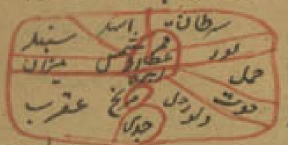
کاری نباید کرد یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از ماه عداوت را شاید
خاصه زبان بندی چهاردهم ماه عداوت را شاید و پانزدهم و شانزدهم
ماه کارهای بسته را شاید هفدهم ماه عداوت را شاید هژدهم از ماه محبت
را شاید نوزدهم و بیستم هیچ نباید نبشت بیست و دویم عداوت را شاید
و بیست و سیوم و بیست چهارم دوستی را شاید و بیست و پنجم از ماه دشمنی
را شاید و بیست و ششم و بیست هفتم و بیست نهم و سیام از ماه دوستی را
شاید و چون تعویذ نبویسند موافق طالع تا موثر آید اگر طالع انکس که بجهت او
نبویسند در بروج آبی بود چنانکه سرطان آبی و عقرب و یا حوت در کوزه
آب و یا زیر ناودان و یا در چاه و یا در آب روان آنچه مانند این باشد نبویسند
و اندازد و اگر طالع انکس بادی بود چنانکه جوزا یا میزان و یا دلو وی نبویسند
و در درخت آویزند و یا پای گنجشک و مانند این آنچه بباد تعلق دارد و اگر
طالع انکس آتشی باشد چنانکه حمل و اسد و قوس نبویسند و در آتش اندازد
و یا نزدیک آتش نهد و بر دود آنچه بدین مانند باشد تا غرض حاصل شود

اختیار ایام هفته — نیکو روز است چهار و شنبه — اگر خواهی سوم که جدا آیی

یکشنبه بنا کن کاندرین روز — بناشد عالم از فضل خدا آیی
دوشنبه گر سوی قوامی — بکام دوستان در خانه آیی
سه شنبه نیز روز اختیار است — حجامت گر کنی یا رگ گشایی
بخور دارو بروز چهارشنبه — اگر خواهی ز علتها رهایی
بروز پنجشنبه — دعای خلق را باشد روایی
اگر عقد کنی در روز جمعه — نباشد هرگز از جفتت جدایی
چنین

گردش افلاک بدانکه مسافت افلاک گرداگرد او سیصد و شصت
درجه نهادند هر کدام که یک درجه بمغرب فرود شود برابر او یک درجه از

مشرق برآید همه صد و شصت درجه زیر زمین باشد چنین بوده است چنین شود تا
انگاهی که جدای خواهد و فلک همی کرد و از مشرق سوی مغرب و ستارکان ...
افلاک بازی روند بجلان گردش افلاک از مغرب سوی مشرق و مردمان گردش
افلاک چگونه بینند در جنوب و شمال رفتار رحایلی بینند مغرب از مشرق و جنوب و جای
بینند طریق اسیا باشد و بر خط استوا دولابی صدارست و بدانکه زمین در جنب
فلک بروج بدان مقدارست که سبع دو تا نیه باشد از جمله سیصد و شصت درجه
و این را کسوف شمس و قمر ظل الارض مغلوب توان کرد و بدان که جرم شمس صد و
شصت بار و ربعی چند هم کره زمین است بقول ایشان بحساب درست چنین اوراده
که این زمین کرد است بر شکل کوی بینند و فلک بر خلاف یکدیگر همین باشد
از دیدار ناظر که از جای دیگر همین بینند و فلک خود بر حال قدیم همین گرد دو دیگر
بدانکه چار و باره با من ستارکان و بروج را بفعل و طبع ایشان بازست اندر
زمین رجز تا چنین یافتم و بدانکه فلک را بدو قسمت کرده اند یک قسمت از اول
اسد تا آخر جدی و آنرا چند آفتاب گویند و قسمت دویم اول دلو تا آخر سرطان
و این را حوه خوانند و آفتاب و ماهتاب را یکان خانه دارند که جای فلک
ایشانست ثبوت کوکب هر یکی را خانها یکی درجه ماه و آفتاب از گردش بروج
بهره است و آفتاب و ماه هم یک خانه دارند و کواکب مستنیر گاه در میزان
آفتاب باشد و گاه بزد ماه آفتاب در خیر خود قویست و در سر خانه با
خداوند بروج و ماه او در همین حکم است و از اسد تا جدی نصف شمس است



و از دلو تا سرطان نصف
ماه نقش دایره کواکب
اینجا نگاشت آمده است

حمل غربت ماه بهرام قوس و حوت مشتری و ارام ثور میزان جو خانه زهره
مریخ حمل است جدی و دو مقام تیر جوزا و خوشه را بگرفت ماه سرطان و شهره ام

معرفت بروج و انچه بدان مانند حمل اولا هندوی میکویند لون او سرخ
و سرخ است و سبک برج اتشی است مشتری و نحس اصور منقلب
خانهٔ بهرام است بصورت بره و بعضی میش میکویند نوست روی بجانب
مشرق کردانیده و بر دهن دست نهاده و دو دست دیکر سوی مغرب آویخته
جون آدم علیه السلام در سر آمد برج حمل پدید آمد اکر حمل نبودی آتش در وجود
نبودی و هفت طبیعت کرم و خشک است و انند درین برج باشد و این
برج دو منزل دارد است سرطین هندوی امین کویند خاصیت اسب دارد
دارد و بطین هندوی بهرن خاصیت بوزنه دارد ثور هندوی برکهی کویند
لون او سپیدست و این برج خاکی است ماده شمال سعد اصغر است و ثابت
خانهٔ زهره است صورت کاو دارد و انچه اول آن کاو را مانند از جای ناف
برنده بجانب پهلو کردانند چنانکه بزرکوهی جراحت رامی لیسد و دو دست سوی
او دوختن و ثریا کوهان اوست در برابر دو چشم او کواکب داخل رسم دو اند
و خارج پانزده جون آفتاب بدین برج باشد درو اوقات است که بهار نیست
تیره بر یک حال بماند و طبع آن خاکی است که نجم ندارد و جون جان آدم در کردن
و کلو آمده ثور پدید شده و ثور اعضاء آدمی بکردن و کلو تعلق دارد اکر ثور نبودی
خاکی نبودی و طبیعت او سرد و خشک است و این دو برج دارد ثریا هندوی
کرتکا کویند خاصیت مار دو جانب و بهرا داده جوزا هندوی متهن کویند و لون او
سپید است و سبک برج بادیست نر است مغربی ممتزج است یعنی دو
جندین نیمی بر طبع نوروز کذشته و نیمی تابستان برج شریفان و بزرکان است
خانهٔ عطارد است خوانده جو صورت او کودک مانند و روی بمغرب و بر دو
روی بر دو ایستاده و دست بر کتف یکدیکر نهاده سر هر دو بشمال مایل و تن
برحقیقت بروج و ستارکان ... و شهره داخل او دو خارج جون آفتاب
و جون جان آدم در بازو اندر آمد جوزا پدید شده و جوزا از اعضاء آدمی

بیاید را تعلق دارد اگر جوزا نبودی باد نبودی و طبیعت او گرم و تر است و این
دو منزل دارد هنعه و ذراع هنعه را هندوی مرگشر گویند خاصیت مار دارد
و هن کاو هندوی اورا گویند مناسب کاو دارد ذراع است هندوی نرسی گویند
مناسب سگ دارد و لهاج   سرطان هندوی کرکرا گویند برج آبی و سک
ماده است شمالی است سعد اصغر است منقلب است سبب آنکه از طبع بهار گردان
تابستان خانهٔ قمر است صورت او پنج پایه را ماند روی بمشرق نهاده و ستارگان
داخل اوست و خارج سرطان سینه و بستان تعلق دارد اگر سرطان پدید شده
و از اعضای مردم سرطان سینه و پستان تعلق دارد اگر سرطان نبودی آب نبودی
و طبیعت او سرد و تر است و این دو منزل دارد پشتر میش هندوی بکهه گویند
مناسب گوسپند طرفه گربه هندوی استند گویند مناسب کرم دارد اسد با کلام هندوی
سنکهه گویند لون او کران برج آتشی است مشرقی است ثابت زیرا که روزگار تابستان
باشد گرمی و خشکی خانهٔ آفتاب است سعد ممتزج است میشر است نزنام ستاره
و نه تمام خفته روی بمغرب و پایها جانب شمال دارد و ستارگان داخل او هفت
خارج او هشت چون جان آدم در دل آمد پدید شده و اسد در اعضا پشت و شکم
تعلق دارد اگر اسد نبودی امیری و پادشاهی نبودی طبیعت او گرم و خشک است
و این دو منزل دارد جبهه و زبره هندوی کهها گویند مناسب موش دارد زبره بوده هندوی
بوریا مناسب سنبله با نهاد شبه هندوی کینبا گویند لون او زردی که سپیده چون
آفتاب در برج سنبله در آید سیزدهم درجه طلوع سپید شود در زردی که سپیده بی
زندگران است برج خاکی است ماده است و جنوبی ممتزج است خانهٔ عطارد است
سرد و خشک برگو سرزمین که در وجود گندم بکارند و درخت آن زمین خورد باشد بعضو
و صنعتی بیکار رند پس سوی مغرب نهاده و پای بمشرق و روی بجانب جنوب
یعنی بگاو یافته مثلثه است از ستاره سبحانی درهم که از جمله هشت ستاره
خارج است و بدست دیگر شمال اعذل وسطلوس گویند خوشه را سی کی اعذل

گویند بر انجه صیفره از کوکب اسد است و ستارگان سنبله سی و دو عدد و بیست و شش داخل
و شش خارج و چون آفتاب در برج سنبله در آید سیزدهم درجه طلوع سنبله شود و چون
آدم در شکم اندر آمد سنبله دیده و سنبله در اعضا مردم تعلق دارد اگر سنبله نبودی
نبودی وزن و فرزند نبودی و زراعت نشدی صنعت و زراعت نبودی و طبیعت او
سرد و خشک و این برج سه منزل دارد غفر ماد کاو هندوی آنرا سهاکن گویند مناسب
ماد گاو روی نگارند عوا   ست کاو میش هندوی هست گویند مناسب گاو میش
سماک شیر شرزه هندوی جترا گویند مناسب گاو دارد میزان را ترازو هندوی
طلا خوانند لون او میزان است برج بادی است از باد که درختان را بار آرد
و بر دهد و میوه رساند خانهٔ زهره است سعد اصغر است روزی است نر است
و مغربی است منقلب است تیرماهی باشد پس روز بکاهد شب بیفزاید برج کج
و تر است خون انگیزد و شیرین مزه است صورت او بر ملک شمال ترازو بست
و به او سوی مغرب با پستارگان روح آمیخته داخل او هشت و خارج او هشت
چون جان آمد در ناف اندر آمد میزان پدید شده اگر میزان نبودی راستی
و عدل نبودی و این برج دو منزل دارد   عقرب هندوی سوالت گویند
مناسب گاو میش زبار شدن هندوی بساکها گویند مناسب شیر نر دارد عقرب فوجات
هندوی بچه گویند برج آبی است لون او سرخ و سپید و سبک است و این برج آبی است
آن آبست که آمیخته رود اندر رودها و جویهای بزرگ سرد و تر است برکو سرماه طبعی
سبکی است و ماده است شمالی است و نحس اصغر است ثابت است خانهٔ مریخ است
و هیچ کوکب را درین برج شرف نیست و هبوط ماه است پس درجه دوبال
زهره است از جو سر خالی نیست صورت کژدم است روی بمغرب نهاده ام
دوم سوی نهال برداشته و در میان او یک ستاره است بر شکل کمان دو ستاره
دو گوشه است ساقط خوانند و میانگی را قلب العقرب گویند او از همه
سرخ تر است و ستارگان داخل او بیست و یکی اند و خارج او ده چون جان آدم

روزها پدید آمد عقرب پیدا شده اگر عقرب نبودی عداوت اندر جهان نبودی
و عقرب تعلق در اعضاء آدمی زاد یعنی فرج دارد و این برج دو منزل دارد
اکلیل هر هندوی آنرا دا مناسب قلب اهر هندوی جیتها مناسب آهوی
نگارند قوس پس بها دان هندوی دهن گویند لون او سپید است و گران برج
آتشی است گرم و خشک است بر گونهٔ آتش که عدری بود که اندر سنگ وجود
در تن جانوران پراکنده میشود و بدست روزی مشرق است سعد اکبر است و سبکست
دو جندین آخر بروج کوتاه ترین روزها بود از سال و تیر ماهی چون آفتاب
در برج آید سرما باشد و انکه دو جندین یکی حسد ار ما ب دارد و یکی از زمستان
و شکل این برج این مرکب است از دو جنس نیمی بر صورت مردم و نیم بر صورت
چهارپایان است که او شکافته سم است و مردی کمان و تیر بر دست دارد و بر کشیده
و ستارگان سی و یک دارد و بیست و شش خارج صورت اند و پنج داخل چون جان
آدم دران اندر آمد قوس پدید شد و اگر قوس نبودی سواری و تیراندازی
نبودی و این برج نه منزل سوی سک هندوی مول مناسب سک دارد
و نقابه بوزنه هندوی ماکهاره گویند مناسب بوزنه دارد بنده بنده هندوی
آنرا کهاره مناسب در حق دارد و جدی کهاج سیاه است او سیدی هی هندو
گویند لون او سیاه است گران است برج خاکی آن خاک در و برابها و دشتها بر آید و بالا
گیرد سرد و خشک است بر طبع زمین و کوه شود آن گذشته از اعتدال بسوی نباهی
و سبی است ماه و جنوبی است زمستانی است نحس اکبر است چون آفتاب در این برج
آید روز کوتاه بود و شب دراز دارد از خانهٔ زحل است منقلب شرف مریخ است
بیست و هفت درجه و صورت او چون بچه است و بر دو طبع است نیمی پیش
سرد و خشک دیگر نیمی آبی است و ستارگان بیست و هشت اند چون جان آدم
بزانو اندر آمد جدی پدید شده اگر جدی نبودی آبادانی نبودی طبیعت او سرد
و خشکست آن برج دو منزل دارد و ارج هندوی سرون گویند مناسب زاهو

دارد و بوزنه بیع هندوی و مشتا مناسب بوزنه دارد و دلو هندوی کنبه گویند لون
او سپید باشد و سبک برج بادی است آن بادی که درختان را بشکافند و بادهای
انگیزد و رهان نگاه دو معتدل بر   و شیرین مزه است از اعتدال بگذشته
و سبک است   طالع است مغربی است از دست جب زمستان
نیم بود ثابت است خانهٔ زحل است نحس اکبر است صورت او غلامی ایستاده
بر منطقه بروج بر سری شمال و مشرق دست سر دو دراز کرده و یک دست کوزه ای
ریزد و بدیگر دست دستار بر سر نهاده و نقاشان عام چون از این خبر اند صورت
مردی نگارند بر سر چاه ایستاده و دلو آب میدارد و عدد ستارگان چهل و سه
داخل او چهل آید و خارج سه چون جان آدم در ساق رسید دلو پدید آمد اگر دلو
نبودی مخالف نبودی و طبیعت او سرد و تر است و آن برج دو منزل دارد ...
سعود هندوی سیهاکها مناسب شیر دارد   اسب الحجه هندوی بور بهادید
مناسب دارد حوت را جا هندوی مین گویند لون او گران برج آبی است آن
آب که دریا و چاههای شور بود و گنده و سرد و تر است بلغمی و بدر طوبت و از
اعتدال تباهی باز گشته و سبک است زوجسدین است یکی از زمستان دارد و دوم
از بهار   منقطع اعضا به چوب است بر جانب شمال است دست راست شمالی
خانهٔ مشتری است سعد اکبر است صورت این برج دو ماهی پهلوی یکدیگر نهاده
و میان سر دو رسته که او را خط کتان گویند و جاعتی بطن الحوت و ستارگان
سی و چهار اند خارج صورت بر چهار چون جان آدم بقدم رسید حوت پدید آمد
اگر حوت نبودی سیل و دریا در دنیا نبودی و طبیعت او گرم و تر است
بدانکه فلک چهارم بداست اول   و این برجی است در شرق
طالع شود و این تل طالع مولد وی است و هر روز کان ساعت میگردد از آن
برج که آفتاب دران باشد شمار کنند در برجی که شمار رسد طالع مولد همان باشد
و تل السما برجی که چهارم اوست سیوم و تل مغرب برجی که هفتم اوست و چهارم

وتن الارض بر جی که دهم و هر طالع را دوازده خانه است اول خانه بیت النفس والحیاة
دوم بیت المال والمعاش سیوم بیت الاخ والبقر القریب چهارم بیت الآباء
ولامر و لاجال کو پنجم بیت القرار والفرح والاولاد ششم بیت الحوض والعبد
والمرض هفتم بیت الازواج والشرکا هشتم بیت الخوف والخطر واصلو اورث
نهم بیت البقره والعلم والعلما والقضات دهم بیت العهد والعمل والسلطان
یازدهم بیت الرجا والعلوت دوازدهم بیت الاعداء والمراکب وحیوان

چون فرزند از مادر تولد شود هفت ستاره و دوازده
برج بنگرد و نظرها سعد که کدام اند و کودک فرخنده تر است و یا کدام با عدو
باشد و یا کدام اندام درست باشد و کدام از کار نیکو بنگرد تا درین هفت
ستاره کدام اندر شرف باشد یا کدام اندر خانهٔ خاص خود اند اوج باشد از اندامها
که بدان برج منسوب باشد صحیح و درست مسلم باشد پس ستاره در دنبال باشد
یا در هبوط یا در حضیض باشد همان اندامها بدان منسوب باشد بیکار و معیوب
و ناقص آید شان و کواکب و بروج که بر اعضا است بدلیل نیز آمده است
کواکب علوی بر نقولی ماده مغز سر کجا ره جستن از فعل آفتاب است
قمر سفلی ماده پست زینه جایگاه دم زدن و شب جای او ست

مریخ
زهره جای او ست و هم اورا باشد

عطارد
زبان جای او ست گفتن خوش و شهادت و نوختن است

مشتری
دل جای او ست حلم و بردباری کرم و نیکو و پیکی و راستی و دین از و ست

زهره
گرده جای شهوت و اندیشه و نشاط و مهر از و ست

زحل
سپرز جای او ست اندوه و اندیشه و سوسه و سکسار از و

بروج سرطان
سینه و پستان و میز آن

جوزا بازوها
ثور گردن و گلو
سنبله دل
اسد پشت و شکم
قوس هر دو ران
جدی زانو ها
عقرب فرق
حوت هر دو سر و پای
دلو ساق پایها

معرفت مولود که در شکم مادر نر است و یا ماده آن انجام که کودک از شکم مادر بر
آید حکم کند بران نشان نهاکه باز نموده شد و این آنچنان باشد که اگر در وقت زادن
کودک ستاره کان نری قوی باشد از ماده و اندر شرف و اوج و در خانه هم
طبع دانیم که فرزند نرینه آید و اگر در برج ستاره کان ماده را قوی دانیم که
ماده زاید حکم منازل ماه یعنی نگهتر که قوت زادن مولود را یکی افتد در روزی که
مولود خود را بها نگهتر تا منزل که ماه باشد آغاز کند در برج که منزل بود در وجود
فرزند افتد حکم آن از نیک و بد و یا بد و آغاز نگهتر بدین نوع است آغاز از بهما
کند سه منزل را در سر نهد و سه منزل در روی و دهن دهد و یک منزل در کتف چپ
و یکی در بازوی راست و یکی در بازوی چپ و یک در آرنج و یکی در کف دست
راست و یکی از کف دست چپ و پنج منزل سینه و شکم و یکی در ناف و یکی در ران
چپ و یکی در ساق راست و یکی بخشاق چپ پس هر کجا که ماه در هر برجی و منزل
که در آن برج است شمار افتد حکم آن منزل کند **دیگر احکام منازل**
بدانکه حکیمان و منجمان نیک اتفاق کنند که حق سبحانه و تعالی منازل قمر
جا فرید احوال هم دنیا بدیشان باز بست چه آدمی و چه حیوانات چه نباتات
سعد و نحس هم ازین معلوم میشود از اتصال قمر و نظر اجتماع او در منازل
بیست و هشت از تاثیرات آنست و درین تجربها کرده اند و گفته باید که در کاری
و حاجتی نظر در قمر کنند که در کدام منزلست بعده بدان حکم کار کنند و احوال در بیع
سرطین سندوی آهن گویند پیناست نظر مقابل دارد منزل اولست و اول درجه حمل
صورت اسب می نگارند معتدلست و جه مشتری حمل و زحل است و ان دو ستاره است
روشن بر دو شاخ حمل متعارض از شمال بجنوبست متقاعد بعلل باغ و گفت علاما
ربیع گندم و جو داست و مراد اول درجهٔ حمل است تا دوازده و پنجاه دقیقه و در
او عقربست و در میزان که سندوی عقرب برات گویند هم بدین مدایح و دقایق
و جمله منازل را طول و مقداری همین قدر باشد زیاده و نقصان محقری چنانکه

دربرج برجی هفت منازل تمام شد واین منزل میانه است نه تر ونه خشک چون ماه درین
منزل بود واگر هواهای بهار بود ابرها آید اگرخسنده وبسیار وباران کمتر آید وانچه آید بزرگ
بود ازحالی بحالی چنانکه گاه بزرگ آید وگاه بیالاید واگر تابستان بود هوای جانی بود اما
اگر گرما باشد واگر سرما باشد باد کمتر بود اما خشک سرما بود ویخ بندد اگر زمستان
بود گاه گاهی باران بود وبرق کمتر آید وسرما سخت بود وچون ماه درین منزل بود
نیکست خون برداشتن ومعالجت کردن وسلاح ساختن وآلت حرب وتعبیه جنگ
ومکر کردن با دشمنان وسواری کردن وزرینه وسیمینه کردن وهر کاری که آتش بود وبر ستور
برنشستن وسفر کردن وکره خریدن اما حذر باید کرد از تزویج وانباری کردن ودر کشادن
برهرکس نشاید وامانت نهادن ودیدن پیران این همه بد باشد وهر فرزندی که آید مبارک
آید وحد عمرش درازبود واز کارهای سلطان بهره مند بود ومال بسیار یابد ودر حمایت
سلطان زندگانی است کوسی بود واگر کسی بیمار درین منزل بود وبیمار اگر بیمار روز بنشود بیم هلاکت دارد
واگر کسی خوابی بیند وفراموش کند روز پنجم خیر وشر ظاهر گردد واگر کسی بزندان افتد
درماند وخلاصی نشود واگر کسی بگریزد ودران روز بگیرند واگر کسی چیزی بدزدند باز
بستانند وهر خبر که بیاید چون ماه درین منزل باشد آن خبر دروغ باشد
بطین هندوی برن گویند پنج است نظر فروتر دارد وصورت نگاه دارد
معتدلست حد زحل ومریخ است ووجه مشتری چون ماه درین بطین باشد این منزل
خشکست وشرف آفتاب نوزده درجه حمل بوقت اجتماع واستقبال اگر بهار بود
ابر بسیار گردد وباران کمتر آید واگر تابستان بود بادها گرم وزد وگرد وخاک
بود واگر تیرماه بود گرد تیره وتاریکی باشد وسرما سخت واگر در زمستان باشد برف
بزرگ نباشد ویخ بندد باد دیگر ودو چون ماه درین منزل رسد نیک تدبیر کردن با وزیران
واشراف وساختن محل وزینت وعطر کمین کردن بر دشمنان وگوی وچوگان باختن
وزدن کنه کاران اما حذر باید کرد از خون برداشتن ودارو خوردن وتزویج کردن وهر
فرزندی که بزاید چون ماه درین منزل بود دبدل مردمان شیرین بود واز عمل سلطان

ارزومند بود وهر دو ماز ازوی فواید بسیار شود وفراخ دست بود هر که بیمار شود
زود به گردد وهر که درین شب ویا روز خوابی بیند تا شب خیر وشر وخواری پیدا
بود وهر که در زندان افتد زود راحت یابد واگر کسی بگریزد باز آید وشرع اگر چیزی
بدزدند ازوی بستانند واگر چیزی یابد ازان دو بهره راست باشد **ثریا هندوی**
کرت سا دیک پنجاست نظر فرود تر دارد منزل سیوم است صورت
وی نگارنده جه زحل است وزهره درین منزل ثریا که بپارسی پروین خوانند باید بوقت
اجتماع واستقبال اگر بهار بود ابر بسیار بود وباران آید واگر تیرماه باشد
نیک بود کندن جوی وکاریز وآبادانی کردن وحصارها ولهو وطرب کردن بکرمابه
شدن وموی باز کردن وعطر کردن وجاسوس فرستادن ونامه نوشتن
کردن وستور وبرده خریدن ومعجون ساختن اما نشاید تزویج وسفر وانبازی وجامه
نو پوشیدن ودارو خوردن ومعالجت کردن بچشم که زیادت شود ودیدار پادشاه
واهل سلاح نشاید دیدن وهر فرزندی که درین روز آید زیرک ودانا بود ودر کار
دیش ونزدیک مردمان ستوده بود وزود خشم گزیده بود واگر کسی خوابی بیند تا بیت
روز خیر وشر آن خواب پیدا آید واگر چیزی گم شده باشد باز نیابد اگر کسی بیمار شود
زود به شود واگر کسی بزندان افتد واگر دزد دزدیده باشد
ز نیابد وبدان کس هم نماند وهر خبری که بود راست باشد **دسهان هندوی**
گویند کور است نظر بالا دارد منزل چهارم است صورت ما درین زر نگار هم
جانب دهن دارد وسر عطارد ووجه مشتری است چون ماه درین منزل باشد
بوقت اجتماع واستقبال اگر بهار بود دران روز بادی سخت وابرها سیاه دام
کردو باران فراوان آید ودر هوای علامتهای گوناگون نیک رنگ پیدا شود واگر
تابستان بود سخت آید چنانچه درخت افکند اما گرد وخاک کمتر بود واگر تیرماه بود
روزگار خوش شود وهوا صفا گاه گاه ابر کند بادهای سرد آید واگر
زمستان بود بارانها طرب آید وبرف نیک آید وچون ماه درین منزل باشد نیک

بود ماران و بزرگان و با د داند پیر کردن و حزین کنیزکان و غلامان و سفر کردن
درست کردن اما در کشتی نشاید در هندوستان کشتی دارند روز و ان شب
نیک نام نشستن و احداد او ایشاد دادن و کودک بدبیر فرستادن و ابتدای
تعظیم و مجلس کردن و شکار کردن اما شکار مرغابی و هر فرزندی که درین روز
آید عمرش دراز گردد و مالش بسیار بود و زاهد و نیک مرد شود و هر که درین
بحرین افتد دیر بماند و بعاقبت رها یابد و هر که بیمار شود چون معالجت کند
بهتر گردد و هر که خوابی بیند خیر و شر آن دراز کشد و هر که چیزی بدزدد و روز
پنجم باز ستانند و هر خبری که آید دروغ بود سعد هندوی سرکهه سه گویند
کورست نظر مقابل دارد و صورت ماری نگارند حد زحل و وجه راس چون ماه درین
منزل سفنه بود وقت اجتماع و استقبال و چون ماه درین منزل سفنه بود نیک است
تزویج و تعلیم و کدخدایی اندیشه داشتن و طلب اعمال و حساب کردن تحریر و تزویر
علما و نشاید فصد و حجامت کردن و دارو خوردن و گرمابه رفتن و سفر کردن که
بیم بود و هر فرزندی که هندوی او را گویند کورست نظر بالا دارد و صورت
گاوی نگارند حد مشتری و زهره و مریخ و چون ماه درین منزل باشد بوقت
اجتماع و استقبال اگر بهار بود این باز گردنده بود زود رود و دهن آمد
و میر و دو گاه گاه باران آید اما بسیاه و ام بود و برف کمتر آید و اگر تابستان
گرما گرم بود و باد کمتر بود و چون ماه درین منزل بود نیک است جی لست بزرگان
و طلب حاجت دین و دنیایی و از جانب خالق و از مخلوق زود بر آید و نشاید
فصد و حجامت و سفر کردن و هر که محبوس شود اگر دو سه روزی بیرون نیاید خطر
بود هر که بیمار شود زود به شود و هر که خوابی بیند نه سود کند و نه زیان و اگر چیزی گم شود
باز یابد و اگر چیزی بدزدند در روز یابد و هر خبری که آید راست بود در انجم هندوی
[illegible] گویند منزل ختم است کورست نظر مقابل دارد و نسبت پیران دارد
و آخرین منزل ربیع است صورت می نگارند بره و این شکاری حد مریخ و زحل و وجه

آفتاب و تراج و مطرب دارد و چون ماه درین منزل آید بوقت اجتماع
و استقبال اگر بهار باشد در آن روز باران و ابر بسیار بود و باد [illegible]
جهد و رعد و برق و ژاله بود و سیل و اگر تابستان بود باد سموم آید و گرد و خاک
بود و در غله علامتهای گوناگون پدید آید و اگر تیرماه بود برفها بسیار بود گاه
گاهی هوای صافی بود و خوش شود و چون ماه درین منزل باشد نیک است
دیدار سرهنگان و نامه نوشتن و رسول فرستادن سوی پادشاهان
و بدیر کردن خانه آخر روز سفر نیک بود و جامه نو بریدن و پوشیدن و گرمابه
رفتن و موی باز کردن و برده و ستور خریدن و فروختن و با دشمن آشتی
کردن و درخت نشاندن و تخم افکندن درین ساعت نیک است و نشاید
فصد و حجامت و خون کشیدن و هر فرزندی که درین وقت زاید نیکو روی بود و برادرانش
بسیار بود و دوستانش بسیار شوند دارویی بسیار باشد و دشمن بسیار بدست او
شود مال ایشان روزی او شود و هر که بیمار شود زود نیک شود و هر خوابی بیند با کس
نگوید و هر که محبوس شود تا بده روز خلاص یابد فهو المراد و الا نه بسیار بماند و اگر دزد
بگریزد زود بیاید و هر چه بدزدند هرگز نیابد و هر خبری که آید دروغ بود نثره
هندوی پلک گویند منزل هشتم است کورست نظر بالا ندارد و منزل تابستان
و آغاز برشکال در زور است صورت مردم نگارند و مزاج معتدل حد زحل و مریخ است
و درجه مشتری چون ماه در آن منزل شده باشد بوقت اجتماع و استقبال
اگر بهار باشد ابر تیره پیدا شود و گاه گاهی رعد نیز بود و باران و برق و اگر
تابستان بود بادهای سخت بود و بادهای گرم باشد و اگر تیرماه بود باد کمتر بود و گاه گاه
سردتر بود آخر اجتماع و استقبال یخ بندد و اگر زمستان بود بارانها بسیار بود
اما برف کمتر آید و چون ماه درین منزل آید جنگ با دشمنان و آشکارا کردن اسرار
نهانی و برده خریدن و حلق پاکیزه کردن و گرمابه رفتن و بریدن و پوشیدن جامه
کردن و آرایش کردن و سفر آندو آب و نشاید حرب رفتن و اگر زنی خواهد و ماه در

آفرین بود و کمر از ایشان را باکید بکمر کردن اعد نباشد و شکار نشاید و اودر اسلاح جنک وسلاح
باید کرد و هر فرزندی که درین وقت زاید نیکو روی بود و خوش طبع و بر دل مردمان شیرین
بود و هر که بیمار شود زود بر شود و هر خوابی که بیند تعبیر آن زودی آید و اگر کسی بگریزد باز
آید و اگر چیزی بدزدند باز نیابد و هر خبری که آید راست بود و خوش بود
گویند منزل نهم است کور است نظر با آنیشه دارد بصورت موش می نگارند
حد مشتری و عطارد و چون ماه درین منزل آید بوقت اجتماع و استقبال اگر بهار بود
گاه گاه باد و باران کمتر آید و آنچه آید قطره بزرگ گرم بود گاه گاه باد سموم جهد و اگر
تیرماه بود باد سخت جهد باران و برف آید و چون ماه درین منزل بود نیک باشد
دیدار وزیران و اجلا و اشراف و تدبیر نهانی کردن و از مهمات پرسیدن احوال
و نامه نبشتن خاصه میری دوستان نیک است اسپ تاختن بر دشمنان بر
کردن و بر کشتی نشستن و سفر کردن و برده خریدن و دارو خوردن معالجت
کردن و هر بندی که درین روز بندد کس آنرا نتواند گشاد نیک است در
حمام رفتن و نشاید خون باز کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و بازی
و تزویج کردن و امانت نهادن اینها همه بد باشد و هر فرزندی که درین
وقت زاید بد لیل خوار باشد و بد طبع و بد سخن کار بد زدی خوش کند
و نرد و شطرنج دوست دارد هر که بیمار شود دیر به گردد و بیماریش دراز شود
و هر خوابی که بیند سر آن هفتم روز پیدا شود و اگر محبوس شود در آن حبس
خطر و هول بود و اگر چیزی کم شود فی الحال باز یابد و اگر چیزی بدزدند هرگز نتواند
ستدن هر خبری که آید اغلب آن دروغ بود جبهه سندوی
مکها گویند منزل دهم است کور است نظر فرود تر دارد و نسبت پیران دارد و صورت
سگ میدارد چون ماه در منزل جبهه آید بوقت اجتماع و استقبال اگر بهار بود و در آن
ماه ابر بهار برآید و گروهی سیاه و ام و تیره و براق و برق بود و در بر کوهها و باد مرها
شمال و اگر تابستان بود گرد و خاک و گرما گرم بود و اگر تیرماه بود یخ بندد و اگر زمستان باشد

و چون ماه درین منزل نیک است دیدار ملوک و اکابر و سلطان و بنای عمارت
آغاز زراعت و باغ و حوض کندن و فرمان دهی کردن اما نشاید سفر کردن و جامه
نو بریدن و پوشیدن و جدا شدن که ماه اندک بود و هر فرزندی که درین منزل زاید
و کم شده باز نیابد زبره سندوی پورباکها منزل یازدهم برجیس است نسبت
پیران دارد و نظر فرود دارد و صورت کره می نگارند معتدل است حد مشتری و زحل و وجه
عطارد چون ماه بدین منزل رسد بوقت اجتماع را استقبال اگر بهار بود و کم شده
بعد چند روز بدست آید سندوی آنرا منزل صرفه است نسبت پیران دارد
و نظر بالا دارد منزل دوازدهم است صورت ماه دکاو می نگارند و مزاج نیست
حد عطارد و مریخ و وجه آفتاب چون ماه در منزل صرفه رسد بوقت اجتماع
و استقبال اگر بهار بود گرد و خاک شود و اگر تیرماه بود خوش شود اما گاه گاه باد سرد
وزد و اگر زمستان بود برف آید و باد و مد خاصه بر کوه و باران تیز آید و سرما سخت
بود چون درین منزل رسد نیک است فرستادن هدیه و تحفه و دیدار پادشاهان و نامه نهانی
بسوی بزرگان فرستادن و تدبیر کردن با سرهنگان و نشانی که اهل صلاح باشد و بنا افکندن
خانه و تزویج کردن و تحویل کردن و جای بجای و شهر در شدن اما نشاید شراب خوردن و سفر
کردن و جامه بریدن و پوشیدن و کودک تعلیم فرستادن و قصد حصار و تعبیت لشکر و مکر
کردن با دشمنان و ولایت گرفتن و حاجت خواستن از ملوک و چنین گفته اند هر که
کار بسته و بی گشاده کرد و چون ماه درین منزل بود پس از نماز پیشین بر بلندی شود نماز
کند و حاجت خواهد مراد خوش یابد و نیکست بگرمابه رفتن و موی باز کردن و هر فرزندی در این روز
آید نزدیک سلطان بزرگ شود و اگر بیمار شود چون ماه بعقرب رسد بهتر بود و بیماری بروی
... هر چه بیند خیر و شر آن ظاهر گردد و چون ماه بمنزل سماک رسد پیدا شود و اگر در حبس
... خلاصش از آن حبس اتفاقی رسد و بیمار شود و اگر بگریزد باز آید و شوم هر که چیزی بدزدد و ...
... همان روز باز ستانند و هر خبری که آید دروغ بود عوا سندوی هست منزل ... است
... و مقابل دارد منزل سیزدهم است صورت سگ می نگارند معتدل است حد عطارد و زهره

وشرف عطارد درین منزلست چون ماه درین منزل اید بوقت اجتماع و استقبال اگر بهار بود دو نم
بود و گاه گاه باران آید و ابرها باریک رنگ بود و قوس قزح پیدا شود و باشد که دران ماه
باران سخت آید و باد باشد و چون تابستان باشد خوش بود و بادها بکوش جهد و گاه گاه
گرم شود و اگر تیرماه بود باران نیک چون ماه درین منزل رسد دیدار ملوک و پیران و نامه نوشتن
مهتران و بزرگان و تحیت کردن کتاب و تعلیم در مطالع کتب و دفاتر و بنای نو افکندن و غلام
و کنیزک خریدن و لشکر بر دشمن فرستادن و برف آید بر کوهها چون ماه درین منزل بود حکمت
لشکر بردن سوی حصارها و جوب کردن و جمع مراکب و طلب شکار زیر دو و دیدار سخنان ایشان تدبیر ها
اندر کارهای خوب کردن و بر دشمنان تاختن نیک باشد و خریدن ستوران و چهارپایان نیکست و هر که درین
وقت زن خواهد مراد یابد و نیک بود گوی زدن و کنیزکان تربیت فرستادن و بکرمابه شدن و خوب بر دوختن
و دارو خوردن امانت نباید سوی پای باز و جامه بریدن و پوشیدن و سفر کردن که سوم بود
و بیم هلاکت باشد و هر فرزندی که درین وقت زاید راستگوی و مبارک قدم و
بزرگ گردد و پیوسته با نعمت و دولت بود و نیکو رو و در علمها بزرگ گردد و زندگانی
دراز بود و دایم الاوقات مهتری بود و هر که بیمار شود درین وقت بیماری بدگشته
مخاطره بود و هر که محبوس گردد دیر ماند بغایت کار او نیکو شود و هر که بگریزد باز نیاید و
هر چه بدزدد بجد او نرسد و هر که بیاید دروغ **جوا** جشنها گویند منزل شش دهم است گوید
یک چشم نسبت جوانان دارد بصورت اهوی نگارند و چون ماه درین منزل بیاید بوقت
اجتماع و استقبال اگر بهار بود باد بیاید و باران بزرگ قطره بیاید و گاه گاه باران و
چون تابستان بود گرم جهد و گرما گرم بود و گرد و خاک بود و چون تیرماه بود باران و
برف و سرما بود و اگر زمستان بود سرما سخت بود و باران آید و برف کمتر آید و چون
درین منزل باشد نیک آید دیدار ملوک و سلاطین بزرگ و دبیران و تدبیر کردن
و نامها نهانی فرستادن سوی پادشاهان و هر که درین وقت تزویج کند
مبارک و فرخنده بود و مهر بسیار یابد از جهت آن نیکو بود خریدن
و معالجت ایشان و شکار کردن و ساختن مکر بر عدو و نشاید و بقولی جا

وساختن مکر بر عدو و نشاید و بقولی جامه نو پوشیدن و سوی باز گردن و در کرمابه رفتن
و عطر آمیختن و ساعات نور سفر کردن سوی مشرق و کودک بتعلیم فرستادن این همه نیک است
و هر فرزندی که درین وقت زاید خردمند گردد و توانا باشد و عو باشد و هر که بیمار باشد
و هر که بزندان افتد زود رهایی یابد و هر که خوابی بیند چون ماه در منزل البطین رسد خیر و شر
پیدا شود و هر که بگریزد باز نیاید و هر چه بدزدند باز نیابند و هر خیری که درین وقت یابد پدید آید
باشد **ثریا** هندویی منزل نودهم است بصورت سگ می نگارند گورست سگ
چون ماه درین منزل اید بوقت اجتماع و استقبال باران و برف بسیار بود و اگر
بهار بود دران روز برف و باران بسیار بود و در کوهها دیگر تابستان بود
باد خوش بود و گرما کمتر آید و دران روز برف و باران بسیار بود خاصه که در
ربیع الاول شود و اگر زمستان بود برف و باد و باران نیک بود چون ماه درین
منزل نیک است آمیختن ادویه خوردن نافع آید و تزویج و عقد و زراعت
و عمارت و نهال نشاندن نیکوست و آغاز حصارها و شارستان و کمین
کردن نیک بود و بنا نهادن و دیدار اشراف و دبیران و حاجت ایشان
و شکار کردن و تخم در زمین افکندن نشاید و جامه بریدن و پوشیدن و بکرمابه
شدن و هر فرزندی که درین وقت زاید عاقبت در جه عوقب آید بدرستی اجر
بود **[illegible]** هندویی پوربا کهار گویند منزل هشتم گورست نیک خشم
نسبت جوانان دارد و صورت لوزنه می نگارند چون ماه درین منزل اید بوقت
اجتماع و استقبال اگر بهار بود ابرها بسیار روشن بود و دیدار کنیزکان
خواستن و حاجت بپادشاهان بزرگ و طلب مال و جاه و امانت نهادن و خرج
غلامان و کنیزک و کارها نهانی کردن و دارو خوردن و حجامت کردن نشاید
ساختن آلت چوب و بر ستور نشستن و شکار و گوی زدن و تاختن بر دشمنان
و اگر درین وقت اگر سوی کاهش تم شود دران سفر غمها خوردن و هر فرزندی که
درین وقت زاید دلیر و مبارز بود و مال جمع کند و عطا دهد اما فرزندش کمتر بود

وهر که بیمار شود درین وقت بیمار شود ماه مرغ الموخر رسد به بود و باز دران کار نیز
بیمار شود وهر که درین باب و وقت بیند چون ماه مرطین رسد وشر آن پیدا شود
وهر که بگریزد باز نیاید و دزدیده باز نیاید وچیزی که آید راست باشد بلده
هندوی اتراکهار گویند منزل بیست و یکم است صورت را سوی می نگارند
کوراست یک چشم نسبت جوانان دارد چون ماه در منزل بلده رسد یا اجتماع
یا استقبال اگر بهار بود ابرها بسیار بگذرد و از هر نوع رعد و برق و گاه گاه باران
آید و تگرگ بارد و چون تابستان بود گرما گرم بود و باد کمتر بود و چون تیرماه شود
بادهای سرد آید و یخ بندد و چون زمستان شود آرامیده گردد و برف و
باران نیک بود و چون ماه درین منزل آید نیک باشد بنای نو افگندن و خانه
حصارها و نیک تزویج کردن و لهو و طرب و ستور خریدن و دیدار سلیم و
سادات و مشایخ دیدن و دعوی کردن و اگر درین وقت زن کند هر گران
زن پیش شوهر نپاید و نشاید سفر کردن که جدایی افتد و از کارهای دیگر حذر
باید کرد و هر فرزندی که درین وقت زاید زاهد و نیکمرد بود و برادرانش بسیار
بوند و هر که بیمار گردد زود به شود و هر که محبوس بود زود فرج یابد و هر که
خوابی بیند چون ماه در زمان رسد خوش آن پیدا شود و هر که بگریزد درین
وقت زود یابند و اگر چیزی بدزدند باز نیابند و هر چیزی که آید راست آید
ذابح هندوی سرون گویند منزل بیست و دوم بصورت راسو
می نگارند کور رست یک چشم نسبت جوانان دارد چون ماه درین منزل رسد
وقت اجتماع و استقبال اگر بهار بود باران بسیار بارد و ابرها روشن
و باد بود و نیز گاه گاه گرم بود و اگر تابستان شود باد حد الشمال خوش شود
گرما غالب بود و چون تیرماه بود یخ بندد و باد کمتر بود و اگر زمستان بود بر
کمتر شود اما باران بسیار بود و چون ماه درین منزل آید نیک بر زمین را افگا
هیچ اختیاری را نشاید و بقولی همه کارها را که خواهد نیک است و لیکن از شکار

یا بگویند آسمان باشد بر کودک بندد نیکو شود دیگر سورهٔ ابراهیم در جامهٔ سفید بنویسد
بازوی بچه بندد و از گریستن و ترسیدن و آنچه بدین مانند باشد کودک ایمن گردد
دندان روباه بر کودک بندد و شب نترسد دیگر چنگال شاهین در گردن بچه بندد و در خواب
نترسد دیگر سر گرگ پوست در گردن بندد طفل بشب نترسد دیگر بچه که در خواب بترسد
و خواب نکند و دندان نخاید دندان موش بر وی بندد ایمن گردد دیگر هر که دندان
شیر با خود دارد هیچ گزنده او را نگزد دیگر هر که استخوان طوطی در گردن بندد و یا
در پای کودک بندد از چشم زخم ایمن گردد دیگر اگر طفلی را چشم زخم رسیده باشد
سورهٔ الم بر وی بخوانند نیکو شود دیگر دندان سگ بر کودکی که در خواب سخن بیهوده
می گوید بر وی بندد نیکو شود دیگر سورهٔ القدر را بر طفلی که اول زاده شود بندد او را
از همه علتها و نقصانهای حق تعالی نگاه دارد دیگر اگر کودکی بوقت سخن گفتن زبانش
نگیرد سورهٔ بنی اسرائیل بمشک و زعفران بنویسد و بشوید خوردن دهد فصیح گردد
دیگر اگر فرزند شده یعنی لکنت سخت درست شواند گفت موصلی ابا بچ هفت روز
بخورد گویا گردد و سخت سخن درست گوید دیگر اگر نخ اندر این بر خود دارد هیچ درنده
نزدیک او نیاید دیگر هر که ناخن گرگ با خود دارد او را هیچ درنده نگزد دیگر
در محافظت بچه از دیو و پری و کفتار و بادهای مخالف چون بچه از شکم بیرون آید با روغن
گاو هفت روز چرب کنند بال خروس جانب راست پر خروس بستانند و هم بدان روغن چرب
کنند این پر را دود کنند کودک از شر دیو و پری و کفتار و ام الصبیان ایمن گردد دیگر سنگه
و سنبل و شیر اک نو آورده زبستانند مخصص کنند تا در تنه او سوراخ ها رو هوش نباشد انگاه هر
چیز یکی کرده با روغن گاو بچه را آغشته دهد از شر دیو و پری و کفتار و ام الصبیان و بادهای
مخالف دفع شود تا بزرگ شود هیچ اثر نکند دیگر کل گندل و ناک کیسه و کونه یکجا بود
پخته در شهد اندازد و میان شالی مدت یکماه نگاه دارد بعده هر روز یکدرم بخورد جمله
اعضای بچه خوش بو گردد دیگر کته و ناک کیسه و کاکلی هر سه سوده و پخته با روغن گاو
مع شهد بچکان درم بچه را بخورانند تمام اعضای بچه خوش بو گردد دیگر دفع موی نهانی

بازنجی ان را در دیگ بجوشانند پس آبی چون سخت شود در اندام نهانی بچگان خورد بمالند خوب
بهتر نیاید دیگر سرکه کل چراغ به انگشت میان دو ابروی کودک بمالند پیوسته ابرو باشد
دیگر سرکه جعل فرو شیر زن حبشی کودک سپید چشم باید چه سیاه چشم شود دیگر دریافتن زحمت
کودک که صحت یابد اگر بیماری کشد بنویسد این آیه و نام آن کودک در آب اندازد اگر زحمت
بسیار کشد متحیر باز گردد و اگر نام بالا نماید صحت یابد تعویذ که نوشته باشد چون غرق
نشود بشوید خوردن دهد صحت یابد آزموده است بسم الله الرحمن الرحیم ولو یواخذ الله
الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن یوخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون

فصل چهارم در معالجت زحمتهای کودکان

دفع علت چشمها که گیرد از هلیله و آک و کابلی و منیل و بابرنگ یکی بباید
شش چیز را سرمه باید در چشم بچه کنند علتهای چشم دفع شود دیگر زنگ یعنی کچیر
بسد خشک بباید از محلوج نرم بطریق دنیا راست کنند و از شیر عورت که پسر زاده
محلوج راست کرده تر کنند و زنگ سوده بالای آب اندازد در چشم بچه بندد در دو سه
روز بهتر شود دیگر دفع سرفه و قی اگر کودک را سرفه و یا قی زحمت میدهد کافور و بلیله
درازو و قیس برابر آس کنند با شهد بخورانند سرفه و قی دفع شود دیگر دانه الاچی و گل
سرخ و نمک و خسته نخ که بر یک آس کرده باشد بدهد سرفه و قی دفع شود دیگر دفع سستی
و خاریدن اندام کتابی سنبل و صندل و بوره و انجیر و کافور و علیل کرد از هر یک باریک
کرده با آب بدهد خاریدن اندام دفع شود دیگر دفع قی و اطلاق تخم کچیل و بارسل و لوده
و موته و دهانگی سرخ چیز را کاره کنند بخورانند نیکو گردد و قبض آید دیگر دفع اطلاق
که از مانوره بود کنک و خون غنچه انار و زیره سپید آس بدهد نیکو شود دیگر موته
بزرگ خوش بوی سپرمه یعنی صبر انچه جمله سوده و آمیخته با آب شستن بیخ
بخورانند قی و شکم اسهال شده و تشنگی بچه را دفع کند دیگر صندل سرخ و تیس و رتن
مالا و جاوسی ماهی و رنگ سپیدی یکی بباید قیاس صدف بخورد صحت شود دیگر
از درخت برگی پرورده کوبند و بباید سه روز بقدر یکان یکان صدف بدهد نیکو شود

دیگر خسته جمون و تسکل و هیل برابر سوده با شهد بدهد قبض کند دیگر مغز گیل
و کتیه و اهل و پوست انار سوده با شکر سپید بدهد قبض کند دیگر کالجلو و گیل و لوز
برابر جوشیده بدهد تا سه روز شکم را نافع آید دیگر دفع نبات توده و تنگی دهن بچگان قصید
و انچه در شکم آرد پوست درخت سرس یعنی جهیله را بباید بقدر طبیعت بچه بدهد و دهن
بمالند نیکو شود دیگر دفع زحمت سکون شود بیخ اک آنرا بجل میکوبند آس کنند و در روغن
کنجد بپزد آن روغن در وجود بمالد صحت یابد دیگر دفع بچگان را لواسیر از جنوب
گویند بنویسد بشوید بخوراند و در گلوی نیز بندد بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک الکتاب
لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
دیگر درد سر کودک با جنرات بمالند نیکو شود دیگر خله و درد اگر کودک را خله باشد بیخ پیپل کرد
و زنجبیل و بلیل و درازه و اهل و نمک سنگ باریک آس کنند به نیز دیگ درم با آب بخورد
خله و درد دفع گردد دیگر دفع تب کودکان بهارنگی و جوب نارو گلوی و باله شیر گرم
جوشانیده بخورانند تب دفع شود دیگر هیل و سنبل و بیخ سوسن برابر آس کرده
با شهد بدهد تب بچه دفع گردد دیگر کرم یافته باشد علامت آنست که بچه آب بسیار خورد
در روزی چهار کرت بعده تب آغاز شود و چشمهای بچه چین کرده و چون دست بچه بنهد
گرم باشد و پست و پژمرده نماید چون یکی ازین علامت ظاهر گردد و یا شکم روان
شود بدانند که کرم یافته است این علاج کنند بیارد گل لعل یک تنکه و قدری زیره سپید و قدری
تخم نمو آس کنند با آب بامداد بدهد نیکو شود و اگر سخت کرم از زور آورده باشد هفت
روز بدهد و اگر هم در سه روز دفع شود کافی است دیگر چادر کاغذی و جامه باریک را آب
تر کنند و در دهان خانه خالی جای نهفته در زیر سایه جای راست کنند و بچه را بدان جامه پیچد و بر
زمین غلطانند و هر بار که جامه خشک شود باز تر کنند و آب خیار را باشد و بادر دارسنگ
آس کرده بدهد چند روز چنین کنند صحت یابد دیگر دفع تشنگی بچه کهل را با آب شسته بیخ
بخورانند دفع شود دیگر صندل سرخ و صندل سپید و باله و بیخ سهی و بدبکیه جلد را
برابر باید سوده و روی او طلا کنند تشنگی برود دیگر آنکه حلق و دهن خشک شود پیاد

بریکا رینه خام در دهن دارد خستگی ... دهان جمله دفع کردد **فصل پنجم در رستن بچگان** عورتی را فرزند نمی شود این طلسم را بر تیر تو یا بر برنج بنویسد بازوی زن بندد و آن زن میان نقش بنویسد فرزند دراز عمر کردد و مر فرزندی که بزاید بفرمان خدای تعالی از و بر خورد طلسم اینست



دیگر کژدم زنده در طالع عقرب بگیرد و در جامه بپیچد و حامله بر خود دارد و هرگز حمل اسقاط نشود و چون بچه بزاید بفرمان خدای تعالی ببرید و این علاج در باز داشتن اسقاط حمل عورت نیز آمده است **دیگر** چاروکو سفند سیاه یکرنک یا مرغ سیاه یکرنک برگیرد عورت که فرزندش نمی زیید بالد و ذبح کند خون اورا در چهار رکن خط کشد بانکشت میانگی شهادت و یک تعویذ در دهان آن کشته باشد بنهد پس بیچان نیک به پیچد و روی بسوی قبله آرد بر کن خانه جانب چپ نگاه دارد و فرود برد و یک تعویذ دیگر بنویسد زن را دهد که در بازوی راست بندد فرزند عمر دراز کردد با مر الله تعالی شک نیارد دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالواحد الصادق من شر کل طارق بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم بسم الله یتوکل الله اشفیک من وار ... و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا **فصل ششم در سوراخ کردن گوش بچگان** اگر خواهد که گوش بچگان را سوراخ کند هر گوش که در پیش ... کند و تپانند و کرم سازد و باز سرد کند و هم بدان کوشواره سوراخ کند و در کوش بندد و پخته نکند و زود نیکو شود مجربست **دیگر** بجهت سوراخ کوش نا درد کند اگر کسی را زخم رسیده باشد هفت بار آیة الکرسی بخواند و در آن موضع بدمد درد پخته نکند بگیرد سوزن و این افسون بخواند و زن را با لعاب دهن بکرداند بعده هم بدان سوزن گوش کسی را سوراخ کند درد نشود و خون نیز نیاید افسون اینست اول ... نیر و ... سو با **دیگر** بر سوزن سه بار بخواند و بدمد هر جا که خواهد سوراخ کند درد نکنی

نیارد و در وقت سوراخ کردن نیز بخواند مجربست کور کر سنگ ... **دیگر** بیارد سوزن و این افسون و هر یک سوزن ... با ر بخواند بدمد و در گوش سوراخ کند زود نیکو شود و پخته نکرده و آزموده است اوام سوا ... **دیگر** دفع درد و بختگی که بوقت سوراخ کردن در نشود و بنویسد بشوید بخوراند اینست بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله ... ولا بعد صبی **باب پنجم در افزودن عقل و حفظ و دانش و علم**

مبتوم توری و آملوج هر سه چیز باریک سوده باشد و روغن مادکاو نهار بخورد و غذای او برنج کند حفظ زیاده شود **دیگر** دیگر آمله یکدرم و بچ یکدرم و کدوی تلخ یکدرم سوده با روغن ستور یکجا کرده معجون کند سه روز بخورد و غذای خود از شیر برنج کند حفظ زیاده شود و هرچه نظر افتد یاد تواند کرد **دیگر** کلوی سوده با روغن کنجد طفل را خوردن دهد عقل زیاده شود و دانا کردد **دیگر** برنک و تخم ... و آمله هر سه چیز آس کند و بجوشاند و آب آن با روغن شهد بیامیزد و کهتی کند و طفل را خوردن دهد صاحب عقل و حفظ کردد و چند ... همه روز سیپاره یاد تواند کرد **دیگر** قدری خردل و قدری سیاه دانه هفت آب بشوید و در سایه خشک کند بعده بریان کند بوزن برابر در شهد خالص بیامیزد معجون سازد تقیا پس سیب خورد بلکه برابر جوزه غلول کند چهل روز نهار بخورد وصیت پیغامبرست صلی الله علیه وسلم که خورنده این معجون را حفظ و امن شود انشاء الله تعالی **دیگر** بیرک راسو ... بکوبند و پوست ... ده ماسه و کاکجله و کته و نمک سنگ و بلیله از هر ... و بچ و ... از هر یک دو درم و مسکه مادکاو صد درم آب دویست درم بکجا بجوشانند چندانکه روغن باقی ماند آن روغن را با کودک خوردن دهد عقل بیفزاید و جمله علتها دفع شود **دیگر** بیارد خاکستر کوه درد در کبیر آهو ترکند و در شبیله ... بستاند و آن کیز در روغن مادکاو ... و روغن مذکور در کوش کودک بچکاند هرچه بشنود یاد ماند و فراموش نکند اول هفته بیچ شود و بعده هرچه بشنود یاد ماند و فراموش نکند **دیگر** مستکی و شکر سرد و چهار کان درم تا ده روز نهار بخورد حفظ و عقل زیاده شود مجربست **دیگر** اگر چشم هد هد از چشم خانه برکند در کردن کودک بندد هرچه اورا بیاموزد یاد گیرد و اگر بر خود دارد هرچه فراموش شده باشد

یا دیگر دود در نظر همه بزرگان عزیز باشند و اگر زبان هدهد خشک کرده در گردن کودک بندد
همین حکم دارد و اگر این عزیمت با چشمهای هدهد بر خود دارد دیگر صلی الله علیه وسلم فرمود
حفظ و چشم زخم کار کند عزیمت اینست ۱۱۸۹۱۶۷۱۹۱۲۲ دیگر سوره فاتحه
با مشک در اوند شیشه بنویسد و بگلاب بشوید بخورد اگر چه کند طبع باشد تیز طبع گردد دیگر
سوره یس را هفت روز بزعفران و گلاب بنویسد و بخورد قوی طبع و حافظ تمام گردد دیگر
آیة الکرسی بزعفران بر کف دست راست بنویسد و هفت بار بلیسد فرو برد حفظ گردد
دیگر این آیة بنویسد و بشوید و بخورد و پیوسته بخوراند حق تعالی فهم بکشاید و بر و اثنی جهل رو
دهکان بار بخواند هر چه در گوش بشنود یاد ماند مجربست آیة اینست ففهمناها سلیمان وکلا
آتینا حکما وعلما وسخرنا مع داود الجبال یسبحن والطیر وکنا فاعلین یا حی یا قیوم یا رب
موسی و هارون یا رب عیسی و ابراهیم و یا رب محمد صلی الله علیه وسلم اللهم اخرجنی من ظلمات
الوهم واکرمنی بنور الفهم والحفظ وارزقنی بالعلم والحکمة یا قاضی الحاجات و یا عالم السر
والخفیات اقض حاجتی باعمال الخیرات بجعلک علی جمیع خلقک یا قریب غیر بعید اللهم
اخرجنی ظلمات الکلم وارزقنی بنور خلقک یا غیر الفهم یا آله الاولین والآخرین برحمتک
یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین دیگر صلوة الحفظ قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة الاثنین بعد العشاء الاخیرة واربع رکعات تقرأ فی رکعة فاتحة
الکتاب خمس مرات فاذا فرغ من صلوات استغفر الله تعالی سبعین مرة و صلی الله
عشرة مرات ویقول بعد ذکر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
وهو حی لا یموت یا ذا الجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات رزقه الله
حافظا نسی بعده قال سلیمان الرازی صلیت هذه الصلوة تحفظ یافت دیگر پیغامبر صلی الله
علیه وسلم و ابو هریره و کعب الاحبار رضی الله عنهما من النبی علیه السلام انه قال من قرأ
هذه الدعاء اربعین یوما متواتر ان بعد صلوة الفجر رزقه الله تعالی علم و حکمت بغیر تعلیم و هو هذه
الدعا بسم الله الرحمن الرحیم اللهم رب السموات السبع الصفائح و یا رب الارضین المعزة
المدحات الطرائق و یا رب الجبال الاشیاء الشوامخ و یا رب السی ب المنقلات الخواتم

ویارب

و یا رب الریاح الرایات النواصی و یا رب البحار التوجیات الذواخی و یا رب الملک
الجبارات الطرائخ و یا رب الشری المتقلبات والذواخر و یا رب البریة و یا آله الخلیقه
و یا خالق النفوس و یا مالک القدوس یا کاشف الضر البؤس یا من وقع السماء بلا عمد یا
و سوسی یا من وضع الارضین علی وجه الماء یحبوس یا من بری و احصی اهل و هدی او مسح
القرآن اضاف العلوم فی غیره فی قلبی الطفه علی لسانی و استعمل به جسدی کما رضیت علی فانه
لا حول ولا قوة الا بک یا مولای بحق محمد وآله اجمعین دیگر وعن ابی هریره رضی الله عنه
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ هذه الدعاء اربعین یوما بعد الفجر رزقه علما و حکمة
بغیر تعلم بسم الله الرحمن یا من هو فی علوه کاین یا من هو فی علمه محیط یا من هو فی عزه
لطفه یا من هو فی لطف شریف یا من هو فی فعل حمید یا من هو فی مسجد منبره برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر نقل من تفسیر الکشاف فی قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله
والرسول الایة قال رسول الایة قال الشیخ الامام رحمه الله روی الشیخ الامام الخطیب
ابو القاسم من الشیخ باسناده عن وهب بن منبه رضی الله عنه صلوة محفظ قلت نعم یا
رسول الله قال ان یکتب علی الطلت تا ازعفران فاتحه الکتاب والمعوذتین وقل
هو الله و ما الطینا ثم اشربه احد و سورة یس و سورة الجن والواقعه و تبارک الذی
ثم تصب علیه زمزم او ماء السماء او ماء الطین ثم اشرب علی الولود کذلک عنه النسخ فی
ثلثه متقابل بکرة ثم تصلی بعد المغرب رکعتین تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة قل هو
احد خمسین مرة ثم تصبح صائما لا یأتی علیه اربعین یوما بصیر حافظا ان شاء الله تعالی
دیگر از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه آورده اند بعد فرضها این دعا خواندی و
گشایش این دعا بوده است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله احدا احدا الایة ایمانا و صدقا
لا اله الا الله تعبدا وقال لا اله الا الله تلطفا و رقیتا لا اله الا الله حقا حقا یقینا و سبحان الله بکرة
واصیلا برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر امام شافعی رحمه الله در آغاز خواندن سبق دایم این دعا
خواندی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارزقنی علما نافعا و حفظا کاملا و درایت شاملة و فهما
زکیا و ضیاء نفس و اعنة الی تحصیل العلوم برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر روایت کرده اند

از رسول صلی الله علیه وسلم هر که در روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه این دعا بر طاس بنویسد
و بشوید و بخورد هرچه خواند یاد گیرد و نیز حفظ کرده این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارزقنی
علما و حکما و فهما والهمنی رشدا واهدنی انک انت الکریم الجواد المنان علی عبادک برحمتک
یا ارحم الراحمین **دیگر** هر که این دعا هر روز بخواند طبع او کشاده گردد از سوده و محبت
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انک تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم ما فی نفسی فاغفر
ذنوبی اللهم انی اسالک ایمانا دائما یباشر قلبی و اسالک یقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی
کنت بی رضنا یا قسمت لی برحمتک یا ارحم الراحمین پیش از خواندن سبق سه بار بخواند
بفضل الله تعالی خواننده را سبق جان یاد شود که هرگز فراموش نشود بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم نور الکتابت قلبی و اشرح به صدری و انطق بلسانی بجودک وقوتک فانه لا حول ولا قوت
دیگر و سهو و غلط در نماز شنیده این است بسم الله الرحمن الرحیم یا غیاث من الا غیاثه
لریا ابدای یا بیر لا شی مثله یا رو احد یا احد یا صمد برحمتک یا ارحم الراحمین هر که این دعا بنویسد
بخواند هرچه بیاموزد حفظ کرده اگر بنویسد بشوید بهتر تا بخورد بسم الله الرحمن الرحیم
یا حافظ یا ناصر یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین فالله خیرا حافظا و هو ارحم
الراحمین **دیگر** هر که این دعا دوازده حرف را بزعفران خالص بالای طاسی بنویسد و بشوید
بخورد هرچه خواند فراموش نشود
مستعمل کطی این شکل را بنویسد
و بشوید و بخورد هرچه شنود بفضل الله تعالی
یاد گیرد شکل این است

١١	٧	٤٣	٢٥	٣
٣	١٧	٢٤	١٥	١٦
١٧	٧	٤	٢١	٩
١٤	١٤	٤١	٢٧	٢
٢٣	٢	١١	٣	٤

اصل مردان و زنان و صحبت زنان که در لذت ایشان خواجه ضیاء الدین نخشبی اعجوبی کرده
و زیر رای قنوج که مشتی در حکمت بود بیان کرده و معرفت زنان اقلیم چهار جهت هندوستان و شناختن
عمر زنان و رغبت ایشان در مدت خود بر هر چیز و در معرفت اخلاق زنان و خاصیت نیک و بد
پرهیز کردن از بعضی زنان و چند کار از زن روی از شوی بگرداند و مفسد و بدخوی و پریشان کرده

ترش و بعضی شیرین که آنرا اسپدا بهل گویند **خاصیت چری** که بوی کردن آن خمار
دفع کند درد سر که سبب قرار گیرد و اگر ترشه آن شیرین گردد با نبات بهم دفع علتهای
سینه بود و اگر شیرین است دفع صفرا و تلخ و تنگی نفس بود **قال حکماء الهند** ترنج
معتدل است دافع دم بالا زدن و سرفه و تبی اگر بغایت پخته باشد جمله علتها ... را
دفع کرداند و جوش سن کردد و قوت با مانگیز بود دافع باد است قول حکماء ... الرشید است
هر که بخورد ترنج را سه روز نیکو شود و لیکن ترنج بساید بر سر کند درد شقیقه ببرد
و اگر پوست ترنج را بکلفه مالد دفع کردد و اگر پوست ترنج را بساید و جراحت
تیر است و تیغ و هر جراحتی که باشد بمالد نیکو شود **جبوکنک** قال حکماء الهند
مزه او ترش اندکی شیرین و نوعی از وی مستطیل است و آن بغایت ترش است
هندوی سکهد اول گویند از پشت انکه چون ازین نوع تا نمک پرورده شود و خسته
درد بی ارمل تمام درد بکدازد **خاصیت جبوکنک** سرد و خشک است چون فصول
نمک پرورده شود بلغم را تحلیل دهد معده را نیک کند اشتها آرد و بر هضم یاری
دهد غلبات خون را نقصان کند اگر ترشه او با نبات خورد قال حکماء الهند جبو
سرد است دافع بود و بر یرع الغم بود **جبی نفط** هندوی است قال حکماء السلف
ترش و سرد است خشکی او اندک است در رطوبت فضلی دارد بلغم تولد کند و بعضا
معده را زیان دارد و اندک شیرین بود و اندکی تلخی دارد جوهر او مایل است بگرم
بدین صفرا زیادت کند و قول حکیم الارجانی ترش خمار را فرو نشاند و اگر افراط
کند اشتها آرد و اگر با نمک خورده شود و اگر شیرین بود اندک خورد تلخ را فرو نشاند
افراط کند صفرا متولد شود و قول حکماء الهند خاصیت او سرد است اگر ترشه
او سهل او که با بوسا زد هیچ علتی در شکم نماند اندک شیرین بود معتدل جا و بیه را
قوت دهد و گرانی وجود دفع کند **حکماء الهند** ... دهد و اندک ترش است سرد
دافع باد و بلغم بزرگ را است شیرین معتدل است دافع تلخ و کشادگی دل
اندوه سینه را دفع کند و جاو بیه را قوت دهد و اندک ترش است سرد دفع

باد و بلغم اما تلخ را زیادت کند قال حکما سرد و خشک است و
رطوبت فضلی دارد و بدین سبب بلغم انگیزد و چون نمک پرورده شود در هضم
دهد و شربت که از اعضا او سازند دل گرم را نفع بود و قال حکماء الهند خاصیت
او سرد و خشک است اگر لیمو را دو برگ کنند و تخم بیرون آرد و بجای پلپل گرد
نمک سنگ آتش کرده پر کند آنرا نهار بجوشد شب را دفع گرداند سه روز متواتر
باید داد نغزک قال حکماء السلف خاصیت او غوا ده که نارسیده باشد و ترش بود
سرد و خشک است و اندکی رطوبت دارد و چون شیرین شود گرم و خشک
است صفرا را تولد کند و مغز خسته ابیر بود و خشک است و قابض است
اشتها را نافع بود و قال حکیم الارجانی خاصیت او معتدل است چون شیرین
بود و جاویه را قوت دهد خماری از سر دفع گرداند و فرعی را دفع کند و افزونی
اعضا بود افراط نماید و اگر افراط افتد شیر باد کاو بالای آن خورد تا مزه
نیابد و انکه ترش است سرد است بلغم و تلخ فرو نشاند و قال حکماء الهند
نغزک هم گرم است و هم سرد است انکه خام بود سرد او بگشاید و آنکه پخته
و شیرین بود گرم بود و قابض است اما خشکی اندکی دارد و جوش شیرین دل
را باز دارد و قال حکماء السلف خاصیت او معتدل است بجز و درجه اول
قال حکماء السلف خاصیت او آنکه بمراد خود پخته شود معتدل بود چند
روزی بدارند تا پخته شود سرد بود و بطی الهضم خلط انگیزد و باد کهنه بود
قال حکماء الهند چون سرد بود و اخلاط را دفع گرداند کتهل بت از زمین
هند است قال حکماء الهند خاصیت که رنی سرد است دافع تلخ و بلغم بود
و قابض خشک است چون از درخت پخته شود آن نفع بسیار است
و قال حکماء السلف خاصیت او گرم است در درجه دوم و خشک با
اول درجه و روی اندکی سهود است بدین معنی وجود را قوت دهد در
دیگ درج حرارت فرعی فرو نشاند سریع الهضم داننده بود قال حکما

خاصیت او سرد است دافع تپ سوز که سینه و تلخ و سر خار و موی
اندام نریزد و دل را از بلغم شادگی دهد و اخلاط را دفع گرداند و در باه استری
دارد و در معده و در هضم نشود و چو تازه خورد را نماید ما مدان و در باه استری
سودا نیم تو انچ برد و اگر بالای آن بخورد از این مضرت ایمن باشد و تلخ و خسته
و تلخ است در روی قوی اطلاق است قال حکماء السلف خاصیت او قو خشک است
در درجه دویم قابض آن صفرا را تسکین دهد معده را مقوی دهد و بر هضم
یاری دهد و اشتهال از دو اشتهال را که از ضعف قوت با شکر متولد شود
انرا منفعت کند قال حکماء الهند خاصیت کیته سرد است دافع تلخ و بلغم آن
قابض علت سکرهی را نافع اید و جاویه قوت دهد و بخار آب سر دفع کند
و در خوردن مطبوع است درخت آزاد دکابن قال حکماء السلف گل شکوفه
گل او گرم در درجه و خشک بدرجه اول سینها را و دماغ بگشاید و بری کردن
اخلاط غلیظ را فرو دارد و برگ او خون سودا افزاید و همچنین میوه و اما برگ او
در خوردن و سر انداختن موی دراز کند و اعضا برگ او با مغز نا متفاوت
کند و اگر میوه از و خورده شود و بیهوشی و ناخوشی آرد و پازهر آن برگ
او ست قال حکیم خاصیت او گرم و خشک باد را دفع کند علیه ما خون بستانند
و دیده از بستن برگ او تسکین یابد قال حکماء الهند خاصیت او سرد و خشک
است دافع باد و بلغم و تلخ است و غلبات خون و هر علتی که از اینها خیزد همه را دفع
گرداند و پوست او آتش کرده بر هر آماسی که اندازد و پاک کند نافع آید و درد دندان
را تسکین دهد اگر شکوفه او چون آغاز برگ باشد در بهار گاه آنرا آب
آتش کند مقداری که سکوره و روغن ماد کاو در رم یار کنند بخورد حکیم تفته
سلامتی اعضا بود تا سال دیگر از گر و خارش ایمن گردد قول حکما بدرزیا الرشید
هر که برگ بکاین بساید چند روز در سر اندازد موی دراز شود و اگر تخم او گل
او بوی یار کند با روغن شفتالو بیامیزد و بر ناسور مالد نیکو شود و اگر گل او تریاکی

کند درد سر و شقیقه از وی برود اگر بیخ او بسایند و در سر اندازد و موی
را مالش دهد دراز شود قال حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک است
در وی لطافتی است و در آماسی برن نفوذ کند و اخلاط فاسد را باصلاح
بدین معنی اطباع نهد چنین گویند که هژده نوع دمیدگیها دفع کند و کرم شکم بکشد
و بستگی حلق بگشاید و منافع در دجگی درخت اوست و برگ او مصطفی چون
است و با او هم بدین نزدیک است و گل بار و برگ او سوسن بکشد
و قال الحکیم الارجانی خاصیت او معتدل بود اگر بیخ چیزکی از درخت نم می شاند
آنرا انجاید گویند بقدر حاجت بستانند و همان مقدار طرب فلفل چو باریک آس
کند نگاه دارد و هر روز سه درم بخورد یا چهار درم روغن ماده گاو و پنج درم شهد
هر علتی که باشد در شکم دفع گرد شود و دق و سرفه نیز برود اگر مدت شش
ماه بخورد قوت جوانی یابد و قال حکماء الهند خاصیت نم سرد است اگر برگ
نواز و بستانند و خشک کنند و باریک آس کرده کنجد سپاه و قدری غنک
با نم جاشنی با قند کهنه یا میز و هر روز نهار بخورد بمقدار پنج درم و طعام لطیف
و شیرین و خوش خواهد هژده نوع سستی و جذام دفع گردد آن دم رو شش
گردد هیچ علتی در وی نماند و قول حکماء دیگر هر که برگ نم که غنچه میشود آس کند
باب بخورد و علتهاء شکم را دفع کند هر که برگ او آس کرده در ناسور که گوشت
برآید فراهم شود هر که برگ او را تازه باشد و در هر جراحتی که تازه باشد
آس کرده طلا کند نیکو شود و هر که پوست نم کاره کند چند روز بخورد و زردی
روی و علتهاء دیگر از وجود او برود و در دفع سستی کرد انذرسا مثبت   را دفع
از زمین هندا است قال حکماء السلف خاصیت پوست گرم است در
درجه دوم خشکی در وی کمتر بارها را دفع تحلیل او دهد و دمیدگیها و هوای
را مفید بود و گزیدن جانوران موذی بخوردن منفعت کند قال الحکیم الارجانی
خاصیت او گرم است اگر پوست بیخ سوسن و پوست تنه او گل و برگ

و تخم از هر یکی یکان درم باریک کرده بهایند با یک سکوره شیر ماده گاو تازه او
بخورد و در روی سه بار همین قیاس خوردن دهد زهر در حال دفع گرد و اگر در
سالی یک هفته بخورد هیچ زهری بر و کار نکند و اگر بگزد هم غیر او قال حکماء الهند خاصیت
درخت سرس پخته و دیرینه که پوست او سیاه و ام نماید در منفعت
زیادت است نزدیک بعضی اطباء هنر است اگر آفتاب بجوزا آید که سرما تمام
میشود و آنرا بهندوی تماره هن بونی گویند قدری از پوست سرس باب شسته
بیخ ستی آس کرده بخورد تا سال تمام از زهر گزندگان چنانکه مار و گزدم ایمن باشد
تا بحدی که میگویند اگر جانوری موذی آنکس را بگزد آن جانور مذکور هلاک گردد
بخاصیت العهد علی الاسلام راوی قال حکماء السلف خاصیت گل او گرم و خشک است
آجاری که از گل او بسازند اشتها آرد و طعام هضم کند اما منحرست چشم را زیان
دارد و طریق ساختن آجار آنست که غنچه گل او بستانند و نمک و زر در آب انداز و بعد از آن
بشویند با قدری خردل در روغن برشف انداز و تا ترش نشود و چون ترش شد
گرمی در وی کمتر گردد و پوست درخت او اسب را بدهد گرسنگی گرداکر بیخ
در روغن تلخ بجوشانند آن روغن در اندام مالند خارش دفع شود قال
الحکیم الارسطاطالیس خاصیت گل او معتدل بود بسنگل گیران نسبت دارد و بهرجه هست
طبع را نرم کند و اندوه سینه برد و طعام هضم کند و جاویه را قوت دهد قال
حکیم الهند خاصیت او سرد است عقوبت دهد و غلبات خون را فرو نشاند
و اگر برگ و اگر برآویزد بخورد درد دل را دفع گرداند و پوست درخت او در
جلاء بکاره بکار برند نافع بود و اگر بیخ نواور را جارگسند دفع جلا باد تا بود و اشتها
آرد و طعام هضم شود قال حکماء الهند خاصیت او سرد و خشک و در اول دفع صفرا را
تسکین دهد و نفع وطع آن برآمدن خون را دفع کند و شکم قبض کند و اگر پوست
درخت در آوندی جواجتبها تازه خاصیتی عجب دارد و در حال فراهم آرد
قال الحکیم الارجانی خاصیت سرد و خشک است درخت بزرتمت عارض ملا

بدرجه دوم جوا حتهار تر را خشک کند و علتی که پوست اندام بکشد چون بهق
دارد و ما ذان سود دارد و چون طلا کنند بشود و اگر پوست آن درخت بزرگ
عارض نلیسی چون تخم جوب و ماند آن آنرا سود دارد قال خاصیت بار او گرم
داست دافع تلخه و بلغم بود اگر پشتری جای طعام خورده شود اگر بالا از آن
بخورد درد شکم کیرد زیرا آنچه بطی الهضم و اگر روز بشت سازند بخورند یا با
جز آمیخته و شکرتری بهم بخورند و در آن سررا دفع کند حرارت و چون برقی
بنیداز دا اگر دیتی در زیاده است که هندوی آنرا کهتوبری گویند شیر او در
را ببرد اگر بردار معلب طلا کند موی بر آید اگر کهتیری در برص کار کنند
موافق است و بر درختی است قال الحکماء الهند خاصیت او سرد است
بدو درجه و خشک یک درجه جاویه را قوت دهد تلخه را فرو نشاند و اگر در
خون افراط نماید کرم در شکم انگیزد اگر قدری پوست درخت او بجای
بو افرا میان یک ماهی اندازد و بر دو خار بدوم کشد جا بجا جز نشود .
خاصیت او سرد است اول درجه خشک دوم تلخه را فرو نشاند و بهم
یاری دهد طبع را نرم کند و سریع الهضم است شبهانی قال ابن بخید اکوبیند
قال حکماء السلف خاصیت او حابرک سرد خشک بدرجه دوم و قابض است
استعمال بازار دو پیلان چون منع کند قال حکیم اگر برگ او را بس کنند
بر چشم نهد و هر کسی را غلبات خون و حرارت بود نفع کند و پوست او
درد دهن داشتن سفر را مفید بود و یارا و منع استعمال قوی تر است
بنداتجر هندوی خاصیت او گرم است بدرجه دوم خشک و بدرجه سیم باد را که
در شکم بر آید نفخ و قرار برد و اعصاب را سود دارد و تخم را او دندان را
مفید است چون در دهن دارد قال حکماء الهند خاصیت معتدل اگر کی
کردانند و دشمن را نافع تر آید و نفع این بسیار است چون او را با شکم
با قند شربت سازد قال حکماء الهند بنجر خاصیت او معتدل بود سینه را

قال حکماء السلف

وی

مدام نرم سبند و تشنگی بنشاند و مجدور را مفید بود و طبع را نرم کند قال الحکماء الارجانی
و بور بجال خاصیت او گرم است بدرجه پرمیوه را دفع کند و ریشهای باطنی را فراهم
آرد او با شیر بهم خورد قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است قوت باه و آب
منی بود قال حکماء الهند گویند قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است بید انجیر
بدو نوع است یکی سپید دوم لعل باشد آنرا اکنیز خوانند خاصیت او گرم است
قولنج بگشاید و در مهار التحلیل دهد قالنج را سود ارد او جابع را استقاط ببرد اما معده
را ضعیف کند روغن او محلل است جمله علتهای سود را نافع بود و اما سهاد در معده
در حسم باشد دفع کند و برگ او گرم است شکم بکشد چون مغز او سه دانه با شاب
بخورد استعمال آرد قال حکیم الارجانی خاصیت او معتدل بود دافع بادها چون بر
او با روغن چرب کرده گرم کند و در موضع باد در بندد که با بندد صحت یابد
قال حکماء الهند خاصیت او گرم است در آن تند جمله بادها را فرو نشاند و طلاق
آرد و تخم او دفع است اگر اپستی بود اگر جغرات خاصیت بیامیزد و طلا کند
تا یک هفته متواتر جا له نیکو شود خرما هندی خاصیت او سرد و خشک است
بدرجه سیوم صفرا را تشنگی و طبیعت را نرم تبها خارم بنشاند و قی باز
دارد و معده را قوت دهد کودکان را القوص اگر باید داد و زنان و خصیات
را نباید داد و همچنین مردی اندک موی سفید و پوست زبیر ندهد اما علت
سرسام را مفید بود و قال حکماء الارجانی خاصیت او سرد است بدو درج
خشک یک درجه و بادها و تلخه را دفع کند و جاویه را قوت دهد اما در خوردن
افراط نکند زیرا آنچه ما بها را سرد کند قال حکماء الهند خاصیت او سرد است
سه درجه خشک یک درجه رطوبت زیادت کند سردی گرداند اگر بیشتر خورده
باشد علت بندروک پدید آید قال خاصیت او گرم است بدرجه خشک
در یک درجه فلوس او طبیعت سخت را نرم کند و بادها و رحم عورت
فلیق کند آنرا شافی گرد ذکیمنوتة قال حکماء الهند بنجم او بندد و جمله بادها را اجتناب بجنح

لقوه و قالنج و باد و هفت اندام هم نافع است اگر فلوس او مقدار دو درم با قند کهنه
چهار درم متواتر یکهفته بخورد هیچ علتی در شکم و اعضای او نماند همه را تحلیل دهد
قال حکیم الارجانی خاصیت او گرم و خشک است در درجه چهارم خوردن آن
استعمال قی آرد اما سه و تلف بسیار اما شیر او قوی تر است چون روغنها
و دارو ها مرکب کنند یا قولنج را پاک کند و کرم شکم بگذارد و قال حکیم الارجانی
خاصیت او گرم است در اندرون چون هلیله و سپندی در شیر او پرورده کنند تا از
سه درم نهار بخورد و آب گرم بدو فرستد از استعمال آرد جمله اخلاط غلیظ
دفع گرداند قال حکماء الهند خاصیت او مشتمل است شاخ او بشکند در آب
اندازد و لختی چون یار کند آب صاف او مقدار یک سکوره بار خورد تا یکهفته علتی
که آنرا هندوی رکت پستی گویند دفع کند پرهیز غذا برنج و مسکه با روغن
ماده گاو دهی نمک اک قال خاصیت در کشتن بهار تب غشیر معرق کرده اند نیم درم
در شیر اگ اگر بخورد قی راد استعمال آرد و شیر آن با روغن بجوشاند با شیر برود
روغن بمالد طلا کند گردن درد دی قدیم باشد دفع کند خاصیت او نیز گرم و خشک
است در درجه سیوم مخدر است و شیر او مخرف قال حکماء الهند خاصیت
شیر او معتدل بود چون محلوج کهنه هفت کرت تر دهند و خشک کنند بعد
بروغن کنجد تر کنند فتیله سازد و در چراغ نهد دود پساند و در چشم کشد هرم
موی مک رفته برآید و اگر چشم برود آید شیر او در ناخنها و پای زالگشت تر کند
نخت شود و در رها نداما درخت اک که زیر او سوراخ نباشد شاید بود که مار خانه
کرده باشد چون قاتل همین است قال حکماء الهند خاصیت او سرد است درجه
خشک نیم درم چهار مخدر است و اگر خوردن میده او قی افتد و از برگ میوه
او پستی آرد و خبرات ترش مستی از وی باز دارد و برگ او قوت از باره
زیادت است و اگر زخمی طلا کند عضو را بیخبر کند و قدم را تحلیل دهد خون را
بطلا صاف کند از آن موضع که منجمد شود خاصه که آماس پشت اسرار این حادثه

شود و در زمان فرو نشاند اگر شیر برگ او روغن سازد و در اعضاء درد مند طلا
کند درد تسکین دهد صحت یابد قال حکماء الهند اگر تخم او غذا کند اول روز یکی خود دهد و ز
یکان یازده کند با بیست یکدانه رساند بعده نقصان میکند تا همان یکدانه رسد صحت
کامل باشد بامر الله اک سپید روز یکشنبه چون ماه در منزل نسر باشد بیخ اک سپید گور
بستاند و دو کان درم با شیر ماده گاو مدت یکسال بری بخورد جوانی مبدل گردد و جمله
دفع شود و زحمتها دفع شود و قوت پیل در وی پدید آید اندام مثل الماس گردد و جمله جهان
گرد و هر که او را ببیند عاشق شود و اگر در بازو بندد جمله زحمتها دفع شود هیچ زهر کار نکند
دیگر زنده نگردد و آسیب دیو پری دکفتار او را نباشد و اگر با صندل و آب نیلوفر
بهم سخت کند و در گلوی طلا کند و لختی بخور لحاف پاکیزه شود و اگر در ایام حیض عصمه را
کمر بندد و جمله مراد او بار رسد و اگر در کمر بندد و بس پشت آرد جمله دشمنان برافتد و خلق
دوستدار وی شود و اگر بوم و زاغ سیاه و گربه سیاه یکجا کند حبه سازد و هر که از آن
حبه دهد دهن گیرد جمله دشمنان او را برافتند و اگر با آب بخورد تب دفع کند و اگر
با چیل در از سخت کند بستاند زحمتها سر دفع گردد و اگر باد و علت لوط و بس و بهو مند
و سلها سی که پر نکرده باشد خباچه اندا گره و گیر باد و سرطان طلا کند چند روز صحت
کامل یابد سی تخم او سپید پاک کرده و هر روز یک تخم با قدر نبات و قدری کنجد با
بهم بخورد و تا یک ماه مدام بس منفعت او را باشد هر که غرق نشود و با آتش بسوخته
نگردد و ویرا تصنیف و انشا کردن دست دهد انواع علما او را و نماند جمله گنجها بر روی
ظاهر آمد و از جمله روحانیان گردد و چندانکه خواهد مباشرت تواند کرد و صد بسر بزاید
و با هر زنی که نزدیک کند آن زن هرگز زال نگردد و همان بسته ماند و ناقص نشود
اگر بول او را در مس انداز و زر گردد و عمر بسیار یابد کسوندی قال خاصیت او
گرم است نافع است مرطوبی را اگر برگ و بار او آس کند با روغن مساوی او گرم
و نان بزد و با روغن کنجد بخورد شبکوری دفع کند و یار گرد پسی را موی بستر دار
باشد تخم کوندی با کلان آس کند غلول چند کند فرود برد بعد از آن ساعتی اچشنکه

کند موی در میان غلوله باید صحبت شود قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است
واگر پوست بیخ او خشک کرده باریک آس کنند با شهد غلوله سازد بمقدار دو درم
تازه دیگر بخورد و یک کاسه شیر ماده گاو بالاء آن مرد فرستد چون شب در آید نیم غلوله
از ان دهن گیرد و در مجامعت مشغول گردد امساک آرد بخاصیت چنین فرموده اند
قال حکیم خاصیت او سرد است و خشک درجه اول او خشکی او بیشتر دارد آماس
را اگر ماده گاو در آواز گرمی باشد فرو نشاند و قابض است اگر برگ او بیزند در
موضعی که سوخته باشد طلا کنند منفعت یابد و قوت تحقیق در روی نجابت است
فراخ ریش و مار را سودمند بود بجهت تنگی مردم و حیوانات دیگر را بدمند مفید
قال حکماء الهند خاصیت او سرد و تر است اگر این را با کل بلا متساوی با آب
آس کنند اسپ را دهد تا سه روز سوختگی را نفع کند قال حکماء الهند خاصیت او سرد
و تر است و دافع سرخباده بود بجگاه تا کموده دهد حرارت را سکوت دهد و اگر
دست و پای را با آب کلو تر کنند آس کرده طلا کنند سوختن دست و پای که آنرا
هندوی باد خوانند دفع کند و تسکین دهد ماندگی راه را که آرام دهد و نرم
کند حکماء الارجانی قال خاصیت او گرم است و خشک بود اگر با خونه و قرنفل
رنگ بخورد دل و معده تا قوت در بیختم یاری و بوی دهن خشک کند
قال حکماء الهند خاصیت او گرم است بدرجه اول معتدل و بدرجه دوم خشک
بدرجه دوم خشک بدرجه سیوم عقوبت و گوشت بن جای دندان باز
دارد و بیخ دندان محکم اگر نهار بخورد طبیعت را نرم کند برگ تنبول خاصیت او
گرم است اما انجه قریب است اعتدال و مناسب تن مردم برگ جانی است
اگر بر سیری خورد گرسنگی و انواع برگ دیگر هیبت چهار چیز در نفع برگ تنبول
حکماء السلف نوشته است اگر بر سیری خورد گرسنگی گیرد و اگر گرسنه خورد
طعام آرزو بکند و اگر تشنه خورد آب نطلبد کمش نوشته آمد و اگر شرح
دهند بتطویل انجامد اما همه را معلوم است که نافع است خرما پیغامبر صلی الله علیه وسلم

فرمود بخورید خرما ناشتا بر پستی که تمام روز در امان باشند و کرمان شکم را دفع
کرداند و گفت پیغامبر علیه السلام خدای تعالی دوست دارد خرما را فرمود صلی الله
علیه وسلم طعام بر هند فرزند نیامده و در نفاس خرما باشد آن عورت را هیچ علت در شکم
نشود و فرزند آن حکیم و عالم شود زیرا که چون بی بی مریم پارسا مهتر عیسی صلوات الله
علیه متولد باشند مریم خرما بود و اگر جز این طعام دیگر بهتر و صالح بودی مریم را خدای
تعالی آن روزی میکرد فرمود علیه السلام اگر بدانید که در خرما چه فایده است در
رفتن او ماتم دارد قال حکماء السلف اگر خرما تر با برد و غن گاو بریان کنند و بخورد قوت با
مرد و تن زیاده کند و ماده منی را بیفزاید قال حکماء الهند و ابوریحانی صاحب صقل خرما
گرم و گران است و خون فاسد انگیزد و معده را بپالاید اگرچه در خوردن آب شیرینی
بیفزاید قال حکماء الهند خرما معتدل بود و دفع دق و سرخباده کند اگرچه بطی الهضم است
و خرما تر را حرارت کمتر بود و دافع باد و بلغم و تلخ بود و قوت باه را اگر با روغن گاو
خورد زیادت شود مویز پیغامبر علیه السلام گفت نیکو طعام است مویز فرو نشاند غضب
و راضی شود خدای عز و جل با او سخت نگیرد و بوی دهن خوش و بلغم را دفع کرده
و نج دهند انرا بیخ دهد درد را ببرد و چشم را صاف کند و رنگ روی و اندام روشن
کند قال پیغامبر علیه السلام فرمود هر که خواهد که او را فرزندی صاحب جمال و خوب
طبع و پسندیده خصال حق تعالی روزی گرداند می باید که نزدیک جماع چند مویز خورد
قال حکماء السلف مویز قدیر که از خراسان در هند آید گرم و تر است طبیعت نرم
و صفرا را تشنگی دهد و خسته مویز قابض است و اگر مویز با دانه بکوبد بخورد معده
قوی باشد قال حکماء الارجانی و ابوریحان خاصیت انگور شیرین گرم باشد و همان
علت افزاید که خرما نیز بود اما تن را فربه کند و آب پشت افزاید و متمتع نیز بود اما باد انگیزد
چون افراط نماید و آنچه ترش گونه باشد گرمی سازد و صفرا ببرد و خامه اگر بات سرد
بشوید و پیش از طعام بخورد و غوره او سرد و خشک باشد شکم با دگیرد اما صفرا بنشاند
و طعام بگوارد و حکماء الهند انگور شیرین گرم است نافع تر بود و اگر با عتدال خورد

افراط بنماید و آنک ترشی است سرد بود اگر دافع بود و حرارت فرو نشاند موز
معتدل بود اگر با روغن گاو بخورد قوت باد پدید آید جاویه را قوت دهد اما اعتدال
نگاه دارد و افراط ننماید و اگر بغیر روغن ماده گاو خورده شود افراط ننماید خلط در
برجمع شود تولد را استسقا کند قال خاصیت موز معتدل است سردی غالب
دافع سرخناده قوت دهد اما بطی الهضم بود جون بلغم و خلط زیاده کردد و از آن
پسند پدید آید جوز بای قال حکما السلف جوز پارسی گرم تر است دافع علتها
سرد بود و قوت باه انگیزد با نبات و قند پاکیزه بهم بخورد و اخلاط فاسد را دفع
کند قال حکما الهند جوز مغز پارسی معتدل بود آنک نو باشد قوت تن دهد و ماده
منی زیادت کند و تن را فربه گرداند و اگر بسیار استعمال کرده شود صفرا در تن
زیادت کند و آنچه کهنه باشد گرم و کدو دانه از شکم بیرون آید قال حکما الهند خاصیت
او معتدل و چرب بود دافع تلخه و قوت باه انگیزد و افزونی اعضا بود آنچه گرانی
زرد ناف بود از آن سبک کند اگر افراط کند بطی الهضم جلغوزه و ابوریحان صاحب
هند جلغوزه گرم باشد آب پشت بیفزاید و تن فربه کند و اگر در خوردن افراط
دهن را بد باشد قال حکما الهند خاصیت او معتدل بود سبک و چرب و قوت
با اعضا منفع آرد و خشکی اندام ظاهر و باطن دفع کرده اگر افراط ننماید بادام السلف
بادام دو نوع است یکی شیرین دوم تلخ آنکه شیرین بود گرم و خشک است
بدرجه اول اخلاط غلیظ و ریح از سینه پاک کند و دانهها از زردی بیرد چون طلا
کند قوت شراب کم کند بادام السلف بادام شیرین باشد گلو را نرم کند و بسیار
خوردن از و حیض آرد و در شکم دیر ماند و بستگیها جگر را بگشاید قال حکما السلف
بادام شیرین معتدل بود چرب و سبک و خشکی دهن و زبان و حلق بود و روغن
او سر و ریش را روشن کند چون مالد جارودی الحکیم خاصیت مغز او گرم و خشک است
در درجه دوم چرب است باد منی بیفزاید و برص را اطلا کردن نفع کند و اگر
با جو یک در اندام مالد گرد را دفع کند قال حکما الهند خاصیت او معتدل بود و جز

قوت

قوت باه انگیزد و رنگ روی روشن کند خشک اندام دفع کرد و هر چهار خاصیت
بر قرار دارد یعنی قوت جاویه ناسکه و همان خمره دافع هر میوه که در آب باشد
هدیه آورده بود رسول علیه السلام سفرجل را از لطایف نو باوه رسید بر هر دو چشم
نهاده و بر رخ نهاد و گفت یا بار خدای چنانکه این روزی کردی ما را در دنیا تمام
کنی از این آخرت و فرمود علیه السلام بخورید سفرجل را بدرستی که دل را قوی
کند و گفت علیه السلام که بدهید خورد و بزنان حامل را تا فرزند با حسن خلق و دل
بزایند قال حکما السلف آبی آنچه ترش بود سرد و خشک است و جاویه و ماسکه را
دهد در هضم یاری کند و آنچه شیرین بود معده را اصلاح آرد و خلط بود و قوت دل
پدید آرد قال حکما الهند آبی میوه لطیف است تشنگی و دفع حرارت بدنی بود و
هر چهار بر قرار دارد و جاویه را ماسکه و ما خمره دافعه و مقوی است دیگر خاصیت
او گرم و خشک است درجه دوم آخر سوم در معده را قوت دهد دماغ را چون
بیشتر خورده باشد جام با نمک و یا شیر نهی غشی آورد و دماغ را خشک کند قال حکیم
الارجانی خاصیت او گرم است بدرجه خشک بیک درجه مرطوبی را نافع است
تری اندام را دفع کند قال حکما الهند خاصیت او معتدل بود بگرمی گراید اما تشنگی
را باز دارد و محروری مزاج را بعضی را از خوردن او اندوه کند دل و گرفتگی وجود
بود عمل سستی و درد اما کناک را نافع است اگر با گندم متساوی خورد قال
خاصیت او گرم است و خشک در سه درجه معده و جگر را قوت دهد و تقویت
عطریت دل را شاد کند و بوی دهن خوش کرداند و قی غثیان ساکن کند و
قابض است امراض سردی را قال حکیم الارجانی خاصیت او گرم و خشک
است بدرجه سیوم معده و جگر را تقویت دهد و قی جوشیدن دل را تسکین
دهد طبع را بندد و جمله بیماریها را که حادث او از سردی باشد منفعت کند و ازا
در علاج چشم بکار آید و بزید قال حکما الهند خاصیت او گرم و چرب بود بلغم
دفع کند و تشنگی بنشاند و سبک باشد و جاویه را قوت دهد و بوی دهن خوش

کندکی دهن دفع گرداند واگر در چشم کشد آب سهو و خارش
و پرده را دفع کند و دافع سبنات بود اگر مداومت نماید خوالنجه باری قال
حکماء السلف بهترین انواع خوالنجه آنست که محکم باشد خاصیت او گرم و
خشک است در دو درجه و لطیف کننده است که بادها را معا براند و نقرس را
بنشاند و قولنج را سود دارد گرده را منفعت کند و باه را قوت دهد قال حکماء الارجانی
و معتدل بگرمی گراید و البته بگشاید و سرفه را دفع کند و بر سینه گشادگی یابد
اخلاط فاسد دفع کند قال حکماء الهند خاصیت او گرم است جمله سردیها از
وجود دفع کرده و علت علق با نواع خوردن آن دفع شود و وجود شد درستی دارد
از تهم عقد منیع طرخوان است قال حکماء السلف خاصیت گرم و خشک است
در سه درجه دندان را که ما دان سردی منفعت و اگر با روغن طلا کنند
پیش از نوبت لرزه براند لبها مالیده شود گرد دفع گرداند و چنین ماس از عضوی
که کم شود اثر اطلا کند مفید آید چنانست که عضوی از گرمی و سردی خبر ندارد و
شیر خار را منفعت آید عاقرقرحا گرم است و دافع سبنات و سردیها و چون
زیادتی اندام را دفع کرده و سرد و قوت باه بیفزاید باد و بلغم کم کند و اشتها صادق
آرد خاصیت انچه هندوی سندهی گویند و انچه ترک ادالک خوانند خاصیت
سندهی گرم و خشک است در درجه دوم طعام هضم کند براند و معده را از رطوبت
ببرد رطبت فضلی و ردوی بیشتر افتاده است جرم او گرمی زند و کرد و زنجبیل
یعنی سندهی دو نوع است یکی جرم محکم است آنرا گرم کمتر میخورد هندوی آنرا
کنگف گویند دوم آنکه در دن جرم او سپید است متخلل یعنی سندهی دو نوع است
می باشد آنرا ابهر خوانند در دارو ها گنگفی استعمال باید کرد قال خاصیت
او گرم است بدو درجه و خشک یک درجه باد و بلغم را کم کند جاویه قوت
دهد انچه خورده هضم کرده بلغم از دل بزداید گشادگی دم برد علتها شکم بدرجه
بود دفع کند قال حکماء الهند خاصیت سندهی گرم است انمکی خشک دارم و بالا

سرفه دفع کند بیزه و بود شیر را نافع آید و دل را بلغم پاک گرداند و آتش غرزیدی
در معده انگیزد و انکه سندهی پرورده کنند نافع اند و دل را بلغم سطبر است اما روغن
گاو بریان کرده همراه با شهد خالص بیامیزد بعده بخورد پلپل گرد خاصیت او
گرم است در سه درجه سیاه است گرمی در وی قوی بیشتر است بلغم و نفخ
بادها بشکند و بادها جگر بگشاید و معده را گرم کند و باز هر قاتل است بانزده
صد و زن بازهر پاییز و بادی مقاومت کند قال حکیم الارجانی پلپل دو نوع
است یکی سپید دوم سیاه چرا نقل کند با خزان بزند و سپید از هندوستان
نقل کنند و درخت او را منجه خوانند خاصیت او گرم است سیاه را قوت
سستی است و هر دردی که معده از سردی بود و هر علتی که از بلغم باشد پلپل
گرد آنرا دفع کند و بادها را بشکند و بندها جگر بگشاید و مضرت بچوها دفع کند
و اشتها صادق پدید آرد و درد رطوبت را نسق کند و وجود را گرم دارد
پلپل دراز خشک است دو درجه قوت باه پدید آرد و اگر از آن حلوا سازند
و با شهد بهم آنرا بخورد آتش عربی در معده پدید کند و نافع است هر بدن
را قال حکماء الهند خاصیت پلپل دراز و تر بود و انگه تر باشد بلغم زیاده کند و اگر آن و
جرب کنند و خشک بود و بلغم را نقصان کند و افزونی وجود قوت باه انگیزد و دفع علت
سبنات بود و اگر با شهد پلپل یک صفه قال حکماء الهند خاصیت او گرم و خشک است
در سه درجه و بلغم را ببرد و کرم شکم بیرون آرد و اما سها ببرد و کوله را تحلیل دهد گرانی
زبان را در مالیدن دفع کند بوی کردن دفاییدن عطس آید و اگر با انجیر بزند و بو حال
کنند اماس را ببرد و تبها دفع را سود آرد قال خاصیت او گرم است بود در
اخلاط غلیظ را تنک گرداند جاویه قوی کند و هاضمه بود و اشتهاء آرد و علتها
چون پنبه و جز انرا و همه را نقصان کند قال حکماء الهند خاصیت خردل کردل گرم
دافع باد و بلغم و کرم شکم را دفع گرداند و جاویه را قوت دهد و علتها شکم
که جاته شود و بوی دهن برد و مزه دهن خوش خردل خاصیت او گرم و خشک

است و در درجه سیوم خشک در اول بندها جگر و سپرز و زهدان بگشاید و
بادها را تحلیل دهد و ادرار بول کند و ضیق النفس را نافع است کرم را منفعت
کند و قوت باه بیفزاید و قال حکیم الارجانی هرکه با نانخواه شکر بخورد طعام بگوارد و
معده را قوی کند بند بگشاید و اگر کسی را آب دهن بسیار آید و دیگر جوانی دیگر
تخم کندر و دیگر زوالاخر و دیگر اجود چهار درم و سکی دو درم عود خالص خام
جمله را بکوبد یکجا کند با آب جنبد قند بیامیزد هر روز سه درم بخورد معده قوت دهد
بلغم را ببرد و بوی دهن خوش آید آب دهن از رفتن باز گیرد و سدها و صدره
بگشاید بادها را بنشاند و گرده را قوی کند و طعام ار زکند و بقراط حکیم گوید عجب
دارم از کسی که اندر سالی یکهفته ازین معجون بخورد شهوت زیاده کند مشتر حکماء
السلف این را پسندیده اند و حکماء هارون الرشید گفتند اگر نانخواه با شکر بخورد
طعام بگوارد و اگر با پلپل بجوشاند و آن شربت بخورد و سردی وی مثانه را ببرد
و اگر تب بسیار باشد در خون نانخواه دفع کرد و تخم کرتش یعنی اجوده در بعضی دیار
بدجوانی گویند با نانخواه مشابهت دارد اما دانه او نان خوبزرگ تر باشد قال حکیم
الارجانی خاصیت او گرم و خشک است بدرجه سیوم و میلکی و نفخ قال حکماء
السلف خاصیت او گرم است بدرجه دوم و شکم را دفع کند و اخلاط غلیظ را سبک
کند و بادها را بشکند قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است بدن را از علتها
عارض باز دارد و اشتها آرد طعام هضم شود و درد شکم اسپ را نیز کار آید
چون دو سه باری با آب گردش کرد و متعدد از نیم سیر بدهد صحت یابد قال بدرالنبیح
دانه‌هاست خرد بشلیت مشابهت دارد از طرف خراسان آرند قال حکیم السلف
خاصیت او سرد است و خشک در درجه سیوم مردم را از خوردن آن بیخودی
آرد اگر عضوی درد مند را طلا کند حس آن عضوی درد مند طلا کند آن عضو باطل
کند چنانکه از ان درد خزان الم کمتر یافته شود و آنچه ازوی سرخ و سیاه است
خوردن آن دیوانگی آرد باید که او را بکشد بداروهاء سرد بهترین انواع سپیدا

واسراف حیض را باز دارد و درد رحم را مفید است قال حکماء الارجانی
خاصیت او معتدل بود خشکی غالب بود رطوبت را دفع کند و حرارت را غالب
آرد چون او را بخورد درد داغ شده اگر دفع نازدی اندام را ببرد قال حکماء الهند خاصیت
او گرم و خشک است در درجه رطوبت را بسق کند و قابض خون را لگام کند و نشاط آرد
و قوت امساک دارد اگر فراخ خود خورد اگر افراط نماید مشابه‌ها را شده انگیزد و
الازرک یعنی سنوف قال حکماء السلف خاصیت او گرم است در دوم درجه خشک
و ریگ درجه ریگ را از گرده و مثانه براند شیر بیفزاید و آب روشنائی چشم جوی
دهد و سدها جگر را بگشاید و بر هضم یاری دهد قال حکیم ابی لیوس خاصیت او گرم است
در یک درجه خشک و در دوم درجه بر سینه کشادگی دهد از اخلاط فاسد که جاده اورا
بود بر بهر داروئی که بیامیزد قال حکماء السلف خاصیت او معتدل است
آرد و غ بستگی سینه و حلق بگشاید و باد را که ریش کند و بوی شراب دفع کند قال
حکماء السلف خاصیت او گرم است و خشک در درجه اما سهاماده که سردی
باشد برود و پچاس پی چاک شکم را که از باد حادث شود طلا کند باه را قوت کند و
چون بسوزد و با آب آن ببندد و طلا کند ریشهاء را سود دارد قال حکیم الارجانی
خاصیت او گرم است و خشک علتی که از سردی متولد شود آنرا دفع کرد و اندر رحم
عورت را گرم دارد و رطوبت را همه دفع کرده اند قال حکماء الهند خاصیت او
گرم است بالغ بالغ لک و او را اثر بلید و با گنج سیاه بریان کند تساوی بیامیزد و
وهم چندان نبات یکجا کرده بخورد و کسانیکه در بستر بول کنند آنرا باز دارد و قوت
باه بیفزاید و سردی وجود دفع کند بو علم سمات قال رسول علیه السلام لو یعلم امتی
ما لها فی الحیتت الاشتر تا زنهاده جهاد و مرویست از خالد بن معدان از معقل بن
صیل رضی الله عنه گفته که رسول الله علیه السلام اگر بدانند امت که چه نفع است
در خوردن شلیت است هر آینه بخورند آنرا بوزن زر قال حکماء السلف
شلیت گرم است در درجه دوم خشک یکدرجه و گفته اند تعالی که از وی حاصل شود

ترست درجه اول در مهاو بلغمی را فرونشانند و اخلاط را از امعا براندوا و ادرار بود
وجون حیض کم کنند کنانک را نافع بود و دردی پیوندها را مفید بود قال حکیم
الارجانی خاصیت او گرم است در درجه سیوم نفاخ را دفع کند و سریع الهضم است
دافع باد و قوت و سود و باید قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است دل را
قوت دهد و دافع درد کمر و پشت اگر با شیر یکی متساوی کرده بجوشانند و یا آرد خطمی
بهم عقیده سازد و با روغن و شکر بهم بخورد یکهفته مدام دردی که در کمر باشد آنرا
دفع کرده اند مجربست شونیز یعنی سیاه دانه عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی
علیه السلام علیکم بالحبة السوداء فانها شفاء من کل داء الا السام و مرویست
ابی هریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام گفت بس بشما باد با سیاه دانه پس در
کرد سیاه دانه شفاست از جمله دردها قال حکماء الهند خاصیت او گرم است
و خشک در سه درجه بلغم دفع کند و نفخ شکم ببرد و اگر بر زبان خال کشند بانگ
کرم شکم و کدو دانه را بکشد و بهق و برص را دفع کرده اند و خون حیض را براند
و اگر در سرکه ترکرده خشک کنند کرم شکم و کدو دانه بکشد و بهق و برص را دفع کرده اند
و خون حیض را براند و اگر در سرکه ترکرده خشک کنند و در بوی کردن ظلمت خواب
نماید زکام دفع کند قال حکیم الارجانی خاصیت او گرم است و بدرجه سیوم خشک
بدرجه چهارم ترست بلغم را ببرد و نفخ شکم را باز دارد و بادهای غلیظ را
براند و نیل را نافع کند و هر گاه از زکام پدید آید شونیز بریان کرده بپویند دفع
گردد   حکماء الهند پدید آید شونیز بریان کرده بپویند دفع گردد   حکماء الهند
خاصیت سیاه دانه گرم و تر و جرب دافع علتها اند که چون علتها دیگر و رطوبت
را دفع کرده اند سپندان اردو خاصیت او گرم و خشک است بدرجه سیوم
نزدیک بعضی درجه دوم جگر و معده را گرم کند ضعیف النفس را و عرق النسا را
اماس سبز مفید بود و حب را از شکم بیرون آرد و بریان کرده قابض شود و
علت بواسیر را سود دارد و درد تب دارد و دم سرطان با آب سوده کرده بخند

حکیم الهارونی
حکیم الارجانی

حکیم الهارونی هر که سپید آن سرخ بخانه دود کند ماران از آن خانه بگریزند و اگر
سپندان در شیر تر کنند بخورد و تخم را ببرد و پاک کند هر که روغن آن سپندان برجوشیدن
مالد با دخام ببرد هر که سه روز دو انگشت سیر با روغن گاو و شکر حلوا کند با ناوی کند بخورد
ریش که در معده باشد بهتر کند و اگر بسیار خوردن خون زیادت کند تحقیق خیزد
افراط نماید حد اعتدال نگاه دارد   حکماء الهند خاصیت اسپند خوردنی یعنی
ناییون کرم را دفع برد بهار بجو دو درد شکستن اندام را نافع آید و بادها را دفع
کرده اند چون متواتر خورده شود افزونی وجود مردم لاغر را بود و از علتها را ایمن
عارض شود سرد و ضعف عن انس بن مالک رضی الله عنه رسول الله یقول من شرب الحرمل
علیه وسلم
اربعین صباحا کل یوم مثقالا استنارة الجلد فی جوفه من الحکمة و عوفی من اثنی و ادناها الجذام
و مرویست ابن مالک رضی الله عنه که رسول فرمود علیه السلام هر که بیاشامد
سپند سوختنی را چهل صباح هر روزی یک مثقال نور گیرد و حکمت در دل معرفت
داشته اند از هفتاد و دو درد که کمترین آن درد جزام است قال
حکماء السلف خاصیت او گرم است و خشک درجه سیوم لطیف است اخلاط
غلیظ و قولنج را ببرد و خون حیض را از رحم براند و درد مفاصل و قولنج را خوردن
و طلا کردن مفید است بر دشش را از بلغم زاید و چشم را خیره و غشی آید و از
خوردن آن قی حادث شود و اگر در روغن کتان بجوشانند و آن روغن را گرم بسکنند
و در قضیب و زهار و حوالی گرد می مالد قوت باه زیادت تا بحدی که اگر ده
کس باشد عاجز شود مرادی حاصل آید قال حکماء خاصیت سپند سوختنی گرم است و دفع
پر سودای دفعی و بادی که در رگ آید و هر درد پای در خیزد که از اعرق النسا
خوانند و هندوی با درگهون گویند چون در خوردن مداومت کند دفع گردد و
امساک دارد چون افراط نماید در خوردن طراوت رحمت دهد اعتدال باید
از سیاه و سفید قال حکماء السلف خاصیت زیره سیاه گرم است بدرجه دوم
خشک بدرجه سیوم بول را براید و بادها بشکند و نفخ شکم را مفید است

وچون در سرکه تر کند آنرا زیره مدبر گویند معده را سود دارد و قابض گردد
کونه روی صاف و زیره کند سپید گرمی کمتر دارد پای زهر انواع زهرها است و زهر
باد را منفعت کند و قابض است قال حکیم الارجانی خاصیت زیره سیاه گرم
بادها را بشکند و تا قی شکم مفید است و سیلان خون را باز دارد و چون از
فزود شود بکار برده شود لختها را دفع کند چون بر برگ بکار برده شود و اگر بگرد
زیادت نهاده شود جدا از آن خشک کند و بباید بخورد شکم را ببندد و گونه
روی صاف کند و اگر مداومت نماید گونه روی را زرد و زیره کرمانی در قوت
و خاصیت او بیش همه است قال حکماء الهند خاصیت زیره سیاه گرم دافع
سبات و تری اعضاء نغار را نافع بسیار کند و زیره مفید معتدل است دافع
باد و بلغم و پای زهر قاتل است و زهر باد را دفع گرداند بطلی کردن متواتر چند
روز کشنیز هندوی دهنیه خاصیت او سرد است بدرجه دوم خشک او ظاهر نمی شود
صدا را مفید است و بخارات او طعام معده دیر هضم شود و او را سود دارد از
و بخارات از سر منع ورمها گرم را باطلا ساکن بدین سبب اگر آماس کرده بر چشم
نهد دیده را نافع آید خاصه دیده اطفال و اگر با زخوب آمیخته شود و قوت منی
کمتر گردد و خفقان را دفع بود و اشتهال صفرائی را باز دارد و اگر دود برم از او
با تخم زبان بره کوبند بخورند سیلان خون دفع کند قال حکیم الارجانی خاصیت کشنیز
تر است و خشک بدرجه اول در طبع هست و بدین دکمی دهن و تن و دندانها که
افلاج خوانند آب او مفید است و چشم را خیره کند قال حکماء الهند خاصیت
کشنیز سرد بود انچه خورد هضم گردد و دفع تپ بود و اگر شربت او با شکر تری
خورند دران سر را دفع کند حکما هارون الرشید گفتند که چون کشنیز کمتر خوری
خون صاف کند و جگر را قوی کند و چون بسیار خوری خون را بشورد و حفظ را
گم کند فراموشی آرد و شهوت را ببرد و هر که کشنیز را بر آماس نهد درد را بنشاند و گر
کشنیز را با روغن گاو بریان کند بخورد و درد معده ببرد و خون صاف کند جگر را

قوی کند هر که کشنیز را جائی که آماس پسیده بود بنهد درد بنشاند هر کودکی یک کنیز در خا
کند یک مثقال کشنیز خشک کند بکوبد بخورد پیش خایه کیز کند آب کشنیز با گلاب در
چشم کشند ابله را ببرد و درد بنشاند هر که یک درم کشنیز و دو درم شکر طبرزد بخورد
تپ استخوان را دفع کند کشنیز داروی کهه در غاز قال حکیم الجالینوس خاصیت او سرد است
هر که کشنیز بسیار خورد خون را صاف کند و آتش معده را بنشاند و زردی روی
ببرد و اگر کشنیز را با آب بسایند با کافور در بینی چکانند درد شقیقه را ببرد و خواب
خوش آرد و اگر بکوبد بر آماس نهد اگر آماس از خون باشد بنشاند و اگر مرغی را
بکشد و در شکم وی کشنیز کنند و بریان کند بخورد خون از شکم باز گیرد و تپ را
ببرد و هر که را از سر قضیب خون آید و چون بول کند با سوزاک باشد تخم کشنیز با
شکر بخورد و نافع آید و هر که تخم کشنیز با گلاب بر پیشانی طلا کند درد سر را ببرد و خواب
آرد قال حکماء الهند خاصیت او سرد است چون او را جوکوب کرده با آب چاه
شیرین بجوشانند از هشت سکوره آب یکی بستانند نهار بخورد تا یک هفته تپ
تلخ را دفع کند و بی آرامی و بیخودی از وی دفع گردد و صحت کلی یابد دهنیا بگویند
بود که چون در آب اندازد دانهای او فرود نشیند قال حکماء ایشان خاصیت
وی سرد است در دو درجه اگر شربت نبات خورده شود تپ را تسکین دهد
و در سینه را نرم کند و اگر بریان کند و درست بخورد و ریش روده را سود دارد
و کناک صفرائی را دفع کند و اگر بجاده آماس پیوندگاه که از گرمی بود در آب تر کرده
طلا کند فرو نشاند و لعاب او با جلاب استعمال کند و اگر آس کرده با سرکه طلا
کند در آغاز دنبل بزرگ شدن نگذارد و ماده آنرا تسکین کند فرو نشاند قال
حکماء الارجانی خاصیت او سرد است دافع استفراغ خون مقدار دو انگشت با
شربت شکر تری بهم بخورد تا سه روز صحت بیند و حرارت عارضی را دفع کند
و آتش زاده را فرا هم آرد و می که از حرارت بود آنرا تسکین دهد و نظر روشن
کند اگر از صوا سازد و بخورد قوت باه کند خاصه در خوع است نیک نوع دیگر

۲۶۲ بزرگ خرد لاچی است و بزرگ را پوست هم لاچی است اما دانهاء مثلث
بود و در وی اندکی زهومت باشد قال حکماء الهند خاصیت او گرم و خشک
است در دو درجه و نزدیکی بعضی بدرجه اول معده را گرم کند و قوت دهد و
جگر را مفیدست غیثان وقی را تسکین دهد و شکم ببندد قال حکماء السلف
خاصیت او گرم است قوت باه آرد اگر با عسل بلیسد باد لقوه را دفع کند
انثان العصافی قابض بود و در قوت باه بکار آید قال حکماء الهند هندوی
درخت آنرا کره خوانند و بار او اندرجو گویند و درخت او بزرگ باشد و برگ
او بتو شباهت دارد و چون خوشه آنرا بشکند برشته از وی بیرون آرد و
تخم او که اندرجو هست در میان آن باشد قال حکماء السلف خاصیت
او گرم است بدرجه دوم تر بدرجه اول باه را تقویت کند و خفقان را مفیدست
و کنانک و استعمال خون را باز دارد و تیغ پوست درخت او غلیات خون را
تسکین دهد قال حکماء الارجانی خاصیت او معتدل است اما خاصیت پوست
درخت او دافع بواسیر دموی است بدین نوع پوست درخت او مقدار چهار
انگشت جزو آب بگیرد و باز بجوشاند چون طریق شود بدارد دیگر دم ازین
در گوشت ماهی بیندازد فرود آن چراغ بسوزد و بنهد تا گرم شود یک عدد جوز
باریک آس کرده یار کند بخورد تا ده هفته بواسیر دفع شود چند روز از گوشت
و ماهی پرهیز کند قال حکماء السلف مرویست از قتاده و از محمد بن سیرین و از
ابو هریره که رسول صلی الله علیه و سلم گفت هلیله سیاه از درخت بهشتست
و شفاء و هفتاد درد قال حکماء الارجانی هلیله کابلی معروف سرد و خشک
بدرجه و مقوی معده است و معده را دباغت دهد مطبوخ او مسهل سودا و
و سردی کمتر دارد و صفرا باستعمال دفع کند هلیله بزرگ که با گوشت بسیار بود
بسردی مسهل بلغم است و هلیله ضعیف است فاما معده را بزداید خاصیت
بلغم و ملائم و بن در خوردن تن را لاغر کند قال حکماء الارجانی هلیله چهار نوع است

سپازند

۲۶۳ یکی زردیست که از درخت بار کند و او نارسیده است و دوم سیاه است
و این نوع بر درخت رسیده شود و سیوم کابلی است و او بزرگتر است و چهارم
چینی است و جرم او خشک بود و تر او آنچه نیکوست ازین نوع آنست که
اطراف او سبز باشد و در قعر آب نشیند و گون وی سبزی و علامت نیکویی
هلیله زرد آنست که جرم وی نرم و هموار باشد منقار مرغ و آنچه مختارست از
کابلی باید که جرم او گران بود و پوست او هموار نرم باشد و گران سنگ بود
جرم او را پسنه نباشد و گون و در غایت وی بود و اندکی به سبزی بود زند
و هلیله سیاه مختار آنست که وزن او گران و گون او به سبزی بود خاصیت
او ابوریحان گویند اصناف او بدرجه اول خشک بدرجه دوم آنچه صفراست
و آنچه سیاه است مقوی معده را دباغت دهد و علت بواسیر دافع است
مطبوخ او مسهل سردست و کابلی بلغم سود دارد و هندوی و کابلی هر دو
مقوی معده اندر شکم را سود دارد و انواع دیگر را معده تقویت کند و دباغت
دهند قال حکیم الارجانی هلیله سیاه معتدلست و داء ثرم و دافع باد و بلغم و تخمه
بود و آماس وجود دفع کند در معده آتش انگیزد و چشم را روشن کند
قال حکماء الهند بلیله سردست و درجه اول خشکست و درجه دوم معده را
قوت دهد و دباغت کند بر و سینه نرم کند و سرفه که از تری باشد و جود روغن دارد
منفعت کند و مغز خسته او پستی منتقل آرد اگر افراط نماید و الا نه قال حکماء الارجانی
خاصیت بلیله سرد است دو درجه خشک یک درجه حرارت در معده پدید
آرد اینده و سنگ و خشک بود آرد و اخلاط فاسده را دفع کرداند و سریع الهضم
است و گشادگی بر سینه بود قال حکیم الارجانی خاصیت بلیله معتدل بود
و راینده و سنگ و خشک بود و باد و بلغم کم کند علتها حلق کرد و کرم شکم نیز و نسانی
چشم بود قال حکماء السلف خاصیت آمله را هندوی امرت پهر گویند و بهترین

آمد آن باشد که بر درخت پخته شود خاصیت آمد سرد است در درجه اول خشک
در درجه دوم معده را قوت دهد حفظ زیادت کند قال حکماء الهند خاصیت
او سرد است بدرجه حادث را قوت دهد و تلخه را دفع کند و آب مروارید
چشم فرود آن نگذارد و اگر با مسکه گاو بهم سرشته تر بدارد و سر بشوید رموای(?)
تابستان باید کرد قال حکماء الهند خاصیت او سرد است جمله علتها را دفع
کند و افزونی و تازگی وجود و روشنائی چشم بود و سه خاصیت دارد چون
آنرا ترش نماید بعده برفره بلیه بعد آن شیرین اول مرتبه دافع باد است دوم مرتبه
دافع سوم مرتبه دافع بلغم بود قالما خشکی غالب اگر کسی را تلخه سوخته باشد برسر
رود با آب آش کند و با مسکه گاو بیامیزد و بر سر تارک نهد چشم را روشن کند
و بخارات سر دفع کرده اند قال حکماء السلف خاصیت او سرد و خشک است
و در درجه چهارم مخدر است غشی آرد و بادها غلبه را باصلاح آرد و غلبات خون را
تسکین دهد و دمهار ابطلا فرونشاند و اگر در آب او را تر کنند و قدری خوردن
دهد تب دق را خاصیت نفع کند و سرفه را ببرد قال حکیم الارجانی خاصیت
او سرد و خشک در سیوم درجه غلبات خون را دفع کند و اشتها آرد و طعام
هضم شود اما دفعه را یاری دهد بر طریق قبض بود قال حکماء الهند خاصیت او
معتدل بود و جراحتها را فراهم آرد و چون بیشتر خورده شود پستی ناهموار
آرد و ناخوشی وجود خود را افزا شوانداد پستی غلبه کند و آب طعام را
هضم دهد سرفه قدیم و جدید را نافع تر بود و امساک آرنده تیز بود
خاصیت او گرم و خشک است در درجه چهارم اشتر خار عصیار را قالج و
نقوه را منفعت کند و نسا را دافع است چون بادها و دیگر که دافع مضرت او
باشد یعنی کنجد سیاه با و خورده شود و اگر تنها بکار برده آید خون را بسوزد و سودا
انگیزد و دهان و حلق و مثانه را ریش کند باز بهر او دروغ است باز رنگ و خرم

وطلی کردن و اگر با مغز جوز فارسی تمامی بدارد بخورد هیچ مضرت نکند اگر بوی
او بر پیشانی طلا کنند ترانه را از چشم باز دارد قال خاصیت او گرم است دافع
کرم حرا طین و خزان و کلب بود و ورم شکم و بواسیر و برمیو و پستی و غلو
شکم همه را دفع کند و قوت باه و روشنائی چشم شود و با کنجد سیاه سبک روح و
تندرست بود دیگر و منافع آن جالینوس حکیم گوید هر که طرخون بخاید بوی دهن
خوش آید و تشنگی را ببرد و شهوت را بنشاند اگر کسی کژدم گزیده باشد طرخون
بخاید و در جراحت مالیده شود دیگر گوید که بیخ طرخون باز روی مرغ آمیزد بخورد
آوازش بگشاید هر که با زاک در درد مال چون بایستند اگرچه معیوب باشد
هر که با نان خورد معده را پاک کند بلغم را ببرد و زهار و مثانه را پاک گرداند دیگر
گویند بر کهارا و خورده باشد همیشه سبز بود خاصیت او گرم و خشک است در
سه درجه اخلاط غلیظ و انج را ببرد و رگها از خلط بد پاک کند و بول را از مثانه براند
و نفخ بنشاند اما قوت باه کم کند و مضرت انواع زهرها را نافع است و جنین ناتمام شده
را بیرون آرد و موی دار السعلت برداره و حیض بسته براند اما چشم را تاریکی
کند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و سبز را سود مند بود و قولنج و مطلوبی را
نافع است و امعاء اسافل را نفید بود دیگر هر که سداب بسیار بخورد خون را
بسوزد و شهوت را ببرد و هر زنی را حیض بسته باشد دو درم آب با دانگی بیر
روغن گاو بخورد در ساعت حیض بگشاید اگر کسی را مار گزیده باشد برگ سداب
و برگ انجیر و مغز جوز کهنه هر سه را یکجا بکوبد و بخورد هیچ بار کار نکند و اگر کسی را درد
معده باشد شاخ سداب بخاید درد بنشاند و اگر آب سداب در سوراخ مورچه
افکند مورچه تمام بمیرند و اگر سداب با روغن بجوشانند و بر در خانه خود مالد هیچ خلند
دران خانه نیاید و آنچه باشند بمیرند و اگر آب سداب در بینی افکند درد شقیقه
را ببرد و هر که آب سداب با سرکه بجوشاند و بر پهلوی طلا کند باد سرد را بر دارد
و درد پهلو بنشاند و اگر کسی را دندان از باد درد کند مویز سیاه بکوبد و با آب

بیضه

سداب درد دندان ببرد در ساعت درد را بنشاند و اگر در دهن یا در جایی کرم
باشد بنه آب سداب تر کند و بروی نهد همه کرم را بکشد و اگر آب سداب
و آب گشنیز بچشم اندر کشد شبکوری ببرد اگرچه دو سال باشد سستی را نیز ببرد و
باد درشت را بنشاند و آب سداب و آب گشنیز با نان بخورد معده را قوی کند
و بلغم را پاک کند ولیکن چون بسیار خورد شهوت را ببرد قال حکماء الهند خاصیت
سداب معتدل است اگر کودکی کرمی خورده باشد در دهان یا جایی دیگر بنه را تر کند
و برو نهد نیکو شود و اگر تخم سداب با روغن زیت یا با نازبویان کند و یا انگبین
معجون کند هر روز یک مثقال بخورد حمل بادها ببرد کیکر محمد زکریا گوید که آب کیکر بستد
و زهر گوسی بکجا بجوشاند در قضیب مالد سستی را ببرد و قضیب را سخت کند
هر که کیکر بساید بخورد و بلغم را ببرد و هر که تخم کیکر بکوبد با آب پیاز سرخ در بینی مالد
درد بینی را ببرد بقراط حکیم گوید هر که تخم کیکر تب یک مثقال با زرده مرغ بخورد
گرده قوی کند و شهوت بیفزاید کاسنی گفت علیه السلام روغن از بر انگبین است
و آب آن شفاست هر چشم را قال الحکیم البقراط سماروغ سه گونه است یکی بتی
است دیگر زیر سرگین رود ستور روید سیوم زیر خم شراب خیزد اما هر چه از زمخ
باشد زهرست و هر سماروغ که زیر سرگین روید بخورند که تن را قوتی کند و بادها
بشکند لیکن اندر شکم کرم افتد و آنچه زیر خم شراب باشد او را پوست پاک کند و
خشک کند و هر که را او را نمکی درم سنگ شراب دهد بی عقل گردد و پوست او زهرست
قال حکیم سماروغ دشتی را هر که بخورد نسلش بریده شود هرگز او را فرزندی
نباشد و اگر سماروغ سرخ بساید با زهره خوک تر کند و در سر قضیب مالد و با هر زنی که
جماع کند هرگز از وی نشکیبد ولیکن فرزند نباشد و اگر او را پوست باز کند و باز عفران
بساید هر که را بهر پوست شود قال حکماء الهند سماروغ آنست که در ایام برشکال
بالا از سرگین ستور بر آید چه بالا سرگین گاومیش بر آید تا شکفته باشد شکل غنچه
آن را بستاند در سایه خشک کند بعده پوست با لیته او دور کند اندرون او

باب سداب

سیاه است آن را به پر مرغ بستاند و در کاغذ کند نگاه دارد بوقت حاجت زهر خورده
مار گزیده را ناس دهد در حال و زمان صحت یابد و اگر جان شده باشد جابه بالا
او انداز د بپوشد خود درون جابه در رود بری باریک بستاند اگر خورده باشد
در سوراخ دگر و اگر زن باشد در فرج کند بیرون آرد به شود اگر تری باشد از سماروغ
ناس دهد بر نیز اگر جان در آن حالت ساعتی در بیخ موی بماند و اگر تری نباشد
بگذارد که بجا است و نیز خاکستر سماروغ در بجکیها خا بچه بجکی قضیب که اگر برکند
متواتر چند روز نیکو شود مجرب است شاه شرغم به بری رسول الله علیه السلام
فرمود ببری نقل نیست و نقل بیناهی که پیش از من بوده اند و من دوست میدارم
او را و تناول میکنم و جای نیستی که دیده ام بسوی درخت او سر رسته است در بهشت
حکیم حکماء الهند خاصیت او معتدل است هر که بجوشاند و آبش بوید زکام
را ببرد و هر که را خایه اماس کند او را بجای خود برد اما چون بروغن گاو و یا کنجد
تخم او ده دو دم مار و بکجا بکوبد و سه شب بخورد دمش بگیرکند جالینوس حکیم گوید که
شاه سیرغم را با روغن گاو بریان کند و هر روز یک مثقال بخورد و خون شکم باز گیرد
و اگر از تخم او روغن کشد در گوش چکاند کری دیرینه ببرد و هر که شاه سیرغم را
بسیار بوی کند درد شقیقه را ببرد و خواب خوش آید و مغز را قوی کند چشم را
روشن کند اگر آماس از سردی بود بکوبد بمالد در ساعت بنشاند و اگر تخم سیرغم با
شکر بخورد و صفرا ببرد و طبع را نرم کند و تب گرم ببرد و سستی برگ او برگ شاه
سیرغم ماند قال حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک است در دو درجه دل را
تقویت دهد و علتهای سودای را مفید است و اگر ماییده بر اندام مالد گرد دمش را
سود دارد و بیماری جگر را مفید است باه را یاری دهد و فتق و بلغم را سود دارد
قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است چون آن را با چیزی خورده شود
جاذبه را قوت دهد و بر هضم یاری کند و جوشیدن دل را باز دارد بروه بر
بوبرس سرشت و بوی او خوش بود قال حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک است

بدرجه سیوم و لطیف کننده است بادها را تحلیل دهد و سدها را بکشاید و اکر
هر که پخته بر سپرز نهد علت قرابطش را سود دارد قال حکماء الهند خاصیت
او معتدل است شیره او کرم شکم را بکشد و درد که از زحیر بود دفع کند و درد کوش
و آوازها و طنین که در کوش یافته شود زایل کند و آب چشم روشن کند قال
حکماء الهند خاصیت او معتدل است بسردی کراید و آماسی که از حرارت
بود یا از اثر ... باشد چون آنرا آس کرده طلا کند تا سه کرت و مقدار یک
سکوره نهار آس کرده قیاس ... سیر بخورد آماس که فرو نشیند پرهیز از
نمک و ماهی کند و ... تلخ حلیح انکیز چون بادنجان و ترب و ماهی و سبز نهاد
انجه بدین ماند قال حکیم الارجانی کوید قال حکماء السلف خاصیت او کرم و خشک است
در دو درجه معده را کرم کند و طعام بکوارد و قی و بلغم را باز دارد و فواق
بنشاند و کرم شکم بکشد شراب او با نار دانه یرقان را مفید بود و حیض را ساکن
کند بوذندریکنت خاصیت او کرم است قوت باه بیفزاید و کزندکی سک
دیوانه را مفید است مجرور را ابا سرکه باید خورد و بود کویی علت جذام دفع
کند قال حکماء الهند خاصیت او معتدل بود بسردی کراید و سدها جکر
بکشاید و دواعیها سیاه از وی و چشم خانه ببرد و عسر البول و عسر النفس
را منفعت کند و جنین را از رحم بیرون آرد روینکنت هندوی کلها او سبز باشد
حکماء الهند السلف خاصیت او کرم است و مجدور را صلاح آرد و خطرها
استعمال کند قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است آن بود پر میو
دفع شود و دماغ را قوت دهد اکر بسیار بوید خشکی دماغ آرد بنفشه
هر که بنفشه را بوی کند خواب خوش آرد معده را قوی کند و درد سر را ببرد
و چشم را روشن کند هر که آب بنفشه بخورد صفرا فرود آرد و طبع را نرم
کند و تب کرم را ببرد و بنشاند هر که در دآماس بود بنفشه با کلاب بکوبد
آنجا طلا کند درد و آماس را فرو نشاند نرکس هر که نرکس بسیار بو کند مغز را

قوی کند و خواب خوش آرد و اکر نرکس بر قضیب مالد سستی از قضیب برود
اکر آب نرکس در چشم کشد شبکوری ببرد و هر زنانی که برک نرکس بکوبد و آب
آنرا ابر زهار آن طلا کند بستکی بکشاید سوسن بیخ سوسن هندوی مهلی بیخ کویند
بیخی است زرد فام او شیرین است قال حکماء السلف خاصیت
او معتدلست و اندکی بحرارت کراید و رطوبت فضلی بسیار دارد و بدین معنی
جرم او زود خورده نشود و تشنکی را تسکین دهد و بر قبات خشنش را نرم کند
و اندرون حرقت بول یعنی سوزاک را مفید است و عصاره آن بهار کهنه را
سود دارد و اکر آنرا با شهد در چشم کشیده شود تا ناخنه را دفع کند و نزدیک
بعضی با مرداررویی که با بیز و مزاج آن دارو کیرد از سبب لطافت معده دل
را موافقت نیست قال بقراط خاصیت او معتدل بود و عصاره او سردست
رطوبت فضلی دارد و تب کرم تسکین دهد و چون درد دهن دارد خشکی دهن
باز دارد و اکر با شهد بلید طپیدن دل باز دارد قال حکماء الهند خاصیت
او سرد است رطوبت فضلی دارد و دفع علت تلخه و خشکی دهن و زبان بود
و هارون الرشید کوید هر که سوسن را بسیار بوی کند درد شقیقه ببرد و معده
را قوت دهد و سستی را ببرد و اکر بکوبد آبش در کوش کند کری را ببرد و سوسن
سرخ با شربت یار کند هر که بخورد خواب بروی زیادت کند اکر سوسن زرد
زیر بالین کسی نهد در خواب سخن کوید قال حکماء الهند میان آب روید بدین
کویند بر کهما او بهن میان آب کسترده باشد قال حکماء السلف خاصیت
او سرد است بدرجه دوم تر میان درجه سیوم حرارت را تسکین دهد و تبها
محرق را منفعت کند قال حکماء هارون هر که نیلوفر بکوبد و در روی مالد
املا ببرد و هر که کل نیلوفر را بسیار بوید مغز سر را قوی کند و در پیر بنشاند
و خواب خوش آید و هر که نیلوفر در خویشتن مالد تن را نرم کند و
خشکی را ببرد قال حکماء الهند خاصیت او سرد است اندوه دل دفع کند

ودر جاده برود و دافع باد ست خشک باشند اگر افراط نماید بطی الهضم است قال
حکمارالهند گویند خاصیت او معتدلست قوت باه انگیزد و آب منی زیادت
کند و اسام و بخارات دماغ را فرو نشاند و اخلاط غلیظ کند و سینه
گشاد کی باید و لیکن قولنج را زیادت کند و اسام و بخارات دارد و اگر کسی را
زخم بود برگ خشک بکوبد بجوشاند و بروغن گاو بریان کنند بران جا طلا کنند
درد بنشاند و پلیدی پاک کند مورد و منافع آن ثمر هارون الرشید گوید
مورد با انار دانه در سفال بجوشانند مقعد که برون آمده باشد در انجا کنیز مقعد
را بجای خود و بنشیند هرگز بیرون نیاید هر که مورد را بر موی را سیاه کند
هر که آب مورد بر کند شقیقه را ببرد هر که برگ مورد را بکوبد و پلید خایه
بر شکسته نهد درست گردد بهمن سرخ و هکرت قال حکماء السلف خاصیت
بهمن سپید برابر باشد و قال حکماء الهند بهمن سرخ معتدلست بود دافع
غلبات خوشت و تندرستی وجود کلب نسبت دارد اگر او را با یک
مقداری که بسر انگشت برآید با روغن گاو خمیر کند غلولها خورد خورد کنند
فرو برد و اگر هشت و یک روز متواتر بخورد یقین است موی سیاه بر قرار
ماند و پیاده رفتن ماندگی نیارد و قوت وجود بود بهمن سپید و سرخ اسگند
قال حکماء السلف خاصیت بهمن سپید گرم است در درجه خشک در یکدرجه
قوت باه زیادت کند و اعضا خشکی را بغایت مفید است و باد ها که در
مفاصل و ساق بود تحلیل دهد چون با شیرین بخورد تن را قوت دهد فربه کند
قال حکیم الارجانی خاصیت او گرم است در دو درجه و خشک بیکدرجه نخود
را نافع است اگر حلوا سازد و بخورد آب منی زیادت شود قال حکماء الهند
بیخ او معتدل بود و دافع باد و بلغم و قوت اعضا زیادت کند و اگر حیوانات
غیر ناطق را چنانچه اسب و شتر که لاغر باشد بکهنه دهند فربه شود
زعفران ۱۷۲ هندوی کونگو گویند با نواع است آنچه از زمین رنگهان

آرند نیکوتر

آرند نیکوتر بود و کشمیری از وی کمتر است و پاکیزگی زعفران آنست که دست
بدو رنگ در گیرد و بوی خوش آرد و نمناک نباشد و جرم او در هم شکسته
و ریخته نباشد قال حکماء السلف خاصیت او گرم است در درجه دوم خشک
در یکدرجه اندکی قبض دارد و درمها را فرو نشاند و جگر و معده را قوت دهد
و گونه روی نیکو کند و چشم را روشن گرداند اما مصدع آنست و باه را قوت
دهد و تقویت عطرت روح را گشاده گرداند و اگر مقدار دو درم خورده شود
بافراط خنده هلاک کند قال حکیم الجاجرکی زعفران در چشم کشند شبکوری را
ببرد و هر که زعفران بخورد جگر وی قوی کند و خون صاف کند و بادهای محتقن
دفع کند قال البقراط حکیم زعفران را مفرح القلوب خوانند از جهت آنکه اگر
از و هر که دو درم بخورد چندان بخندد که بیهوش شود قال حکماء الهند
خاصیت زعفران معتدلست بسردی گراید و خشکی دماغ را دفع گرداند
و حفظ زیادت کند و مضر الوجود بود کافور دو نوع بود یکی نوع صمغ درختی است
و دیگر معمول آنچه صمغ است نسبت او جزایر و سواحل است درخت او ما
موز بود و میان او منخل چون بشکافد کافور از ان بیرون آید این را کافور
خودانه خوانند و نوعی از وی است که درخت وی را بکوبند و آب بجوشانند
با شیر شود آنرا انعقد گشته این نوع کمتر از خودانه باشد قال حکماء السلف
خاصیت او سرد است و خشک است بدرجه سیوم شهادوق محرق را نافع
است و درد سر که از گرمی بود تسکین دهد و قوت ضعف را کم کند و اگر
با چیزی گرم بیامیزد از سبب لطافت او اجزا گرم شود و چون تنها خورده
شود قوت باه کم کند و اگر با تنبول خورده شود با چیزی گرمی دیگر سبب باه شود
و بخاصیت بلکه هر روح موافق است آنرا با ترشی نباید خورد حرارت غریزی
را فرو میراند و معمول گرم است در وی منفعت کمتر باشد قال
الحکیم الارجانی هندوی کافور را کپور خوانند و او صمغ درختی است که

منبت او در بهر در بر سواحل دریاست در و یاجی آنرا خوانند که بارها مشابهت
دارد و بعضی کافور بلون سیاه باشد چون سپید و جرم بزرگان بود و بعضی
زرد و بعضی اکهب باشد یعنی کبود و آنچه باوی چاینرد و آنشاهها سازند آنرا افاطر
خوانند و نیکوترین انواع او اقضع نارجیل است خاصیت او سرد است در دویم و خشک
چون بآب مورد بهم آمیخته شود و در پستی سعود کرده آید و چون منی را باز دارد
و درد سر را تسکین دهد چون صفرا غالب کرده و قوت او را بشکند و طبع را منجمد
و بیداری آرد قال حکماء الهند کافور جودانه سرد است و سبک و تشنگی دفع کند
و جمله علتهاء دهن دفع کند و نظر تیز کرده و حرارت فرو نشاند اگر مداومت کاید
و تنها خورد مرطوبی اقاطع شهوت بود دیگر با نواع است بهترین عود هندی است
که بوزن گران باشد و نرم و چرب عود قیماری کمتر ازین است و عود صفری
سفید بود و چرب نباشد نفع او زیادت است از خشکی در مجونها این عود را
قیماری اسپتعمال کند عود خاصیت او گرم است و خشک در دوم درجه و گرمی
آن زیادت است از خشکی و اندکی قبض دارد معده و امعاء را تقویت دهد
و خفقانرا سرد دارد دماغ و اعصاب را مفید بود و مجربست قال حکماء السلف
خاصیت او معتدل بود اگر قدری با شراب چاینرد بخورد و بخودی آرد و ذوق
ترست کند از ماده دماغ را گرمی او زمان دارد با شراب و تطواسد آرد روغن عود را
گفته اند خاصیتی است که چون قوی سفید برابر کند آنرا طلا کند به کرت هر بار
که آن موی برآید چهارم بار موی سیاه بیرون آید قال هندوی جهر گویند
و عربی السنبل الطیب خوانند و نوعی دیگر است فرو تر از وی است مردمان
گویند سنبل طیب را موی کند خوش باشد و چشم او دراز و سرخ بود و مردمان
را چشم کمتر و کوتاه بود و بوی او نازموست باشد و فرود سنبل آنرا گویند که خاصیت
زهر دارد و چوبی مانند عود قماری و علامت او آنکه بدان او را توان شناخت
آنست لون او در غایت سیاهی بود و جرم او هموار بود و براق و بلغم او بزرگتر

باشد و نیز و تیزی او به تیزی عاقرقرحا ماند و شربت کند از وی یک قطره است
قال حکماء السلف خاصیت سنبل الطیب گرم است در یکدرجه خشک کند
و درد وارو ما از چشم بگارند دمره ریخته برو باید قال حکماء الهند خاصیت او گرم است
هر بادی که در سر بود در آید از سردی و پسنبات جمع شود خشک کند آنرا
چون در سر انداز د نیکو شود و اگر عورت آنرا با روغن گاو تر کرده شافه سازد هم بادی
که در زهدان در آید آنرا دفع کند و اگر در سه درم از آن با شراب کهنه یعنی نهار
بهم یکهفته بخورد و بعد از حیض شوهر نزدیکی کند عقیمه را حمل گیرد برنگ معروفست
در زمین سنده روید دانها او بهشت مپستد بر خرد از دانه فلفل بود بهترین
انواع او کابلی است و ار بابرنگ نوعی است که دانها بزرگ دارد و در روی
چندان منفعت نباشد قال حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک است در دوم درجه
سوده او بلغم مفاصل و بطریق اسهال براند و کرم شکم کدو دانه بیرون آرد مغز کوفته
باید خورد قال حکیم الارجانی خاصیت او گرم است بدو درجه و خشک در یکدرجه
نزله بارد دارد چون آب در بینی چکانند چشم روشن کرده علت سرسام را
نافع آید و امعاء را صاف کرده از اخلاط و کرم جمله انواع از شکم دفع کند و معده را
قوی کند از رطوبت حرارت پدید آرد قال حکماء الهند خاصیت او معتدل
بود دفع باد سرد بود سه سر روش را دفع کرداند چون او را با گنجد سیاه بپاید
و اتیه کند هر که در قی که اندام بود آنرا دفع کند و اندام روشن و خوشبو گرده
مشک دانه دانها او سیاه باشد مانند بج و درخت او قیاس درخت خشخاش بود
بوی او قریب است بوی مشک قال خاصیت گرم تر است در درجه اول
دماغ را تر کند و در مفرحات استعمال کند قال حکیم الارجانی خاصیت مشکدانه
گرم است چون او را بخورد با شکر دل را تقویت دهد و فرحت انگیزد و دوام
خلط که در دل بود و سه بچه بمانده آنرا بزداید و سینه گشادگی یابد و علت باد
اروغ که دایم بود چون با شهد بخورد در سه هفته آن باد دفع کرده صحت

کامل باید **دارچینی** هندوی بچ گویند هرچه ازوی بوی پوستها تنک بود وطعم او
تیز باشد وبوی خوش دارد آن بهتر گردد **قال** حکماء السلف خاصیت او
گرم است در دوم درجه وخشک در درجه سیوم ولطیف است اخلاط غلیظ را
در معده دفع کند وسدها جگر بگشاید وبول از مثانه براند وتب لرزه را تسکین
دهد **قال** حکیم الارجانی خاصیت او گرم است در درجه اول خشک در درجه
دوم باه را تقویت دهد چون دو درم ازین آس کرده در ماهی سونلی یا گوشت
بریان کرده بر افگند تا یکهفته نهار بخورد چندان قوت پدید شود که در تحریر نیاید
قال حکماء الهند خاصیت او گرم است قوت باه آرد وباد وبلغم کم کند وهر دردی
که در سر بود یعنی سرسام چون در بینی اندازد این را دفع کرده آید وآتش
وعزیزی پدید آرد وفرح بود چون آنرا با هریسه گوشت گوسفند خورند تقویت
باید ومزاج را صالح گرداند وعقل بیفزاید وگشادگی سینه بود **صندل** بانواع است
متفاخری را هندوی سریکهند گویند وصندل سرخ را هرچند که خوانند وانواع
دیگر را رکت چندان گویند **قال** حکماء السلف متفاخری سرد وخشک است
در دو درجه تنها ویزد را منفعت کند وضعف معده را مفید است وتیرن
او خفقان گرم را ببرد وحرارت را تسکین دهد گفته اند امتحان صندل این
که چون در روغن کنجد جوشانیده بیندازد سرد کند چنانکه دست بدو در نتوا
زد وانواع صندل دیگر در منفعت کمتر باشد وصندل سرخ غلبات خون فرو
نشاند ودرد بهار دعوی را نافع آید **قال** حکیم الارجانی خاصیت بدرخت او
ماند اگر درخت نم است نیم نسبت دارد واگر از درخت نم باشد دیگرا
بدان درخت نم باشد ولانه خبان بود **قال** حکیم الهند خاصیت صندل سفید
آنست چون در اندام مالند رعبدگی اندام را فرا هم آرد وچون روغن کرد
وهیچ کدورت در اندام نماند وحرارت نیز دفع گردد واگر ازو شربت کنند
دل از طپیدن وجیدن باز دارد وگشادگی بر سینه بود وبادها که گرم در خوردن

ودفع کند

ودفع کند **کچور قال** حکماء السلف خاصیت مزه او تیز است ودمها را بخر کند چنانکه
کافور ولاچی گرم وخشک است بیک درجه بادها غلیظ را ریش کند ومضرت زهرها
کژدم وزنبور وامثال آنرا سود دارد وبوی شراب دفع کند وقابض است ومزاج
رحم باصلاح آرد ومفرح است دل را قوت دهد **قال** حکیم الجالینوس خاصیت
او معتدل است بدو درجه خشک بیک درجه پچاک شکم را دفع کند وآنچه خورد هضم
گرداند وکرم شکم دفع کند جاذبه قوت دهد **قال** حکماء الهند خاصیت کچور گرم وقابض
بود ودافع علتهاء شکم جمله انواع بود وقراقر وپیچیدگی شکم را نیز دفع کند جاذبه قوت
دهد اگر با شیاء دیگر آمیخته شود معتدل گردد وتن را باصلاح آرد **مشک**
زیر زمین سوتهه آنچه ازوی گران بود ومحکم بوی خوش دارد جرم او درشت باشد
وسطبر نیکو بود **قال** حکماء السلف خاصیت او گرم است در یک درجه خشک در یک درجه
اندکی قبض دارد وجگر سرد را گرم وسنگ مثانه وگرده را بشکند وبوی بغل ودهن
ودهن را دفع باد وبلغم وقابض است اگر آنرا با گچور مساوی با آب بهم آس
کنند نهار بخورد قراقر شکم کم گرداند وقوت حفظ زیادت دهد وخون بواسیر را باز
دارد ودر مرهمها یا تیز دور ریشها بند وعفونت را خشک گرداند **قال**
حکیم الارجانی خاصیت او گرم است وقابض وبواسیر خونی وبادی را نفع کند
چون آنرا باریک آس کرده با شکر برابر مقداری که بسر انگشت بر آید نهار
خورد تا یکهفته صحت یابد **قال** حکماء الهند خاصیت مشک زیر زمین
معتدل بود دفع باد وبلغم وتلخه وقابض است اگر آنرا با کچور مساوی با آب
بهم آس کنند نهار بخورد قراقر شکم را باز دارد وطعام را هضم کند ورشش
روده را فراهم آرد وتری اندام را دفع کند واگر با قند شربت سازد چون
بر آید بخورد هر شش نوع بواسیر را دفع **پلپل ازبع پلپیل دراز** قال حکماء
السلف خاصیت او گرم وخشک است در سه درجه بلغم را ببرد وبادها

غلیظ و سدهای جگر بگشاید و نصرت زهرها دفع کند قال حکیم الارجانی خاصیت
او گرم است در دوانده بود تب را دفع کند و پای زهرست از هر زهری گرد
و نفع بجل و دماگر باد بود بار کند بهتر آید و اخلاط جمع شدن نگذارد و اگر در دهن
دارد دیگر نوعی از جواسه است درخت این از جواسه خرد تر باشد و خارناک
تر شکاعاو با دآورد که در صیدنه تعیف همین و مهاهله است دیگر خاصیت
او گرم است درجه اول خشک در درجه دوم تنها کهنه را اگر ماده آن غلیظ
بود و منفعت کند و معده و جگر را قوت دهد و پیل آن خرزیا باز دارد
و جراحتهای انگور و پرفه که از تری باشد آنرا مفید بود قال حکماء السلف
خاصیت او گرم و خشک و گاهی او ضعف النفس را سود دارد و در روان را
بپرد و ملهار بخت را تحلیل دهد چون آس کرده و گرم کرده طلا کند قال حکماء الهند
خاصیت او معتدل است چون او را با موو کهی بجوشانند و از چهار سکوره
آب یکی بستانند هفت روز نهار خوردن دهد صفرا را فرو نشاند خون را
از دشتهال باز دارد و تنها محرف را نفع دهد و بر و سینه کشاکی باید
خون دم بسته شود آروغ آرد صحت ببیند دماری دماکی را گویند قال
حکماء السلف خاصیت او سرد است از درجه اول خشک بدرجه دوم
بیرون آمدن مقعد را سود دارد و چون در طبخ او بنشیند و بواسیر را نفع
کند و اسیر آن حیض و خون بواسیر باز دارد و چون در شیره نیشکر و یا شیره
انگور بجوشانند شراب را ترش شدن نگاه دارد و خوردن آن سر گشتن
آرد قال حکیم الارجانی خاصیت او سرد است بدرجه دوم خشک بدرجه
سیوم اطلاق شکم را باز دارد و سنگرهنی را نافع است قال حکماء الهند
خاصیت او معتدل بود اطلاق را نافع آید اگر آنرا نانوه گویند دفع کند
قال حکماء خاصیت او گرم است و خشک باول درجه دوم و با

آن درجه

آن درجه لطیف کشیده است و محلل است و زاینده است بی انکه بسوزد
و دماغ را از بلغم پاک کند و قوت حفظ زیادت قال حکماء الهند خاصیت او
گرم است دافع بلغم و علتهای حلق چنانچه دیوجه آویزانکه نعوذ بالله در حلق کسی
پدید آید همه را دفع کند و خوش آواز گرداند و در معده آتش انگیزد مرسنک
هندوی هیاوی گویند قال حکماء السلف بیخ اگ است که در کوه روید خاصیت او
گرم خشک است در آخر درجه سیوم درجه چهارم اندام را بسوزد و ریش کند
و مشامها بگشاید و بادهای تن را خشک کند و بواسیر را بخشکند و طبیعت را نرم کند
خوردن مخوف است بیشتر استعمال بطلا کند قال حکماء الهند او گرم است
و دافع گرد بستی بود اگر بر ناف و جته از ین آس کرده بر ناف نهد و دو سه
قطره روغن کنجد بران بچکاند و یا رگ پید محکم بندد تا سه روز باز نکند و ناف بجا
شود اصح است و بلغم را دفع کند و آواز خوش گرداند و جمله علتهای حلق را
دفع کند بابچی دانهای او سیاه باشد و پهن و مزه او تلخ است و اندکی تیزی
دارد قال حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک بدرجه سیوم عفونت را باز
دارد و خون فاسد را تحلیل دهد انواع جزام و درد را مفید است خوردن و طلا
کردن و ناسور و جراحت عفن را فراهم آرد با سرکه و توتیا سبز یل ناسور طلا کند نیکو شود
و پوست اندام را بطلا کردن سیاه گرداند نزدیک اطباء هند دارو خضاب
است چون در خوردن مداومت نماید قال حکماء الهند خاصیت اول باید
چون او را در شیر ماده گاو نا تازه سه هفته بدارد و بعده خشک کند تازه هر مغز او بستاند
و خشک کند بساید بجامه بیزد نگاه دارد هر روز مقداری که سه انگشت بر آید
با شیر ماده گاو نا تازه بهم آمیخته نهار بخورد تا سه هفته برص را دفع کند و رنگ سپید
برنگ قدیم باز آید بامر الله تعالی هرات قال حکماء السلف خاصیت او گرم است
بدرجه دوم خشکی بر وغالب تر است از گرمی مراو فاسد را تحلیل دهد چون
بخرات پرورده شود یا بسرکه هندی گرد هفت و برص را بطلا دفع کرداند

وتحلیل است اگر جمله درخت او با بیخ و بار بجغرات سرشسته باشند اسب را
دهند زهرباد که حادث شده باشد دفع کند نیکو شود قال حکماء الهند خاصیت
او معتدل بود اگر بیخ او بپشاند و ببرد در بالا چند کرت متواتر دفع کرد و تخم او
با قند کهنه بهم بیامیزد یک هفته ناهار بخورد هرگز اندام نخارد و جمله علتها را
تحلیل دهد اما پرهیز باید کرد تا ده هفته و سبزی او چون نو آغاز بود آنرا ببرد
بر طریق آمری با جغرات و خردل و نمک بهم مطبوع و نافع است قال حکیم
الارجانی قال حکماء السلف او گرم و خشک است بدرجه سیوم جگر و معده را گرم
کند و اخلاط غلیظ ببرد و هرچه تر باشد و روی رطوبت فضلی است بدین سبب
آب او باه را تقویت کند و سنگ مثانه را بشکند و عسر البول را نافع است
و ریشهاء عفن که در گوشت بن دندان پدید آید آنرا مفید بود و موی را از انتقاض
باز دارد قال الحکماء الهند خاصیت او گرم و خشک بود سیلان بول که
هندوی هشت پرمیو گویند دفع کرداند و رطوبتها را نسق کند و قوة تن
دهد کریه خاصیت او معتدل بود قوت باه انگیزد و [illegible] کرده را قوت
عزیزی پدید کند و هر علتی که در مثانه باشد آنرا دفع کرداند و قوت هاضمه بیفزاید
سینه و دیر اکشادگی دهد اگر بیست و یک روز خورد قال قال حکماء السلف
خاصیت مغز او گرم و خشک است در درجه دوم بادها را براند و باه را قوت دهد
و بعضی گفته اند در بیخ او قوت باه زیادت است اگر با شیر گاو بهم بجوشد
قال حکیم الارجانی خاصیت او گرم و خشک است بدرجه دوم کذا [illegible]
چون بر روی طلا کند و اگر براندامی موی بهاء او باریک افتد خارش افتد
قال حکماء خاصیت تخم کونجکر گرم است دافع بادی که از سردی خیزد قوت
باه افزاید چون با شیر گاو بخورد قال حکماء السلف با نوع است یکی بحری
است بوی خوش دارد و گرمی در وی زیادت و دوم سیاه
بوی خوش ندارد و گرمی کمتر از بحری است دیگر خاصیت او گرم است

اشترغاز اعصاب را مفید بود و بول و خون حیض را براند و کرم شکم بکشد و اگر
با عسل بر کلف طلا کند ببرد اندر و قوت باه را تقویت کند قال حکماء الهند خاصیت
او معتدل بود چون او را با شهد بلیسد خلطی که در دل گرفته باشد دفع کرداند و [illegible]
که از حرارت بود بطلا فرو نشاند و دافع زهرباد است قال حکماء السلف خاصیت
او خشک است بدرجه دوم سرفه کهنه را که از تری باشد دفع کرداند مفید بود و تنگ
نفس را سود دارد و آواز روشن و خون حیض و بول براند کرم شکم را بکشد و
گزندگی کژدم را منفعت کند چون با شراب بخورد جراحتها را فراهم آرد قال
خاصیت او گرم است بدو درجه و خشک بیکدرجه ریشها را [illegible] و مجاری
را فراهم آرد و خون فاسد براند قال خاصیت او گرم معتدل بود دافع خون
انفاس است اگر با شهد خالص بلیسد و کودکان خورد سال را کهوتی نیز دهد
بجهت اصلاح اعضاء الکره یعنی خار باز گونه که تخم او میانه خار باشد قال
حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک است درجه دوم تخم او تا آتش کرده
با آب طلی کند و مید کیها را نافع بود و جمله درخت او طلا کردن خنازیر را
تحلیل دهد و تخم او خوردن خنازیر را نفع کند و هر کسی که بول شیرین دارد تخم
این صحبت باید و اگر درخت او بسوزد و از خاکستر آن نمک سازد صاحب کولنج
و سنگ مثانه را دهد بزحمت دفع شود شیره [illegible] که او شده باشد بود [illegible]
دفع کرداند و گفته اند نوعی از انگور است بر یقین بکسته دو برگ سرخ بود اگر آتش
کرده در کف دست یا پای بمالد آتش کار نکند قال حکماء السلف خاصیت او گرم
است دوم خشک بیکدرجه خاریدن اندام باز دارد و اگر سبزی وی بپزند و
بخورد بواسیر را نافع آید و اخلاط دفع کند قال حکماء الهند خاصیت او معتدل
اگر تخم او با شیر بپزند و بخورد گرسنگی را باز دارد و اگر جمله درخت بسوزد و از آن خاکستر
با آب معطر کرده بجوشانند و نمک سازد جمله علتهای شکم چنانکه بروت و سه جزو آن
باشد جمله بگذارد و بود و درد او هرچه در اندام او باشد همه را دفع کرداند بامر الله

کلی یابد بانسه هندوی اروسه هضم گویند قال حکماء السلف خاصیت گل سرد و خشک
چون معده وحیض وعاق را باز دارد چون خشک کرده بخورد وعصارهٔ برگ
او بنهار و موی را سفید بود وقی را دفع کند و پوست بیخ او تنگی نفس را از
بچی باده تر از حاجت شود دفع کند قال حکماء السلف خاصیت او سرد است
در دو درجه دفع اخلاط بود و تب را تسکین دهد و اگر برگ او خشک آتش کرده
با نمک و فلفل در از صفوف سازد آنرا نهار بخورد اشتها آرد و زکام
را ببرد و خون فاسد را دفع کند قال حکما خاصیت او سرد است دافع تبها که از حرارت
بود و زکام از استفراغ بگود و جوشیدن دل را باز دارد و استفراغ خون
چون برگ او بکوبند و بجوشانند و با شهد مساوی کرده خوردن دهد خون استفراغ
باز دارد و دافع سرفه بود و جوشیدن دل را باز دارد و اگر سه بخورد حب
هندوی کهنکی گویند گویند دو نوع است یکی سرخ شود دوم سفید قال
حکماء السلف حب سفید آنست که خون را گم کند بدان حد که گفته اند بر خود
داشتن غلبه خون را فرونشاند و سرخ سرد و خشک است در سه درجه و اسهال
آرد با فراط درخت او سوخته با روغن کنجد در سر کند موی را در از قال
الحکیم الارجانی هر که بیخ او منزل نشره بکار برد بباید اگر در دهن گیرد زبان
دشمنان بر وی بسته گردد و اگر در گوش بندد جمله گرانیها اندام سبک شود
و اگر در سر بندد از جمله خوفها ایمن باشد و اگر زن عقیمه در کمر بندد دایم بدارد
امید حمل شود قال حکماء الهند خاصیت او معتدل بود چون او را دیده کند
و با آب تر کرده آس کند و از آن بره بزد و روغن کنجد سیاه بریان کنند
بحدی که آن بسوزد روغن مالد بجامه بپالاید بستانند در قاروره نگاه دارد
هر روز آن روغن در سر اندازد آخر وقت سر بشوید و اگر در شب در سر
بامداد سر بشوید دوام تا سه هفته موی سر و ریش از حد در از گردد و سوم
دفع گردد بهاری در زمین هندست دو نوع است یکی را گل سپید بود دوم دیگر را

گل لعل و برگ هر دو نوع ببرگت خرزهره ماند و بیخ او سطبر بود و نرم و بیشتر در ادویه
لعل استعمال کنند قال حکماء السلف خاصیت او گرم و خشک است بدرجهٔ چهارم
دروی قوت بهیج بلیغ است چون بالا ناف و موضع زهار عورت حامله
بمالد فم رحم گشاده شود و جنین بیفکند و اگر بر فرج مالد جنین مرده را بیرون آرد
و قوت بیخ در وی بجای است اگر برف بکر طلا و بادی نزد ملی کند عورت
بکر را هیچ المی نباشد و خون ظاهر نگردد و در داروها خوردنی استعمال نباید
کرد و حکماء دیگر اختلافی نکرده اند تله ماکول داروی هند است برگ او برگ
تنبول بیخ او باریک بود در یاری دادن حمل خاصیت دارد اگر او را انقدار
دو سه درم با آب گمهاری تر کرده بساید نهار یک هفته مدام بخورد بعد از حیض
بعده شود نزدیکی کند حمل گیرد اگر در رحم او هیچ علت نبود یعنی زیادتی گوشت
و یا آفت دیو و پری و اسبب و جز آن اقوال جمله حکماء آنست سکال
هندوی است نبات او بر زمین گسترده بود گلهاء او سپید باشد همین مقدار
قال حکماء السلف خاصیت او گرم و تر است در یک درجه قوت باه بیفزاید
و منی زیادت کند چون با شکر خورده سود خاصیت او معتدل بود اگر او را با
سنبهالی متساوی کرده بجوشانند از هشت سکوره آب بستانند نهار خوردن دفع
جمله بادها را از اندام دفع کرد اند و بطانه صاف شود و بر وی سینه گشادگی یابد
تخم تره نوعی از سرشف نوعی از تخم تره اما گرمی از تخم تره کمتر است و لطیف است
حکماء السلف خاصیت او گرم است بدرجهٔ دوم خشک بدرجهٔ اول باه را
تقویت کند و طبع را نرم گرداند و بول را از مثانه براند و ریگ مثانه پاک کند
و در تره رو همین خاصیت است چرا که در هضم معده را یاری دهد اما در شب
نخورد که منع است قال رسول الله علیه السلام من بات والجرجیر فی بطنه وجعا
نشی فلا یلومن الا نفسه مرویست از انس بن مالک رضی الله عنه که رسول
صلی الله علیه وسلم هر که تره شب بخورد و او را زحمتی رسد پس ملامت نکند مگر خود

نفس خود را اما در روز خوردن منفعت بسیارست خشخاش عربی است قال حکماء
السلف خشخاش بر دو نوع است یکی سپید و دوم سیاه آنکه سپید است سردست
در درجه دوم خشک در یکدرجه مخدرست بدین سبب خواب آرد و نزله را از دماغ
دفع کند و سینه و شش را نافع است و سرفه را که ماده او از گرمی است دفع کند
و منی بیفزاید و چون با شکر سپید خورده شود و آنکه سیاه است خواب گران
آرد و سردست در درجه دوم صفرا را تسکین دهد و تخم او بول را از مثانه براند و
سرفه را که از گرمی باشد نفع کند این خاصیت بیشتر در تخم خیار باد رنگ است قال
خاصیت خشخاش سپید معتدلست و قابض است و قوت باه و خواب خوش
آرد و حریره دانه او دماغ را فایده دهد و علت صفرا و سودا بنشاند و طبع نرم کند
وسواس را دفع کرداند فراموشی نیارد و علت برص سوت نوشادرا اسود
دارد و آنکه سیاه بود گرم است و آن نیست در دیار ما بهند اینو لغتند و گفته
و آن عصاره خشخاش سیاه که در زمین مصر باشد نیکوترین آن بود که بوی
او قوی باشد و طعم را بغایت تلخ و در آب زود حل شود و چون آب از وی برزد
زود تر منفعت شود قال حکماء خاصیت او گرم و خشک است و در دوم درجه
رنجهای شکم را و درد را تسکین دهد و نزله را باز دارد و سیلان خون را منع کند
و عشق آرنده است از نیم تا یک درم هلاک کند از سبب آنکه حرارت غریزی
را بیفزاید قال حکماء الهند خاصیت او گرم است با لغایة بلغم و خشکی زیادت
از ان طبع را خشک کند و شکم را قبض کند و اگر با جوز بویا و قرنفل آس کرده
جامه پخته یار کند یا افیون و با شهد بلیسد العاط آرد و مساک را قوت
دهد از افت کم آید کلوی هندوی کنبع گویند حکماء السلف خاصیت او اندکی گرم میدارد
و خشک بدرجه سیوم خشکی در وی بیشترست بدین سبب بگرمی مایل نمایند بود
او صفرا براند و بلغم غلیظ را براند و صاف کند و تنها من را دفع کند و آماسهای
صفراوی فرو نشاند و نشاسته که از وی سازد قطر بول را منفعت کند و سرفه را ببرد

حکماء خاصیت کلوی

قال حکماء خاصیت کلوی سردست و دافع تب صفراوی و اندوه بر سینه و اگر آن
کلوی از درخت بر آورده باشد اما کلوی دیگر چندان اثر ندارد و چندان بر میوه را
نفع بود و قوت انگیزد و باه را فایده دهد اگر با شهد دو دانگ درم خورد و علیات
خونرا باز دارد و بر سینه گشاده گی یابد موسلی حکماء السلف خاصیت موسلی سیاه گرم است
بدرجه دوم قوت تن را زیاده کند اگر با زنجبیل هندوی خورد همه علتها سرد دفع کند و اگر بیک
جو ما خورد اشتها آرد و اگر با روغن گاو خورد قوت باه شود زردی اندام دفع کند
و بلغم و زکام را دفع کند و اگر با آب بهنگره خورد تا سال تمام از جمله علتها ایمن
شود و اگر با شهد خورد سرد سیاه دفع کند و قدرت بکمال در باه یابد قال حکماء الهند
خاصیت او گرم است بدو درجه خشک بیکدرجه آب پشت بیفزاید اگر با شیر خورد علتها
دفع کرده و توانا و فربه شود و اگر شکان درم با آب گرم یک هفته خورد هر علتی که باشد
در شکم دفع شود و اگر با جاروبی خورد شادی روی صاف و روشن شود و اگر
و اگر با هلیله و بلیله و آمله شادی خورد سرخاده زحمت ندهد و اگر با سوزن خورد
بواسیر را نفع کند و اگر با دوغ خورده شود زردی اندام دفع شود قال حکماء خاصیت
او معتدل بود قوت تن را زیادت کند و اگر با آب تر و به و بهنگره بهم بخورد تا یک
هفته علت استسقا را نفع کند و اگر با پنج مار بخورد و لکنت و پیچیدگی زبان را دفع کرده
و اگر با سهاگه و شهد بخورد و قطره در بینی چکاند زهر را نافع آید و دفع کرده و اگر با مرچ
هندوی خورد درد ماه سر دفع کند و اگر کوته خورد جذام را نافع آید و اگر با گل شکر بهم خورد
چشم را نفع دهد و باه را بجنباند و اگر با روغن کنجد بخورد بلغم بسته و زکام برود و اگر
با یکی بخورد درد شکم و جمله علتها ببرد و با پنج اگر با شراب نهار بخورد درد شکم
که هیچ دارو نیکو نشود درین صحت شود و اگر با تخم اندا هولی خورد و اگر زهر خورد جمله
زهر مار را سود دارد و اگر با پنج که دو بخورد جمله زهرها را دفع کرداند و اگر با پنج اندا هولی
خورد زهر بروی کار نکند و اگر با قند بخورد زهر مار کار نکند و با آب خنجری بخورد زردی
روی را ببرد و اگر با گیز ما دکا دخورد تنها که درون نفس باشد و تب زور را ببرد

٢٨٤ واگر با پودنه یک بخورد برود و اگر ماننج خنجره با آب برنج سه روز بخورد اسهال بند
واگر با انار کمی بخورد یرقان برود و اگر بلیله که هندوی بخورد درد سر که بجمله باشد
کر آنرا حاجی جری گویند دفع شود و اگر موسپلی خشک آس کند یک کف بخورد و بعده
یکچو شکر خورد و بعد از آن یک کاسه شیر بپاشاند سوزاک بول را دفع کرداند و موسلی
سپید نیز نافع است اگر با گیز گوسفند نازاده سه کان درم نهار تا سه روز بخورد
هر تبی که باشد تب سیوم و چهارم همه را دفع کرداند و اگر نخ جته بهم مساوی
خورد کر پسکی سخت گیرد و آنچه خورد هضم شود تخم گندنا عن ابو هریره رضی الله عنه
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و فی بطنه جزوه او جز زنان امن من
القولنج والبرسام یعنی مروی است آن ابی هریره رضی الله عنه که رسول فرمود
علیه السلام اگرچه شب گذارد و در شکم او یک گزر باشد و ایمن از باد و قولنج و
برسام و برسام نام علتی است قال حکماء السلف خاصیت او گرم بدرجه سیوم
تر است بدرجه اول باه را قوت دهد و دیر گوارد تخم او درین باب نفع تر قوی
تر است قال حکماء السلف خاصیت او گرم است در درجه اول در سردی و خشکی
معتدل است بر هضم یاری دهد و بلغم را بزداید و آنچه بار بگیر دیخ او در زهر باد و تحلیل
ادا ماهر غلیظ استعمال است جاذب را قوه دهد و افزونی اعضاء رو آتش معده
انگیزد سبک و سریع الهضم قال قال حکماء السلف خاصیت او گرم است در درجه
چهارم خشک نیم درجه سیوم اخلاط غلیظ را لطیف تر کند اما صفرا زیادت کند
اگرچه در خوردن افراط نماید اول سوزن را بجوشانند یک کرت آب انداز دیگر
استعمال کند قال حکماء خاصیت او گرم است بدرجه چهارم و خشک بدرجه سیوم خوردن
او تنگ خوی از دهن زود اندازد و گلو درحلق او نزال بود آنرا دفع کند اگر دوم
خورد حاجت بطبیب نیفتد قال حکماء خاصیت سوزن معتدل است دافع باد
و بلغم زیادت کند تخمه و بواسیر را نافع است و کرم شکم جمله انواع دفع کرد اند و جاذبه
را قوت دهد و جوشش دل را فراهم آرد و کشادگی سینه بود و کر در خوردن افراط

نماید گران

٢٨٥ نماید گران بود قال حکماء السلف خاصیت ترب گرم است و خشک در درجه
دوم در روی قوتی است که در مهار انحلیل و آب ترب علت یرقان که سرد بود
دافع کرداند و برگ او خوردن نور چشم زیادت کند و درد گوش را ببرد و طعام در
معده کند چون پیش از خوردن قی شود طبیعت نرم دارد و بعد از طعام خوردن
آروغ بسیار آرد و طعام را بسوی بالا مایل کرداند و آب ترب بر عقرب زنند
در حال بپاشاند چون نیم ساعت بگذرد بطرقد و اگر ترب در دست بر عقرب نهند بمیرد
پای زهر گزندگی شکست و اگر ترب بوقت خفتن بخورد معده کند و بوی دهن را
ناخوش کند و اگر تخم ترب را بکوبد و با آب جاز سرخ بجوشانند اندر گوش کند کرمی
که در درخت بود بیرون آید و اگر تخم ترب را بجز دو آب رفتن از دهن باز
دارد هر که قضیب سست بود و بر شهوت خود قدرت ندارد و بگیرد تخم ترب با روغن
بجوشانند نگاه دارد بوقت حاجت بر قضیب اندمشتی را ببرد و آنرا چندان قوت
که آب از قضیب بیرون نیاید از قوت آن قال حکیم جالینوس اگر تخم ترب با سکنجبین
بخورد و درد ناف را ببرد اما هر که ترب بسیار خورد خشکی کند خارش اندام و کرمی دید
آرد قال حکماء الهند ترب انکه خشک کرده بجوشانند خورد گرم بود و بلغم دفع کند اگر
خام باشد سرد بود و بعضی را موافق است و بعضی را خوردن آن علتها ظاهر
کردد و آب ترب را با نمک نهار خورد علتها را دفع کرداند قال کندوری
حکماء السلف خاصیت او سرد است و تر در درجه اول رطوبت فضلی دارد
مولد بلغم است قال حکیم الارجانی خاصیت کندوری سرد است حرارت را دفع
کرداند و بر هضم یاری دهد قال حکماء الهند خاصیت او سرد است او تره
چون او را اچار کند جاویه را قوت دهد و بر هضم یاری دهد امرود قال حکماء
السلف خاصیت او گرم و غلیظ است و صفرا انگیزد در معده دیر گوارد و طبیعت
نرم کند قال حکماء السلف کرفس خاصیت او گرم است و گران چون با سرکه اچار شود
جاذبه قوت دهد و گرده و مثانه دفع کرد و اگر کمی مداومت کند اخلاط نیز دفع کند

قال کیلی حکماء الهند خاصیت کریله معتدل بوده است جاذبه را قوت دهد و افزون ۲۸۶
اعضاء بود و آتش معده انگیزد و دافع کرم شکم بود و اشتها صادق کرد
و طعام هضم کند و سریع الهضم است کدو در تفسیر معین است امیرالمؤمنین
عایشه رضی الله عنها فرمود که در آمدند رسول علیه السلام و من می پختم دیگ
را پس رسول فرمود یا عایشه بیشتر در دیگ خود کدو بپز در پستی که بسیار
و در ان شیر بپز از بهر پستی که چون کدو پخته شود بیشتر شاد کرداند دل
اندوهگین را و بینایی چشم زیادت شود و دماغ را قوت دهد و حفظ
زیادت کند و آب پشت بیفزاید و تن را پاکیزه کرداند یا عایشه
نیست مسلمانی مرد و زن که قدر این را نخوانده الا آنکه بخورد کدو را
در جه بهر لقمه هفتاد هزار نیکی نوشته شود در اعمال نامه محو شود
هفتاد هزار بدی دور کرداند از برای او در بهشت هفتاد هزار درجه
یا عایشه هر که بخورد کدو را اول وقت نرسد او را در ان روز درد شکم
و درد حلق و درد سر و درد حلق و درد گوش و اگر شب اول وقت
خورد نرسد او را ان شب از دیوانگی و سستی از جذام و برص و درد
دندان و سینه و پشت و غلبه نکند وسوسه شیطان بروی قال حکماء کدو تر
در دوم درجه بلغم انگیزد و صفرا را تسکین دهد و روغن تخم او سرد است تر کند آب
او در گوش بچکانند درد از ماده گرم بود زایل کرداند اگر کدو را گل گیرند و شب
در تنور فرو دارند و جا لند آب او بستانند صاحب دق را بدهد سود دارد
و روغن تخم او را تر دارد و مهار را تسکین دهد تنها موافق است معده
سرد را گرم کند و کدو تلخ گرم است و مسهل اسهال او نعوذ بالله بهلاکت
کند قال حکیم کدو انواع است انکه گرده و مدور بود معتدل است
نافع بود و قوت باه را و انکه دراز است سرد و صفرا را تسکین دهد اما باد کند
بود و آنکه مدور و بزرگ است بالا و در شکل علاحده مفصل باشد ان نافع

۲۸۷ مر دماغ را بخارات از دماغ فرود آرد و صحت یابد قال حکماء کدو معتدل است و دافع تلخه و قوت
دماغ بود و سودا را دفع کرداند و علت سام و برسام هر که ورا شود یعنی درد سر و درد
سینه و دل خربزه قال حکماء السلف خاصیت او سرد است و تر بلغم انگیزد و صفرا کم کند
چون بادنگان گرم از وی حلوا سازد و بخورد تن را بپرورد و باه را قوت دهد
و روی حلوا سازد و بخورد نبود برانداخته است بدین معنی و میده کیها صفراوی را فرود نشاند
و اگر با بخار آب او پرورده شود چون بر اندام مالد آن موضع را سپید کند و بعضی گفته اند
آب او موی را طلا کردن سپید کرداند خربزه حکماء هند به سرد است بالغا بانفع بجد بهای
زهر قاتلست چون کسی زهر خورده باشد همین پرکاله بر فیه و آب او خوردن هم
در حال زهر فرو دآید و دافع تلخه و حرارت است دیگر قال حکماء السلف خاصیت
او سرد است بدرجه اول خشک درجه دوم رطوبت فضلی است قوت صفرا کم و خلاط و بلغم را
بیگ کند در روی توره تحتیش بادماست و ابیر نافع بود و برگ او در دطلا کند دفع شود
و دلوری تلخ گرم است و مسهل خون خشک شود و بکوبد و دم دان صاحب بواسیر شاید
دفع کرده قال حکماء الهند خاصیت او معتدل است باد و بلغم دفع کند و صفرا را تسکین دهد
و سبک باشد و سریع الهضم بود توری جنس دوم که آن را گیا خوانند سرد است تبخیر را
روشن عظیم کند اگر بد او دست نماید اما با روغن گاو بخورد بادنجان هندوی بیگن گویند از
ابی الدرداء رضی الله عنه که گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در خانه مردی بدعوت
رفته بود پیش او آورد مایده از گوشت و بادنجان پس بدیدم که رسول صلی الله علیه وسلم
بادنجان را برغبت تمام بخورد گفتم یا رسول الله بادنجان تلخ زاد در جوش آرد پس رسول علیه السلام
گفت خطا گفتی ای ابی الدرداء نیکو ترشمار اگر کرده اند بخورد از ان و بسیار بخورد ان را بدرستی که
بادنجان درختی است که خدای تعالی در دل او حکمت را پیدا آورد و دماغ را تر کرداند و
مثانه را قوی کرداند و جماع را قوت دهد قال حکماء بادنجان گرم و خشک است در درجه دوم خون
تن را بسوزد و بهق سیاه و کلف در روی پیدا آورد و رنگ روی تباه کرداند و ماده جذام را
قوت دهد و از خوردن او سرطان تولد شود و بختگی دهن پدید آید قال حکیم الارجانی بادنجان

گرم و خشک است سودا بر انگیزد و خون را سوخته کند و دهن را بدبو کند و درد سر خیزد و مزاج را تباه کند و حرارت سود ...
آرد و گرو خارش بود و اگر بر گرما چیده باشد صفرا را بنشاند و بستگیهای جگر و سپرز بگشاید و خام خوردن بادنجان
مردم را هلاک کند **قال** حکما بادنجان انواع است یکی آنکه در برشکال می باشد آنکه در برشکال می کارند نهال میکنند تا در تابستان
می باشد دیگر آنکه در بهار می کارند و نهال می کنند تا در آمدن برشکال می باشد آنکه برشکالی است چون اجل برسد موخر است تا
در آمدن جلد زمستان و آنکه بعد از جل می شود تا در تابستان گرم است و شور و تلخ انگیزد و بتول تر بین است
و آنکه در بهار کارند نهال میکنند نافع بالغ ماطبع و این قول اصح است زیرا که حکما السلف فرق نکرده اند **شلغم**
حکما السلف یعنی گوید **قال** حکیم النبراط شلغم گرم و نرم است هر که ناشتا بخورد بر و سینه نرم کند و سرفه را ببرد و آواز
بسته بگشاید و اگر کسی را دست و پای ما خورده باشد شلغم در دست و پای انگیزد بهتر گردد و اگر شلغم با گوشت بزند
بخورد گرده را قوی گرداند و شهوت افزاید و طبع نرم کند ولیکن باد اندر شکم افشد **قال الحکیم الحمید** هر که برگ شلغم
بکوبد و آبش در گوش بچکاند درد گوش را ببرد و اگر بکوبد و آب برکند بکوبد سر برد و دموی بل سکلج شدن
نگاه دارد **قال** حکما الهند خاصیت شلغم گرم و تر است یعنی معتدل است باد را بجنباند و ابر و سی اندام را دفع
کرداند و گشادگی بود و بلغم **ترب** یعنی چو بلای اند نوعی اند سرخ است سرخ مرد تو قف کرده اند **قال** حکما خاصیت او
سرد و تر است در درجه سیوم و اگر از حرارت صفرای بود آنرا تسکین دهد و در سرخ مرد لور قیت غالب است
طبیعت او گرمی مایل بود و بدین سبب مزاج را خشک کرداند و زرانیده است و غلیات خون را تسکین دهد **قال**
حکیم الارجانی خاصیت او سرد است و اگر سرخ است سرخ او چون خوردن دهد با آب آنکی را دمکز بسته بگشاید
قال خاصیت سرد دافع باد افزای بلغم انگیزد و حباده و بسته یعنی جیدرگی اندام را نافع آید اما خسرت بود با
روغن باید خورد   انواع تبول لکی گران باشد و آن شش نوع است یکی برگ دوم گل سیوم بار چهارم شاخ پنجم بیخ
ششم خوشه شاید از برگ گل گران باشد و از گل بار گران بود و از بار شاخ گران بود و از شاخ بیخ گران
بود و از بیخ خوشه گران تر بود **کرا س** و برگ بزرد برگ بید انگیز این نیز گرم بود و دفع کرم شکم و بو اسیر را نفع
کند و قوت دهد و حمل افزا بود چاره راقوت دهد اما آتش معده کم کند معتدل تلخ قوم باشد جهت صفرا و باد
و بلغم را دفع کرداند گرم بود و سستی او گرم شکم را و بلغم را دفع گرداند سبزی **مصنو** گرم بود و بلغم را دفع کند
آتش سبک و خشکی باشد گرم بود و باد و بواسیر و کرمنی را نافع بود و باد و بلغم دفع کند آتش معده انگیزد و جیب هضم
فره هلیله گرد و معده نافع بود جگر و مانند آن هر چه ترش بود دافع تلخ سبزی **توبت** معتدل دافع بود **بتوا**
معتدل سردی گراید گلو و معده و باد و سیلان را نیکو بود و بر و سینه را نرم کند و اگر افراط کند بسته گرداند ابان

سرد و باد ... گشتی دافع
صفرا اگر متولد گردد اما دافع تلخه بود **کبوتر** که در برشکال سبز بود معتدل و دافع سر جباده باشد **کبوتر**
تلخ بود **کریله** که در برشکال بر می آید گرم بود و جاوه را قوت دهد و اشتها آرد و کرم شکم را
ببرد و نفخ بسیار کند دیگر هر که سبزی خشک کند و بخورد مضر اید اگر سبزی را بجوشانند و پخته
نفخ کند دیگر هر که سبزی خشک کند بخورد آن نفخ دهد اگر نا جوشیده در روغن بریان کند بخورد منع و
حکما منع کرده اند **کدو** **قال** حکما السلف خاصیت او گرم معتدل بود در جه اول سرد است دوم و
سیوم در جه قوت باه پدید آرد و طبع را نرم کند و بر سینه استوار گردد و تشنگی دل انگیزد و
و قوت باه پدید آرد و آب منی و سر جباده را دفع کند اما از اعتدال نگذرد اندکه خون را گرم
کند **قال** حکما السلف خاصیت او معتدل بود در جه اول سرد است دوم و سیوم در جه قوت
باه پدید آید بحرورین مزاج را موافق است و علت ماخولیان را نافع آید **قال** حکما الهند خاصیت او
سرد است و قابض و دافع باد بود و تلخه را گرم کند و دافع سرد است و حرارت دل را دفع کند
افراط و گرانی آرد **قال** حکما السلف خاصیت او معتدل بود در جه اول سرد است در جه ...
باد را دفع کند قابض بود اگر با آتش بزند بخورد گرانی بود نبارد و اگر در خوردن این افراط نماید
تلخه را زیادت کند **قال** خاصیت او سرد است اگر خام بود و دافع انگیزد و شکم گران بود
بعضی را بجوشانند بخورد و باد را دفع کند خاصیت او سرد است یکدرجه گرم بود در جه حرارت غریزی
پدید آرد و بر و سینه گشادگی دهد و اخلاط فاسد در معده جمع شدن نگذارد و با ثمره **قال**
حکما المعضد خاصیت او گرم است استعمال شکم را قبض کند و قوت باه بود و مزاج صالح
کرداند و کرم شکم دفع کرداند و اگر مغز او را با شیر ماده گاو بجوشانند بخورد نفع کند
مروی است **از موسی جعفر** که من از پدر و پدر از جد خود گفت **که رسول صلی الله علیه وسلم**
چون بخورند خیار ابس بخورید از فزو و آن و گفت که رسول صلی الله علیه وسلم خیار را
با نمک خورده است و در آن حال فرمود که بخورند خیار را از اسفل بدرستی که در آن برکت
بسیار است **قال** خاصیت او سرد است دافع تلخه و صفرا بود اگر افراط نماید خلط
زیادت کند و فزا قوت شکم آرد و آنکه خیار باد رنگ در برشکال آخر آن نافع است جز آن
هر خیاری که هست بطی الهضم بود و نفع نکند مضرت اگر افراط نماید **قال** خاصیت خیار تر
سرد است و دافع تلخه اما بلغم را زیادت کند و گران بود و خیار باد رنگ برشکالی سو بطی الهضم

وزیادت شدن خلط وانکه اخر اشکال شود دفع تلخه و سبک تب گرم را تسکین دهد و خیار
شکال تلخ خام سرد و بطی الهضم خلط انگیزد و تب آرد و پخته سرد سریع الهضم دفع ریگ مثانه
از آفت بسیار کند اندوا اگر در خوردن افراط نماید خوف بود واندک ضرر نکند پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم بخورید خربزه را و تعظیم دارید او را بدرستی که آب رحمت است و حلاوت
او چو هم حلاوت بهشت است هر که بخورد لقمه از خربزه بنویسد خدای تعالی در دیوان او هزار هزار
نیکی محو کند هزار بدی و بلند کرداند برای او هزار هزار درجه زیرا که خربزه از اثمار میوه بهشت
است قال حکما ماند خاصیت خربزه گرم است و ترست انکه شیرین است اخلاط غلیظ را دفع
کرداند اگر پیش از طعام ناشتا خورده شود و صاف شود امعا را نیز ببرد جمله علتها اشکم اگر او را
با پوست خورند علت باد نفس را دفع کند و مجامعت را قوت دهد و ریگ مثانه را گرده براند
جمع شدن ندهد و آب منی را زیادت دهد توانا و فربه کرداند اگر جمع تمام خورد روی او صاف شود
اگر با شکر طبرزد شود و سینه فوت بگشادگی دهد و اواز صاف کرد و هیچ کدورتی در حلق او
نماند و انکه ترش است دفع خمار شراب است صفرا و تلخه را تسکین دهد باد را دفع کرداند
و جاریه قوت دهد و طعام را هضم کند و اشتها آرد و انکه بی مزه است سرد است در دفع نفخ
فراخ شکم کند فاما سبب فضیلت خربزه که صواب است خورده شود و قول پیغامبر علیه السلام که خربزه چهار
دارد شیرین و میانه و ترش است و ردی است اگر شیرین است بیرا می رباید و اگر ترش است
کرمار همیشه بواسیر را دفع کرداند و حکما رنگ و ردی است درجه و فضیلت او بسیار است
آن نیز بواسیر را دفع کرداند و حکما خاصیت صد و نه گفته اند انکه خربزه زمستانی است که تخم آن
خم گرفته باشد غلیظ است دیر هضم شود و خربزه هندی سرد است و تر حرارت را تسکین دهد
و اگر آب او با نبات بحالیدن متواتر دیگر مرویست از نافع ابن عمر رضی الله عنه که مرویست
شکایت حبش بود بسوی پیغامبر علیه السلام او قلت و ازین فرمود او را بخوردن سیاه نیز
مرویست از ابی در در رضی الله عنه و گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چون در آیید
در شهری و شب کنید انجا بس بترسید از وبا الا آن بر شما باد بخوردن پیاز قال حکما
السلف پیاز بانواع است انچه بیشتر در دیگها استعمال کنند خاصیت او گرم است

آرد

تب دوم را با کیز ماده گاو و سه روز بدهد اگر درد چشم کند اگر باشد در چشم پوشیده باشد با
کیز ماده گاو هفت غلوله روز کشد اگر کفتا یا تب گرفته یک غلوله آس کند در پیشانی مالد دفع
شود و بچگان را همه همین کند هیچ آفت آن روز نرسد اگر چنینش باشد با آب سنکره
در بینی چکاند و خوردن دهد شفا یابد اگر زنی را درد زه باشد هفت دانه بدهد بچه آرد و اگر سبز
باشد شکم او برآید بعده سه روز بجا رود هفت روز غلوله با آب شبانه هفت روز بدهد
اگر درد سر باشد با سرکه هندوی که هفت بدهد شفا یابد اگر زنی را بعد زائیدن بچه خون بسیار
رود بیست غلوله با آب سپرد بدهد در سه روز شفا یابد اگر حایض باشد سیزده غلوله
با آب گرم بدهد اگر درد اندام باشد با سیراک در اندام مالد به شود اگر گزیده باشد با شیر
بران جای بمالد شفا یابد اگر درد مثانه باشد با بیخ مویز پخته هفت غلوله بدهد شفا یابد اگر
اشتها نباشد هفت غلوله با آب گرم بدهد گرسنگی گیرد صفت [illegible] بهلا هر یک نه درم
بیخ جیته نه درم لگری اسکی نه درم ناگکیسر بیخ درم خشک کرده آس کند نگاه دارد و چپت
و یک روز خوردن دهد بجهت دفع زکام سه درم بدهد بجهت درد معده سه درم بدهد
برای تنگی نفس سه درم هر روز بدهد برای دفع مرد و دق را که بلغم سپید سرخ اندازد
دو درم بدهد برای دفع سنگ بینی را سه درم هر روز بدهد بجهت دفع ناسور سه درم
هر روز بدهد بامر الله تعالی شفا یابد که پرهیز از ترشی و ماهی کند غذا گوشت برنده و
برنج سپیتی و روغن گاو و نمک نماید تا گوارد خوش مجرب است قسم دوم
در معرفت اعضاء آدمی زاده و عدد عروق و استخوان و مفاصل موی و بیان صفت
اندام و طبایع و دم و حدوث و حکم علت و طریق تداوی کردن بیمار و شناختن
نبض و دلیل بعضی از احکام مرض و دلیل مرگ و زندگانی و ادعیه چند که بجهت
صحت بیماران کار آید و معرفت طبیعت زیادت و نقصان اشتها و فصد و
حجامت و استعمال استفراغ و معرفت و معالجت دفع جمیع زخمهای و علتها و
و دردها و دماسها و بخچکیها و زخمها و جراحتها و آنچه در وجود آدمی حادث
شود و دفع زهر بارکانی و عمل حیوانی از درنده و گزنده و خزنده و علاج دفع سر

ایشان و دفع سحر کشادن سحر و جادوی دیو و پری و حضار ایشان علاج کم شده و کرنجیه سود دیده
اظهار کنج و دفینه و محافظت رخت و قماش و دانستن خبر غایب شده و آن هیست پنج
باب است **فصل اول در معرفت اعضا** آدمی زاده و عدد عروق و استخوان و مفاصل
و موی و بیان صفت اندام و طبایع و دم آن پنج فصل است **فصل اول** در معرفت اعضا
آدمی که در رحم موجود شود و معرفت غذا او در رحم بدانکه چون نطفه در رحم با خون آمیخته
شود سه قطره از وی جدا کردد یکی زان ناف دوم مغز دماغ سیوم آلت ریشه و تمامی اندام
صورت بدو تمام میشود شش قسمت است سر دو بازو و کالبد دو پای بعد از ان دل که
درون کالبد نزدیک حکما جای روح است و بعد از وی شش و جگر سپرز و جادیه روح از حواس
خمس یعنی زبان و چشم و کوش و بینی و دست در دل است و آنچه برایشان تعلق دارد
بسبب حت ایشان هریک نصیب میرساند سپرز جایگاه بلغم است و فرود بلغم جای تلخه
است دیگر جای که انجا طعام قرار میکیرد و این سه قسمت است یکی آنکه او طعام نگاه دارد آنرا
ماسکه کویند دوم آنکه ازوی بخته شود و آنرا هاضمه کویند سیوم آنکه بدو رسد فرود افتد آنرا
دافعه کویند و زیر آتش باد یاد و زیر باد جای غایب دکمز و پرده ایشانست بوقت
دفع هریک انمخرج خویش بیرون می افتد اما عورت را جز این دو موضع جای حیض نیز
پرده حایل است و آنچه مردم غذا می سپارد سه قسم میشود یکی غایط دوم کمیز سیوم شیره
تلخه و سپرز را قوت دهد آن شیره هفت حصه قسمت میشود دوازده رک در وجود آدمی
است در فصل عدد عروق کیفیت آن شرح داده خواهد شد باد یا این دوازده رک یار
شود و این هفت حصه شیره بعد بخار یک حصه جمله اندام قعب رساند و شش حصه
کوشت شود یکی و همین رکها دیگر چون بخته شود یکی خون خون کردد و باقی پنج حصه یک حصه
کوشت شود و همین رکها مذکور به بست این کوشت را بجمله اندام قعب برساند
و چهار حصه باقی ماند یک حصه از ان بر شود و این رکها وجود آدمی بتمامی اندام نفس به
رساند و یک حصه باقی است آب منی شود بدین نسبت وجود آدمی در رحم از غذا
مادر نصیب میکردد از ان شیره کفته شد **فصل دوم** درمیان عروق و عدد آن

تعلق عروق بهر حق تعالی بکمال قدرت خویش دو هزار رک در وجود آدمی بیافریده است
از بین جمله دوازده رک اصل است شش ازین جانب راست که سی و شش هزار رک
فرع بدو پیوسته است و شش بجانب چپ است که سی و شش هزار رک فرع بدو پیوسته است
بعضی آنست که روی ببالا دارد و بعضی آنست که روی بفرود دارد و آن سی و شش هزار
رک بجانب راست و جز ان دوازده رک که اصل است هشت رک دیگر این هفتاد
دو هزار رک پیوسته تعلق دارد نام آن هشت رک بهندی برین جمله است یکی ... دوم
دوم ... سیوم سوکیان چهارم سورسی پنجم رومری ششم انبایه هفتم مادر و
ترید هشتم برنک و سینکریه یعنی غایط و آب منی بدو تعلق دارد بدان سبب برنک
برنک سیکریه کویند و این هشت رک دهن بالا دارد هرچه آدمی طعام و شراب
غذا سازد ایشان بقابضه رسید و بعد از هضم از راه مخرج بیرون انداز دو همه
ازین هفت رک یکی آنک او را اسور میس کویند و نفس بدو تعلق دارد آنچه از
حلق بینند در دل جای کند و سبب آن رومری است و آنچه از طعام و شراب
از حلق بناف رسد غذا آنرا تا انسا سمان کویند سیکریه را دیگر عمل آنست که از سینه
غذا را تا سر آلت مردی برساند و آنچه بران مخرج تعلق دارد قوت او باشد و سکریه
را دیگر عمل آنست که طعام را بعد از هضم بمخرج رساند تا بیرون افتد و موتر بدانک
از ناف تا آلت مردی بعد هضم آب را برساند یعنی کمیز تا بیرون انداز دو
دو ازین هفتاد و دو هزار رک بهر یک ازین ازین دوازده رک که اصل است هفت
هزار تعلق دارد تا ده رک ازین دوازده رک که عین حکم دارد و دیگر آنست که یک
هزار رک تعلق دارد و ازین دوازده رک که اصل است بدمون و تفکر تعلق
دارد و شراب بر روی کذر نیست و ازین هفتاد و دو هزار رک که کفته شده هفتصد
رک پیوسته و بکار است برین جمله سر رک بکشادن چشم تعلق دارد و سه به بستن
چشم و سه بدیدن چشم و سه رک بخواب و سه رک به بیداری و بیست پنج آنکه
خواب بیدار کند و بابسته اند پنج آنکه بوقت خواب چشم بیند و پنج آنکه بوقت

بیداری چشم بگشاید پنج انکه چون از خواب بیدار شود هرچه در نظر اید می بیند و انکه بقوت
آن ابرو بجنبد چهارم انکه بگوش برساند و دو انکه از وی طعمه و اشربه بود بر بسته است
یکی انکه مزه بود و تعلق دارد هشت انکه اشتها ارد نه انکه طعام و شراب بقوت آن
از حلق فرو برود چهار انکه بقوت آن هرچه خواهد از دهن بیرون انداز پنج انکه قی
بقوت آن بر اید هشت دانکه بقوت بلا تواند رفت شش انکه از بقوت بالا فرود اید
و انچه خواهد از بالا فرود ارد هشت انکه در باب اشتها تواند کرد ده انکه بوقت جستن
قوت دهد پنج انکه بوقت مجامعت جبل و چهار انکه نگاهبان پشت است و
بقوت ایشان اب منی از پشت جدا شود و بیست انکه طعام را نگاه دارد یازده انکه
طعام را بجا هضم رساند پنج انکه کیز بقوت آن بیرون اید ششی انکه جمله الات شکم
نگاه دارد یازده انکه طعام چهار انکه نگاهبان پشت است و قوت از ایشان
دوازده انکه آن عبادت تواند کرد ده انکه بتفکر تعلق دارد ده بخصوص بیست نقول
سی بخود مینی هیچ انکه اطعمه و اشربه بهفت باد از نفس بقوت بیرون کمبر دارد از راه
مخرج سیح انکه بوقت سخن گفتن قوت دهد انکه اطعمه و اشربه بهفت اندام لطیف
رساند بدین نسبت این مقصد رگ در وجود ادمی پیوسته در کار است والله اعلم

فصل سیوم در بیان عدد استخوان ست و مفاصل و عدد موی که در اندام ادمی
زاده است بدانکه در وجود ادمی سیصد و شصت و سه استخوان است برین
جمله بیست ناخن در بند دستها و پایهاست از بند انگشتان پای با استخوان
لنگ و دو شتالنگ و دو استخوان زیر پهلو یکی در مردی است که مقعد سوراخ
مردی بود و متصل است و دیگر از ان بیرون می اید چهل هشت در پشت در صلب
چهل و هشت انکه هر دو جانب صلب بود و پیوسته است چنانچه استخوان پهلو
بیست و هشت بالا و سینه است چهارده انکه پهلو و کمر را متصل کرده اند و دو سر
و کتف دو بازو و دو ساعد یعنی از ارنج تا بند دست دو کله سی و دو دندان
یکی انکه عورت را خاصه است که فرزند از ان راه بیرون اید یکی در پیشانی

نظر کند و چهار نوع است حالت اول آنکه حرارت و برودت باید که حال تغیر و تبدیل
هوا و زحمت اندک مایه حادث شده آنرا باقتضا وقت علاج فرماید دوم آنکه چون مریض
صاحب فراش شده باشد بزحمت قدیم و یا جدید او را العبد یقین زحمت باشد ایستد که
دلیل گرفتن نبض معالجت کند حالت سیوم آنکه مریض بیهوش شده باشد یا هوش دارد
اما علامت موت در روی ظاهر شده است چنانکه گیر سیاه و نجاست سیاه و یا دهن
مقعد گشاده اند و نفس منقطع نمی شود و هلاک زحمت کشیده و یا وهم مرگ از خاطر او دور
می شود و بابت صداع و کناک دعوی میکند و یا رنگ طریق زحمت او چنان دارد که حکماء
آنرا تداوی نگفته اند در اینچنین حالت درنگ و آهستگی کند بعد سه روز علاج می باید
حالت چهارم آنکه بعضی زحمت فصد حجامت و اطلاق قی کردن شرط است باید که
براند از قوت مریض کردن فرماید و اگر ضعیف و ناتوانی بیند هیچ نفرماید بسبب
آنکه در معرفت تلف افتد و کند بعد گشادن رگ بیهوش شود مریض فی الحال رگ بگیرد
و خون رفتن بند بعده قدری خاکستری بزرگ گشاده بینه اندود و در جامه بند و آب بروی
بیهوش شده بزند چنانکه بهوش باز آید و طریق تداوی آنست بیمار را بهر علتی
که پشت رنج تر بینی و حکم آن علت از سردی و خشکی که علتی که در سر دارد و چون شقیقه
و درد سر و تاریکی چشم و گرانی گوش و درد دندان آن همه علت از جگر معده بود
چون طبیعت نرم کنی به شود و هر بیماری که سه روز بر و بگذشت چهارم روز نرم بینی
آن علت قایم ماند و چون چهارم بگذشت هفتم بیم بود و اگر هفتم بگذشت چهاردهم
بیم بود و چون ازین شمار ها بگذرد سبیل تر بود و علاج پذیرد و شب چهاردهم را تسع
خوانند و چون این سه بحران که بیان کرده اند بر بیمار بگذرد آنگاه طبیعت بر بیمار این گردد
و نیز هر بیماری را که بیماری آغاز شود تا حد سه روز هیچ تداوی نکنند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فی وصایا بعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفت است
لا تداوا المریض حتی تم ثلثة ایام بعد سیوم روز طبیب ببیند که بیمار زحمت باد دارد و داروها
روغنها باد که گفته شده آنست بفرماید و اگر زحمت باد دارد داروها و روغنها

باد که گفته شده انست بعز باید و اگر زحمت تلخه بود فرماید و اگر زحمت از خلط باشد اشتها
فرماید دارو بادهد و اگر خون باشد فصد حجامت فرماید و یا دارو ها که از ان دفع غلبه خون
بود بدهد و نیز باید دانست بر مزاج دارد و با مردم سپید پوست سردی و تری غالب بود
او را چندان خون بر باید داشت که اگر خون بسیار بردارند سر و رش رنجانده
و پایش سست شود و افتاد و هوس بات و باد خام پیدا آید و هر مردی که باریک اندام
بود چون طبع او گرم است چون بروی غلبه بیش دارد مردم باریک از مردم فربه افزون
باشد بجز ان مردم فربه که به استخوان او فربه است اصل طبیعت باید که دلیل باد دارد
و علاج غلط نخورد و اگر زحمت مریض را دریابد در نبض و شروع کند فصل سیوم در
شناختن نبض بیمار چون خواهد که نبض مریض دریابد اول نزدیک مریض رود و نبض زحمت
بگیرد و نبض انست که از هشاد و دو هزار رگ وجود آدمی است و در رگ است
یکی بر بازو راست است که آنرا هندوی بدمکه گویند دوم بر بان وی چپ است
که آنرا هندوی ایل گویند چون خواهد که از حال رنجور بحکم نبض دلیل کند مرد را بازوی
راست گیرد و عورت را وی چپ گیرد و این هر دو رگ در آرنج است سر رگ نزدیک
انگشتان و اندکی بر جهد و برنگ سیاه نماید اگر زحمت تلخه باشد آن رگها سبز شود و گرم
نماید و گرم باشد و اندکی بجهد و اگر قوی جهد از تلخه و حرارت باشد و نیز گفته اند
اگر تلخه غالب شده رگ بطریق کبوتر بط طاوس است جهد و بر شکل رفتار دراج
و غوک و یا بطریق کردن برین شکل بجهد ساکن و سهل بجهد و نیز گفته اند اگر بلغم
غالب شده باشد رگ بطریق رفتار کبوتر و بط طاوس و مرغ که ساکت میروند
برین شکل بجهد و اگر از باد زحمت حادث شود و در وجود آدمی باد غالب
باشد رگ نبض از آن بجهد وقتی که از میانه رگ لرزان شکل نماید همچنین بجهد
و اگر از زحمت باد و بلغم و تلخه باشد آنرا اسنبات گویند آن رگها بغایت گرم
باشد و چرب نماید و سخن بجهد و خوی اندام او نیز چرب نماید مینه و اگر اند نیز
گفته اند اگر باد و بلغم و تلخه یکجا شده باشد رگ بطریق رفتار مار و دیوه بجهد

و اگر از باد و بلغم باشد مزاج هر دو علت در رگ پیدا شود و اگر از باد و تلخه باشد همین
حکم دارد و اگر طبع معتدل باشد و بکلی معلوم نشود دیگر دلیل را باید دید فصل چهارم
در شناختن دلیل چون خواهد که بداند در وجود آدمی چه زحمت حادث شده
است و از نبض گرفتن او را معلوم نشود باید که آنرا رنجور خواهد کمیز و دلیل زحمت مریض
بشناسد مریض را از خوردن داروهای خوردنیها چنانچه سبزی بازنجان و ماش
و آنچه از خوردن آن کمیز بدان چیز رنگ آمیز گردد پرهیز کند بعده دلیل ببیند صفت
دلیل است که شیشه سپید و صاف که در شهرها می سازند بجهت شناختن
دلیل او را شیشه دلیل خوانند چار در شیشه مذکور در آخر شب کمیز صاحب زحمت
اولین و آخرین قطره چند بیرون اندازد میانه بستانند در آن شیشه کنند و سر
شیشه محکم بندد و استوار کند نگاه دارد و بامداد بوقت طلوع آفتاب زمانی در آفتاب
بدارد و بعد از ان در وی نظر کند اگر کمیز بیاد سپید و سیاه و آم او خشک باشد و
کف دست کند و تنگ بود حکم آن باد باشد و اگر رنگ کمیز زرد باشد چون سبز بود
حکم کند که زحمت باد تلخه شده و اگر سپید و تیره و سرد و غلیظ باشد حکم کند که زحمت
او از بلغم است و رطوبت و اگر رنگ کمیز از اثر این سه چیز که گفته شده است
مخلوط باشد و سیاهی در وی غالب و زیر او ثقل نماید حکم کند از سنبات است
و اگر کمیز سپید باشد و گران نماید در زیر او رنگ شکل پیدا شود از ناگوار باشد
و اگر رنجور در شب طعام خورده باشد حکم کند که در شکم او گره باد است یا ناگوار
ریا آغاز استسقا که آنرا هندوی جلندهر گویند و اگر رنگ کمیز آغاز از زحمت
حرارت باشد و اگر رنگ کمیز شهد مانند زحمت او از کثرت خلط باشد که در شکم
نفس او جمع شده است و اگر رنگ کمیز بغایت سیاه باشد علت او سنبات
باشد حکم او بمشیت حق تعالی است اگر رنگ کمیز برنگ معصفر و سرخ رنگ باشد
زحمت او از خوردن زهرها باشد و اگر کمیز سبزی و سرخ از خون و گرمی و سبزی
از رطوبت بود و اگر سرخ و سیاه و صاف و روشن باشد دلیل کند و تلخه

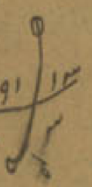
وصافی بر جنگی باشد و اگر سپیدی و تنک بود از ترشی و تیزی و خشکی است زیرا که بلغم سرد است
تر و خشک بود و اگر سپیدی و صاف بود بد باشد که خداوند بول بلغم باد و خام علت میکند و اگر
برنگ خیار و ترنج باشد و در میان او چون رگها بود بد آنکه بیماری دراز شود و تا دیر کشد
باید که قطره روغن کنجد در کمیز بیمار اندازد و امتحان کند اگر چه روغن کنجد مذکور فرو نشیند
و بالا شود دلیل باشد که رنجوری دراز شود و اگر روغن مذکور بالا بماند و پریشان شود
دلیل که باشد رنجور زود نیکو و اگر کمیز اندک اندک بیرون آید و زود حاجت شود بد آنکه آتش
معده بغایت ضعیف شده باشد بسبب از ضعیف در وجود قوت نماند از مباشرت پرهیز
کند و مجامعت کردن ندهد و اطعمه ناگوار نده صالح خورند تا قوت گیرد و اگر رنگ کمیز
رنجور سپید باشد و اکثر سرخی دارد و یا زرد است زیرا سرخی دارد و اگر برنگ ترنج است
و زیرا او تیره بود چون روغن بود بد آنکه زود نیکو شود و اگر برنگ زعفرانی باشد میانه
او تیره بد آنکه درد سست و هجران باشد و اگر برنگ خون باشد از تلخه و غم و اندوه باشد
بد آنکه درد سر غالب می کند و اگر برنگ آتش باشد بیماری در مغز و در دیده باشد
این علت را برسام گویند و اگر بالا صاف و میانه سیاه و دوام نماید درد سر غلبه میکند
رگ پیشانی باید زد و اگر سپید و تیره بود تب برسام بود بیم باشد که درد پشت بود
و اگر رنگ زرد دیگر شود و سبز دوام شود بیم هلاکت و مرگ باشد و اگر زرد باشد نه سپید
بول دیر آید از ضعف بود مباشرت نتواند کرد گوشت و چیزها چرب خورد و اگر سیاه
دوام بود از تلخه و خون بود مدام درد سر و تب در دل بود و درد پشت و سپر زود و درد گرده
و درد زانو بود و ترشیها هوس کند و سخنها چون دیوانگان گوید اگر زیر آن سیاه
دوام بود از درد دماغ بود و اگر زیر او سبز باشد و میان او تنک بیم مرگ بود اگر
زیر او سرخی زند و دو کانی است زردی روی بود نافه اندام گران باشد و اگر زرد
برنگ زعفران بود تمام تن او سوخته است و زیر معده تلخه است اگر صاف بود
صاحب بول را درد جگر بود و علامت آنست که از درد زهار و دیگر دردها با آن باشد
فصل پنجم در معرفت مزه دهن اگر مریض را مزه دهن شور باشد بد آنکه زحمت او

واگر تلخ بود از تلخه باشد و اگر شیرین بود بدانک از خلط است و خون است و اگر اندام صحت
بود باد و بلغم و تلخه و خون از خلط برابر باشد با مزه خویش بود و اگر باد و بلغم زیادت شود
دهن بی مزه باشد و اگر باد و بلغم و خلط هر سه بیار شود سبب آن خیزد و علتهای قوی انگیزد
فصل ششم در معرفت بعضی احکام بیمار احکام روزها و هفته شب یکشنبه هرکه
بیمار شود پیش از چشم زخم و سایه باشد و اورا درد اندام باشد زود صحت یابد روز یکشنبه
هرکه بیمار شود بیماری او از صفرا بود و درد جگر باشد ششم خاطر بود بعد از آن صحت
یابد شب دوشنبه هرکه بیمار شود علت او از باد شکم باشد علاج پذیرد و زود به شود
روز دوشنبه هرکه بیمار شود بیماری دراز کشد درد شکم تا هفت روز باشد اگر دوم
روز به شود فبها و الا دراز کشد عین خطر باشد شب سه شنبه هرکه بیمار شود علت او
از سودا باشد و از جادوی بود اما علاج پذیرد روز سه شنبه هرکه بیمار شود تا شش
روز خطر باشد بیماری او از درد شقیقه و از خون زائیده باشد شب چهارشنبه
هرکه بیمار شود مخاطره باشد و اورا صفرا غالب بود و غلبه خون بود دیری به شود
شب پنجشنبه هرکه بیمار شود او از چشم زخم و سایه باشد اما خطر باشد دیری به شود
روز پنجشنبه هرکه بیمار شود خطرش نباشد بیماری او از درد اندام باشد و گرمی
و خشکی و خیره شده صفرا باشد بعد از چهار روز به شود شب آدینه و روز آدینه هرکه
بیمار شود تا آخر ماه بیماری او کشد و مخاطره شود علت او از خون زائیده باشد
و از حال وی همه را به شود و شب شنبه روز شنبه قول ابو معز بلخی **نوع
دیگر در احکام بیماری بطالع هفت کواکب** روز شنبه زحل راست هرکه بیمار شود
بیماری او از ظلم زده یا از باد مخالف بود یا از سردی و خشکی بود مر اورا هفت
روز بیم بود و اگر ازین بجهد چهارده بر ستاره زحل بخور شود و اورا در زعفران
نگاه کند و در پیشانی نهند به شود روز یکشنبه شمس راست بیماری او از تفت
پریان و گشتن سودا و بلغم بود هفت روز مر اورا اگر آن بود و اگر ازین
بجهد دوازده روز دیگر خطر باشد و اگر ازین بجهد ستاره قوی شود و آن ستاره

از آسمان چهارم تابد و آن بیمار را بوی خوش عطر کند مدد فرماید صحت یابد روز [illegible]
قراست هر که بیمار شود بیماری او سخت باشد و از خون بود شش روز خطر بود و اگر ازین
بگذرد ستاره وی قوی شود و آن ستاره از آسمان اول تابد و را بوی خوش
چون مشک و عنبر و کافور دود کند صحت یابد بامر الله تعالی روز دوشنبه مریخ راست
هر که بیمار شود بیماری وی از خون و از گرمی و یا از درد شکم بود هشت روز خطر بود و از آفت
بریان خطر باشد یعنی کشادگی تا زود به شود روز چهارشنبه عطارد دارد اگر بیمار شود
بیماری وی از علت بود پنج روز مخاطر بود و اگر ازین بجهد ستاره وی قوی شود
و آن ستاره از آسمان دوم تابد و آفت بیماری از سبب الجن باشد چوزه مرغ سفید
باید داد [illegible] هر تعویذ بنویسد و در بازوی بندد به شود روز پنجشنبه مشتری راست
اگر بیمار شود بیماری از درد جبان باد و دشت بود و یا درد هفت اندام بود و آن ستاره
از آسمان ششم تابد هر که درین روز ملول شود از آفت بریان باشد جایگاه پاکیزه
دارند تا زود به شود آدینه مر زهره راست بیماری وی اگر از صفرا و سودا و بلغم باشد
مر او را چهار روز بیم و خطر باشد و اگر ازین بگذرد ستاره او قوی شود و از آسمان
سیوم تابد و اگر آسیب بریان باشد ختم قرآن و صدقه باید داد تا زود به شود

نوع دیگر هر که بین کامیش را مندل کند میان مندل صورت بکشد گرد بر گرد این صورت
این حروف را بنویسد و کارد فولاد در چشم آن صورت فرو برد و نود و پنج بار تا [illegible]
تا [illegible] آزموده است در ساعت زحل کاری کند تا عقد النوم آید مجرب
و امتحان شده است کلمه من افواهم ان تفعلوا المخلصین لا اله یا عباد [illegible]

دیگر هفت [illegible] قدری اسپند بعد از نماز دیگر
بر هر دانه هفت بار بر اسپند بخواند در آتش اندازد
هفت روز انچنین کند خواب بسته گردد و [illegible]
لا اله الا الملک الحق المبین بستم خواب فلان بنت فلان
فلان علی حب فلان بنت فلان لا اله الا الله [illegible]



۳۰۷ [illegible] بعد از آن ساختن روغن قرنفل و کشیدن روغن عود و کافور
و بعد از آن ساختن روغن قرنفل یک درم جوز بویا دو درم الاچی دو درم زباد
[illegible] زیر زمین سه درم نکهه یک درم سنبل سه درم موم نخ درم روغن کنجد
دو درم این جمله را دو آس کند بعده اندک اندک روغن کنجد میندازد بمالد
نگاه دارد ساختن [illegible] پاره خایه گربه مشکین بقدر امکان و بوسکال زور کند
بعده [illegible] در روغن گل خوشبوی بریان کند نیکو تا جمله چربی در روغن
درآید [illegible] در سنگ مسا [illegible] که نهد و گرها دیگر در وی بر طریق صندل بساید
[illegible] نیک آید اما خایه گربه مشکین نهد اگر قدری مشک در وی بساید
[illegible] روغن شود اگر با بشت [illegible] و غلی ظاهر شود آنگاه قدری مشک
شود روغن عنبر و عود خالص شش توله صندل توله عنبر دو توله کهتین یک
توله کافور نیم ماسه نکهه نیم ماسه مشک یک ماسه گلاب نیم سیر همه را یکی کند
پاکیزه [illegible] کرده میان گلاب خمیر کند خشک کند نگاه دارد ساختن عبیر کچور یک سیر
کپتول نیم سیر تیج دانگی سیر برمهی دانگی سیر خمیر دانگی سیر مشک زیر زمین
دانگی سیر [illegible] دانگی سیر بالکبیر دانگی سیر این جمله یکجا کند بکوبد بعده در [illegible]
چیند از و آس کند بعده گلها خوشبوی بیامیزد بس در صندل خمیر کند دو د
نکهه بدهد بعده دو د نکهه دود عود خالص دهد بعده دود عنبر دهد بعده خشک
کرده آس کند و قرنفل آس کند بیندازد بعده کافور بیامیزد آس کند
نگاه دارد بوقت حاجت کار برد ساختن عود دیگر چهار سیره دو سیر برمهی نیم سیر
پوست انکوزه [illegible] سیر عنبر کتیرا قدری یکجا آس کند با گلاب گل لعل شمع
سازد دیگر بیست دو درم عنبر شش درم بلیله پنج درم جهر بلیله پنج درم [illegible]
پنج درم نکهه و پنج قدری این جمله یکجا کند بعد از سودن با گلاب گل لعل آن
قدر که خواهد پاره از جنس [illegible] و نالو توتی و با سنبل جو کوب کند بعده
پاره صندل سپید آن قدر که خواهد آنرا نیز جو کوب کند و پاره عنبر آن قدر

که خواهد آنرا غلوله باریک کند پس بیارد خاص شکر سرخ یعنی ... شربت کند
بدارد تا مدت چهار روز در روی دکان سه کان با بجنباند تا برادر تر شود بعده
بیارد دیگ نو دیگ بدهنه نو موازنه ده سیر با گل خیر کند دانک سیر غلوله کند
بهین کند که بروی مسکوه بنشیند آن غلوله را لنگر گویند آن لنگر را در میان
دیگ بنهد و گرد بر گرد آن لنگران عود و صندل و عنبر تر کند درون دیگ فراز کند
بر دهن دیگ وصل کند با گل خیر کرده مهر کند چنانکه هیچ دود بیرون نرود بعده بر
دیگران بنهد و فرود آهسته آهسته آتش کند مادام که این گرم شود شود و دوست
قبول شواند کرد بعده دیگ را باز کند و قدری آب سیر در مسکوه بریزد و تر
بدهنه با انگشت پاک کند روغن که آلوده است گرد آرد در صدف کند و صدف
پر آب کند بدارد و هر بار آب مذکور بریزد و می جنباند تا هر چه کدورت باشد از
روغن مذکور شسته شود پس آب مذکور بریزد و آب جدید در صدف کند روزی
یکبار بشوید چون مدت چهار روز در آب شسته شود بعده بگلاب بشوید ...
کند بدارد و بوقت حاجت بکار برد فایده دیگر عود و عنبر و صندل موازنه نه
نه درم شکر سرخ را شربت کند که بدان تر شود و اگر عود بسیار باشد دو سه بار
تر کند در دیگ فراز اگر پنج سیر باشد هم چنین چند کرت کند و روغن بیرون آرد
دیگر بیارد عود خالص ریزه کند و در گلاب گل لعل تر کند چنانکه قدری نم
شود و در شیشه مطلس کند که گردن او دراز باشد و در دهن او با شعره چند
انبی که جایگاه کار میکند و در جای وی کند چنانچه دهن شسته شود پس ...
سوراخ کند و آن شیشه را سرنگون بنهد و بالای شیشه کاسه بنهد و اگر در و
مهر کند چنانچه نه شیشه خمره باشد و روغن در روی چکد پس بالای آن ... بعد
روغن بیرون آید بی دود آنرا در کار بندد و اگر بوی دود باشد خیار بادرنگ
پاک کند و پیمانه با لوده در روغن بمالد سه بار و بیرون آرد بوی دود از روغن
بکلی برود و اگر نرود آب جو ملک همین عمل کند بوی دود بکلی برود دیگر

عود تلیه و یا عود سنبلیه دانگی سیر و نیم چهر نه درم تکه نه درم دیو دوار نه درم
همه خیچ خرنیک ... باید در شیشه قدری تر کند بعده بالای انگشت نهد چاشنی عنبر
بدهد چون عنبر گداخته شود فرود آرد بعده کافور جو دانه و مشک و زعفران یار
کند و در دو حقه اندازد کار بندد بغایت تحفه شود دیگر سنبلیه و یا عود تلیه را
پاره پاره کند و در شیشه افکند بیالاید و در شیشه اندازد روغن کنجد
باید که مقدار باشد نگاهدارد و سخت نکند تا بسوزد بر رود و این عمل در ایام
و یا در زمستان نیکو آید دیگر اگر خواهد که اندک روغن کشد از یک درم
و نیم درم و یا کمتر از این بی سلیقه فی الحال روغن حاصل شود خوب ...
بی دود بغایت خوشبو بیارد سفالی سطبر آنرا گرد و خرد کند و یا مثل این از
آهن بسازد و در آتش اندازد و دو پاره در روغن کنجد تر دارد چون چند
که سفال همچو آتش گرم شده از آتش بیرون آرد و در زمین هموار اندازد
و آن پاره عود از روغن کشد بالای سفال گرم نهد و بالای آن کتوره باژگونه
بنهد و بپوشد و هر بار این جامه را با آب تر کند بالای کتوره می مالد تا آن زمان
که اندک سفال گرم هست بعده کتوره بردارد و روغن در این کتوره گرفته
است ... بعده بیرون آمدن قدری مشک سوده اندازد تا خوب خلاصه شود
دیگر بیارد عود تلیه و سنبل یعنی چهر دوار چینی و بریکه چوبه قرنفل
و قرانه خشخاش چیز متساوی در قرابه گل گرفته اندازد و در دهن قرابه خس
بنهد دیگر بسیار دریچی سبو میانه سوراخ کند چنانکه دهن قرابه در آن سوراخ
بیرون آید بعده در باجک دشتی ... نیم سبو بت چون تمام چکد فرود
آرد دیگر اگر عود تلیه و یا کوانتی نباید اشیاء مذکور جمع کند روغن عود
بکشد و آن مقدار اگر خواهد عنبر و صندل سپید موسته و چهر و فیترو تکر قرنفل
جوز بویا و عود و سنبلیه ترکیب بیرون آوردن روغن همان که بالای گفته
شده است کشیدن روغن کافور روغن کنجد سفید پاکیزه و مقدار کافور

درندکور بنهد یک شب روز دیگر بیرون آورد این روغن همان که بالا گفته شده
است و در شیشه مطین کند چنانکه روغن عود کشند همچنان بکشد روغن کافور
پاکیزه شود دیگر کافور با روغن هرچه باشد کافور با روغن یکی شود دیگر روغن بجهت
بیارد گل را بجینه و کنجد هردو را در وافدی طریق فرش نهد یک فرش گل کند
و یک فرش نهد یک فرش گل کند و یک فرش کنجد بدین نوع تمام گل کنجد بکیف کند
بعده او ند مهر کند سه هفته بدارد بعده از روغن بکشاید اگر کنجد مذکور پخته کرده
باشد روغن سفید و خوب بیرون آید دیگر دوم در ساختن مشک و عود و
صندل و کافور و قرنفل و زعفران و گهردی و کشیدن گلاب و ساختن مشک
بلیله و بلیله در آب بهکره ترکند و خشک کند پس بیارد خایه کربه مشکین یک شب
در جغرات ترکند و یک شب در میان گل نهد بعده بشکافند و در دوک آهنین بدوزد
و بالا کتوری نهد پس بیارد دیگ نو و کاه درون پانچی سیر دیگ باد میکند
پر کند و آب در وی کند و کتوری بالا کاه نهد سر دیگ محکم کند و ته دیگ
آتش میکند و هربار سر دیگ باد میکند و نگاه بکند چون بداند که تمام روغن
از خایه در کاسه افتاد آتش باز گیرد و اگر تمام روغن بیرون نیامده باشد
بار دیگر در جغرات ترکند و روغن بکشد پس ثقل او را خشک کند یک
جزو ثقل و هلیله و بلیله دو چیز و میل یعنی روغن خایه کربه مذکور یک جزو
جلا کند این روغن در سحق بیامیزد و در پوست کوزن ترکند بندد بر طریق
نافه مشک پاکیزه آید دیگر مشک یک حصه سلیمون و گل درخت ببول
سه حصه این چهار دوا را خشک کرده بساید نیک باریک بعده در کفگیر
بزند که بسته باشد در آن بسر شد و غلوله سازد بعد از آن در کنده
پسهجنه که از بیخ درخت بکشیده باشد پستد در سوراخ کند و غلوله
مذکور بنهد و در آن میان بنهد و سرگین گاومیش در گیرد و گرد بر گرد این کند
چنانکه سرگین دشتی این غلوله مذکور بنهد چنانکه در غلوله یک بلست سرگین باشد

بر کرده و پاره آهن نعل اسپان سوده شده باشد چنانکه خواهد بر هم نهد
یکی کند و آنچه خواهد ازو بسازد و در آتش برد با آب اشخار فرو دبرد
تا سرد شود پس هم بدین طریق عمل کند تا آن تمام شود نرمی او بود
که بر مثال کاغذ پیچیده شود و براقی چنان باشد که آبگینه را ببرد دوم از
زمین بردارد هر جا که راند ایستاده بکند دیگر آب دادن آهن
را که برنده و تیز بغایت شود پاو صابون بکمیز ادمی حل کند و بدان
کمیز صابون حل شود برابر برکاله تغذیر کند بعده تیغ و کتاره و کارد
و تیر جزان در آتش تافته کند سرد کرداند بغایت برنده و تیز
گردد دیگر مغز کتانی و صبر بوزن برابر باشد که کهنه و یا پسر که معطر
حل کند سرد کرده اند و هفت بار بجامه پاک کند بغایت تیز و برنده گردد
دیگر بیارد تخم کتانی بزرگ و بوزن سه چندان آب بیندازد تخم
مذکور را تر کند سه روز در آفتاب آب گرم بنهد و بدست مالد تا
حاصل شود پس در او ندی بکند چنانکه بسیج کرده اول در آب کتانی
و یک بار در آب نوشادر فتقیه آب اندازد باشد و تیغ و کتاره و جز
آن در آتش کند همچنین میکرده اند تا برده باز بهر دو آب تنقیه دهد
بعده اندازد روشن و تیز کند هر چه از آن صلاح نیاید در هر چه بگذرد
آهن را ببرد دیگر از هر چه آب داده اند اصلح بگیرد و مغز سیر اب بادیان
و تخم خربزه و صبر کوفته و بیخته یکجا کند و یا قدری غل حل را بر آتش
جوشانند یا مخلوط کرده هر سلیحه که باشد درین سپرد و اگر در جراحتها
این دارو مرهم کند و طلا کند نافع آید دیگر شتر نره که تر شش شده
باشد و خون نر گشت و بول و کاد میش جبد مخلوط کند پس هر سلیحه
را که خواهد برای کافران و اعداء کار بندد بد هر چند بار تافته میکند
و در ان مخلوط میکند بعده کار فرماید برین نوع آن قدر خواهد بخورد

هیچ مضرت نرسد اکر بدارد با کنجد سیاه در جوال اندازد بکوبد تا یکجا شود و
علوا کند بخورد همه مضرت نرسید درخوردن بلادر منفعت بیرون حرارت
پیری بجوانی بدل میکرد دو قوت باه و شدرستی در دفع علتهای اندازه است
ساختن افیون خوردن بلادر که با کنجد سیاه میخورند اینست السر
پوست برهمن نالی جن جبری پاده سری جوجرهی تولادی که کهات بار
و بهری دیگر معجون قوت باه وناکوادر بیارد بلادر مپت وچهار درم
شاهدانه دوازده درم قندسی و شش درم هر سه چیز یکجا کرده بکوبد
و قدری روغن کنجد اندازد و شش درم غلوله سازد نگاه دارد هر روز
نهار بخورد و اکر شاهدانه نباشد بجای آن کنجد اندازد و از ترشیها
پرهیز نماید قوت باه شود اکر مداومت کند موی سیاه ماند طعام بگوارد
و بادها شکم را دور کند و دفع کرد اینز علاج در زمانه ذوالقرنین
باتفاق جمهور حکما این معجون جمع کرد و بر شاهان روزکار یادکاری گذاشتند
و آنچنانست این ادویه جمع کند و بکوبد بدو بپزد و حلوا سازد و سیصد
غلوله کند سال تمام هر روز یکان یکان غلوله نهار بخورد با آب شباب
هر که یکماه خورد روی او ماه تابان شود و لطیف طبع کردد و اکر دو یا سه
یا چهار ماه یا سال تمام بخورد هر موی که سپید شده باشد از بیخ سیاه
شدن کیرد و اندام بسته ماند و بینایی و روشنایی و شهوت و زور
بیفزاید و فرحت آرد و اکر مفرح کند قدری افیون و خشخاش هم یار کند
بهتر باشد دارو اینست هلیله زرد و بلیله آمله هر یک شش درم تا بیخ
و خیار چنبر یکان درم جمله باریک آس کند بعده نهصد درم نبات
جلاب کند این ادویه در او ندبدارد حلوا سازد و سیصد و شصت
غلوله کند چنانچه کفته شده است هر روز یکان یکان بخورد بغایت لطیف
است علاج در خوردن سیماب و منفعت هر که سیماب را بخورد دو

هلیله خوردنش باقند شاید :: بکفتم وزن شان امن سانک :: که هر یک وکان میخورد در تنگ
دروغ با قوت دوش وکردد :: نشست از جمله درآنا دکرد :: اگر پیری خورد در روز ایشان
جوان کردد بیکسالی یقین دان :: نیکویم تو یقین عین جوانی :: ولیکن منفعت هم خود تو دانی

دیگر سیصد وشصت عدد هلیله سیاه پاکیزه در یکمن شیر ماده گاو خالص بجوشانند تا آنکه جمله در خورد بعده بیرون آرد و هلیلها را یکی نب پاره کند واین اشیا بیندازند عاقرقرحا موسلی سیاه تخم کونچ تخم اتنکن دار چینی از هر یکی دو انکی باشیر باریک آس کرده وجامه بیخته در شهد هم خمیر کنند و مقدار یک درم در هلیله بجای خسته اندازد و بر ریسمان خام هم بندد و در شهد خالص بیامیزد و در خمیر پاکیزه کند چنانچه شهد بالای هلیله باشد بعده سه هفته در زیر زمین فرو برد بعد سه هفته بیرون آرد و هر روز یک هلیله یا دو در شهد خمیر خورد از ترشیها پرهیز باید کرد و قوت باه بغایت افزاید

دیگر خوردن هلیله آنست کوبند بیارد سمولی سونج کونچه دو پل سنکهولی دو کهورد دو پل بریالا دو پل بکهلا دو پل برنج خمره دو پل بلیل مور دو پل پیچ حسه دو پل بهنکره همه را یکجا کرده بکوبد جو کوفته شب چهار پل هلیله صد عدد دیگ ونیم سیر آب باین دارو بجوشانند مادام که چهارم حصه بماند از ان یک سبو چه پرد بیستاند بعده صد پل قند اندازد و در ان باب چهار پل روغن کنجد چهار پل در آوندی کنند و هلیله مذکور بریان کنند هر یک هلیله را بعد بریان کردن سوراخ کنند و در ان جلاب هلیله را بیندازند و بجوشانند و وقت فرود آوردن پلپل دراز چهار پل الاچی دو درم پچ دو درم ترک دو درم ناگکیسر دو درم باریک آس کرده بیندازند بعده سرد شدن چهار پل شهد اندازند یکان هلیله هر روز بخورد اشتها تمام شود و تب وزراج روک و جمله علتها دفع کردد و قوت بیفزاید غذا بهت و منگ و روغن و نمک سینک و کوشت دراج و تیهو کوسپند کنند

دیگر بیارد دو بیست و یا سیصد و زیاده از انچه خواهد هلیله پاکیزه بعده بانس سپید و سیاه با بیخ شاخ و برگ و باریک بیرد و در دیک بزرگ کنند و آب اندازند و بجوشانند از هشت یکی بستانند هلیله بقدر حاجت در ان آب اندازند و بجوشانند تا تمام آب در خورد هلیله ماند بعده فرود آورده و در جلاب قند کهنه بقدر حاجت در ان آب اندازند و بجوشانند تا تمام آب در خورد هلیله ماند بعده فرود آورده و در جلاب قند کهنه بقدر حاجت که بالای هلیله باشد بیندازند و

قدری نمک سینگ و چیل گرده آتش گرده یار کند و در زمین جایگاه گرم بیست و یک روز بدارد بعده بیرون
آرد و نگاه دارد و هر روز یکان هلیله بخورد جمله علتها دفع شود دیگر اطریفل خنبل اول هلیله زرد چهل
درم کابلی پنج درم مشکی سه درم عود و دو درم بود نه خشک پنج درم هلیله زنگی ده درم پلپل دراز چهل درم
سلسی پنج درم جمله سوده و بیخته یکجا کند مثل ایشان شکر تری سپید یار کند هر روز پنج درم بخورد
نافع آید و جمیع زحمت و علتها دفع گردد دیگر اطریفل بزرگ هلیله و آمله و پلپل دراز و سپندی
و تهه و نکو و حواین و الان بزرگ و الان خورد و حلیت و کرج دستا و ل و موسلی و سینهای وا کشکنه
و تخم انگیر و زرینج و پوست و کل و ملکینکه و نمک سوده و نمک جوها و نمک سیاه این برابر یکجا کند
و بخورد و هیچ علتی در شکم نماند و درین اطریفل از شیرینی پرهیز کند از سبب آنکه نرم افتاده است اما بالا ذکر
کرج رفته است باید جید کرج باشد دیگر اطریفل میان هلیله و هلیله و آمله هر یک دو کان درم و پلپل
گرده و سپندی هر یک پنج کان درم و شکر نود و دو درم سوده و بیخته یکجا کند و وزن کرده مالم و شش ماشه
و هر روز بخورد بلغم و سپیدی و تلخه ببرد و گرسنگی صادق گردد و طعام هضم شود دیگر اطریفل خورد
با هلیله و هلیله و آمله برابر شاید و هر روز این مقدار که به انگشت برآید روزی سه بار بخورد اول
وقت بامداد و دوم بعد از طعام خوردن و سیوم بوقت خفتن فایده بسیار است خوردن هلیله
و پوست نیم پنج سیر در آب مذکور ترکند چون نیکو تر شده باشد هلیله بیرون آرد و در آفتاب خشک
کند و بعده در میان دو نیم سیر شهد خالص اندازد و هر روز بقدر حاجت بخورد بغایت نافع است
دیگر صد عدد هلیله در میان هفت سیر شیر بهنگرو میندازد و در زمین فرو برد تا آن زمان که تمام شیر
بهنگرو با هلیله مذکور در خورد بعده هفت سیر شهد خالص اندازد و بیست و یک روز بدارد و هر روز
یک هلیله نهار بخورد جمله بلاها و علتها دفع گردد دیگر بیارد هلیله سپید پخته که او نیم گران در آب
[illegible] سیصد و شصت عدد در شیر ماده گاو زرد که کپلا خوانند ترکند تا چهل روز بعده هر یک هلیله
پاره کند خسته دور کند و در میان سیماب و گوگرد و حبه کلوی مقدار حاجت متساوی جمع کند
و بمالد تا سیماب کشته شود بعده مقدار شش کان جسته ازین هر سه چیز در هر یک هلیله بجای خسته اندازد
و ریسمان خام پیچد و جمله در میان شهد اندازد چنانکه غرق شود و شهد بالا باشد بعد مدت چهل و هفت
روز در آفتاب بدارد و یک روز در سایه بعد از آن هر روز یک هلیله بخورد تا سال تمام پرهیز از ترشی

وی انکه ده سیر خرما و ده سیر شکر تری و پنج درم ادرک بساید با شکر معجون کند انگه
خوردن نافع بود دیگر علاج سرفه که بسمت می خیزد دوا اینست و دل میسوزد و دهان
تلخ کند علاج وی اینست ده سیر شکر و مقل پنج درم پلپل سه درم منفل سه درم
کشنیز سه درم حرو بساید و بیامیزد و هر روز نهار پنج درم بخورد نافع آید دیگر سیم
سرفه که از بلغم بود علامت آنست که چون خون و بلغم آمیخته بدر آید و دهن شور
کند علاج اینست که بلیله و بلیله و آمله و پلپل دراز و پلپل کرد زنجبیل و قرنفل از هر یک
سه درم همه را موفرد بکوبد و بپزد با انگبین خالص بیامیزد و هر روز سه درم خورد
نافع آید چهارم سرفه از خشکی بود علامت او آنست که چون سرفه ریم مانند
برآید علاج آنست که تخم بوره و خردار و پلپل از هر یک پنج درم همه را بکوبد و بپزد
و با انگبین بیامیزد و هر روز سه درم نهار بخورد نافع آید پنجم سرفه که آنرا کاهش
بود علامت آنست که چون سرفه خون از وی بجهد و کاره ریم بدر آید و پیوسته
می کاهد این سرفه را اطبا علاج نکنند ششم سرفه از تری بود علامت او آنست
که چون سرفه بلغم و خون با ریم آمیخته بدر آید علاج اینست پلپل از زنجبیل و پای رنگ
کابلی بکوبد و بپزد و با انگبین خالص بیامیزد هر روز درم نهار بخورد نافع آید دیگر
اگر سرفه کهنه باشد علاج اینست که بادام تلخ و شیرین از هر یک ده درم
بکوبد و با شکر آمیخته هر روز یک درم بخورد نافع آید و این دارو کودک خورد و دلالا
تنگ سنگ و بلیله و سپندی و پنج بادل و دارهلد از هر یک دو و دو درم بجوشاند
شیر گرم بخورد خلط سفت اندام را ببرد قند با آب جبر کند و نمک سیاه بخورد خلا
ببرد دیگر انگزد و سپندی و نمک سوبجز بکان درم خشک با ریگ انچس
کند سه روز یکی دارو بخورد خلط ببرد و اگر زرو دلجا لو با آس کند آنجا که خلط است
طلا کنده به شود دیگر آرد ماش و آب ترش با سپندان آس کنده در مقام خلط
طلا کنده به شود دیگر وقت حرکت در سرفیدن که خلط خیزد و ناس شود پلپل دراز و پنج
سوسن و تباشیر یک وزن بساید با بزره و کاو و نبات بخورد نافع آید دیگر

چند دانه گشنیز بگیرد و هفت بار در ود و خواند سورهٔ اذا جاء نصر الله سه بار بخواند و بران دانهٔ
مذکور بدمد بعده هفت بار درود خواند و بدمد و صاحب خله را بدهد تا بخورد خله برود
و صحت یابد دیگر که انگشت شهاده را در انگشت ورم خله درد خله بمالد منفعت یابد منفعت
یابد اول آنکه از همانش باد آید دوم صحت از درد خله شود سیم هرگز درد نشود دیگر
ادعیه دفع درد خله و باد کسی را بگوید تا آن محل محکم بگیرد و خود این دعا بخواند و بکارد
در زمین خط کشیدن نیکو شود بسم الله الرحمن الرحیم اشکن یا ریح بحق باری
تبارک و تعالی دیگر بیخ سمن سپید و یا گیرهی از آن در محل خله مالد دفع شود انشاء الله تعالی
بخرج باذن الله اعلم زود دفع شود بعد او را بگوید تا او را زود نیکو شود دیگر دفع خله اگر
کسی را جای باد خله در آمده باشد و خله شده از آن بیتو در نشود در زمین بکارد و هفت
خط بکشد برین شکل  و بوقت خط کشیدن این دعا بخواند اشکن
ریحا بحق باز بعده کارد در کنج خط که فرود طرف چپ است بخلاند و جای خله بانگشت
خود محکم بگیرد هفت بار یکدم بخواند بعده فراغ بگوید او را که خله دارد و بدمد و فی الحال
نیکو شود و سفال نو که باب نرسیده باشد بشکند و این افسون بخواند و آن بر کاستهای
سفال بجای خله بزند دفع شود و نیست کهن اکهن جرج دیگر بر روغن بخواند و بجای دهان
چرب کند خوردن دهد خله و غیر نیکو شود و درین افسون زهر نامرد و نیست بهو مل
اهمهملک سا وند اساره جند اقت منت سه اند بچه کار بن بن ما تمه ادعیه دفع خله
اللهم احفظنا عن البلاء و البغاء اللهم عصمنا عن الآفات الدنیا و نکباتها و نکبات الآخرة
و آفاتها و اسالک ان تشفنی عن هذا البلاء بحق توریت و الانجیل و الزبور و الفرقان
و اسالک بجلال وجهک الکریم و جاه و احیت المؤمنین علی نفس ان قدر کنا رحمتک
بان یجود علینا بفضلک و تجعلنا فی جوارک و لا تهلکنا و لا تقبلنا بقدرک انت شافی
الکل و برا الکافی لکل مرا اشفنی و لصاحب البلاء بحرمت بندهٔ عاشوره المرحومة المغفرة
و بحرمت النبی و آله اجمعین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین باب سیزدهم
در معالجت درد میان و دفع درد دل و تنگی نفس و دم و خفقان معهود و علاج

دفع استفراغ یعنی قی کردن و دفع هلاک و سرفه و دق که هندوی راج روگ گویند
و این فصل است فصل اول در معالجت درد دل و از حال ضعف و صحت او و
حدوث علت و علامت آن بدانکه کیفیت دل بر دو نوع است یکی دل صحیح است
که بصحت و حرکات و سکنات خوش بود دوم ضعیف است اگر دل صحیح است
حکایت های دیرینه یاد آید و آنچه بشنود در حال حفظ کند و چون در خواب خوش آید
و پیشتر مراد باشد و چشم در وی روشن نماید و خاطر به سکرات مواجل باشد
و در سماع و سخنات و چیزهای پاکیزه هوس کند و اگر چیزی بدست دارد خواهد که بخشد
و اگر کسی کار صعب پیش آید گناه او عفو کند و بر کرم جدا اعتماد بسیار کند و خواهد که
روز و شب ذکر حق بسیار گوید و باندک طعام سیر شود و روز گرسنه شود و هر چه بخورد
و زود هضم شود و اگر دل ضعیف باشد هیچ چیز یاد نیاید و آنچه بشنود فهم نکند و یاد نماند و سخن
بسیار گفتن و شنیدن خوش نیاید و سودای بسیار در خاطر او راه دهد و دل لرزد
و خیالات غلبه شود و خواب نیاید و متفکر باشد و خلوت و تنهای طلبد و حدوث
علت که دل را ضعیف کند و معده تباه گرداند می خوردن بسیار و خلوت کردن
با عورت بی قوت شده باشد بسیار و یا هم باد شاه دارد و یا تری خشکی بسیار
خورده باشد و اندیشه کرده و تشنگی کشیده باشد و مدتی گذشته باشد شیرینی
گرمی و خشکی بسیار خورده باشد این سبب فساد دل است که دل را از اول ضعیف
کند و معده تباه کند درین سبب اشتهای نقصان شود و روز بروز ضعیف شود
علاج کند تا دل قوی گردد دیگر قوی شدن دل یکدرم هلیله در مروارید باریک آس
کند و باندک بیخ سعتر با آب شانه بسایند و با یکسیر شیر گوسفند پا میزد سه روز ناهار بخورد
مقوی دل گردد اگر مروارید میسر نشود یکدرم مرجان و چهار درم جا هلیتی باریک
بساید و در یکسیر شیر ماده گاو اندازد سه روز چنین کند و بخورد به شود و اگر مرجان
نباشد شربت نیلوفر کند آمله و شیر از هر یک ده درم با آب بساید و در جامه صاف
کند بپالاید و در شیرین مذکور اندازد و بجوشاند سه چهار روز چنین کند بخورد به شود

دفع استفراغ

دیگر مهلیتی خشک آس کرده وپخته با شیر گوسفند بیست دیگر وزیر بمزار ز تشی وسردی
وماهی کند مقوی کرده وباه بیفزاید دیگر علاج دفع درد دل برد دو نوع است یکی از تخر
باشد علامت آنکه سر دل از بلغم انباشته بالد و دل درد کند و اندک اندک بلغم
افتد چنان نماید که دل میرد دوم از گرمی باشد علامت آنکه اندوه آرد و دل برقرار نباشد
علاج هر دو نوع اینست هر روز دو درم سنگ کوته و چهار درم شهد چاشت زده سوخته
بخورد به شود دیگر درخت ارجن سرخ که آنرا نیم گویند شش درم بکوبد در دو سیر شیر
ماده گاو بجوشاند نیم سیر بماند و شیر گرم بخورد درد قرار گیرد و اگر درد درون دل
بود و اندوه باشد و خشکی خوش آید از تخم و خرمای و چون چار دو درم آرد کوده و چهار
درم روغن ستور یکجا کند و بخورد تا آنکه نیکو شود و اگر گرمی خوش آید که دل را آتش
گرم کند و اگر بلغم باد باشد چار دیگر درم کرفس کند با شهد دو درم یکجا کند بخورد بالای آن
یک سکوره آب خورد و تا آنکه بکلی دفع شود دیگر انار ترش و ترنج خوردن
دهد هر ساعت درد دل بکلی دفع شود دیگر چار دینج ترسک کرده و بیخ بیر شهد خالص
با تش گرم کند بعد بالاید و بسیر در روغن ماده گاو بریان کند بعده بیر در شهد اندازد
و در خمره شفاف کند آنقدر که خوش آید بخورد همه رطوبت و بلغم و علت بارد و قوی
کرداند و آب پشت بیفزاید و گرده نکند دیگر ادویه درد دل هلیله و بلیله و آمله بکوبد
و شهد بخورد درد دل دفع کرد دیگر سوره قریش بر آب بخواند آن آب به سینه
و دل بریزد درد دل و اندوه غم دفع شود سوره قریش چون دل بسوزد بخواند و در سینه
بدمد به شود دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت کرده که سوره فاتحه در آوند
که در و نقش نباشد بگلاب و زعفران نویسد و باب بشوید و بخورد درد دل برود و
اگر از این آب بروی خود مالد صحت شود دیگر سوره عراق نویسد بگلاب و زعفران
و بر خود دارد و اگر از این آب بروی خود مالد نگاهدارد درد دل ایمن باشد دیگر
سوره قصص در پوست آهو بنویسد و بر خود بربندد درد دل و جگر و سپرز و همه
زحمتها به دو به شود دیگر سوره مومن بنویسد و با آب بشوید و از آن آب اردا خیر کند

ونان بزد

ونان بپزد و خشک کند آس کرده نگاهدارد هر که را درد دل و پیچیدن شکم و سپرز بود و
از این خوردن ده بکرم الله نیکو شود دیگر دفع درد دل خوب بشوید و خوردن ده
بخواند و بدمد اینست بسم الله الرحمن الرحیم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب دیگر لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین
الذین امنوا وتطمئن قلوبهم ذلک الیوم القیامه نضرة و سرورا الو حرام صبر و جنته و حریرا متکئین
فورا با **فصل دویم در معالجت بیکی و تنگی نفس و کوتدم و خفقان و خفقه و خران**
علاج و گرفتگی و تنگی نفس این تراز ضعف باشد هندوی این را سواس دار ساسی و بیکی چو گویند
حدوث این علت از باد و بلغم و صفرا باشد و اکثر از باد باشد علامت آنکه گرفتگی و
تنگی نفس خاصه بوقت حرکت و سرفه خشک و غلغله ناخوش باشد چاره اسکندها
ورق رامین وچوب نار وبیخ بید انجیر واصل کلکر سنگی و پلیچر و بهارنگی و نبات
بوزن برابر خشک ساید و نگاهدارد هر روز پنج درم با روغن سپند آمیخته بخورد نیکو شود
دیگر سنهی و واهد و کانور و موبرگی و نبات و کچور و بهارنگی برابر بساید و با روغن
ستور بخورد تا نفع آید آنکه از صفرا بود یعنی از تلخی علامت آنکه دم او گرفته شود
و اندوه آرد و بسیت بود علاج پلپل دراز و مهلتی و تبا سیر برابر سوده با شهد بخورد دفع
علامت آنکه از بلغم بود درد دل سست شود و دل را فسرده گیرد و گلو گرفته شود و بلغم
زود افتد و سینه و دل گران شود و از بینی و از دهن آب رود و مزه دهن شیرین
بود و اشتها نقصان شود علاج مشک و هلیله و بلیله و آمله و پلپل دراز و سنهی
و بهارنگی برابر بوزن بساید یکجا کند هر روز پنج درم نهار بخورد و پلپل دراز اختیار کند
و بخورد دیگر کلوی و کوته و ستاهی خورد و سپندی از هر یک دو درم در چهار
سیر آب بجوشاند نیم سیر بماند و قدری پلپل دراز یار کند نهار شیر گرم بخورد تنگی نفس
و دمیدن برود دیگر سنهی و پلپل کرد و پلپل دراز و کرفس از هر یک یک درم خشک
بکوبد و بیخته کند بخورد آب بالای او اندازد سپند نیکو شود و آنکه سیر سنهی
و نیم سیر بهارنگی بکوبد در چهار سیر آب بجوشاند نیم بماند بالای شیر گرم بخورد دیگر

پلپل کرد و پلپل دراز و انکوزه و نمک سیاه و اجوایین و حبه ازهم برابر با آب بساید
و بخورد به شود دیگر بیخ سوس و بیخ پلپل را یعنی موتهه و بخورد و سپندی هر یک
سوده با شهد بخورد تنگی نفس برود دیگر مشکی و زعفران و شکر سرخ هر سه یکجا کنند
و یکبوبه بخورد و صحت باید سه هفته باید که بخورد درد دل برود دفع درد خفقان بیخ جای
و برک جای و برک رودبار او نکه و جنبیل یکجا بساید کوکل پنبا بهم چا میزد و دو ده و آن درد تن
و پنی کبرد هر سه فه دفع کرده و دیگر بیخ و برک پرسوزد و ده و آن بگیرد بسته باشد
دیگر بلیله بی خسته مرده و تجید هر روز دو درم سنک بخورد درم فه و دمه دفع شود
دیگر پلپل دراز و دم طاوس که جانه گویند بسوزد و پلپل دراز و شهد چا میزد و بخورد
دمه و هک دفع شود دیگر دعای دفع دمه که دل درد کند بسم الله الرحمن الرحیم تبارک
آن شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات من تحتها الانهار ویجعل لک قصورا
دیگر خفقان یعنی جستن دل و گرفتن دل که از سودا و بلغم باشد هلیله و بلیله و آمله
با شهد معجون کند بخورد خفقان و دمه دفع شود دیگر دفع هنهنه و لب گرفته و رزدی
اندام تخم دهتوره اول روز یکی بخورد و هر روز یکان زیادت کند تا هست و یکبار
رساند بعده یکان کم کند تا یکدانه رسد صحت کامل یابد بامر الله دیگر دفع هنهنه چون
سردی بسیار خورده شود ضعف غالب کرده باد و بلغم هر دو یکی کرده و هنهنه پیدا شود
دیگر چار دبهارنکی و سپندی بوزن برابر باریک آس کند هر روز دو درم با آب
شیر گرم بخورد هنهنه دفع کرده و اشتها غالب شود دیگر دفع هنهنه یعنی دم ادرنکها
هیزم درخت ارنی بسوزد و با کمیز ماده گاو تا زاد انگشت او را سرد کند و بساید و در آب
خیزی تر کند هر روز بمقدار که بر انکشت برآید بخورد هنهنه که هندوی چاک گویند دیگر
دفع هنهنه دعا وان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم فاتوا الذین ذهبت ازواجهم
ما انفقوا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون علی الارائک وجنة هو موفیها واسبغوا الجرات
فصل دوم دفع استفراغ یعنی برآمدن قی و دفع هلکه یعنی استفراغ چون دانست
که برآمدن قی باد و بلغم و صفرا شود هرگاه که ازین هر سه چیز یکی در معده بسی غالب شود و قی لازم آید

وقتی کاز طعام

وقتی که از طعام و شراب و جزان برآید هندوی آنرا چردرک گویند سبب آنکه اطعمه
فاسد غذا اسازد و یا نمک بسیار خورد و یا مکس و یا موی در طعام افتد پری آرد و دل
بسوزد و استفراغ کند و اگر چیزی ازین باشد علاج کند علاج برآمدن قی که باد با
علامت آنکه سیاه با کف بسیار و خله و درد معده و قلق سر بود چار دبرک بان با
و یا شکر سپید بخورد قی و خوی و اخلاط دفع شود برآمدن قی که از تلخه باشد علامت
آنکه خلط سبز و یا زرد برون آید و تشنگی و اندوه و ملو اسیر و تاریکی چشم و بیخودی آید
علاج چار دپوست هلیله و بلیله و آمله با شهد یکجا کرده بخورد نیکو شود دیگر دانه الاچی
و تر نفل سیر کند کو کوبی هم گویند و روی بجیده که با رین بار مثل هندوی ناکیسر گویند و
موینا کی و ماربنگ و شلک یعنی موته و صندل سپید و پلپل دراز از هر یک شش درم
جمع کند و خشک بساید و نگاه دارد هر روز نهار دو درم ازین معجون و چهار درم نبات
با آب شیرینه خورد نیکو شود دیگر گل و نکی و نبات از هر یک یکدرم خشک بساید و
با شهد چا میزد و بخورد نیکو شود دیگر پلپل دراز و سپندی از هر یک یکدرم خشک
بساید و با شهد و روغن چا میزد که شهد دو درم و روغن ماده گاو یکدرم همراه کرده بخورد
نیکو شود دیگر شهد و ملتی و مغز جوب مره و مغز ترماهی و ماردان از هر یک یکدرم
یکجا کند و با آب سرد شبانه بساید سه روز بخورد نیکو شود دیگر شهد علاج برآمدن قی آنکه
از تلخه باشد آمله و هلیله و بلیله و باربنگ و سپندی بوزن برابر کوفته و با آلوده جمع کند
نگاه دارد هر روز دو درم با شهد چا میزد بخورد نیکو شود دیگر هلیله و بلیله و سپندی
یکان درم کوفته با شهد هر روز بخورد نیکو شود دیگر اگر خون قی کند و از راه دو بینی برون
آید سبب آنکه گرمی و تیزی بسیار خورده باشد این بر سه نوع است اگر از باد است
رنگ خون سرخ باشد که بسیاهی زند و اگر از بلغم است رنگ خون به سپیدی
زند و بسیار رود لم افتد و میان او بره و کو دیکود و انکنن و اگر آنکه از تلخه باشد رنگ
خون سیاه باشد و گرم دکاکاه رنگ کمیز ماده گاو ماند و بعضی اوقات به سبب برانداختن
اندام گرم شود و سر گران گردد و سرفه آرد و گلو افتد و بوی دهن گرفته آید و گرسنگی نباشد

و پس از آنکه خون افتد اندوه و گر درین حالت دیگر علاج بکند و خون هنوز در افتادن
باشد چیزی سرخورد علت تباه پیدا شود و اندام باطل شود و سپید گردد و گره باد
در شکم افتد دیگر علاج بر سه نوع ایست چار صندل سپید و بیخ بهمنی و مشک زیر زمین
و کجو و اندر جو و مصطکی از هر یک ده درم خشک کوفته بیالاید هر روز سه درم ازین
معجون با دو درم شهد در آب شبینه بخورد نیکو شود غذا برنج ستی با شیر گوسفند
با روغن پسته بخورد دیگر بیخ جاهی و برگ ربدل و پوست درخت نیم نیم و صندل
سرخ از هر یک سه درم و چهار سیر آب بجوشانند نیم بماند سرد کنند دو درم شکر و نبات
یار کنند بخورد تا آن زمان که صحت شود دیگر بیخ چونلای و برگ بانسه دنوده و کیلهیا
و مشلک زیر زمین از هر یک سه درم کوفته با چهار سیر آب بجوشانند نیم بماند دو
درم شهد یار کنند بخورد به شود دیگر بار بنگ پوربی و هل ل یعنی رتت و مشلک
از هر دو درم خشک بساید و برنج ستی بشوید و آب او بگیرد این دارو اندازد بخورد
به شود استفراغ اسهال بماند دیگر مغز خسته پر و پس خورده سلیس و کسل و برنج
و نبات از هر یک یکدرم پلپل دراز نیم درم خشک بساید و برنج ستی چنانک گفته
شده است و یکدرم شهد خالص یکجا کند معجون سازد و با انگشت بگیرد نیکو شود دیگر
بو اسپته فی مغز خسته ربا آب حس کند بخورد قی باستد آب بوزن با شکر بخورد
در حال قی بماند دیگر اگر قی زود زود آید تخم کول گگری یازده عدد و خرمای سنگ
شکن دو عدد و بیخ دماشش عوده خشخاش یکجا کند با آب باریک بساید و صاف کند
و در کوزه با آب یار کنند بخورد و چند کرت در حال قی نماند دیگر پلپل گرد با شهد بلیسد
و در کام بمالد قی بایستد دیگر اگر قی بهیچ وجه بایستد مغز کنار با آب بساید بخورد
قی بایستد دیگر بیخ نیل خورد بساید بخورد نافع آید دیگر دم طاوس جانوره گویند
بسوزد با شهد چاییزد و بخورد قی بایستد اگر قی نماند چارد و یک و ما نیم کالد و ز آب
بجوشانند بعده کالد دور کنند همان آب سرد کنند بخورد نیکو شود دیگر دو سیر هلیله بغیر
خسته بساید و بیالاید و با شهد بخورد قی بکلی بماند کلهای که بوی داشته باشد و تیزهای بو کنند

قی بماند و هلک نیز برود و ادعیه دیگر سوره والسماء والطارق بر هر چیز که بیاشامد از شربت
و دارو ما بخواند و بعد بخورد از قی ایمن گردد دیگر دفع قی بسم الله الرحمن الرحیم
ما وله فاسکن اللیل والنهار و هو السمیع العلیم قل اغیر الله اتخذ ولیاً فاطر السموات والارض
و هو یطعم دفع هلک و آروغ و بعضی سبب که بر انداختن قی و جز آن در ار قی ضعیف
راه یابد و هلک آغاز شود و هلکی سبب راختن قی بود حالت استفراغ کردن در
خون تیزی و افراط کرده باشد این علاج کند چار د مصطکی و نمک و قند کهنه و سپندهی
و پلپل و از نبات از هر یک یکدرم با آب بساید و بخورد و چند قطره در بینی چکانند شود
دیگر پس انداختن مگس که پر گزد و بازی بوده باشد نیم درم صندل سپید و نیز
و نیم درم با شیر عورت که دختر داشته باشد چاییزد و در بینی چکانند به شود دیگر
زقونیان و چار برگ اسکند و یکدرم ریم آهن سوده و پخته با شیر بخورد و هلک دفع
شود دیگر مرچ که عوراتی در رودی می باشد تر کنند و در بینی چکانند دفع گردد دیگر
کلهای بسیار کنانند چنانک شتر برگ و گل که بوی از حد تیز باشد هلک برود دیگر
پلپل دراز سوده و پخته و آمله و سپندهی پخته و سوده هر سه بوزن برابر یکجا کنند هر روز شهد
بخورد و شهد چهار کانه به نهار مقدار که دارد سرشته شود بفضل الله هلک برود دیگر
دفع هلک بسم الله الرحمن الرحیم و القیت عصاک فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبراً ولم
یعقب یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلین فصل چهارم دفع سرفه بدانکه
سرفه دو نوع است خشک است و تر است از ضعیف دل و یا از خشک خوردن و یا از باد خیزد
تر از بلغم خیزد و علامت تر آنکه از راه دهن بلغم سرد بسیار بیرون اندازد و بلغم سطبر شود
از سرفه که بلغم باشد چار دکتائی دو پاره در آفتاب خشک کند و بروغن تلخ بریان
کند و با برنج ستی بخورد به شود علاج هلیله و بلیله و گل با آب رکهیل و سپندهی از هر یک
سه درم باریک بکوبد یکجا کند نگاه دارد هر روز سه درم بخورد به شود دیگر هم تخم مود
و تخم خیزد و کهیل از هر یک پنج درم باریک بساید و بآن مقدار شهد که معجون شود یکجا
چاییزد نگاه دارد هر روز سه درم بخورد به شود سرفه خشک آنکه تشنگی از دو دل و حلق او بسوزد

باَن ودهن تلخ بود وچون سرفه وقت وقتی بلغم وخون بیرون آید دیگر
بلیله وبلیله وآمله وگل بابونه وکچیل وسپندی وافیون از هریک سه درم بکوبد وبآن
مقدار شهد که معجون شود بیامیزد نگاه دارد هر روز سه درم بخورد نیکو شود دیگر
شکر تری ومویز سالکی از هریک سه سیر وگل خوردنی وکشنیز از هریک نه درم بکوبد
نیم سیر یکجا کند وبکوبد نگاه دارد هر روز سه درم نهار بخورد وبامداد وشبانگاه
بخورد مداومت کند به شود دیگر کثیرا وصمغ عربی وروغن بادام وشکر تری بوزن
برابر یار کند با گلاب قدری بریخ بیامیزد با آتش نرم بجوشانند نگاه دارد هر روز
بامداد وشبانگاه قدری بخورد به شود دیگر هر دو نوع سرفه با سوسیاه با
آب بساید شیره او بستاند ویکدرم شهد بیامیزد یکهفته همین شیره را در ابهار سراب
بجوشانند خمیر بستانند سرد کنند یکدرم شهد یار کنند سه روز بخورد موازنه شش هفت
درم سرفه هر دو دفع کرده دیگر دو سیر شکر سرخ وسه سیر خرمای سنگ شکن یکجا
نیم سیر سبارین یکجا کند بکوبد چنانکه همه آمیخته گردد نگاه دارد هر روز بامداد وشام بقدر
که خوش آید دو وقت بخورد هر دو سرفه برود وضعف زود دفع کرده دیگر جوکهار
سه درم وپلپل گرد شش درم قند کهنه چهل وهشت درم جمله باریک آس کند همراه قند
موازنه یکان درم غلوله کند هر روز یکی خورد پرهیز از همه چیز کند غذا برنج ومنگ وشیر
گوسپند وگوشت دراج وآنچه جنگلی باشد با روغن سرشف بپزد با نان گندم
کهنه بخورد شفا یابد دیگر برگ چاهی بابونه پخ بره بارک بهم هر سه برابر گو گل بهیا بهم
بیامیزد برابر گل شکری همه از دو برآتش بنهد وقتی دو دروه برمان ودیگی بگیرد دفع شود
دیگر مغز بادام ده درم افیون صمغ عربی یکجا کند بخورد هر روز یکدرم اما عورت
حامله کودک خورد این دارو را نشاید خورانید واز شراب پرهیز کند صمغ عربی وشکر تری
از هریک ده درم یکجا کند هر روز سه درم بخورد به شود دیگر قرنفل وکبابه چینی
وبیخ بهمنی وصندل سپید وگل نیلوفر وزیره سپید واسپل وعود ودارچینی وناگکیسر
وپلپل دراز وسنبل یعنی جهر وبیخ باله وجوز بویه وتباشیر از هریک چهار درم وکافور یکدرم

ومقدار

ومقدار همه داروها نبات یکجا کند وچاشنی سه روز مر ودم نهار بخورد همه زحمتهای سرفه وعلت
برود واشتها زیادت شود وفربه گردد وآب ترب وکچیل یکجا کند بخورد نیکو شود دیگر
بلیله وبلیله وآمله ونمک سنگ را قدری تف آتش دهد بعده بساید یکجا کند وبیامیزد هر روز آن مقدار
که بسر انگشت برآید بخورد سرفه دفع کرده دیگر بیخ کتایلی خود وسپندی وجرایته ریکهور
وکرج این جمله را در وقت برابر اگر همه خشک باشد وآنکه دارو تر باشد وچوان داروی
خشک باشد وآنکه دارو تر باشد وچوان داروی خشک بستانند ودر سنگ سلامه آس
کند بطریق جوکوب بعده سه قسم کند در دیگ نو یک قسم اندازد ودو چهار کتوری آب بجوشانند
نیم کتوری بستانند بخورد قسم دیگر تا روز سیوم مثل این راست کند بخورد از جمله چیزها
پرهیز کند بکرم الله تعالی نیکو شود دیگر چار ودیک بشتواره او کمر بسوزد وبگیرد خاکستر آن بگیرد
جامه پر کند چهار درم پلپل دراز آس کرده یار کند مقدار که سر انگشت برآید نهار بخورد دو
بر سر او آب گرم ارشد سرفه وبلغم بکلی دفع شود ودرونه صاف شود دیگر صمغ عربی
وخرمای هندی سه درم با روغن شرخشت هفت روز بخورد نیکو شود دیگر بابتر یکدرم
پلپل گرد دو درم سپندی سه درم پلپل دراز چهار درم تباشیر پنج درم گل بنفشه
چهار درم دارچینی واپل از هریک نیم درم باریک بساید ودر چند همه داروها نبات آس
کرده یکجا کند نگاه دارد هر روز سه درم نهار بخورد سرفه وباد وبلغم دفع شود دیگر گل خیر
دو گل نیلوفر بیخ بالو گل ترو گل برگ نخل از هریک یکدرم وچرباک کرده دو درم بابک
تمان ده عدد در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد کند بخورد همه رخت سرفه رنج خون
نی اندازد دفع شود باید که برین جمله تا ساخته مداومت کند این را کشداب گویند
یکمشت ضیطر در دیگ کند وآب اندازد بجوشانند آن قدر که حنطا بطر قد بعد
آب از گندم جدا کند در شب وقت خفتن بخورد وبخسپد چند شب چنین کند
سرفه دفع گردد دفع سرفه هر نوع سرفه که باشد چهار برگ چنا سپید که گل او
قیاس کلی بلکه سپید باشد او را با آب آس کند وهم سکوره وچندانه پلپل
کرد آس کرده اندازد سه روز بخورد سرفه که از هیچ علاج نرود این علاج رود

دیگر دفع سرفه‌ست بلیله و خسته و گل سنگ این هر دو چیز بخورد سرفه که از دو
از شش باشد برود دیگر سرفه وقت بامداد دو درم سپندهی و دو درم گرج
و دو درم پسته کتائی خورد در چهار کتوری آب بجوشاند چون نیم کتوری بماند
بخورد تا دو هفته پرهیز از ترشی کند و روغن بسیار خورد و چوب در وقت نماز خفتن شب را
هفت درم سندهی سه سالی و پلپل دراز و بیلمو و جاب دخته از هر یک هفت
کاو درم یکجا کند آجس کند آنچه در سر انگشت برآید برگیرد با آب گرم فرو برد و بخسپد
تا هفته هر روز شب همچنین بخورد بکلی صحت شود دیگر سرفه اگر چه قوی بر آید باشد
برگ باله پخته که آزاد و سه کوبند با قدری آب در دیگ اندازد و آتش کند و
بعده از جها فرود آرد و برگهای مذکور شپلد و شیر او بستاند بعده سه درم شیره مذکور
دوازده درم شهد یکجا کند و در مدت سه روز بخورد و از جمله چیزها پرهیز کند دیگر همین برگ
باشد که پخته در آرد سپید باشد بکوبد شیره او بیرون آرد سه درم شیره و شش
درم شهد و قدری پلپل دراز بخورد و غذا بهات برنج ستی دیگر و بهت مونگ خورد
و از جمله چیزها دیگر پرهیز کند دیگر پارد شاخهای نرم بادسبند بشوید و باریک
برد بطریق سبزه بار روغن پر دو گهری موتها وانگ روغن اندازد چند روز بخورد همه
سرفهای تر و خشک و خون افشاندن دفع گردد دیگر اگر سرفه شب زحمت
دهد تخم کتان بریان کند همراه شهد بخوردن نافع آید سرفه برود و اگر سرفه روز باشد
تناسته را خمیر کند با شیر ماده گاو و یا گوسفند بجوشاند آن قدر که بجوشش بر آید
بعده ده درم شکر همراه کند و پنج درم روغن ماده گاو و یار کند بخورد نیکو شود دیگر
نمک سنگ سه درم در گل بچپه میان آتش اندازد چون سرخ گردد بیرون آرد
سرد کند قدری با آب برنج پخته و روغن کنجد بخورد سرفه ده ساله برود و بلغم را پاک کند
دفع سرفه گلگو هنگی و بهک هو دو نمک سوچر و نمک سنگ و نمک بو یا باریک
و ساجی و بای برنگ و داده سه و تخم ترب و (؟) از هر یک بوزن برابر یکجا کوفته
آجس کند هر چه در سر انگشت برآید ناهار بخورد سرفه و هک و هفته دو دم زدن بالام دفع

کرد دوا این

کرد دوا این دارو را مرکاو جوزن نا مست دیگر بهنکره تازه بگیر و پلپل دراز ده درم
و پلپل گرد شش درم سیاه دانه سه درم جوا بن سه درم بوده سه درم با آب بهنکره
جمله را آجس کند بعده در آفتاب خشک کند و باز آجس کند اول روز یکدرم دویم روز
دو درم سه درم روغن سه درم زرچوبه سیم روز نه درم روغن سه درم زرد چوبه
سه روز نه درم روغن چهار درم زرد چوبه چنین خورد دفع گردد دیگر بیخ کتائی خورد
بسیار جمع کند و در دیگ اندازد و با چهار کاسه آب بجوشاند بکاسه بستاند بعده پلپل
دراز نیم سیر با دالکی سپید دران تر کند در آفتاب بدارد تا خشک شود مادام که
تمام شیره دران خشک شود بعده آب بیخ بانسه مثل آن بجوشاند بعده آب کندائی
بعده آب بهنکره مثل این خوراند و پلپل دراز مذکور خشک کند هر دو وقت نهار
پلپل بخورد به شود بیخ برگ و کتائی خورد بکوبد شیره او نیم سیر بگیرد بعده نیم سیر پلپل
دراز اندازد در دیگ کرده بر آتش آهسته بجوشاند تا بسوزد و شیره در پلپل دراز
خورد بعده دیگ فرود آرد و پلپل در زار الکنند خشک کند در دو وقت دو دانه
کا پلپل بخورد دیگر مرادنه سرفه دفع گردد پرهیز از ترشی و ماهی و ترب و گوشت گاو
و روغن متوزکنده دیگر بیخ کتائی خورد و کته و بیخ کوکرو و بیخ نان را باریک
برده درشت کوزه آب بجوشاند یک کوزه بستاند و در او قدر نگاه دارد
تا سه هفته اندک بخورد دیگر بیخ کتائی در نمک یکجا کند نجاید و فرو برد و در وقت
خواب دو سه شب چنین کند کسی را که سرفه که آغاز شده باشد دفع شود و اگر
بیخ کتا در دهن کند بخاید و لعاب او فرو برد سرفه برود دیگر اگر بچه خورد
سرفه شود انار خام و قدری جوا بن مالیده خوردن دهد سه روز وقت بامداد نهار
و بوقت خفتن هم خوردن دهد دفع گردد دیگر دفع سرفه برگ انار و برگ نیم
و گیاه کتای خوردن و شکوفه کریخ و شکوفه اکر و شکوفه درخت گلگو و برگ چنبلی
همه بوزن برابر بیاید خشک کند آجس کند و بهلی و از خورد سرفه بکلی دفع شود
کالمیس و کوته و سپندهی و سیاه و گلگر ابنکی و پلپل دراز پلپل گرد همه باریک کند

ومقدار نیم درم باشهد بخورد سرفه دفع شود **دیگر** سرفه که دیرینه باشد و چیزی بیرون
نیاید و بسته شده باشد بهاره و منبل و پلپل کرده در آتش اندازد و از بی خال از طرف دهن
دود لیرد و در سه روز دفع شود بعد از ان باری کبرایت که باسی اخالی گویند در روغن ستور
بریان کند و بخورد **دیگر** پاره بانسه سیاه غیر بانسه کدا از ابا گویند این بانسه سیاه را
گل فروشان میدانند هر روز موازنه نیم سیر همراه شاخ زیرک و بیخ بکوبد در چهار
کاسه آب بجوشاند و نیم کاسه نهار بخورد و گوشت گوسفند خواه ماده گاو در بخورد و همواره
چهل روز اگر سرفه قایم باشد که ماه بزود و گاه شود اگر دق باشد نیز برود و
دفع شود باید که از ترشی و ماهی پرهیز کند **دیگر** تخم کسونده بریان کند بخورد سرفه دفع
گردد **دیگر** دفع سرفه و بلغم و دم که بالای رود با ریحان طارخ اچس کند و
با ب سیر کشد و نان بزود و با روغن ستور بخورد بغایت مفیدست اگر بلغم
قوی باشد و زحمت ده برگ درخت کنار بقدر یکسیر و بیخ کوزه آب بجوشاند یک
کوزه بستاند سه روز مقدار هفت کان درم شب نیز بخورد دفع گردد بیخ سیر جنگل
که در شراب اندازند از اخشک کنه سوده درم کاوه سپاز و بخورد سرفه دفع گردد
دیگر گل اگ ناشگفته با برگ تنبول اول روز یکی دویم روز دو سیوم روز سه
روزهای دیگر سه کاسه کان بخورد تا هفت دیگر روز شود پرهیز کند سرفه مستوی
شده باشد دفع گردد **دیگر** دفع سرفه خشک نشا یه درم باشیر گاو سه سیر
حل کند یا ده درم روغن ستور گاو کاجی کند و با یکدرم کتنیر سوده و سه درم نبات
امیخته ضعیف دل و دق که از خون و تلخه باشد دفع شود **دیگر** بیخ جبة و نبات
بخورد سرفه دفع شود و این دارو دفع تب هم هست **دیگر** پارد باش بجوشانم
خشک کنه و در سنگ سلا سیر باریک بساید مقداری که بیخ انگشت برآید در کف دست
نهد و بخورد تا سه روز دفع شود **دیگر** تربهلا و پلپل دراز با شهد سوده کند بعد از طعام
و پس از طعام بخورد جمله علت دفع شود و قوت باه بفزاید و فربه شود **دیگر**
پوست بلیله باریک اس کند با شهد هر دو سه درم نهار بخورد سرفه هر نوع که باشد تا دو هفته

دفع گردد

دفع گردد بیخ اسپکند و دو دهی هر دو باریک آس کرده باشیر یکجا کند بخورد سرفه و بیخ
که بهیچ نوع نرود از ین ادویه برود **دیگر** دفع گروک در سرفه خون آید دق هم هست
مج مسی و بایخ سکوندی یکان سوره بخورد نیکو شود **دیگر** پوست امرود و درم تخم
دهتوره سیاه یکدرم پلپل کرده درم اندر جو یکدرم یکجا کرده دو گان خسته خون دهد
اگر طاقت نیارد هست کرده و زیره سپید و مغز پنبه دانه اس کند و بخورد و اگر طاقت
آرد قدری زیادت کند برنج و کنجد خورد از چرپی و ترشی و گوشت ها و چیزهای مخالف
پرهیز کند گروک دفع گردد **دیگر** هر روز نهار یک سکوده آب برگ نیم بخورد از خوی
و عقب آن هفت بلیله اس کرده با آرد گندم چاپاتی ز نان بزد بخورد صحت یابد **دیگر**
دعای دفع سرفه بسم الله الرحمن الرحیم ملقوفین ثقفوا اخذوا و قتلوا اصل و یوم تشقق
السماء بالغمام و نزل الملائکة تنزیلا لقد انزلنا آیات بینات والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم **دیگر** دفع سرفه بخواند افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون فتعالی الله
الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم **فصل پنجم در معالجت دفع دق**
بدانکه دق را هندوی راج گویند چون مردم مباشرت بسیار کرده باشد و یا راه بسیار رفته
باشد و دران حالت آب خورد یا از درخت و اسپ افتاده و درون رفته و یا بول و غایط
ستم نگاه داشته و یا طعام کاه و بیگاه خورد و یا گرم بسیار چنانکه شربت مانند خورد
این علت آغاز شود و این علت بر دو گونه یکی از سردی شود و دویم از گرمی انکه
از سردی است از گرمی بلغم سپید اندازد خون اندازد و آغاز دق آنست که اول سرفه
آغاز شود و تب باشد و درد پهلو کند و اشتها نباشد و روز بروز حقیر و ضعیف گردد علاج
و پوست انگوزه و الته و سونا و کهمار و بادل و طلا و میکوی و ماسومی و ساکون و تبن
و پلپل دراز و کوکو و کتانی بزرگ و خردل لکرا سنکی و ناتحدکی و مویز کرو سه لجوک
و دیگر موره و عود خام و بلیله و گلوی درده و بده و مرک و درکیل و سپیره و منگک
زیره زمین سم لوه و میده و ایل و گل نیلوفر صندل سپید و براساک و بیخ بانسه و نظر کنکوتی
و کاکیکی و که مرنه و کوا تهوتی از هر یک ده درم بکوبد و با نصف انگف درست ماده برگ اند

دور کنند کرده بقدر دو صد و بیست درم سنک روغن پستو بریان کنند بیرون آرد پس با نقدار درم
سنک نبات و یا شکر تری دران ده سیر آب جوشیده بیندازد و بجوشانند چنانکه بجهت حلوا
کنند بعده آنها بریان کرده روغن را دران اندازد و پس دور کنند بعد ازان چهل درم سنک نیا بر
و بیست درم پلپل دراز و ادیه و بالنک و دارچینی و برک تنبله که خوشبوی و تند باشد
از هر یک دو و نیم درم باریک بساید و بیست درم شهد این را یکجا نکاه دارد و هر روز ناهار
چهار پنج درم بخورد منافع آید دق قدیم که از هیچ چیز رفته باشد برود و تنکی نفس و زکنکی
دم و درد دل و درد شکم و شکس بسیار رود آنچ در وقت بکیر کردن مثانه درد کند و سل
بول و ضعیف کرده و ضعف و هر زحمت که در وجود باشد همه برود و اکر پیر خورد جوان
کردد و قوت زیادت شود و اکر جوان خورد هرکز نشود و موی سپید نکردد و چشم
روشن باشد اندام نرم شود و اکر عورت زال خورد جوان کردد منافع این مختصر کرده
شده حکما هند این معجون را رامش جوان نام کرده جوکیان نام بر اس کویند یعنی هر که خورد
همیشه جوان باشد و عمر دراز کردد دیکر دفع دق و سرفه چه آغاز و چه کهنه شده نیک
مجرب است و قتی بزرک را دق شده باشد و دانائی بر سر وقت او رسید کفت من دارو
کنم عنایت حق تعالی اکر سوار با اسپ شده باشد نیفتد اکر اسپ باشد افتد و اکر آغاز
باشد زود برود و این دارو دربند چهل روز سوار با اسپ و چه فرود افتد نیکو شود
مختصر کرده شد دارو نیست چار دسپاری که از سند بوی کویند موازنه هفت سیر دود
پرکاله کند بعده در نیم سبو آب ترکنند و در میان سبو با آن آب اندازد پنج روز بدارد بعده
هویک سواره هجوه که آنرا او یکه کویند و خار با ز کونه دارد و چار دخنک بعد یک سند ودرین
از سرکین کاو کرده و خرمی نا رسیده را میان آن نشانه تا بشود او هجوه مذکور را بسوزد
خاکستر او بستاند موازنه ده سیر پس موازنه شش هفت سیر آب این خاکستر بعد کشیدن
سپاری اندازد و سه چهار روز بدارد بعد ازان با جامه بزد آب مذکور در آونه چرب بدارد
بعد روز معده جواب خورد آغاز کنند سه درم سنک بخورد این قصه نیکو هند اشته کند اکر
دارو تیز و سخت کرده باشد بهم پنجا کستر که اول بار انداخته بود سنده کند و کونه موازنه پنج سیر خاکستر

و خردل و انکزد و هلیله و جتره و سندهی و پلپل کرد و پلپل دراز از هر یک برابر بساید هر روز نیم درم
با روغن پستو یکجا کرده تا نفع آید دیکر نمک سنک تبی و انکزد و جو کهار و نمک سیاه و پلپل
کرد و سندهی باریک بساید با روغن ماده کاو بخورد تا نفع آید و بیخ نوع کوله و خلد باد
دفع کردد دیکر قولنج باد آن چنان شود که در سینه برود و ز حمت زیره سپید و اجمود
و سندهی و پلپل دراز همه را برابر بساید آن مقدار که بسه انکشت برآید با روغن پستو بخورد
دفع شود و اکر ازین قولنج دم کرفته شود نمک سنک یک درم باریک بساید و پلپل دراز ده
درم و بساپس که آنرا انکلیر خوانند یک درم یکجا آمیخته کرده نکاه دارد و این مقدار که
بسه انکشت با آب کرم بخورد باد و استسقا سر رود ابرود دیکر اکر قولنج درد کند پلپل
دراز و پلپلمول و چاب و جتره و نمک سنک بوزن برابر بساید هر روز دو نیم درم با شراب
یا با آب کرم بخورد نیکو شود دیکر قولنج باد که شکم نی شود پلپل دراز و پلپل کرد و سندهی
و زیره سیاه و سپید و دانه و اجمود و انکزده و نمک سنک هر شش جزو دو کان درم جمع کند
انکزده بر انکشت نهند نرم بعده با جمله دارو ها بهم بساید جامه پز کنند هر روز ان مقدار که بسه
انکشت برآید برابر بی لقمه بهت باشد در روغن پستو آمیخته او بخورد بعده طعام دیکر
خورد آن مقدار روز بخورد بکلی دفع شود دیکر بادی و بیخ کلوی با آب شسته برنج شاش
بخورد دفع شود دیکر قولنج یعنی کوله که از بلغم بود و تنکی نفس آرد و اشتها نقصان
کند و بجنکی اندام و مکوسه و خاویدن اعضا رودیدن آب دهن و درد کمر و درد سینه باشد
چار دو زنجبیل و بیخ چل و جتره و پلپل دراز و نمک سنک و نمکیا و بیخ بنجبه و بیخ کوبحه و ترشه
برنج یکجا آس کنند دو درم با آب برنج ستی بخورد تا نفع آید دیکر نمک برود و نمک سنک
زنجبیل باریک کرده ماده کاو بخورد و بیخ نوع کوله و خلد برود دیکر دفع کوله صفرائی و آن
چنانست که خوی بسیار کند و دران تلخی و تشنکی دهن و سوختن دست و پای و کرانی اندام
پارد و کل نیلوفر و ناردان و آمله و هلیله و بلیله و سندهی و پلپل دراز و پلپل کرد وان هر یکی
یک درم سوده با آب ادرک بخورد که صفرائی دفع شود دیکر چار دشیر زقونیان و دانکی
سیاه کندم با شیر مذکور خمیر کند تا قی بالا انکشت بزرد چنانکه همچون انکشت سیاه سوخته

کرده و آنرا باریک بساید نهار قیاس ده نیم درم با آب شیر گرم بخورد غلوله و بیسه دفع کرده
دیگر حب بندا اپس کرده باد و درم روغن پستو بخورد نافع آید دیگر آمله و هلیله و بلیله
وزنجبیل بجوشانند بموازنه دو کان درم متادی در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بپالایند شیر
گرم بخورد نافع آید دیگر علاج کرده معنی غلوکه در شکم از خون شده باشد بعضی وقت
بجنبد و بعضی وقت بجنبد چار د سندهی و پیپل کرد و پیپل دراز و جوکهار و بیخ پیپی و کنجد
سیاه حبه دو کان درم کاره ساز و با قند که بخورد دکت کرم یعنی غوله که از خون شده باشد
دفع کرده دیگر دفع باد گوله که در شکم باشد و در دکند پیپل کرد چهار درم و پیپل دراز چهار درم
سندهی چهار درم نمک سنگ چهار درم نمک جوکهار چهار درم جواین چوزده و چهار درم هلیله جیله
درم نلوچی چهار درم برنجی چهار درم انگوزه چهار درم انجمله باریک اپس کرده چار درم روز نهار
آن مقدار که در چهار انگشت برآید و در دهن کند بعده آب در کوزه کند بپالاند آب باید
که شیر گرم باشد با آن آب فرو برد در یکهفته نیکو شود و از ترشی و شیرینی و ماش و ماهی
پرهیز کند غذا ابت سهی و بهت منک نماید دیگر جو یک سیر گندم مبتی یک سیر چنه دانه یکسیر
ماش یکسیر چیدا انجر یکسیر باشد که هندوی بجوشانند دان کرم کنند درد جاند و صحت شود اکرم
الله تعالی دفع گوله باد و بروت و انجه برین مانند چار د جنجره با بیخ و برگ بهم بسوزد و خاکستر
آن با آب چکانیده شوره و آن بجوشانید در آوندی کند بدارد و طریق شوره بسته خواهد شده
آن نمک موازنه یک حبه بخورد دهر علتی که در شکم باشد تمام بگذارد بسیار بخورد درد و ماراً
زبان دارد دیگر دفع گوله شکم و بروت و هر علتی و زحمتی که درون شکم باشد چار د سیر آب
جنهری ترشش و آب بیخ جته و چهار درم سندهی و پیپل دراز و پیپل کرد از هر یک سه درم
اشخار نیم سیر بو ها در پنکالی ششش درم این همه را باریک بساید و در آب جنهری ترشش
و آب بیخ جته انداز دو در شیشه کند و هفت روز در آفتاب بدارد بجایگاه نیکو نگاه دارد
هر کرا درد شکم و غلوله و باد و سیه آماس باشد هر روز نهار باندازه زحمت که در شکم باشد
بخورد علت بگذارد و این بهندوی پسنکهدراوک گویند اگر خسته برگ را بر سیماقی بندد و در میان
او علق پا ویزد بکهفته تمام که اخته هر زحمتی که در شکم باشد سوخته به بهتا بخورد نیکو و منافع آید دارد

و قیمت نتواند گفت اما بجهت ثواب دو جهانی و برآمد حاجت مستحق سوخته و از عهده یک
تنکه قیمت کرده شد تا صاحب نماند دیگر نمک کره راهشت بار باشیر
اک بجوشانند پس بپالاند نگاه دارد هر زحمتی که در شکم باشد بقدر یک حبه با تنبول
بخورد نیکو شود و صحت یابد مجرب است دیگر دفع لوکاند جورن بهندوی این گویند
بجهت دفع جمله زحمت شکم و تب بدگوار و زردی شره اشتها آوردن پیپل دراز
و سندهی سرباد و قرنفل و تخم عود و بیخ کاه ارار و دانه الایچی و اکرتیج و لکلیمر و بیخ جته
و موتهه و کافور و جوزبویه و تباشیر و زیره سیاه و نکسر صندل سرخ
و گل کوبین سبز از هر یک دو درم باریک اپس کرده و نیک بیز کرده و دو چند وزن
این دارو جمله شکری انداز د نگاه دارد هر روز آن مقدار که خواهد بخورد و از ترشی پرهیز
نماید دیگر دفع غلوله شکم و آب کرفته جلنه هرو مغز و یرقان چار د انلیب و نهرا
یکشاید پس چار د نمک دریا که بوره گویند و نمک جوکهار و نمک شور و نمک دیده و نمکیه
و سیاله و اشخار و نوسادر از هر یک چهار درم باریک آس و در انلیبه میندازد و در آفتاب
بدارد سیوم روز یکدرم اکر داند از و همچنان در آفتاب بدارد تا این همه که اخته
باشد و در خورد و در همان انلیبه خالی و پوست خشک باشد آنرا باریک بساید
و در ترشی ترنج خمیر کند باز خشک بعد از ان پیپل دراز و پیپل کرد و سندهی و پوست
هلیله و بلیله و آمله از هر یک یکدرم و زیره سپید و نار دان و کشنیز و سماق و جواینی
و اجموده و جته و بهکر موده و باره و سیره و مهوه و بوسی از هر یک یکدرم و زیره سپید
و نار دان و کشنیز الهمه را باریک بساید و آن آرد انلیبه یار کند و باز بپالاند نگاه دارد
هر روز نهار دو درم سنگ بخورد و چون خورده باشد و هم قدری دیگر سه درم نمک
و هر چند که خوشش آید بخورد و زحمت غلوله و جز آن که در شکم باشد برود و بغایت
اشتها آرد و فربه کند این قیاس انلیبه را گفته شده است هر چند که کمکند هر یکی قیاس
هم برین جمله چندان بسازد که تمام زمستان بخورد بهترین نیست مجرب است دیگر
جورن پوست آمله و پوست و بیخ جته و سندهی و هلیله و سیدا انجر و بهکر موده و کرنج و کتانی

از هر یک درم بستانند درشت حصه آب بجوشانند نشستم چون بمانند بخورد کوله درکت سول
وبست سول واشتها اگفته همه دفع کرد دعا دفع غلولشکم بسم الله الرحمن الرحیم
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر دیگر دفع بیه
علامت زحمت بیها آنست که سستی وکاهلی آرد دراه شواند رفت ومضطرو کونه روی او
زرد کرد دو گاه از گاه تب آید چاره چوکمار واشتخار وجه وسندهی وپیپل دراز وپیپل کرد
وتخم سراهل ذنمک سنک ونمک کره ونمک بیه ونمک دریا همه را برابر بساید هر روز سه درم
باروغن سپنور آمیخته بخورد وبیه وسپرز وکولد شکم بالد دفع کرد د دیگر شال سپرهرنک
که بزرگ باشد بیخ او در انجا یه آب فرو دبرد بیه وسپرز وکوله دفع شود و طعام هضم کرد د
دیگر برگ اک ونمک سنک برابر یکجا بسوزد وخاکستر کند باد وغ یا سکی سازد بیه وسپرز
وعلت شکم همه دفع کرد د دیگر پیپل دراز سوده در شیر زقوبیان خمیر کند دو درم این
بخورد بعد از ان قدری شیرینی بخورد بیه دفع شود دیگر برگ مغد در آب ترکند آب
صاف بستانند دران برنج بزد آب تاک زد بخورد تا یکهفته علت شکم دفع کرد د دیگر
دفع سپرز وجگر لعاب مراح سپیره وخردل سوده یک جو یکجا کند در خم چوب انار بگیرد ...
ششش دیکدان دفن کند بعده بیرون آرد هر روز سه کان انگشت بلید سپرز دفع کرد
دیگر علاج دفع سپرز وجگر چار درم سپیم زنر با سکنگبین خوردن دهد دفع کرد د
بیخ کرده اسپس کند موازنه یکسیر بعده صاحب سپرز را بخاک سپرز است بران نهد بر زمین
بغلطاند تا دارو سپرزو سر فرو دکیرنده دارو وسپرز را خواهد گرفته بسیار دارو سپرز بجای
خود باز آید انگاه بر گیرند ببندند باشد ولانه کسی که سپرز باشد بیاو نیکو شود دیگر
اشتخار از هر یکی دو درم وپیپل کرد نیز دو درم سوده وتخته جلبه در آوند کلین وآب
بروز نیز دو در سایه بدارد تا جمله خشک شود بعده دارو از آوند بتر سد بستانند وسخن
کند موازنه دو حبه در مغز نان بچه بخورد سپرز وکوله واستسقا یکبار دفع کرد د دیگر
سه روز یکان درم مغز بخورد بیه وسپرز وکوله ودرد شکم دفع کرد د دیگر بیخ اسکند
وبیخ اندراین هر دو بجایه آب فرو د آید سپرز دفع کرد د دیگر والا بزرک را در آب بجوشانند

با قدری کلشکر کل سعی در روی حل کند بخورد و دستان بجنبد در حال شفا یابد دیگر شب یکشنبه
جایه که جنه باشد برود توبه دهد ویک دانگ ویا خشته زیر آن نهند وبکوید با مداد در
این کار خواهیم برد بعده بامداد جنه بدر کر بگاوه چار دو بیخ او بستانند بازوی چپ صاحب
علت بندد واگر جانب راست سپرز باشد در بازوی راست بندد واگر جانب چپ باشد در بازوی
چپ بندد باید که بیخ چنه مذکور دران باشد چنانکه در بازوی او بسته شود وطریق ریسمان
اما در بازوی دوزخ خواهد شد سپرز دفع کرد د دیگر دعای دفع زحمت شکم آرد در انجاب
ودرد جگر سوره قصص بنویسد بر وبندد یا بآب بشوید بخورد صحت یابد دیگر دفع سپرز
ودرد شکم ودرد دل وهر علتی که درون شکم باشد حلقه ده وکشاید بنویسد بشوید بخورد حق سبحانه
وتعالی شفا بخشد شیخ جلال الدین بخاری اجمعین بیماران را همین تعویذ خوردن میداد خود
هم میشست ومی خورد در فضیلت نوده نام نبشته است انیست یا غفور یا غفور دیگر
دعای دفع درد جگر بسم الله الرحمن الرحیم ان ربکم الله خلق السموات والارض تا تبارک الله
رب العالمین ارکض برجلک هذا مغتسل بارد وشراب الجب حدکم ان یکون له من نخیل
واعناب تجری من تحتها الانهار دیگر دفع سپرز جانب فرود پهلو بود بنویسد انیست
بسم الله الرحمن الرحیم ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما
من احد من بعده انه کان حلیما غفورا دیگر دفع نخه بنویسد بشوید بخورد سه روز متواتر
سپرز اگرچه دیرینه باشد هر روز بر یک پاره کاغذ بنویسد به بندد فضل حق سبحانه
وتعالی سپرز نابید اکرد د بسم الله الرحمن الرحیم لکیلا یعلم بعد علم شیئا ان الله علیم
قدیر یحی ایاک نعبد وایاک نستعین دیگر دفع سپرز وهر زحمتی که باشد بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بوره من سرها اجد دا جاد دد دیگر این شکل بنویسد بر پوست میش کند بگیرد تعویذ
کند در بازوی چپ بندد شش روز ودر هفتم روز بگشاید جدا کند علت سپرز دفع کرد د
دیگر خواهد که امتحان کند بر پوست میش بگیرد ودر میش بندد وهفتم روز او را ذبح کند ببیند
سپرز او را نباشد عزیمت انیست



چهار شنبه ماه صفر بر کاغذ بنویسد
در آخر
و قدری نمک

وقدری نمک هندی دران میان اندازد و در ریسمان بچسند روز چهارشنبه دیگر بگشاید
و در آب روان اندازد سپرز دفع کرد بسم الله الرحمن الرحیم ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا وتری الجبال جامدة
وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه بما تعملون بصیر و صلی الله علی خیر خلقه
محمد اجمعین دیگر دفع سپرز روز چهارشنبه نویسد آنجا که علت باشد [illegible]
وساح ماح لتا ویل [illegible] **فصل**

چهارم معالجت دفع استسقا از اندوی قالند هر کویند علامت او آنکه شکم
برآید و آن بر هشت نوع است از باد و بلغم و تلخه و سپات و از گرده باد که شکم افتد و از خون
و خلط و آب بسیار خورده و علامت دیگر آنکه از گرسنگی اندک طعام بسیار خورده
و طعام غلیظ چنانچه ماش و موته و لوبیا و کلهتی غذا سازد یا با طعام موئی خورده و یا ناخن
آدمی خورده باشد و یا بجهت او جادوی کرده باشد و سرکها که نصیب غذا هفت
اندام می رساند بسته شود انچه که در معده افتد بدان سبب شکم برآید علامت جمله
آنکه شکم آماس کند و تلخی آرد و بسیار نتواند رفت و طبیعت سخت کرد دوا آغاز این
علت پشت از دست و پای شود دیگر این علت از باد باشد و دست و پای
و ناف و زیر و هر دو پهلو درد کند و گاه گاهی سپرز فرا رود اشتها کم شود و رگها
شکم تباه نماید و شکم غرغره کند و بیخوابی و سستی اندام و درد مفاصل و رفتن قرار دهن
باشد و اگر از بلغم باشد کاهلی و تنگی نفس آرد و جمله اندام آماس کند و شکم اندام
گران نماید و نقصان اشتها و زرد تب و زبان و چشمها سپید شود و خواب بسیار
آرد برابر بلغم خون اندازد و شکم و روی چرب نماید و روز بروز شکم بزرگ شود
و بغایت سخت [illegible] اگر از تلخه باشد تب و صفرا آرد و بوقت خاستن پیش چشمها
تاریکی آرد و اندوه و تلواسه و دوران و زردی آنکه واندکه دوام دست و پای
شود و تشنگی بسیار باشد و دهن تلخ ماند و حکایت گفته فراموش کند و خوی بسیار
کند و رگهای شکم زرد باشد و وقتی سبز و غالیطش زرد و بمراد نیابد و اگر از بلغم و تلخه

باشد علامت

باشد علامت هر نوع پیدا آید اگر از خون باشد بهمین علامت ظاهر شود و اگر بخوردن
دارو این علت خبری نکمی آرد دلیل صحت باشد و گر کم نشود دلیل صحت نباشد علاج
انگیز دیپ درم بچه شش درم پلپل دراز نه درم سندهی سپید دوازده درم جوانی نازده
درم هلیله زرد هژده درم جته پت و چهار درم سنگ جمله دارو باریک بساید معجون
را پس کند نگاه دارد چهار درم با آب بیامیزد نهار بخورد نیکو شود دیگر چهار درم تربد نازده
باریک بساید با آب شیر زقونیان خمیر کند سه غلوله سازد هر روز یکی از آن نهار بخورد
با آب گرم مدد نماید نیکو شود **دیگر** یکسیر مغز خیار چنبر در چهار سیر آب بجوشاند بکسر شاند
تر کند و دو درم سنگ شیر زقونیان با او بیامیزد و دو حصه کند یک حصه بخورد زمانی توقف کند
که دو سه دست شکم براند پس حصه دویم هم بخورد و روز دیگر میانه بگذارد و روز دیگر
بر نخله بخورد باز یک روز میانه بگذارد و دیگر روز همچنین بخورد نیکو شود بفضل خدای عز و جل دیگر
رکنیلی بساید بران مقدار که شهد معجون شود بیامیزد نگاه دارد هر روز مقدار دو درم سنگ
بخورد چون منفعت واند زیادت کند دیگر برگ پیلو تلخ و پوست بیخ او آس کند بر شکم
بندد و سلخی هر روز این چنین کند آماس شکم دفع شود دیگر ماهی سنگی را شیر زقونیان
طلا کند و در آفتاب بدارد تا شیر خشک شود و بعده بریان کند بخورد سه روز همچنین هر روز
یک ماهی سنگی بخورد صحت یابد و استسقا زایل گردد دیگر عنکبوت بزرگ که در پشت
خانه کرده باشد او را بگیرد زنده در خرمه کند زیر زمین کند نگاه دارد بوقت حاجت یا ذره
از دست و پای او ببرد و در برگ تنبول نهد خوردن دهد دویم روز شکم با پشت
یکی شده باشد بفرمان خدای عز و جل نیکو شود دیگر چی و جته و سندهی و پلپل گرد و
پلپل دراز و نمک سنگ و نمک سیاه و نمک کره و نمک دریا یعنی شور هر یک سکانی درم
برابر باریک آس کند با روغن ستور بیامیزد بخورد استسقا کولد و دام دست و پای
برود نیکو شود دیگر پلپل دراز سوده در شیر زقونیان تر کند و خشک کند هفت یکبار
تشقیه دهد و با آب گرم بخورد استسقا دفع کرد غذا از شیر ماده گاو کند دیگر ع
برنج در شیر زقونیان با روغن ماده گاو و قند بخورد استسقا دفع گردد دیگر ع

بپزد اروغن بادام وروغن سده وپس بتاند باآب شسته برنج بساید بخورد وعلت جلندر دفع
کردد دیگر هر کرا شکم قیاپس خم شود وپوست شکم کرد وچنان ضعیف شود کرا رشته
خاسپستن شواند وغلطیدن نیز نشواند چارد زیره سپید وزیره سیاه وهلیله وبلیله
وآمله وچوب بادام وروغن اندراین صندل سپید وکرد برک بانسه از هریک دو درم
کوفته در چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر بستاند یکهفته بخورد نیکو شود دیگر پلپل دراز وتخم
اوکر وکمهار وکاپیل از هریک سه درم خشک کند بساید هر روز نهار بقدر دو درم بخورد
نیکو شود دیگر موسلی باآب بردیه بهم بخورد جلندر بره دو دیگر کیاهی است میان آب
کاو وراهرنه کویند در زمین سپندلیه بیشتر است اگرچه شاخ بسیار باشد در هر شاخی برکی
یکسان برک پیش نباشد تمام شاخ وبرک پست یکروز بخورد جلندر دفع کرد دیگر
پوست درخت اهره وهلیله وسپندی هریک سه درم باشهد بخورد ویا بکمیزاد
کاو وجمله انواع استسقا بود واحیه استسقا بر دو نوع است یکی آب بسیار بخورد دوم شکم
واندام اماس کیرد واگر بران اماس انکشت بخلاند اثران پیدا نیاید این دعا بخواند بر
بنویسد ربند دو بشوید بخورد حق تعالی برکت این دعا صحت بخشد بسم الله الرحمن الرحیم
ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه
حاجزین ولا تمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین قل ان الموت الذی تفرون
منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون دیگر سوره قصص
بنویسد باآب بشوید بخورد استسقا وجمله دردها دفع کردد دیگر در آخر چهارشنبه ماه صفر
بنویسد وهفت روز بر شکم بندد خدا تعالی شفا بخشد بفضل وکرم خویش انیست

بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله محمد رسول الله
وصلی الله علی خیر خلقه
محمد وآله اجمعین

علت سنک رهنی وکرهنی واین چنانست که بکیرد زیاده روز زرم
شود وباز بعد چند روز چنانچه بود همچنان ماپسند دهوس کرسنکی
بسبب لذت زبان باشد وانچه بخورد تا هضم نشود بکیبد
وشکم بر اندازد ده روز دهن بچه سود وپانزده دیگر نیکو شود ماپسند وساقها
درد کند وروز بروز ضعیف وحقیر شود ورنک متغیر کردد واثر حرارت درو ی ظاهر شود

بغایتی که سخن کسی شنیدن نشواند وزود زود در خشم شود وشکمش چون آب رود وقبض
کند ومعده سپرد شود واین از باد وصفرائی وبلغم شود علامت انکه از باد باشد
نقصان اشتها وتنکی ونفخ وقی ودرد سپرد وخشکی زبان ولرزیدن دست وپای و
درد معده وتنکی نفس وسستی اندام ورفتن مزه دهن وبی مزه شدن علاج چون اچنین باشد
کشنیز ونمک سنک وسندهی وهینگ باریک بساید شیر کرم آب بخورد نافع آید دیگر اندر دانجیس
وکته وکچور وبادیه ونمک وزنجبیل مشک برابر سوده وپنجه سه درم باآب بخورد نافع آید
دیگر سنکرهنی از باد شده پلپل دراز وکتاهی وبهته وجوکهار واندر جو وبالا وکچور و
نمک سنک ونمک دریا برابر سوده دو درم باآب بخورد سنکرهنی دفع کردد علامت
علاج انکه از صفرا یعنی تلخه بود زردی چشم واندام وسوخشکی کلو وتلخی دهن ونقصان
اشتها وتنکی باشد هلیله وتیس واندر جو وپوست کدو وآمله هریک یکدرم باآب برنج
ستی باریک بساید وقدری شهد یارکند بخورد نافع آید دیگر تیس وپیل واندر جو وپوست
کدو وپلپل دراز وبخیده ودامکتی را برسوده باآب برنج ستی بخورد سنکرهنی واستهال
انکه خون آرد بکلی دفع شود دیگر دفع کرد موچرس وتیس وتخم منکک
وموچرس وکل دهاکتی باریک سوده دو درم باشهد بخورد بکلی دفع شود دیگر
این علت از بلغم باشد علامت انکه سنکرهنی از بلغم بود سپرد قی آرد ونقصان
اشتها سوزیدن دل ودویدن آب دهن فرو شدن زبان ومیل شیرینی
کند چارد جترک پلپل دراز دموتره کچور وباربرنک وچوب ناز هریک پنج کانک یم
باریک بساید باآب کرم بخورد نافع آید دیگر جترک وروغن وهلیله وکته وتیس وزنجبیل
وپلپل دراز مشک وبرنک وچوب ناز باریک سوده وپنجه دو درم باروغن شده
کاو کرم بخورد نافع آید دیگر دفع کرهنی پلپل کرد وجزو سپندی چهار جزو
کرد ونشت جزو کیجا بساید باقند برابر غلوله کند هر روز باد وفع ماده کاو بخورد
علاج دفع سنکرهنی زیره سپید ودامین از هریک یکدرم باسکه وجنوات کاو میش
بخورد به شود دیگر انکه دو جرسین وهلیله وسپندی وپلپل دراز وقره دو درم

بار وغن ماده گاو بخورد نافع آید دیگر اجمود و ناردان و سماق و نمک سیاه و زیره سفید
و زیره سیاه و سندهی از هر یک چهار درم و مغز کیسه هفتاد درم نبات صد و بیست
هشت درم همه خشک بساید نگاه دارد هر روز چهار درم بخورد تا سه هفته سنگرهنی
دفع کرد و دفع هر سه نوع سنگرهنی بخورد باره و اندر جو و نمک سیاه و نمک دریا
و نمک سیاه برابر هر روز دو درم با آب گرم بخورد نیکو شود سندهی خشک
و نیس و کلوی بوزن برابر یکجا کرده هر روز ده درم چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر
آب بجوشانند نیم سیر بماند سرد کرده بخورد اگر قبض باشد بگشاید و اگر اسهال باشد
بماند هر چه خورد هضم کرد و دیگر جواین و خرمای هندی خشک کرده سندهی و ناردان
و پیر چون از هر یک چهار درم زیره سپید و نمک سیاه از هر یک دو درم پلپل دراز
صد عدد پلپل گرد دویست عدد همه خشک بساید و شصت چهار درم نبات بیامیزد
هر روز سه درم نهار بخورد صحت یابد دیگر بدن کام ریش طلق گشته پنج درم گوگرد
یکدرم سهاگه نیم درم پلپل دراز و پلپل گرد و سندهی هر سه یکسان درم بیامیزد هر روز
دو ماه باشد بخورد سنگرهی سرفه بلغمی دفع کرد دیگر پلپل دراز و پلپلمور و بیخ چیتر و سندهی
و جاب و نهال برگ لیمو نیا و چوکها از هر یک نه درم بجوشانند جمله آب او بستانند اول
روغن ستوره ده سیر با چهار سیر شیر ماده گاو بجوشانند تا شیر گرم گردد پس چهار سیر شیر
گوسفند و با این دارو بجوشانند تا قوت او در آن در آید آن آب صاف کند و بستانند
هر روز و از این چهار درم با هشت درم بخورد سنگرهنی و کلم و باد شکم و بندر و کرد
بواسیر و سپرز و معده و تب و جمله دفع کرد دفع سنگرهنی و باد یرقان
و هرشش بواسیر و نبات قولنج و بوی ناخوش از اندام و ورم شکم و زیادت
شدن گرسنگی و قوت این دارو کند و این را جوز ز نگاده گویند قرنفل و زیره
سیاه و تخم عود و اپر یعنی کاهپیر و صندل سپید و تکه و لاچی و عود و دارچینی و
پلپل گرد و ناگکیسر و سندهی و چیته و موتهه و جابتری و کل دهادی و زنگ و تباشیر
این هژده دارو سه گان درم در وزن برابر کنجاه چهار درم سوده شکرتری در وزن

یکی بچهار دویست شانزده درم اول این جمله داروها را باریک آس کند و بعده
با شکر مذکور یکجا کند بدارد هر روز نهار و غیر نهار بوقت خفتن و هر وقت که خواهد
موازنه دو درم بخورد پرهیز از ترشی و ماهی و غضب نکند دیگر دفع سنگرهنی چار درم پوست
بیخ اکره درختی او سوراخ نباشد شسته و خشک دور کرده باریک بساید و در شیر
اک بخیسد و بعده بیار در یم آهن از جدا بساید نگاه دارد بعده بیارد دیگ و درون
او قدری شالی خشک شده را در یم آهن سوده مقداری شهد زیر آن پنج و رشس
و لحاف میکند می نهد انگاه دیگ سر میکند شب از روز آتش کند بعده فرود آرد
سرد کند آس کند نگاه دارد چند انکه سه انگشت بر خیزد بخورد از ترشی و بادی پرهیز
کند هم در اول روز اثر این پیدا خواهد شد دیگر اگر سنگرهنی تب باشد و بر سینه
بلغم بیخ آس کرده چراییته و کنکی و سندهی و پلپل دراز و پلپل گرد و شنگک
زیر زمین و اندر جو هر یک چهار درم آس کند و بیزد و بیخ چیته هشت درم
باریک جدا آس کند و گلشکر شانزده درم مثل این هم آس کند یکجا کند
در یک سکوره آب شبانه یکدرم از این پسند از دو نیم درم قند کنه نهار
بخورد سنگرهنی و حولا که معده و آماس پا بیا و زردی چشمها و بر میوه نیکو
شود دیگر تنکه بو هند بو شابط و بو کیر انکوزه نیم درم اجمود دو درم جواین
دو درم نمک چوکهار دو درم زیره سپید بریان کرده چهار درم سندهی
سو باد سه درم نمک سنک ده درم پلپل گرد دو درم ناردان چهار درم جوک دو درم
این جمله سوده و بیخته یکجا کرده بدارد در روغن ماده گاو و مقدار که خوش
آید میند از دهانگیری و ست بخورد اگر باقی مانده بیاشد سنگرهنی
و ناگرار دو بواسیر و تب کهنه و زردی بشد برود و اشتها آرد انشاء الله
تعالی نیک آزموده است و امتحانی کرده است دیگر بو ترکی
چون آس مس بتو تنگ و براده کرده مله که هژده درم
شود سیماب دو بیدا تنک سو بخ بدا این جمله با سیر که هندو ی

کمل انداخته بعده از شیره بدمارشت بهادون دهد بعده از شیرزقو
نبان بشت بهادین دهد در کمل نیکو آتش کند یکجا کرده نگاهدارد مرا
ونگ حبه یا دو حبه یا سه حبه آنچه تحمل کند تواند کرد بخوراند علتها
شکم که هندوی گویند برد درو بهنگر درو گنتو درو باتو درو کلم بات
حلم و بت و حکم و زبان رسول و کنگواهی و بابت جگری و کهرنی
و ولباریکا و موتر جهند و هر ترفسرو ده و بندروک هم دفع کرده دیگر
دفع جمله علتها که در شکم باشد نمک سنک نمک سیاه نمک جو کهار نمک
کره و نمک وبند و مرچ نمک یک سیر شیر زقونبان یک سیر سندهی بکیرد و پیپل
دراز و پیپل کرد یکان سیر جمله در غیر کند زیر زمین فرو دبرد و سپر او را نیکو
مسمار کند بالا او آتش سرگین دشتی آن مقدار که چهار پاس شب بسوز
بکند چون سپرد شود بیرون آرد هر روز مقدار سه انگشت بخورد دبار رگ
منتول باکند علتها شکم هم دشود درین دارو پرهیز نیست دیگر ارینمک
بهاسکت گویند پیپل دراز و پیپل مور و مینه و پیپاکاه و اشنه وز سیبل نمک
سنک و نمک بنجر و گلکیر و مرچ و لاجی و جوک هر یک دوازده درم نمک جوکها
ری درم پیپل کر شش درم سندهی شش درم نمک ویا یعنی شور هل هشت
درم ناردان بیست درم این جمله باریک کرده آس کرده نیک بنرد
کرده هر روز قدری که خواهد با دوغ یا سپر که هندوی و شیر آب بخورد
زحمت شکم از عارض و کناک و سنگرهنی و بندروک و علو لهای
شکم و کرم و درد شکم زحمت دهد دنا گو دون و سوزش سینه
و اخلاط که بالا و سیله و در حلق جمع شود و دم جان برون نیاید
و هر زحمتی که در شکم باشد برود و اشتها آرد و قوت دهد
و مردم توانا و فربه گردد و فایده این چندانست که در صد
تخته کاغذ نگنجد مختصر کرده شد چون بخورد معاینه شود

فصل ششم در معالجت در معالجت دفع آتیسار آنکه شکم بسیار رود و سبب آنکه
آب در نفس جمع شده باشد و غالب گشته و بلغم و بلغم نقصان شده چیزی باد جمع کرده در شکم
بغیر بند اگر این علت از غلبه باد باشد علامت آنکه غایط از و جدا شود و سرخ و خام بود و کف کند و
نماید و سر اخلاط که چند وی از زانو گویند بیرون افتد بوقت حاجت باد از و جدا شود و بیا
مغز آم و سنگ زیر زمین و گل دهاکی و بالا و پسندی و جمع جبل از هر یک پنج درم جنک
باریک بساید که و دارو هر روز پنج درم با یک درم قند کند یا ارکند یا کیر شیر گوسپند آمیخته بخورد
یک هفته نیکو شود و غذا برنج ستی مستی عدس کند و اگر این علت از بلغم باشد علامت آنکه غایط زرد رنگ
زرد باشد درون شکم سوراک بود و چیزها خشک خوش آید و زبان تلخ شود و بوی دهن گرفته
دگر تشنگی کم شود و تشنگی بسیار آرد **علاج** پوست گلگو و سنگ زیر زمین و پسندی و گل دهاکی
و مترمل و لود و اندرجو و معترو رخت چوب تفرنک و اتیس و باد سی هر یک پنج درم باریک بسا
باشد یا میزد و یک هفته بخورد و اگر شهد نباشد با آب برنج گرفته بخورد تا آن ساعت که دفع شود
دیگر گل انار و برگ دودی از هر یک پنج درم با دوغ گوسپند تر کند بساید و دو پنج سیر دوغ
گوسپند قدری برنج بپزد و این دارو در آن اندازد و یک هفته بخورد نیکو شود مجربست دیگر زرده
نیلوفر که هندوی هنگ گویند سه درم با آب شبانه بساید بخورد نیکو شود و اگر آن علت از غلبه
بلغم باشد بوقت حاجت خلط سپید بیرون افتد و برلی آرد و اشتها نبود و تشنگی کم شود و غره و دهن
شیرین نماید وقت … در زیر ناف بود و بجد و قی آرد **علاج** اندرجو که لسان العصافیر گویند
و اتیس و مترمل و بالا و پیپل کرد و سنگ زیر زمین از هر یک هفت درم آس کرده در شهد
یا میزد و معجون سازد هر روز سه درم بخورد نیکو شود دیگر … اسکلی و زنجبیل و چوب ناز
و مسلی و اندرجو و پیپل کرد از هر یک هفت درم آس کرده جمع کرده هر روز سه درم با شهد
یا میزد بخورد نیکو شود و اگر غلبه سنبات باشد غایط که از و جدا شود برنگ آب گوشت باشد
باریک بند و با رنگ روغن ستور و یا رنگ سیر و یا رنگ خون از این رنگها گفت شده است اثری
مخلوط نماید و در بعضی اوقات غایط سیاه گردد و گاهی چون مشک فرو افتد و اندامها
سرد شود و دهن بغایت نرم گوید و مالش اندام خوش آید بوقت حاجت گوشت بیرون افتد

وقت وقتی تنگ آرد و تشنگی بسیار دارد و تب ربوده آید و خیال انگیزد این علت را که علاج گفته اند
انگاز سبب کرم که در شکم افتد و آن کرم بر سه نوع است یکی دراز بود که آنرا کجوه گویند دوم متعدد ...
باشد آنرا نبوده گویند سوم خورد باشد آنرا کدو دانه گویند از سبب حدوث این علت آنکه گندم خام یا
برنج خام و نان گندم نیم خام و شیرین و ترشی بسیار خورده باشد آن غذا مخالف خوردن در تن بلغم
جمع شود و عفونت با آن یار شود و کرم پیدا آید و این معنی بیشتر در معده و روده باشد علامت آنکه بو
حاجت اندک جدا شود و شکم غرغر کند و درد کند و به پیچد و روی زرد گردد و لعاب از دهن در خواب
برود و دهن پر آب شود و دل بسوزد و چشم نجابت پاک باشد وقتی خالی آرد و خیار (?) و اندر ...
شیرینی میل کند و وقت وقتی درد شکم بود و گرفتگی آرد وقت وقتی در اندام خلا پیدا شود و گرسنگی
نباشد گرمی زحمت دهد و هر زمان شوریدن دل بود و گرفتگی آرد وقت وقتی در اندام خله پیدا شود
و گرسنگی نباشد دل شیرینی میل کند و وقت وقتی درد شکم بود و دل به پیچد علاج یک نیم درم در
ترکی یعنی جوهری جواین پاره و دختر نارسیده را بدهد تا بگوید و با آب شبانه بجایکا...
آس کند که بوی آن بر چهار نرسد چون آس کرده باشد در کوزه کند که بوی او بیرون نرود سر او
نیکو بپوشد بعده پاره و بگوید قدری شیرینی در دهن اندازد زمانی توقف کند بعد از آن دارو
بخورد جمله بمیرد و فرود یا بالا افتد و اگر قی کند و از راه دهن کرمی بیرون اندازد آن کرم را
خشک کند نگاه دارد بغایت کار می آید و منفعت او همین گفته خواهد شد اگر کرم بسیار باشد
سه روز یا هفت روز بر ناشتا (?) بخورد علاج بحث امساک کردن آنرا خراطین شکم که از دهن بیرون
افتد آنرا بشوید خشک کند بعده بیخ کبر سپید که سمت شمال باشد بوقت بر آمدن آفتاب در ماه ...
روز بستاند و نیم برگ گشنیز (?) و تخم او هر سه یکجا آس کند بری بندد و از آن یک بری
در نقره یا در مس گیرد بوقت مجامعت در دهن کند عجایب بیند دیگر پوست بیخ انار ترش ده
درم در ده سیر آب بجوشاند تا به دو نیم سیر باز آید دو درم کمیله و یک درم تربد سوده در
یار کند بخورد جمله انواع کرم که در شکم باشد بیرون افتد دیگر برگ آن و پوست و بار او و بار نک
و تخم پلا (?) از هر یک سه درم با آب شبانه بساید بخورد جمله کرم بمیرد و فرود و بالا افتد دیگر پوست
آزاد درخت در آب بجوشاند و تخم ... بستاند در شب باشد بخورد کرم خراطین شکم دفع

کرده دیگر شنگ (?) زیر زمین و بلیله و بلیله و آمله و چوب ناز و پوست صحنه بوزن برابر یکجا کنند نوزده (?)
درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند و بار نک و ده منه ترکی از هر یک یک درم بساید و یار کند
سیر گرم بخورد همه کرم فرود افتد دیگر پوست درخت کبیره و اندرجو و پوست تخم و بیخ و سپندی و بلیل (?)
دراز و بلیل کرده و بلیله و بلیله و آمله و تربد نازه از هر یک نیم با انگبیر مادکا و ناز اوتر کنند شب بدارد
روز دیگر هم با انگبیر مادکا و بساید با جامه بیالاید بخورد همه کرم فرود افتد نیکو شود دیگر بیخ سرس (?)
و چوب ناز و سپیاه و دانه از هر یک درم بستانند و با او یار کند شیر گرم بخورد کرم جمله فرود دیگر
دیگر بلیله و بلیله و آمله و بیخ زیتون و تربد نازه و کبیلی از هر یک چهار درم خشک بساید با اسیخ (?)
ستی یا دوغ ترش بخورد همه کرم فرود افتد دیگر تخم شنی (?) سه درم با انگبیر مادکا و سپید بیخ
ناز اشده آس کنند و تا آن ساعت که دفع شود دیگر برگ اکه خال بقدر ده درم بساید ناشتا
بخورد همه کرم فرود افتد دیگر بیخ موز باریک برید یک جزو در چهار مثل روغن ماده گاو و
چهار مثل قند شانزده مثل آب بپزد و بخورد جمله کرمها شکم دفع شود **دیگر** دفع خراطین شکم
بیخ درخت بسرهل که آنرا بلاس هم گویند بساید یک سکوره (?) آب او بستانند چهار ماسه شهد در و
یار کند بخورد هم برین طریق هفت درم بخورد کرم خراطین بزرگ چه شد دیگر نمک سبی (?) بهر نمک بس (?) گرم
یک درم آرد بهر نمک و یک درم روغن ستور و یک درم شکر سپید هر دو زان قیاس بخورد
تا هفته جمله کرم چه شد دیگر دفع کدو دانه چهار دو مشت کنجد با قند سیاه بخورد بامداد و بعده ... خیار
درم قنبیل او صابون یک درم یکجا مالده غلوله کند با آب گرم بخورد اطلاق آرد جمله کدو دا...
فرود افتد ما به او کرم ... دیگر دفع کرم شکم کدو دانه برگ ترب را بگوید و آب او ناشتا بخورد کرم
شکم را بکشد کدو دانه چه شد **دیگر** تخم ستور بسوزد و خاکستر آن با شهد بخورد جمله کدو دانه افتد
دیگر دفع کرم کدو دانه و رطوبات فاسد با برنگ مقشر هشت درم موبز سیاه و بیخ ... ده
درم ناشتا بخورد آن مقدار یک شربت است دفع گردد **دیگر** دفع کرم شکم پیاز و بیخ اندر...
بار یکجا آس کنند بخورد ... ده سیر و بیخ سیر قند یار کند موازنه دو سیر آب اندازد و در محل ... بدارد
تا هفت روز بعده هیت (?) و کرو (?) زان محل مذکور را دویه مذکور را بیرون آرد به پزد و آب
آن قدر ناشتا بخورد تا سه هفته جابکان (?) پچکان در هم بخورد جمله کرم دفع گرده **علاج**

دفع کرمی که در شکم پدید آید چون کدو دانه اشتال آن گیرند بزنک پوست دور کرده هشت درم
ترنج سپید ده درم بکوبند و بیزند و ده درم جوز مغز و ده درم خرما اگر حاصل نشود بدل او قند
کنند همه را در هاون افکنند خرما کوبند تا چون انگبین شود و شبانگاه شیر بخورد چند آنکه
تواند و بران بخسپد بامداد صبح برخیزد و این دارو بخورد می رود چون مانده شود قدری
جغرات و شیر بخورد با همه آمیخته میخورد و بی خدای تعالی بیشتر کرم بیفتد مثل تخم کدو و سطر
بهم سخت شده و این را حکیما از کفشید باده مثل حب بود ندکرم هر که دو دانه کرد بود دیگر نافع بود
دیگر چون بازده و موساکنی و مسنگ بلیله و هلیله و آنگه همه را برابر سوده و بجوشانند قدری خیل
گرد باز کنند شیر بخورد و در عقب آن سرکه بخوردی یا شاند جمله کرم دفع شود دیگر دفع کرم خورد
که از احکیم چنبلیه بکوبند قبیلا سوده همچون سرمه یک مثقال نمک دو درم و انکی بادیه خنج درم با آب
گرم بخورد زود و افشد دیگر چار دیدا نچه انچه زرم باشد پوست بمالد در مقعد کودک بخشانند
کرم خورد که از احبنه گویند بمیرند دیگر خج بارسوده سر مقعد کودک بران بشوید آنچه کرم
در شکم باشند بیرون افتد دیگر دفع کرم حبه شیر برگ هنگ و برگ دهتوره سیاه و شیر
برگ تنبول یکجا کنند هر روز دو بار سر انگشت با لیته جامه بگیرد و در مقعد بندد و از جا که دارد
بالا لاید لیته کنند همچنان بگیرد سه روز کرم همه دفع کرده بمیرد دیگر کدو دانه این آیه سه بار بر شکر
بخواند هر روز ناهار بخورد و چون شش روز بگذرد قدری تلخی بخورد صحت یابد پیش نشو یا آیة
یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و اگر این علت از ناگوار طعام باشد علامت
او آنکه شکم گران باشد و دل گران نماید غله خیزد و بوقت حاجت ... دیگر بسته بیرون آید
دیگر همان است که از او دفع بلغم گفته شده است پرهیز گوشت ماده گاو و ماهی و شیرینی و چیز
و ماش و ترشی و شیر گوسپند بخورد آب گرم خورد غذا برنج سنتی کهنه و جغرات گوسپند ماده گاو
با زیره سپید بخورد نیکو شود دیگر اگر از باد شکم قبض شود علامت آنکه سخت شکم و قرار قرو در زیر
ناف باشد میل در از دو میل کرده و سندهی و انگره و بیخ تیس و اندرجو جدا جدا کس کوفته کاکان درم
با آب بخورد نیکو شود دیگر و چوب نار و سندهی و تیس و اندرجو یکجا کرده بکوبد بجوشانند بخورد نافع
دیگر از بلغم باشد آنکه اخلاط سپید و بول سپید و گرانی اندام و خواب و گنگ و دویدن آب دهن

باشد زرچوب داره باد نگنک و نمک سیاه و انگره و تیپس برابر آس کنند با آب گرم بخورد نافع
دیگر پوست کنار بشت کوزه آب بجوشانند یکی بستانند بخورد و این دارو را نیز خشک کنند بخورد
نافع آید دیگر اگر در ناف باشد تخم ترب سوده باشد بخورد و در ناف در حال برود و دعا
در ناف گرد بر گرد ناف بنویسد امنت الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین
والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم بسم الله الرحمن الرحیم الدین رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم واغفر لابی انه کان من الضالین
ولا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم ندو و بهن کنجکی نیم
درم باریک آس کنند بر بنگاله نان روغن بشکر بمالد با داروی مذکور یکجا کرده بخورد تا حاجت
فراغ هیچ بخورد بعد و طعام بخورد دلگیر و اندوه کنند قوی بس جغرات و زیره بخورد و اگر اندوه قی کنند
بخورد دو سه بار بگذار از ترشیها احتراز نماید برجای آید قرار گیرد دیگر دفع اتیسار و اشتها
و تنگ و درد شکم و افتادن خون و انچه بدان ماند اتیسار آنکه از باد شکم سخت زرم قرقر زیر ناف بند
کلوی و تیس و بیخ سوسن و بالا و کته و چوب نار و مسنگ و بار بجوشانند بخورد زمی شکم و تب
که از جهت آن باشد برود دیگر زنجبیل و کشنیز و بیل و ناکه باله و زیره سپید و جوایته برابر کوبد ده
دو درم اگر جوشانید هفت درم که بهار کتوره آب بجوشانند یکی بستانند شیر گرم بخورد نافع آید دیگر
اتیسار که از غلبه بلغم باشد سندهی و بیل دراز و بلیل کرده و هلیله و بلیله و آمله چیته و کچیل و مترچیل
و نبل یعنی جبره با برنک و کتاسی خرد یک دو نیم درم درشت سیر کمیز ماده گاو بجوشانند دو سیر
بستانند بعده دو سیر روغن ستور بار کند باز بجوشانند چندان که همین روغن بماند بیالاید بستانند
هر که بار که روغن مذکور برابر طعام بخورد نیکو شود دیگر اسهال که از صفرا باشد غایط زرد یا سرخ
باشد و بوی تباه آید و اندوه و سوپ و دلی حوزی و سوختن دست و پای و تنگی مقعده بود قس
و اندرجو و پوست کده و زنجبیل و الان برابر سوده و باریک کرده با آب برنج سنتی بخورد نافع آید
دیگر کسی را که شکم روان باشد انگره بریان کرده با آب شش برنج بسایند با دوغ ماده گاو بخورد
اتیسار دفع کرده دیگر اسهال که بهیچ چیز نماند هلیله هشت درم جوائن هشت زیره سپید
هشت درم علاحده بریان کنند بعده یکجا آس کنند جغرات در جامه بندد تا آب زیادتی برود و دوغ

جزرات بسته شود و ازین مجموعه بمقدار پنج درم جزرات انداز و قدری نمک سنگ یار کنند بخورد بعد
یا سه نوالی بهتر و جزرات و آب گرم کرده که سرد کرده باشد از آن آب بخورد اسهال
بکلی نماند دیگر خسته جوز خسته تمر هندی و بلیله و مویز و خرما و پوست درخت چید و پوست گرد
سوده باده درم شهد بخورد نافع آید دیگر دفع کنک و افتادن خون کنک پیچیدن شکم یعنی موره را
گویند که بعد نفخ بسیار یکدرم باز آید خلط افتد و آن پیشتری از باد و بلغم و جزرات باشد
علامت آنکه از باد باشد قراقره پیچیدن زیر ناف بیرون آمدن و خلط سپید بزحمت بسیار
و گرانی وجود و خواب و دو بدن آب دهن بود و موره بیاره تباشیر و املہ و موچرس و بلیله
برابر سوده با آب شیر گرم بخورد نافع آید مجربست دیگر آجمود و نخود و تنگک دو کان درم با آب
بسایند و نمک تاب کنند بخورد کنک که از موره گویند زیر ناف پیچد و درد کند و بدرد بیاید
و چند قطره و با غایط افتد نیکو شود دیگر لوده و بیخ بیهی و گل نیلوفر و ملبی و جو رش برابر سوده
هر روز سه درم با شهد یار کنند با آب شیر گرم کنند بخورد اسهال خون صحت یابد دیگر برنج
کال و پیستی با روغن ستور بریان کنند قدری شیر ماده گاو یار کنند بخورد نیکو شود دیگر آنکه
از صفرا باشد و دغله و سوختن دست و پای و تشنگی معده و ملوست و تشنگی بیرون آمدن
خط رزد و یا برنج چاره و اسپندی و قند یکجا کنند شب متواتر بخورد کنک بکلی دفع کرد
دیگر برگ درخت کنار باریک آس کنند چند دانه بلیل گرد آس کرد و در آن اندازد چاشت بخورد
نیکو شود دیگر بیخ بر و پوست و ناردان و املہ بریان کرده و سوده با شهد بخورد دیگر
بول و بیخ موچرس و گل نیلوفر با شهد و شیر خورد اسهال صفرا و خون رشد صحت یابد دیگر
دفع کنک که باد و بلغم یکجا شود و در هنوتی زحمت پیچنده و دنبکا باد و درد کنند و اشتها نباشد گرد آلوده آن
و با برنگ و بلیله برابر بجوشانند پس سیوم حصه بستانند بلیل و از سود برابر کنند بخورد به شود دیگر
دفع کنک سندهی و پوست بلیله هر دو برابر آس کنند بوزن این هر دو قند یار کنند هفت غلوله
سازد و هر روز نهار بخورد در خوردن یک غلوله موثر و مفیدست و کنگ یکبارگی برود افتد صحت یابد
دیگر پوست کوزه خشخاش مذکور سوخته شود بعد بوزن این شکر تری خالص و گلکنار برابر
برابر آس کنند یکجا کنند نهار بخورد کنگ دفع کرد مجربست دیگر بلیله و بلیله و آمله و بلیل برابر

هر یک چهار نیم درم خشک کرده آس کنند هر روز سه کان درم در سه روز نهار بخورد کنگ بکلی
دفع کرد دیگر موملی سیاه و بالنگو سالکی یکجا کنند نهار بخورد کنگ هیچ دارو علاج نماند
نیکو شود و صحت یابد دیگر دفع کنگ سنبل مجربست و آزموده موچرس دو درم گوبادو
درم اندرجو دو درم درم پیپه باریک آس کنند سه حصه کنند سه روز دو کان درم با ملای
جزرات بخورد نیکو شود دیگر کنجد بریان آس کنند با سکه سه درم ببر شند غلوله کنند بخورد نیکو
شود و الان بخورد و بر سفال بریان کنند باریک سوده و بیخته و هم چندان شکر تری یار کرده
بخورد کنک و رادن شکم دفع کرد دیگر سندهی و الان خسره باریک بسایند و جا
پر کنند و با آب ستی برنج بخورد اسهال و کنگ را قبض کند مجربست دیگر شیر گاو شکر تری
بخورد یک دو بار درون صاف شود و هم یکبار فرود افتد بعده معده شود غذا اصلاح دهد با زایم
آید دیگر شیر ماده گاو و سندهی بجوشانند بخورد و تمام سپیده و سرخی فرود افتد بعده اگر کسی آب
ستی نایستد نیم گیرد نیم شیر شکر یکجا آس کنند سه روز بخورد کلی امساک کند دیگر تنگک
زیر زمین و موچرس و لوده و گل دهاوی و مغز بارسید دانه هم با جوز و به وزن برابر سوده
کنند به شود با دوغ گاو بخورد قدری چاشنی قند دهد بعده و اگر شکم چون آب برود و هم قبض
دیگر اسهال کردن هم کنک روغن مقدار ده درم درکاسه کنند و آب اندازد و بجنباند تا
یکی شود بعده بیاشامد هم کنک فرود افتد دیگر دفع کنک که بلیل دراز شش درم با
جلا آس کنند پس کنند با خرده درم قند یکجا کنند بالد سندهی سر ماه و شش درم یکجا کنند بخورد
نافع آید دیگر مغز بار بیل و پوست انار و موچرس و فیرو زه بهر چهار دارو بوزن برابر
باریک آس کنند بعده بیز داین جمله قند یار کنند شش درم کان درم را غلوله سازد نهار
یکان غلوله بخورد شکم که نرم میراند قبض کند دیگر پوست کوکنار موازنه یکسیر در هشت سیر آب
بجوشانند یک سیر آب بستانند و آکره و سیر کوکنار با شهد سازد و سیر آب اندازد و بجوشانند
دو سیر آب جوشیده بستانند بدارد هر روز موازنه قوت خود نهار بخورد بوقت چیچن
دو درم کرباد دو درم جوائی آس کنند با آب بخورد کنک خون و اخلاط سپیده شکم
ریزیدن و سکرنی دفع کرد دیگر کربا یکسیر در هشت سیر آب بجوشانند یکسیر بستانند و دران

آب اقیس سه درم و موجرس دو درم و بادی یکدرم آس کرده اندازد هفت روز بخورد
و بالای آن یک کوزه دوغ بخورد و بهبت دمجزات بخورد نیکو شود دیگر جهار سیر کود دشا
تزه ده سیر آب بجوشانند جهار سیر آن بستانند تنک پر کنند همین آب مذکور را بجوشانند بکنیم
سیر جون بماند بستانند بعده سه درم اقیس و دو درم موجرس و یکدرم و بادی آس اندازد
اول روز یکنیم درم این دارو به سه درم شهد بخورد دوم روز دو درم این دارو سه درم شهد بخورد
سیوم روز دو نیم درم این دارو و جهار درم شهد بخورد و جهارم روز درم این دارو و همان درم
شهد بخورد بعده هر روز همان سه درم با سه درم شهد بخورد بعده هر روز همان سه درم با سه درم
شهد بخورد ازین زیادت نخورد نافع آید دیگر اگر کسی را پنجاه و یا شصت کرت در روزی شکم
میرود و هیچ نوعی نمی ایستد پوست درخت کنجار برگ جیون و برگ انار و سنگ رسی بالا از هر
یکان درم جوکوب کرده در هشت سکوره آب بجوشانند یکی بستانند سرد کنند بلبس کرده آنگهه
همبرین هفت روز بخورد صحت یابد دیگر مونه و سندهی و لوده بوزن برابر آس کند و با زردی
بالدنان بزد در تن که در تن که انرا اندری خوانند از آن بخورد نافع آید دیگر قروشکرتری در تن
سنور با آن یار کرده بلیسد کر بغایت زحمت دهد شهد و پخ نبی و بوره بر باریک و سرج کرده در جست
فرو د آید با جزات کا و میش بباید بخورد نیکو شود دیگر دفع کناک جیمدکی شکم و معده بلید شده
ورامدن شکم و باد شکم را شهد خالص شانزده درم و سنگ جهار درم مورون جهار درم و هیل
و جهار درم حنج جهار درم یک معشه بخورد صحت یابد مجربست دیگر دفع کناک دسکرهی
و اخلاط کسیار آید این جمله دارو ها یکجا کند باریک آس کنند جامه بیز کرده بدارد هر روز دو درم
قند دو درم ادویه مذکور یکجا بمالد بخورد و باقدری آب فرو د زیستد طعام بعد خوردن
یکپاس روز بگذرد بخورد دهست و بهتی عدس باروغن سنور و تمی کرهی و بری عدس در وی
اندازد بخورد ادویه اینست پیل معز مونه بتنک اندرجو و موجرس ترا بجا کبلوس ایلا
برک زنک هیل قند این جمله دوازده دارو وشکان درم قند جهل هشت درم یکجا کند بخورد
نیکو شود دیگر دفع کناک و تب این را دنجک کوبند دهنیه و مونه و سندهی و پل و بالا هر یک
پنجگان درم جوکوب کند و در آو تند کند بدارد بوقت حاجت موازنه شش درم در جهار کوزه

بستانند از آنها یا بوقت خفتن بخورد تب و عارض شکم و بچلکی و درد شکم جمله را دفع کند دیگر
باجن هر روز جو این دانگی سیر و نیم سیر گندم درشت کتوری آب بجوشانند یکهفته بخورد نیکو شود
مجربست دیگر این را نیز باجو کوبند مجربست هر روز دو درم و سندهی و دو درم پنج پید
انجیر دو و درم درشت کتوری آب بجوشانند یکی بستانند ناهار بخورد یکهفته بکرم الله تعالی نیکو شود
دیگر کناک که از باد و بلغم و تلخ یکی شده باشد و خون شنید و اسهال کند از ازکت ایتسار کوید
یعنی اسهال خون بار جهار سیر کرده یکمن آب بجوشانند ده سیر بستانند جهار سیر قند یا کنند و باز
بجوشانند جنانکه تیره شود بعده سرد کنند بیلاده و بابرنگ و بلیله و بلیله و آمله و سندهی و بیل دراز
و بیل کرده شهد سی دو درم روغن سپنور جهل درم او ندا ندازد و نگاه دارد هر روز بقدر جهار
پنج درم بخورد شفا یابد دیگر ترکیب نوعد بکر پخ جو این را با آب بساید با شهد و نبات بخورد
ایتسار دفع کرده دیگر جو ندای سوده با آب شسته برنج و با شهد بخورد اسهال خون را نافع
اید دیگر برای دفع خون وکناک اپار دپوست کنار باریک بیزد و بجوشانند جوشانیده آب بستانند
بران آب قدری برنج بزد سه روز یکان نواله باجولی جزات بخورد اول روز هرچه در شکم باشد
از کناک بیرون افتد دوم روز سیوم روز نیکو شود دیگر پخ بوک از ابرده کوبند اغاز بیرون آن
آمدن میکند سر با آن بستانند با دوغ کاو بساید با جامه بپالاید بخورد ایتسار که از خون رفتن
و تلخ حادث شده باشد دفع شود صحت یابد دیگر کو بچی بول یعنی برکها تازه درخت
گلر با آب شسته برنج بساید بخورد ایتسار دفع کرد دیگر دفع رفتن خون شکم یک دراج زنخ
کرده و پاک کرده شکم او را بران نار دوان و گشنیز خشک کرده بدوزد در میان سرکه بپزد با نان خوری
و جزات ماد کاو بخورد رفتن خون بماند دیگر دفع کناک که خون می شنید و نمی ماند بجهت پخته
و کسی که نازک باشد که هیچ دارو دفع نشود آنگاه این دارو کند پاره درخت انار خشک کرده
سیر باریک آس کند بس همان مقدار شکرتری اندازد روز با ناهار در روزی دو درم بخورد
از ترشی پرهیز کند دیگر اگر کسی خون می افتد پوست میانه درخت نفرک با آب باریک بساید یکجا
و قطره دران جو نه اندازد خوردن و بد قبض شود و صحت یابد دیگر دفع خون که از کرمی زود افتد
آن هیچ چیز دفع نشود و پوست جمون از تنه بستانند موازنه پنج درم هر دو تر با آب بکوبد بعده نیم

جزوات ماد کاو چاروا ابن بوستا کوفته را بالای جزوات انداز د بخورد تا شیر آن جزوات مدت
سه روز بخورد صحت یابد **دیگر** اگر خون شکم بهیچ دارو نه ایستد درمینی و مایه جراحت چیزی باز
و نوشادر بکامی و در زبان خیری غلوله کند فرو دبرد مجرب و اگر غلوله در زیر حلق فرو د آرد خون باستد
دیگر اگر خون نه ایستد اسبغول نمی بریان کرده و نمی خام یکجا کند بخورد صحت یابد **دیگر** دفع خون
و کناک و سردی و انخشخاش و تخم کتان و تخم بیری در زبان بیره و اسبغول جمله را برابر نمی بریان
و نمی خام باریک آس کرده مگر اسبغول را آس کنند آن مقدار که جمله شود شکر تری انداز د و بعد
نهار بخورد مقدار که سه انگشت برخیزد شفا یابد **دیگر** پوست کنار بسایند و از آن کربی باز
بلیسد انگاه صحت یابد دفع اسهال و خون کناک والان بزرگ و شملیت دخو دلی و مویز بیست و پنج
و پنج بید انجیر یکجا کند و باس انگاه ازین دارو دو درم سنگ با آب بخورد هر روز تا نفع اید **دیگر**
کناک خون که بچیزی دفع نشود صحت سیر آب پوست کره در یکمن آب بجوشانند پنج سیر بستانند بالا
بعده باز همان پنج سیر آب بجوشانند چون بقیام آید فرود آرد سرد کنند بعده گلگر اشکی و بیلیس و تنگه
و موچرس و ایل دلوده و کنبیه و باله و سپندی و برد فی جیده که آنرا ابهنین سکی گویند و لیج
از هر یک چهار گام درم بسایند با جامه بیز کنند در وی افکنند هر روز دو درم با شهد یا دوغ ماد کاو بیاید
بخورد کناک خون و استیمیل کناک هیچ علاج دفع نشود بفضل الله تعالی نیکو شود **دیگر**
کناک که غلط و خون نشیند چا بیزد جوان و سپندی سوده و بلیل کرد و نمک سیاه و نمک سنگ
از هر یک سه درم با شکر بیست و پنج نخود چاپیزد و بخورد کناک و خون بکلی دفع کرد مجرب
دیگر کسی را که شکم خون گیرد یا اسهال کند ماهی تازه با آتش خاکستر بریان کنند بی نمک بخورد دیگر
دیگر کناک که با خون باشد پنج بار با آب شبانه بیم بسایند سه روز بخورد هر نوع که کناک باشد و
و اسهال خون هم در روز اول نیکو شود مجرب **دیگر** دفع اسهال و خون و غیر آن مجرب آزموده
است چاره چابزد زردی بیضه مرغ پنج یا شش ذیره سپید و کشنیز هر یک نیم درم و نمک سنگ
نیم درم و گل مازو ن نیم درم جمله باریک بساید در وی انداز د همچنین هفت روز در زردی بیضه بیامیزد
بعده در روغن ستوره بریان کند با نان گرم بخورد در یکشبا روز یکبار بخورد باید که در بریان کردن
روغن اندک باشد شفا یابد **دیگر** علاج گرانیدن با دوغ بخورد قبض شود دیگر ما زدن با شکر [illegible] زد

شاه سیرغم برابر جزوات بخورد و اسهال سرمانند صحت یابد دیگر توتیا و برنج بار روغن بخورد و اسهال که
دیگر انگاه اسهال شکم اگر با شیر برنج با جزوات و زیره سپید باریک سوده یکجا خلط کنند برابر ب
و جزوات بخورد شفا یابد **دیگر** اسهال شکم از سردی باشد زیره سال یعنی بخورد و مغز بارکیته و مغز
با پیل سوده برابر شده و جزوات بخورد قبض شود **دیگر** چار پوست بیخ بنبه منتوه کهنه دو ساله
یا سه ساله در دیگ انداز د و با هشت سیر آب بجوشانند یک سیر آب بستانند خوردن دهد در حال نیکو
شود مجرب دیگر و رامین دارو بدهند **دیگر** صمغ کرم خشک باید درآورد کنند نان بیزد و در
روغن بستوره چرب کنند بخورد و یا میان اشام برنج انداز د چاشنه قبض شود **دیگر** چون اسهال
بهیچ بسپلی نه ایستد ز انگشت پای چپ هفت بار بر ناف صاحب رنجت بنهد و بر دست چپ آب
ریزد در زمان ایستد **دیگر** سبزی تهوه با روغن تلخ بیزد بخورد و در حال ایستد و قبض کنند
صمغ سنبده گل دهاکی برابر بسایند و با جزوات بخورد در حال بایستد **دیگر** بارانار خام بسایند و
کربی سازد و برابر برنج بخورد قبض شود بیضه مرغ خاکی بجوشانند بخورد قبض کند **دیگر** بجهت قبض
اسهال دفع درد شکم از تنبل و جوز بویا و خولنجان و ملنگ و عاقرقره و بسباسه و سندی بوزن
برابر یکجا کند و آن مقدار تخم کتان بریان کرده هم یکجا کنند بخورد مجرب و مفید است **دیگر**
اگر اسهال علت قدیم باشد که بهیچ وجه نمی ماند چاره جوز نشت درم جوز پنج درم علاحده
بریان کنند بعده آس کنند پنج درم نمک سنگ باریک آس کنند انگاه جزوات پاکیزه چاره در جامه بندد
تا هراس باشد یکجا بسته شود مقدار پنج درم ازین دارو انداز د با سه چهار نواله بقدری ازین
جزوات انداخته بخورد و اسهال بکلی باند **دیگر** پنج کناره نار دان و آمله بریان کرده با شهد بسایند
بخورد نافع آید **دیگر** گل بانبه و برگ او و گل بیل از هر یک دو درم در ده گز آب بجوشانند تا نیم گرده
بماند و اندکی پنج درم شهد یا کنند بخورد و نافع آید **دیگر** دفع اسهال پوست درخت جنبه با جزوات بخورد
اسهال در حال قبض شود مجرب **دیگر** دفع گرده و پوست انار و بهول و دهاکی و پنج [illegible]
آس کرده با آب پنج ستی بخورد جمله انواع اسهال دفع کرد اند مجرب **دیگر** دفع اسهال
کسی را که شکم روان باشد سه روز بر سه پاره کاغذ بنویسد هر یک هر روز با آب پاک بشوید بخورد
باشد روز اول بسم الله الرحمن الرحيم الم الله لا اله الا هو الحي القيوم روز دوم بسم الله

بنودا کرده کلکیوری زاغ سیاه صنار سبزی جوز بوبکر الجبکر مرتبا
پاره عسل شاف تخابید مرکز کلیبان زنجفرد زرده بخارکم کبه کاد هتوکی مور کرکوله هلیله زرد جنسکی اصوده ارده فوفکر زاغ بجور مرداکی

الرحمن الرحیم وعنت الوجوه للحی القیوم روز سیوم لااله الا هو الحی القیوم **دعا دفع** خون شکم هر روز
بزنان نویسید بخورد ناشتا تا یک هفته ابتدا از روز یکشنبه کند صحت یابد بسم الله الرحمن الرحیم
لکیلا یعلم من بعد علم شیا ان الله علیم قدیر فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ایاک نعبد و ایاک نستعین
بسم الله ایاک استغیث والله ازقینک من دار نورک من نوسل من حوس من وس من نوس من
رب رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین **دیگر** دعا دفع اماس شکم یا ملیس یا میلوس و یا قدوس یا سیع
یا بدیع السموات والارض یا ذوالجلال والاکرام **دیگر** کرفتن شکم بخورد بعد بسم الله الرحمن الرحیم
اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یومنون
دعای دفع خون شکم و اسهال بخواند و بالحق انزلناه و بالحق نزل لا اله الا الله بغیر حساب
دیگر چون کسی را خون شکم شنیده این دعا بر پاره نان نویسید خوردن و جهت یابد بار و نیلی
دیا و تپس اسنان **دیگر** هشتم در معالجت دفع در مقعد از هر خلطی که باشد مصبر آن مقدار که نخود
هم چندان هر سه هلیله زرد و سیاه و سرخ سوده و بیخته بیامیزد و باشد سرشته غلوله سازد و اگر
کشنیز و با کل شکر یار کند بهتر باشد مقدار دو درم با آب بخورد و اگر درد قوی باشد دو سه روز
بخورد نیکو شود **دیگر** نمک سنگ پنج پلپل دراز دو درم و کشنیز دو درم نمک سنگ و نمک سیاه
دو درم پلپل گرد یکدرم و سنهی یکدرم هم سوده و بیخته دو درم با آب گرم بخورد در مقعد
و کنجد را بیرد **دیگر** دفع سوزاک مقعده تخم کهو و تخم بنکه برابر با آب بساید حوزه‌ان دهد سوزاک
مقعده و سوزاک بول دفع کرد و مجربست **دیگر** دفع بیرون آمدن مقعد سر سک مرده پوسیده
و کهنه را بسوزد و باریک آس کند و قدری از آن در محلوج کند و در مقعد بندد بجای خود بایستد و خون
باز گیرد **دیگر** تخم کهو با روغن کنجد بجوشاند و بر آنجا بندد بجای خود بایستد **دیگر** شاخ سبز غم را
بجوشاند در مقعد مالد باز بجای خود بایستد و خون باز گیرد **دیگر** جهت مقعد فراخ شده
سوختن درخشت گرم اندازد شیر ماده گاو و بر وی تغاری کند سه روز در مقعد دود کند بنشاند
به شود **دیگر** هشتم در معالجت قولنج از سبب سردی باشد اندرین نوع مقعدی سرد بود و شکم را
گران کند با دیگر دو درد کند گوئی که روده‌ها بچوال دوز سوراخ میکند و قولنج که از سبب خشکی باشد
و نشان وی آن بود که سخت طبع او یار گرفته شود یعنی شکم را قبض کند بس درد پدید آید **دیگر**

چاره بار کشایی خود بوصلت شک از دو دور کند و در روغن تلخ جوب کند و در مقعد بگیرد یکی دو سه
یا پنج شش بار شک بکشاید **دیگر** معتزبا دریجوه که آن تلخ می‌باشد یکدرم سنهی دانگ سنگ سیر
دانگ ادهه درم و زنجوش یکان درم انگوزه نیم درم روغن بیدانجیر سه درم باریک سوده و با روغن
مذکور و با روغن کنجد چاشنیزد موازنه دو دکان درم غلوله سازد یکی از ین ناهار بخورد برابر آب گرم بفضل الله
قولنج دفع کرده **دیگر** گرفتن قولنج سرگین اسب برگ بستاند در کمیز ماده گاو بساید در یک سکوره
خام از گل درون بیرون بمالد عذره که در آن سکوره خام نویسید آنکس را قولنج بگیرد و آن کاه
دور کند انگاه گشاده کرده **دیگر** سرگین گاو بزرگ بستاند و هم با خون کاو مرد بساید و گل گاو ستند
خام را درون بیرون بمالد عذره و بون هر که از آن نویسید آنکس را ببرد و بسته کرده چون
چون کانه بکشاید کشاده **دیگر** خطمی یک مثقال بخورد قولنج بکشاید **دیگر** سرگین گرگ بگیرد
درون آن استخوان باشد آنرا با خود دارد از وسر حیاده این کرده دست و دست جیب حوکو
صاحب قولنج با خود دارد در حال بکشاید **دیگر** جوز بس را بسیار بجوشاند و بر فوز بتمک کند
تلخ اورا برابر چیزی بخورد در حال قولنج بکشاید چنکال مرغ باشد و سرکه جوزدن دهد قولنج وحنا
بکشاید **دیگر** سرگین موش با روغن صاف کند قولنج در حال بکشاید ناف کودک نوزاده
که ناف اورا برند در وقت ولاده آنرا صاحب قولنج با خود دارد تا آن زمان که پیش آتش با شد
قولنج نشود **دیگر** ادش دانگ شک و سطر طره هر سه کوفته سه کان درم یکی کند بخورد
بعده آب گرم زود بره قولنج دفع کرده **دیگر** دفع قولنج بسم الله الرحمن الرحیم ثم قفینا علی
آثارهم بعیسی ابن مریم و آتیناه الانجیل وجعلنا فی قلوب الذین الی آخره بخواند قولنج دفع کرده
باب یازدهم در معرفت معالجت باسوره و باسوره هندوی هر سکو نیده و باسور را هشکوکند
و آن دو فصل است **دیگر** اول در معالجت باسور که آنرا هندوی هرپس بات گویند بدانکه
باسور شش نوع است یکی آنکه از باد خیزد دوم از بلغم خیزد سیوم از صفرا خیزد چهارم از باد
و بلغم و صفرا خیزد و آن را سنبات گویند پنجم از خون خیزد ششم آنکه از پدر و مادر میراث باشد
و این علت جمله مخلوقات را که بروح تعلق دارد باشد مگر دو جنس را نباشد یکی آدمی که در کتف
بازگیرد چنانکه کمار زرد و رکش ده کمنجشد فاکی و جای این علت دو موضع است یکی درون

که دراینجا بود وصل است زوده آن نماید یکی وقتی که سفره برون آید سبب ضعیف و آنچه بر سر
مقعد است بوقت حاجت برون آید و بنماید و آن بر دو نوع است و ماده آنچه زبر است در پهلوی
باشد و آنچه ماده است در پهلوی چپ است تا آن زمان که آدمی با قوت است پیدا است
چون ضعیف شود و جا شرت فراوان کند برون آید این علت ظاهر گردد ازین شش
نوع است چهار بیرون باشند و آنکه اندرون باشند یکی از باد و دوم از خون بود علامت
نوع است آب از چشم روان شود و گوشش گران کرده وقتی آرد جمله اندام درد کند و مالش اندام
خوش آید و بوی سوزان و خارش مقعده و سوختن و خلیدن آن و گاه گاه چکیدن خون و
زردی رنگ شده و قراقر و قبض شکم گاه و براندوه و گاه قبض کند و وقت حاجت آواز
آید و اشدن خون با دل وقت حاجت باشد یا آخر **دیگر** اگر این علت از باد باشد علامت آنکه
چون دانه مویزکی سرخ و سیاه از مخرج برون آید و ناف و کمر درد کند و گرسنگی نباشد و قبض
آرد بوقت حاجت زحمت چند **دیگر** اگر از بلغم باشد علامت آنکه بوقت حاجت همچو دانه
ساکی و هم رنگ او بیرون آید و رنگ غایط و بول و چشم زرد باشد و در جمله اندام سوزاکی
دگر از بلغم باشد علامت آنکه بقدر پستانها دکاو شود و دل تنگی آرد **دیگر** از باد و بلغم و تلخی با
علامت هر یکی ازین رنگها پیدا شود وقتی غایط جدا شود وقتی زرد و این نوع درون زده
وصل است و مقام اوست و اگر خون باشد رنگ خون غلوله شکل پیل شود و چو پوست مقعد
انگه سر مقعد باشد علامت او آنکه بوقت حاجت غایط خون آلوده جدا شود و خون بچکد
و دوم آنکه درون مقعد بشد علامت آنکه خون غایت آلوده نباشد بعد از فارغ شدن
رنگ کشاید و خون برود و اگر از میراث باشد آن بر سه نوع است یکی آنکه بقدر بنه دانه رنگ او
باشد دوم آنکه چون گل انار باشد چون دیوچه باشد هر سه نوع که رنگ آن سته باشد دارو و غذا
درین علت آنکه هرچه باد بگشاید و بیرون زند و آتش معده را قوت دهد پیوسته در کار دارد
دیگر انست هلیل دراز و ململک و بیخ جیته و پوست درخت آزاد و یعنی نکاین
و پوست خردل و بیخ کریخ و کاکجه سپید از هر یک هشت درم خشک بباید همچون
سازد هر روز دو درم بخورد و آب بدو فرستد نیکو شود و بلیله و بلیله و نالیسین از

ودانه الای هریکی چهار درم هلیل کرد و زیره سپید از هر یک هشت درم هلیل دراز و هلیل
دو دو ین و جابهی و جبت از هر یک پنج درم پاریک بباید و بقدر دارو قند کهنه یار کنند
و سه درم را غلوله سازد هر روز یکی ازین بخورد منافع آید باد بواسیر و کریت باد و درد شکم و علل
بول و زردی بشره و دوامیس شکم هم را نافع است و اسهال بسیار آرد **دیگر**
ثالیت و جیت و هلیل کرد و جاب از هر یکی دو درم هلیل دراز و هلیله و بلیله و آمله و سپندی
و نیسر کند و مغز بلیله از هر یکی چهار درم خشک بباید بوزن همه داروها و قند کهنه بیامیزد و ناسور و قم
و تنگی نفس و سه درم غلوله سازد هر روز یکی بخورد منافع ناسور و سرفه تنگی نفس و کریت باد بکار
دل و سنگرهی هم دفع شود و این را مار جبل رنگها گویند بوزن جمله داروها قند کهنه بیامیزد
و بکوبد و سه درم غلوله سازد هر روز یکی از آن بخورد و نافع شش نوع باسور و کریت باد و سرفه
تنگی نفس و تنگ سلسل بول و درد شکم باشد هم را دفع کند و اشتها آرد و این را سوزباد گلها گویند
دیگر سوزن شانزده درم حنیره سعت درم سپندی چهار درم هلیل کرد و دو درم
بلیله و بلیله و آمله هلیل دراز پیلموره و ثالیت و باد و رو برنگ از هر یک چهار درم کو بهر سه
درم بدبایره شانزده درم یکه دو درم دو درم نویدن سپاه دو درم قند یکجا بوزن این همه
دارو یکجا بکوبد بیکان درم را غلوله سازد هر روز ساریکان غلوله بخورد با آب گرم هر شش نوع باسور
دفع شود **دیگر** سوزن صد و شصت درم قند پیت هفتاد درم مذکور سوده و بپخته بیامیزد
غلوله سازد بوزن پنج درم را یکان غلوله بخورد نافع آید **دیگر** بافنه و بیخ جیته و اندرجات
و مغز چوب درخت بیری ململک و سپندی از هر یک پنج درم خشک بباید گاه دارد هر روز
دو درم با آب گرم ناشتا بخورد درد سر و درد کمر و ناسور دفع گردد و اسهال گیرد **دیگر**
بندال آنکه سیاه و سپید باشد و بالای او جای شکل خانه خانه باشد و خربزه تلخ ده عدد گرفته
و جوب کرده در آب بجوشاند چنانکه همه مزه آن در آب درآید آن آب سوده کنند و در طغاری اندازد
و بالا بنشیند و یکی عدد بار بندال بباید روغن تلخ بیامیزد ناف و سفره طلا کنند ناسور دفع گردد
دیگر دو عدد بار بندال و زعفران و اگر زعفران نباشد گل عصفر و هلیل کرد و از هر یک نیم
درم خمیره اندازد و آن زعفران دیگر را در میان جوال بندد پس بکاله آهن گرم و سوزان در آن

کرده و با انگشت سوزان دران دستکر خمیر اندازد و بالای جوال نشیند چنانکه دود از راه مقعد
بگیرد تا ناسور دفع شود و خون بماند و اگر بنداب موجود نباشد توری جنگلی که بهندی تلخ باشد کار بندد
دیگر بار بندال بباید با قند گسنه چاپیزد و ساده برگیرد و سه روز همچنین کند دفع شود دیگر
بار بندال پاره پوست دور کند همان جائی شکل می باشد با آب تر کند و با دو انگشت آنرا بالا بجانب
پس اندکی رفته باشد آنرا علو کند در سفره شد یک زمانی اندکی خواهد گرفت بوی سیر بکلی دفع شود دیگر
سوزن خشک کرده و سوده همان زمان پوست کوره سوده و بیخته با دوغ مادگاو بخورد و دو
سه دفع کرده دیگر موسلی سیاه با سوزن دو هفته بخورد با سور و ناسور برود و بلیل کرده درم
بلیل ده از نه درم سهاکه چهار نیم درم هر چهار چیز خشک اس کند بدارد وقت متوضا نشستن
چون استنجا کند همچنان کند ناسور را ببرد و از بنیاد برود دیگر رز جوبه و دار چوبه هر روز با آب سیر
بساید و در کرد و بیخ طلا کند در سفره شد دفع شود دیگر بیخ جبته و پوست میان درخت آزاد و اندرجو
و پوست جر سول و نمک هم برابر بساید باریک خشک کرده یکجا کند نگاه دارد که آن مقدار که به
انگشت بر آید یک سکوره دوغ اندازد و بخورد از نبات و گوشت پرهیز کند و بهره خورد با دوغ
گاو خورد و گرسنگی خواهد گرفت طعام موجود کند بعده بخورد مادام که نیکو شود همین دارو کند
مجربست دیگر پوست بیخ درخت آک که در ته او برگ نباشد پاره خشک کنند آنگاه اس بدارد
بعده در آوند خود بستاند و در آن انگشت کند قدری دارو مذکور اندازد و در میان جوال
کند و خود برهنه شود و بالای جوال بنشیند درد آب در بوی سیر بستاند دفع شود اگر چند روز
بکند اندک اندک کند یکسال زحمت ندهد برگ آک در ته او سوراخ نباشد بجای کلوخ بستاند بجای
دفع شود دیگر تخم دهتوره سیاه موازنه یک درم پاره و در گرای اندازد و بر و آتش کند
چندان تخم مذکور سوخته کرده و برنج که برای سیاهی سوزند بعده وزن آرد و باریک اس کند
روغن مادگاو اندازد و بران روغن بر بواسیر طلا کند چند روز مدام کند که خشک شود دیگر برگ ...
سیاه بکوبد شیر او بیرون کشد با روغن کنجد یکجا کند بجوشاند تا هر دو یک شود بعده زود
آرد بدارد و بوقت حاجت این روغن را بشیر گرم کند و پنبه تر کند بواسیر خوب کند درد با شد
بکلی برود دیگر دفع بواسیر آزموده و مجربست قدری بیخ بیارد و با آب سنگ سوده کند طلا

بدارد بعده ازان بواسیر را اول بحچه کجه پاره و آنرا نیز با آب سنگ سوده کند علاحده بدارد بعده
طلا کند چند روز همین کند نیکو شود مجربست دیگر دفع باسور بادی که از ان مقعد بخار و زور میآید
در جامه طلا کند و در مقعد بگیرد و اگر طاقت نیارد دور کند و با آب گرم بشوید و روغن ستور مالد
همچنین کند دیگر پاره سپیدی کند بی بار روغن ستور بره بخورد بر بواسیر از بیخ بهفت چند
روز متواتر بخورد و گیاه گردنی که در کناره آب می باشد با بیخ و بار پاره در دیگ بجوشاند
آب شیر گرم بستاند در تغار بزرگ اندازد و دران صاحب علت بنشیند دفع شود بکرم الله
تعالی دیگر کنجد سیاه هشت درم با دلان از هر یک کف هر روز ناشتا بخورد بواسیر دفع کرده
دیگر دفع باسور که خون افتد مسکه گاو سه درم کنجد سیاه سه درم بخته کرده در مسکه اس کند چند
هفت روز بخورد آن مقدار نیکو شود دیگر از درخت آزاد بهندی بکاین گل برگ و بار و بیخ تنه بیخ
وزن و پوست بستاند یکجا کند صاحب علت میرزه در گرم شده و دران بستاند بفرمای خدای
عز و جل وزن و دافتد دفع کرده دیگر روغن تخم نم در باسور طلا کند برود دیگر سبزی ستوره با تخم
او در روغن کنجد بریان کند بخورد باز کجا مذبحر لنگ دبواسیر دفع کرده دیگر برگ جنجره و چون
چون سبزی بزد همان مقدار آب اندازد که پخته شود بعده روغن ستور اندازد و بخورد و یک هفته بخورد
مجربست دیگر بیخ جنجره باریک بساید هم چندان چاکسو بار کند هفته بخورد با آب تازه با ...
دفع کرده دیگر دفع بواسیر بادی مقعد که طلا کند خارش مقعدی زد خاکستر خار بار کوزه با روغن
کنجد در مقعد که خارش مقعد دفع کرده دیگر بیخ ترب در سینه باریک ببرد و در میان سرکه ده ساله
اندازد و در کاسه کند و در شب بالا جر نهند که نه سر گشاده شد روز نهار از ان ترب با سرکه تمام
بخورد و بعد ازان بعضی ماکیان جوشانیده بی نمک بخورد سه روز باسور دفع کرده از بنیاد دیگر
دفع بواسیر که بنهایت رسیده باشد که سر سفره برون می آید پاره شاخ زعفران با سپیدی بیضه
چاپیزد و بلیته سازد و آنگاه کرد بر که و مقعد شد بفرمان خدای عز و جل صحت یابد دیگر
بادنجان بسوزد و خاکستر بستاند و قرنفل هم چندان با روغن ستور متواتر بخورد نیکو شود دیگر
زر جوبه سوده چهار ده شیر زقونیان بدهد و خشک کند بعده بستاند سفوف سازد آنرا در سفره
گیرد نیکو شود دیگر زر جوبه و شیر زقونیان مثل دراز هم قیاس خشک سوده چاپیزد و از

بیخ ناسور بالد نیکو شود دیگر مغز کدو تلخ و بیخ اندرابین و خاکستر بارکاری باهم چند قند یکجا بیامیزد
شافه کنند بر گیرد نیکو شود دیگر دود کدو تلخ موضع زحمت بتاند نیکو شود دیگر تخم کدو تلخ
باپس کوهند دی کند شافه سازد نافع آید و اگر بعد استعمال شافه سوختن درد غالب خبره شافه
پرون و خود درون آب پوست گل جوشیده بنشینند راحت افتد دیگر خاکستر بارکاری
با قند چاپیزد شافه سازد برگیرد نیکو شود دیگر خاکستر بارکاری با قند چاپیزد شافه سازد
برگیرد نیکو شود خاکستر بارکاری و نمک سوده بر بواسیر بند بیرده ور کند دیگر گیاه
کهاری با برگ و شاخ بسوزد و خاکستر آن در شب قدری محل بواسیر طلا کند هر گاه که از قضاء حاجت
فارغ شود طلا کند بسوزد و فرو افتد مجربست دیگر سبزی گیاه هندی که در میان کشت زار در
دهان شالی می باشد بسرگان خورد برای دره بخورند سبزی آن چارند در آب بشویند چوب بعد
چون جوشیده باشد فرود آرد و شلیده برابر روغن مادگاو سبزی را بریان کنند قدری خردل
باریک آس کنند در آن سبزی اندازد بخورد بواسیر خونی و بادی کل رود دیگر دفع بواسیر
خونی هر روز ناشتا دوغ ترش بیاشامد دفع شود دیگر دفع بواسیر خونی که بیرون آمده باشد
چارده تتوتنا دولی که سبز باشد آس کنند با روغن مادگاو بالای آن طلا کند در مدت سه روز فائده
خواهد گرفت در حال نیکو شود و اگر خواهد بریزد تنک آزموده است دیگر برگ کنند هر که از آن بجنه
هم گویند بگوید شاف بیازد بخورد نیکو شود دیگر روز یکشنبه برهنه شود و بیخ کمیر بکشد
خشک کند بباید هر روز مقدار یک مثقال بخورد باسور را ببرد دیگر گزبا با روغن بریان
کند بر ناسور بندد نیکو شود دیگر نمک خرده که با خون باشد برگ او شیرین باشد برگ خام او بخورد با گو
سبزی ببرد بخورد هر نوع که بواسیر باشد ببرد دیگر سبزی بجیت همچون سبزی ببرد بخورد نافع آید
دیگر تخم بلیله و بلیله د انگیر لیل کرده درم شکر تری د انگیر یکجا کند هر روز سه انگشت بخورد
شفا یابد دیگر پوست گلگر چاریکو شاند سبزی پوست مذکور ناشتا بخورد ناسور دفع کرده مجربست
دیگر بیخ درخت گلگر روز یکشنبه وقت صبح بیخ که سوی شمال باشد از آنجا و چارده مگر بندد دفعت
ناسور دفع کرده نیکو شود و فرود افتد و پوست گلگر بکوشاند سبز آب او بخورد عجایب مجربست
دیگر گرمی که بر درخت گلگر می باشد گرد برگرد آن کرم خار با گلگر ایستاده آن کرم را نام خانه

برگند و بیان